

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ
آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا
مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^۱

از صریح آیات متعدد قرآن مجید و اخبار اهل بیت
علیهم السلام استفاده می شود که پروردگار عالم دو
امر مهم را هدف اساسی و برنامه تبلیغی و مأموریت
رسمی فرستادگان خود قرار داده و آن دو عبارتند
از «تعلیم و تزکیه».

تعلیم و تزکیه در حقیقت در مسیر یک هدف
اساسی تر قرار دارند که «کمال انسانیّت» باشد. این
دو لازم و ملزوم یکدیگر بوده و با هم ارتباطی

^۱ (۱) - جمعه/۲.

تنگاتنگ دارند. و این دو، راه رسیدن به کمال انسانیت می‌باشند اینک مناسب است درباره این دو واژه توضیحی کوتاه ارائه دهیم:

۱- «تعلیم»: مقصود از تعلیم که برنامه تبلیغی فرستادگان آسمانی است چنانچه از نص قرآن مجید استفاده می‌شود: **يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** دانش قرآن و راز آفرینش (علم کتاب تشریحی و تکوینی) است. انسان سعادت خواه باید قرآن را یاد بگیرد، بخواند و عمل کند. از آیات توحیدش - که درباره یگانگی خداوند، اسماء، صفات و افعال او می‌باشد - اصول اعتقادیش را محکم نماید، از آیات احکامش - که او امر و نواهی را بیان می‌کنند - به اعمالش استحکام بخشیده؛ واجبات را عمل نموده و محرّمات را ترک نماید.

(۱) - جمعه / ۲.

از آیات معادش- / که به زندگی پس از مرگ می‌پردازد- درس گرفته و شوق به بهشت و ترس از دوزخ او را به کارهای نیک واداشته و از زشتیها و پلیدیها به دور دارد.

از آیات حکمتی قرآن آنچه را از حسّ، پنهان است درک نموده و به راستی بفهمد از کجا آمده و به کجا می‌رود، او و سایر آفریدگان چرا آمده‌اند و چرا می‌روند و غرض از این سیر طولانی و تحولات موجودات چیست؟ و این مطلبی است که در سراسر قرآن مجید، پاسخ آن آمده است.

۲- «تزکیه»: مرحله دوم برنامه تبلیغی و مأموریت پیغمبران، پاک کردن مردمان از رذایل اخلاقی و زشتیهای نفس و به تعبیر دیگر، مساعد کردن زمینه برای بارور شدن عمل و اعتقاد است. بدیهی است

اگر بهترین تخمها را با آبیاری مرتب ولی در زمین نامساعد بکارند، نه تنها نفعی ندارد بلکه خود آن تخم را هم از کف داده‌اند؛ این است که گفتیم برنامه پیغمبران، علاوه بر تعلیم، چیز دیگری نیز می‌باشد و آن «تزکیه» یعنی آمادگی نفس برای بارور شدن اعتقاد و عمل است و باید تعلیم با تزکیه همراه باشد تا هدف اصلی، تأمین گردد.

اگر بیماری اندرون برطرف نگردد، آنچه اسباب هدایت از جهت تعلیمی است، نتیجه عکس دارد؛ چنانچه از نص آیات قرآن مجید استفاده می‌گردد. درباره منافقین می‌فرماید:

«در دل‌های آنان بیماری است پس خداوند (با فرستادن آیات و اتمام حجت) بر بیماری آنان می‌افزاید».^۲

^۲ (۱) - في قلوبهم مرضٌ فزادهم اللهُ مرضاً...، (بقره/ ۱۰).

«و فرستادیم از قرآن آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است و (لکن همین آیات قرآنی) زیاد نمی کند بر ستمگران چیزی جز زیان».^۳

از مطالب قبل، دانسته شد، تعلیم آیات مربوط به دو جهت می شود؛ یکی «حکمت»

(۱) - فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا... (بقره / ۱۰).

(۲) - وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا، (اسراء / ۸۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰

که همان راز آفرینش و اموری که مربوط به اعتقاد به مبدأ و معاد است و به تعبیر دیگر «معرفت حق» می باشد. و دیگر «بیان احکام» که عبارت از حلال

^۳ (۲) - وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (اسراء / ۸۲).

و حرام است و برای درست شدن زمینه جهت بارور شدن اعتقاد و عمل که نتیجه تعلیم است، برنامه تزکیه را هم در دو مرحله «بیرون و اندرون» دنبال فرموده است؛ یعنی برای پاک شدن نفس و بارور شدن اعتقاد و عمل، لازم است موانع برطرف شود؛ یعنی خار و خاشاکی که سبب از بین رفتن اثر همین اعتقاد و عمل است، پاک گردد و آن نیز مربوط به اعضا و قلب می باشد.

چنانکه تزکیه افعال - که همان ترک گناهان کبیره است و تا شخص از همه کبایر پرهیز نکند نباید انتظار داشته باشد اعمالش سودمند شود؛ چنانچه صریحاً در قرآن مجید می فرماید: «تنها از پرهیزگاران پذیرفته می شود»^۴ - شرط هدایت شمرده شده؛ تزکیه نفس و پاکی اندرون را نیز شرط هدایت و سعادت دانسته و می فرماید: «کسانی که

^۴ (۱) - i \ ... إِنَّمَا يَتَّقِ اللَّهَ مِنَ الْمُتَّقِينَ E، (ماده / ۲۷).

ایمان آوردند و ایمانشان را به ستم نپوشاندند، برای ایشان است امنیت و ایشانند راه یافتگان».^۵

بنابراین، با وجود رذائل اخلاقی در اندرون شخصی، هر چند مؤمن باشد، او به جایی نمی‌رسد؛ زیرا «ایمانش را با ستم پوشانیده است».

و در جای دیگر می‌فرماید: «کسی که بخل نفسش را جلوگیری کند، ایشانند رستگاران».^۶

پس می‌فهمیم اگر خدای نکرده شخصی بخیل باشد، از رستگاری به دور است هر چند مؤمن باشد؛ چنانچه مضمون روایت است: «مؤمن بخیل به آتش نزدیکتر از کافر سخی است».

از مطالب فوق، به خوبی دانسته می‌شود تا رذایل اخلاقی زدوده نشود، کمال انسانیت و نجات حقیقی، نصیب نمی‌گردد.

^۵ (۲) - i\ الذین ءامنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم أولئک هم الأمن و هم مُمْتَدُونَ\، E\ (انعام / ۸۲).

^۶ (۳) - i\ ... ومن یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون\، E\ (حشر / ۹).

(۱) - ... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، (مائده / ۲۷).

(۲) - الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ، (انعام / ۸۲).

(۳) - ... وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، (حشر / ۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱

برنامه تعلیم و تزکیه پیغمبران را باید جانشینان
دنبال نمایند و در زمان فعلی که زمان غیبت امام
است، این برنامه سنگین و مقدس بر دوش مجتهدین
وارسته و فقهای عادل است؛ چنانچه از «آیه نَفَر»^۷ و
روایات وارده^۸ این دو جهت استفاده می شود؛ یعنی
از فقاہت و عدالت، برنامه تعلیم و تزکیه مردم
دانسته می گردد.

^۷ (۱) - وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ لَآتَيْنَهُمُ طَائِفَةٌ لِيُبْغِثُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه / ۱۲۲).

^۸ (۲) - ... من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه ... و روایات دیگر، (بخارالأنوار ۲ / ۸۸).

بنابراین، جانشین امام باید کسی باشد که در علم اصول عقاید، به سرحدّ یقین و کمال رسیده باشد تا مردم را صاحب یقین به معارف نماید و به احکام الهی هم کاملاً وارد بوده، مردم را به وظایف دینی آشنا سازد. دیگر آنکه از لحاظ تهذیب نفس و برطرف کردن رذایل اخلاقی به قسمی منزّه و وارسته شده باشد که اصلاً وجودش منشأ تهذیب دیگران گردد تا خلق از گفتار و کردار او آن طوری که شایسته است، بهره ببرند.

جای بسی خوشبختی است که «حضرت آیه الله دستغیب» تلاش فراوان نموده و در موضوع مورد بحث دو کتاب ارزنده به نامهای «گناهان کبیره» و «قلب سلیم» را به رشته تحریر در آورده‌اند.

در کتاب نخست - که تا کنون نوشته‌ای جامع و مرتّب در این زمینه به فارسی دیده نشده است -

مردم را به حلال و حرام آشنا نموده و تمامی گناهان کبیره را در آن بر شمرده‌اند.

در کتاب دوم، راه تزکیه و تهذیب نفس و دوری از رذائل اخلاقی و گناهان قلبی را به آنان آموخته‌اند.

اینجانب خرسندم که تنظیم مطالب و تدوین عناوین دو کتاب فوق را به انجام رسانده‌ام.

اینک وظیفه خود می‌دانم این نکته را متذکر شوم: خوانندگان عزیز که به این مطالب علاقه مندند، وظیفه دارند هر یک در حد توان خود دوستان و آشنایان را از این

(۱) - وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ، (توبه / ۱۲۲).

(۲) - «... من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه...» و روایات دیگر، (بحار الأنوار ۲ / ۸۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲

آثار ارزنده آگاه نموده و آنان را در عمل به مطالب آن، تشویق نمایند تا به وظیفه دینی و وجدانی خود عمل کرده باشند؛ چرا که این کار، امر به معروف و نهی از منکر است. و نیز باید از ناشرین این گونه کتابها قدردانی به عمل آید تا آنان تشویق به ادامه خدمت شوند.

کتاب حاضر «قلب سلیم» است که در دو جلد تنظیم گردید.

و هدف اساسی آن راهنمایی مردم به تزکیه و تهذیب نفس می باشد که این پاک سرشتی با دوری از رذایل اخلاقی تحقق می پذیرد.

سید محمد هاشم دستغیب

تهران: اول ذی‌قعدة ۹۲ مطابق ۱۷ آذرماه ۱۳۵۱

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۳

گناه قلب

بر هر عاقلی پوشیده نیست که انسان، دارای بدنی است و روانی، ظاهری و باطنی و کردارهای نیک و زشتش نیز بر دو قسم است؛ کارهایی که به وسیله بدنش انجام می‌دهد مانند: نماز، روزه، حج، انفاق و مانند: شرابخواری، قماربازی، زناکاری. قسم دیگر چیزهایی است که به دل کسب می‌کند و در آن

جای می‌دهد؛ مانند: ایمان، محبت، خوف، رجاء،
رضا. و مانند: کفر، نفاق، بغض، کبر و ریا.

چنانکه کردارهای ناپسندی که به وسیله بدن انجام
داده می‌شود و مورد نهی خداوند است، شناختن و
پرهیز از آنها بر هر فردی واجب است، همچنین
چیزهایی که به دل کسب می‌کند و مورد نهی
حضرت آفریدگار است باید آنها را بشناسد و از آنها
پرهیزد و بکوشد که دلش به آنها مبتلا نشود.

قرآن و گناهان قلبی

در چندین جای قرآن مجید، پروردگار، مسلمانان
را از گناهان قلبی ترسانیده، از آن جمله در سوره
بقره می‌فرماید: «خداوند از آنچه دلهایتان کسب
کرده شما را بازخواست خواهد فرمود».^۹

^۹ (۱) - i \ ... وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ فَلُوْنَكُمْ ... E \ ... (بقره/ ۲۲۵).

و در همین سوره از کسی که کتمان شهادت کرده،
تعبیر به گناهکار دل می‌فرماید.^{۱۰}

(۱) - ... وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ...، (بقره / ۲۲۵)

(۲) - «

... فَإِنَّهٗ ءَاتِيهٖم قَلْبَهُ ...»، (بقره / ۲۸۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴

و نیز می‌فرماید: «آنچه در دل‌هایتان است (مانند: کفر، نفاق، ریا و ...) چه آنها را آشکار سازید و چه پوشیده دارید، خداوند شما را به آنها محاسبه می‌فرماید».^{۱۱}

^{۱۰} (۲) - «

... فَإِنَّهٗ ءَاتِيهٖم قَلْبَهُ ...»، (بقره / ۲۸۳).

^{۱۱} (۱) - (۱) ... إِنَّ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ ...، (بقره / ۲۸۴).

و در سوره اسراء می فرماید: «به درستی که گوش و چشم و دل همه آنها مورد بازخواست می باشند (یعنی گوش از آنچه شنیده، چشم از آنچه دیده و دل از آنچه در خود جای داده)».^{۱۲}

و در سوره نور می فرماید: «کسانی که دوست دارند کارهای زشت درباره اهل ایمان فاش گردد از برای ایشان عذاب دردناکی است».^{۱۳}

و در این آیه، همان دوستی فاش شدن زشتیها را که امر قلبی است گناه و سزاوار عذاب دانسته است و در سوره انعام می فرماید: «رها کنید گناه آشکار و پنهان آن را».^{۱۴} بعضی از مفسرین فرموده اند یعنی گناهانی که محل آن بدن و گناهانی که جایش دل است.

^{۱۲} i\ 2) - ... إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (اسراء/ ۳۶). E\.

^{۱۳} i\ 3) - إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ... (نور/ ۱۹). E\.

^{۱۴} i\ 4) - «وَذُكُورًا ظَهَرَ الْإِنْمِ وَبِاطِنَةً...» (انعام/ ۱۲۰). E\.

سایر آیات و روایات وارده، ضمن شماره گناهان قلب، ذکر می‌شود.

گناه قلب یا بیماری دل

در چندین جای قرآن مجید، گناه قلب را بیماری دل دانسته، از آن جمله در سوره بقره می‌فرماید: «در دل‌های آنها (یعنی منافقین) یک نوع بیماری است پس خداوند بر بیماریشان می‌افزاید».^{۱۵}

بهشت جای انسانهای سالم است

چنانچه دلی را که از انواع گناهها و بیماریها پاک باشد، آن را «قلب سلیم» و سبب

(۱) - ... إِنْ تَبَدُّوا مَافِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ ... (بقره / ۲۸۴).

^{۱۵} i\ - (5) في قلوبهم مرضٌ فزادهم اللهُ مرضاً... (بقره / ۱۰). E\.

سالم است که به درد می‌خورد و شخص از آن بهره می‌برد.

اصلاً یکی از نامهای بهشت «**دارالسلام**»^{۱۷} است؛ یعنی خانه افرادی که از هر بیماری و آلودگی سالم باشند، بنابراین، کسانی که به گناهان آلوده‌اند باید آنقدر در بیمارستان جهنم بمانند تا از آن آلودگیها پاک شده و شفا یابند، آن وقت بتوانند به بهشت وارد گردند مگر بیماریهایی که هیچ قابلیت علاج نداشته باشد؛ مانند: کفر، نفاق، بغض خدا و دوستان خدا، چنین بیمارانی باید همیشه در آن زندانخانه بمانند.

بیماری قلب چیست؟

همانطوری که بدن انسان را سلامتی و بیماری است، دل را نیز سلامتی و بیماری است؛ سلامتی تن در این است که تمام اجزای آن درست و در جای

^{۱۷} (۲) - (۱) لَمْ يَكُنْ كَاذِبًا سَلَامًا عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَرَثَتُهُمْ...، (انعام / ۱۲۷).

خود خاصیت و اثری که برای آن آفریده شده است از آن بروز کند و بیماریش در نقص عضوی از آن و از بین رفتن خاصیتش می‌باشد و نتیجه‌اش ناراحتی و سخت شدن زندگی است، سلامتی دل در آن است که تمام خواص و آثار انسانیت از آن ظاهر گردد به اینکه نسبت به معارف و حقایق و عقاید حقه، دارای یقین و اطمینان باشد و نیز از تمام خویهای زشت و حیوانی پاک باشد.

و مرض دل در ریب و انکار و شک و حیرت و دوستی و دشمنی بیجا و بیم و امید بی‌مورد و حقد و حسد و بخل و غیره است به تفصیلی که در این کتاب می‌آید و تمام این بیماریها برخلاف فطرت اولی انسان است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «بدن آدمی شش حالت دارد: سلامت،

(۱) - يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ
سَلِيمٍ، (شعرا ۶۱ / ۸۸ - ۸۹).

(۲) - لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ...، (انعام /
۱۲۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶

مرض، مرگ، حیات، خواب و بیداری. جان انسانی
نیز دارای این شش حالت است:

حیات، جان علم و مرگش جهل است، مرضش شک
و تردید و سلامتیش یقین می باشد، خوابش غفلت و
بیداریش حفظ و مراقبت است».^{۱۸}

و نیز می فرماید: «زینهار که فقر و تهیدستی از جمله
بلاهاست و سخت تر از تهیدستی، بیماری بدن است
و سخت تر از بیماری بدن، بیماری دل است؛ زینهار

^{۱۸} (1\1) - «ان للحسم ستة احوال: الصحة والمرض والموت والحياة والنوم واليقظة. وكذلك الروح فحياتها علمها وموتها جهلها ومرضها شكها وصحتها يقينها ونومها غفلتها ويقظتها حفظها»، (بحارالأنوار ۶۱ / ۴۰). E\.

که فراوانی مال از نعمتهاست و برتر از آن، سلامتی بدن و برتر از آن، پرهیزگاری دل است؛ یعنی پاکی از انواع آلودگیها و گناهان.^{۱۹}

بزرگی بیماری دل

همانطوری که هرگاه عضوی از بدن بیمار شود، انسان در اثر فشار درد، رنج می‌برد و زندگی بر او سخت می‌شود، همچنین هرگاه به یکی از بیماریهای دل (گناهان قلبی) مبتلا شود، علاوه بر بلاهای پس از مرگ که در شرع از آنها خبر داده شده، در همین زندگی دنیا در رنج و تعب به سر می‌برد و به قدری در فشار دردهای نفسانی قرار می‌گیرد تا آنجا که تن به مرگ می‌دهد و حاضر می‌شود خودکشی کند^{۲۰}؛ مثلاً چنانکه درد دندان، خوشیها را از خاطر می‌برد و هر لذتی را از کام و

^{۱۹} (۲) «الاولی من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن مرض القلب الاوان من النعم سعة المال وافضل من سعة المال وفضل من صحه البدن تقوی القلب»، (نجم البلاغه فیض/ قصارالحکم ۳۸۱ / ۱۲۷۰) E\.

^{۲۰} (۳) - از این بیان دانسته می‌شود که خودکشیهایی که در بین افراد بشر خصوصاً نسل جوان رواج یافته و آمار آن همه ساله رو به فزونی است، عموماً ناشی از بیماری روان است و راه جلوگیری آن منحصرأ در حفظ سلامتی دل است به تفصیلی که در این کتاب ذکر می‌شود. E\.

دل می‌اندازد و زندگی را ناگوار می‌سازد،
همچنین درد جهل، کبر، حسد، خودبینی و سایر
بیماریهای نفسانی همین آثار را دارد؛

(۱) - «ان للجسم ستة احوال: الصحة والمرض
والموت والحياة والنوم واليقظة. وكذلك الروح
فحياتها علمها وموتها جهلها ومرضها شكها وصحتها
يقينها ونومها غفلتها ويقظتها حفظها»، (بحار الأنوار
٦١ / ٤٠).

(۲) - «الاولان من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض
البدن واشد من مرض البدن مرض القلب الاوان من
النعم سعة المال وافضل من سعة المال صحة البدن
وافضل من صحة البدن تقوى القلب»، (نهج البلاغه
فيض / قصارالحكم ٣٨١ / ١٢٧٠).

(۳) - از این بیان دانسته می‌شود که خودکشیهایی
که در بین افراد بشر خصوصاً نسل جوان رواج یافته

و آمار آن همه ساله رو به فزونی است، عموماً ناشی از بیماری روان است و راه جلوگیری آن منحصرأ در حفظ سلامتی دل است به تفصیلی که در این کتاب ذکر می‌شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷

چنانچه شخص حسود، رنج می‌برد و خواب از چشمش می‌پرد و به خود می‌پیچد برای اینکه دیگری نعمتی به دست آورده یا به مقامی و رتبه‌ای رسیده و در این آتش می‌سوزد و منتظر برطرف شدن آن نعمت از اوست و غالباً به مراد نرسیده با همین آتش حسرت می‌میرد و به تجربه و علم ثابت شده که بیماریهای روانی موجب رنجوری بدن و بیماری جسم می‌گردد؛ زیرا دردهای درونی بر روی اعصاب و دستگاه‌های حیاتی بدن، اثر می‌گذارد و در نتیجه اجزای کارخانه تن، وظایف

خود را درست انجام نمی‌دهند و همین، سبب هر بیماری است.

گناه بدن از بیماری دل است

چون «دل»، سلطان تن است و گفته‌های زبان و تمام کردارهای اختیاری، وابسته به خواسته‌های دل است، آشکار است که هرگاه دل، بیمار باشد، گفتارها و کردارها طبق آن انجام می‌گیرد از این است که گفتارش ناهنجار و کردارش نارواست و تمام برخلاف فطرت انسانی و ضدّ صراط مستقیم دیانت خواهد بود. خلاصه، هرگناهی از شخصی سرمی‌زند در اثر بیماری دلش می‌باشد پس بر هر فردی عقلاً و شرعاً واجب است در معالجه بیماری دلش بکوشد و در نگهداری سلامتی دل، بیش از سلامتی تن اهمیت دهد:

بد بود تن چه دل ظلم لشکر ز ضعف
تباه بود شاه بود

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «صاحبان معرفت می‌بینند اهل دنیا را که مرگ بدنهایشان را بزرگ می‌شمارند و ایشان، مرگ دل‌هایشان را بزرگتر و سخت‌تر می‌دانند»^{۲۱}؛ زیرا دانسته‌اند که در مرگ تن، محروم شدن از خوشیهای چند روز دنیا آن هم آلوده به هزاران ناراحتی است، ولی در مرگ دل، محرومیت از سعادت‌های همیشگی و لذت‌های خالص ابدی و باز ماندن از حیات پاکیزه انسانیت در دنیا و آخرت است.

(۱) - «يَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُعْظَمُونَ مَوْتَ اجْسَادِهِمْ وَهُمْ أَشَدُّ اعْظَامًا لِمَوْتِ قُلُوبِ احْيَائِهِمْ»، (تحج البلاغه فیض / خطبه ۲۲۱ / ۷۲۶). E\.

۲۱ (1) - «يَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُعْظَمُونَ مَوْتَ اجْسَادِهِمْ وَهُمْ أَشَدُّ اعْظَامًا لِمَوْتِ قُلُوبِ احْيَائِهِمْ»، (تحج البلاغه فیض / خطبه ۲۲۱ / ۷۲۶). E\.

وَهُمْ أَشَدُّ أَعْظَامًا لِمَوْتِ قُلُوبِ أَحْيَائِهِمْ»، (نهج البلاغه
فیض / خطبه ۲۲۱ / ۷۲۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸

بنابراین، بیماری روان را آسان نتوان شمرد و نباید
مسامحه در علاج آن را روا دانست همانطور که
مسامحه در معالجه بیماری تن عقلاً روا نیست چون
به مرگ می کشد، مسامحه در بیماری دل به طریق
اولی سزاوار نیست چون منتهی به بدبختی همیشگی
می شود.

بدبختی جامعه از بیماری دل است

پس از دقت در پیدا کردن منشأ انواع فسادهای
روزافزون اجتماع بشری، دانسته می شود که هر فتنه
و فساد و خیانت و جنایتی از هر کس دیده شود،
سببش یک نوع بیماری روانی است که او را وادار
به کردار غیرانسانی نموده است، انواع تبهاریها،

خونریزیها، دزدیها، بی‌بندوباری و انحرافهای جنسی، آلودگیها به انواع فحشا، اعتیاد به الکل و مواد مخدر، برهم خوردن اساس خانواده‌ها و جداییها و قساوتها و خشونتها و خودکشیها و غیره، تمام در اثر ناسالمی روان و کمبود انسانیت است. بر عهده زمامداران است که درباره بهداشت روانی بشر اقدامات سودمندی کنند بیش از بهداشت جسمی. در حالی که برای سلامتی بدن، سازمانهای وسیع، بیمارستانها، درمانگاهها، دانشکده‌های طبی و کارخانه‌های داروسازی تأسیس کرده‌اند، چه سازمانهایی که برای کشف دارویی می‌کوشند تا بشر را از رنج درد جسمی رهایی بخشند (البته این کارها بسیار خوب و بجاست) ولی چرا از دردهای روانی و مفاسد اخلاقی که همیشه بشر از آن در شکنجه است بی‌خبرند؟ چرا برای جلوگیری از مرگ انسانیت، قدمی بر نمی‌دارند؟ بلکه دانسته یا ندانسته

با انواع وسایل تبلیغاتی که دارند در به هم زدن سلامتی روانها و از بین بردن اخلاق انسانی و خفه کردن جامعه بشری در منجلاب شهوات و هوسرانیها و بی بندوباریها کوشش می کنند.

حسد، نمونه‌ای از بیماری قلبی

در روزنامه‌ها آمده بود که پزشکان سوئیس گروهی تشکیل داده‌اند که به درمان

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹

«بیماری حسادت» پردازند و این نشانه این است که پزشکان، بیماری حسادت را در عداد بیماریهایی می‌دانند که سلامت بشر را تهدید می‌کند و همانطور که برای درمان و معالجه سل و سرطان می‌کوشند، در راه برانداختن «مرض حسادت» هم دامن همت بر کمر بسته‌اند.

ما نمی‌دانیم این پزشکان چگونه و با چه وسیله کار خود را آغاز می‌کنند و آیا در این کار، توفیق حاصل خواهند کرد یا نه، هرچه باشد همین که این فکر مقدس به وجود آمده، مایه امیدواری است. بشر، سالیان دراز است «بیماری حسد» را شناخته ولی راه درمان آن را پیدا نکرده است و نمی‌داند با چه دارویی این مرض خانمانسوز و خانه برانداز، درمان می‌شود، حتی تعالیم و توصیه‌های شرایع و ادیان هم در این راه عملی مؤثر انجام نداده است. دستوره‌های اخلاقی نیز کاری از پیش نبرده و بشریت پیوسته از وجود این آتش که در ضمیر و وجود حسد پیشگان، زبانه می‌کشد، آسیب و رنج دیده است.

به عقیده ما «حسادت» از سرطان خطرناکتر است؛ زیرا «سرطان» در سال صدها نفر را به هلاکت می‌رساند و «حسد» می‌تواند در یک لحظه میلیونها

نفر از مردم دنیا را نابود کند. بیشترین حوادث تاریخی که از جنگ و جنگ‌بارگی، رنگ و بو گرفته، مولود حسادت بود. اسکندر مقدونی از آن مردمی بود که خویی پلنگی داشته و پیوسته با دیده حسد در کشورهای دیگر هم‌عصر خود نگاه می‌کرده و یکی از علل لشکرکشی او به ایران وجود همین حس حسادت بود. می‌گویند وقتی که تخت جمشید را آتش زده بود و آتش از در و دیوار کاخ زبانه می‌کشید، اسکندر در حالی که از خوردن می‌مست بود، با خشمی نشاط‌آمیز می‌خندید و این خشم را که با لبخندهای مستانه توأم بود، پرتوی از آتش حسد او خوانده‌اند که همیشه در دلش روشن بوده است.

درباره «هیتلر» که در جنگ جهانی دوم دست به آن کشتار و فجایع زد، نوشته‌اند که مردی بسیار حسود بوده حتی نمی‌توانست رنگ لباس دیگران

را که گاهی به نظرش زیبا جلوه می نمود، تحمل کند به هر صورتی که ممکن بود لباسی را که مورد حسادت او قرار گرفته بود، از میان می برد. در یکی از مصاحبه‌هایش گفته بود: «من نمی توانم بینم

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰

پیر می شوم و جوانها بیایند جای مرا بگیرند».

یکی از نویسندگان - که تخصص او در نوشتن مسائل تاریخی است - معتقد است علت آنکه هیتلر دست به این همه کشتار زد، همان حسادت او بوده و او با این شدت عمل، آتش حسادت خود را خاموش می ساخت.^{۲۲}

نظری به این مقاله

جای خوشوقتی است که جمعی از دانشمندان سوئیس، یکی از بیماریهای روانی بشر را دانسته‌اند

^{۲۲} (1) - نقل در مقاله روزنامه پاریس، شماره ۳۳۶۳، مورخ ۸ دسامبر ۱۳۴۸. E\.

لکن باید بدانند که معالجه قطعی آن و سایر بیماریهایی که هنوز نشناخته‌اند، از عهده بشر بیرون است و تنها خداوندی که به پنهان و آشکار، داناست، می‌داند و درمان قطعی آن، مراجعه به طبیب روحانی و نسخه کتاب آسمانی یعنی قرآن مجید است که در آن، داروی هر درد روانی [موجود] است.

دیگر اینکه نوشته است تعالیم شرایع و ادیان در راه علاج حسد، عملی مؤثر انجام نداده. اگر منظورش این است که مردمان به آن تعالیم عمل ننموده‌اند تا شفا یابند، درست است و گرنه در تعالیم قرآن مجید، نقصی و قصوری نیست. کدام فرد مسلمان خواست از علوم قرآن دانا شود و به تمام دستورش عمل کند آنگاه بیماریهای روانیش شفا نیافته باشد؟ آنچه از انحرافات و بیماریهای روانی که در

مسلمانان دیده می‌شود تمام از سرپیچی از دستورات قرآن مجید است.

هرچه هست از ورنه تشریف تو بر
قامت ناساز بی‌اندام بالای کس کوتاه
ما است نیست

سلامتی تن و روان

برای نگهداری سلامتی تن، رعایت اموری چند لازم است از آن جمله اجزای زایدی که همراه بدن در رحم مادر تکوین شده و فایده‌اش تنها برای همان مدتی است که در رحم

(۱) - نقل در مقاله روزنامه پاریس، شماره ۳۳۶۳، مورخ ۸ دیماه ۱۳۴۸.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱

بوده و پس از بیرون آمدن، جز زیان، چیزی ندارد و بنابراین، باید آنها را جدا کرد مانند «سلی» یعنی پوست نازکی که بدن جنین را پوشانیده و «سرّه» یعنی ناف و «قلفه» یعنی پوستی که به وسیله ختنه باید جدا شود که اگر این اجزا جدا نشود، سلامتی تن در خطر است.

همچنین روان انسانی در اول تکوین و تعلقش به بدن، صفاتی چند با او است که برای حکمتهایی چند یا برای صرف در موارد خاصی که به نفع انسان تمام می شود؛ یعنی مواردی که عقل و شرع تعیین کند به او داده شده؛ مانند: جهل، حرص، بخل، ظلم، عجله، مجادله و مانند اینها و به هریک از این بیماریهایی که از اول همراه انسان است در قرآن مجید اشاره شده؛ چنانچه فرموده است: «انسان بسیار ستمگر و نادان است».^{۲۳}

^{۲۳} (۱) - i ... إِنَّه كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا، (احزاب / ۷۲). E\.

و فرموده: «انسان، حریص خلق شده است».^{۲۴}

و: «کسی که بخل نفس او نگهداشته شود، پس ایشانند رستگاران».^{۲۵}

و: «انسان از شتاب آفریده شده».^{۲۶}

و: «آدمی از همه آفریدگان، جدل کننده تر است».^{۲۷}

و نیز انسان را در قرآن مجید به اوصاف رذیله یاد فرموده؛ مانند: **کفور** (بسیار ناسپاس)، **قتور** (بسیار بخیل)، **یؤس** (بسیار ناامید از رحمت خدا)، **جزوع** (بسیار ناشکیبا)، **عجول** (بسیار شتاب کننده) و کافر را **کر و کور و گنگ و بدتر** از چهارپایان یاد فرموده است.^{۲۸} و مانند اینها از انواع بیماریهای روحی که در قرآن مجید ذکر شده و راه معالجه آنها به تفصیل

^{۲۴} -i\ 2) إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، (معارج / ۱۹)، E\.

^{۲۵} -i\ 3) ... وَمَنْ يُوقِ شَحْمَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، (حشر / ۹)، E\.

^{۲۶} -i\ 4) خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ...، (انبیاء / ۳۷)، E\.

^{۲۷} -i\ 5) ... وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا، (کهف / ۵۴)، E\.

^{۲۸} -i\ 6) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الَّذِي كَفَّ أَلْيَتَهُ لِيَقْتُلُونَ، (انفال / ۲۲)، E\.

در این کتاب می‌آید و به طور اجمال باید دانست
که هریک از

(۱) - ... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا، (احزاب / ۷۲).

(۲) - إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، (معارج / ۱۹).

(۳) - ... وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ،
(حشر / ۹).

(۴) - خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ ...، (انبیاء / ۳۷).

(۵) - ... وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا، (کهف / ۵۴).

(۶) - إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ
لَا يَعْقِلُونَ؛ (انفال / ۲۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۲

این صفات را در هر موردی که عقل و شرع تعیین
کرد و به همان اندازه‌ای که روا دانست باید صرف

کرد و در غیر آن باید مجاهده نموده خودداری کرد؛ مثلاً صفت بخل نسبت به مال، در مواردی که شرع مقدس مصرف در آن را نهی می کند باید بخیل بود و نگذاشت حتی یک درهم مالش هم در حرام و بیجا صرف شود. نسبت به وقت باید بخیل بود که یک آن در حرام صرف نشود تا برسد به آنجایی که یک آن وقتش هدر رود، پس صفت بخل را در نهاد آدمی قرار داده اند تا از صرف عمر و داراییش در غیر خشنودی پروردگار، بخیل و در راه خشنودی او سخی و جواد باشد.

تو را تیشه دادند که ندادند که بر فرق
هیزم کنی مردم زنی

نگهداری تن از پلیدیها

از چیزهایی که برای سلامتی تن باید رعایت شود، برطرف کردن و از بین بردن چرکها و ناخنها و

موهای زیادی بدن است. توضیح آنکه تغذیه‌ای که انسان می‌کند، آنچه را که قابل است جزء بدن می‌شود و زیادتی آن مقداری به صورت بول و مدفوع بیرون می‌رود و مقداری به صورت عرق از بدن خارج می‌گردد و مقداری هم به صورت ناخن و مو و چرک‌هایی که پوست بدن را می‌پوشاند و راه تنفس جلدی را می‌گیرد، درمی‌آید و باید دست کم هفته‌ای یک بار زیادتی ناخن را برید و موهای عانه و زیر بغل را برطرف ساخت و چرک‌های بدنی را با کیسه و صابون از بین برد و گرنه سلامتی بدن در خطر قرار می‌گیرد.

همچنین باید پاکیزگی جامه و مسکن و هوا و غذا از انواع آلودگیها رعایت شود.

روان را هم باید از پلیدیها نگهداشت

برای نگهداری سلامتی روان نیز باید انسان از چیزهایی که سبب بیماری روانی مانند مرض غفلت و قساوت می‌شود، پرهیزد و برای جلوگیری از پیدایش آنها به داروهایی که در قرآن مجید یادآوری شده، مداوا نماید؛ مثلاً آدمی در اثر ابتلا

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳

به تدبیر بدن و تأمین وسایل آسایش آن ناچار است به امور مادی مشغول باشد و خواسته یا نخواسته او را از یاد خدا و آخرت یعنی زیستگاه ابدیش باز می‌دارد:

«مگر مردانی که خدا از آنها تعریف فرموده^{۲۹}؛ آنهایی که داد و ستدشان آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد». البته ایشان خیلی کمند و اکثر مردم بر اثر این گونه سرگرمیها به مرض غفلت و قساوت مبتلا می‌شوند و برای چاره‌اش داروهایی در قرآن مجید

^{۲۹} i\ 1) - رجال لآلئهم بحمة ولا ینع عن ذکر الله... E\... (نور / ۳۷). E\

یادآوری شده که از همه مهمتر، نمازهای پنجگانه است؛ می‌فرماید: «نماز را برای یاد خدا برپا دار».^{۳۰}

دستورات قرآن، درمان دردهاست

[انسان] باید سعی کند آنچه به چشمش می‌بیند یا به گوشش می‌خورد و همچنین سایر اعضایش برایش ضرر روانی نداشته باشد و تعیین مضر بودن بعضی چیزها به نظر عقل سالم و شرع مقدس است. به طور کلی آنچه در شرع اسلام بیان شده از دستوراتی که باید به آن عمل شود یا از آن پرهیز گردد، تمام، برای جلوگیری از پیدایش بیماری روانی یا شفا یافتن از بیماری موجود است یا برای پیشرفت روان در کمالات انسانی است.

۳۰ -\i (2) ... أقيم الصلوة لذكرى\،E (طه/ ۱۴).E\

خلاصه، دین الهی برای اصلاح روانها و سلامتی
دلهاست که به آن خوشبختی مادی و روحی انسان
تأمین و به خوشی مطلق در هر دو عالم می‌رسد.

معالجه روان، کار انسان مادی نیست

بیماریهای تن، چیزی است که بشر می‌تواند آن را
به حواس خود درک کند و بفهمد و داروهای آن
را که خداوند در همین عالم ماده قرار داده است
به کوشش و تجربه دریابد، اما بیماریهای روانی
چنانچه اصل روان از عالم غیب و ماورای طبیعت و
ماده

(۱) - رِجَالٌ لَّا تُلْهِهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ...،
(نور / ۳۷).

(۲) - ... أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي، (طه / ۱۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۴

است، بیماریهایش نیز مادی نیست که بشر معمولی بتواند آنها را بفهمد یا داروهایش را کشف کند و احاطه کامل بر سازمان مرموز نفسانی انسان از عهده بشر خارج است و جز سازنده آن (خدایی که دانای پنهان و آشکار است) کسی را از اسرار نفسانی و داروهای روحانی، آگهی نیست.

خداوند هم جمعی از افراد بشر را برگزید و ایشان را از این اسرار، آگهی داد و به عنوان طبیبان روحانی راهنمایان مردمان گردانید و سالار ایشان را خاتم انبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد.^{۳۱} و بر بشر به فرستادن او منت گذارد و فرمود: «هر آینه خداوند بر مؤمنین منت نهاد گاهی که فرستاد در بین ایشان پیغمبری را از

^{۳۱} (1) \i

دلیل و رهنمای خاص و عامند

-در این ره انبیا چون ساربانند

همو اول همو آخر در این کار

برایشان سید ما گشته سالار

جنس خودشان که آیات خدا را برایشان می خواند
و ایشان را پاکیزه می کند».^{۳۲}

مراد از «تزکیه» همان پاکی دلها از انواع
آلودگیهای روانی است که در این کتاب ذکر
می گردد و از این آیه شریفه به خوبی دانسته
می شود که غرض از بعثت پیغمبران، روشن شدن
دلهاست به نور دانش و پاک شدن از انواع
آلودگیها و دارا شدن ملکات فاضله انسانیت، چنانچه
خودش فرموده: «برای تمام کردن اخلاق نیکو
فرستاده شده ام».^{۳۳}

قرآن، زندگی می بخشد

[خداوند] با این پیغمبر عظیم الشان کتابی فرستاد که
دستورات طبّی و روحانی آن حیاتبخش روانها و
زنده کننده دلهاست، می فرماید: «ای کسانی که

^{۳۲} ۱۱- (2) لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ...، (آل عمران/ ۱۶۴). E\...

^{۳۳} 3\ (1) - «بعثت لاتمم مكارم الاخلاق»، (بخارالأنوار ۷۰ / ۲۷۲). E\...

ایمان آوردید! اجابت کنید خدا و رسولش را
هنگامی که شما را می‌خوانند به آنچه زنده‌تان
سازد».^{۳۴}

(۱)

- در این ره انبیا دلیل و رهنمای
چون ساربانند خاص و عامند
برایشان سید ما گشته همو اول همو آخر
سالار در این کار

(۲) - لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا
مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ ... (آل
عمران / ۱۶۴).

۳۴ - (۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ... (انفال / ۲۴). E\...

(۳) - «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، (بحار الأنوار ۷۰ / ۳۷۲).

(۴) - **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ...** (انفال / ۲۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵

و نیز می فرماید: «آیا کسی که مرده بود پس ما او را زنده کردیم». (۱ و ۲) ۳۶۳۵

و می فرماید: «کسی که از مرد و زن با داشتن ایمان، کار نیک کند پس ما او را به یک زندگی پاکیزه زنده خواهیم کرد». ۳۷

خلاصه، دلهایی که به سبب کفر و نفاق مرده بود به وسیله برهانهای محکم و دلیلهای آشکار در قرآن

۳۵ -\i 1 (1) أَوْ مَن كَانَ مِنِّيَا فَأُحْيِيهِ...، (انعام / ۱۲۲) E\...
۳۶ -\i (2) E\

آنکه ندارد به خدا اشتغال

2-زنده دلا مرده ندانی که کیست

(سعدی)

۳۷ -\i (3) ... فَأُحْيِيهِ حَيَوَاةً طَيِّبَةً...، (نحل / ۹۷) E\...

مجید، ایمان را که حیات حقیقی است دارا می‌شوند، پس قرآن است شفای بیماریهای درونی^{۳۸}؛ چنانچه خودش می‌فرماید: «برای اهل ایمان رهنما و شفابخش است».^{۳۹}

و: «فرو می‌فرستیم از قرآن آنچه شفابخش و رحمت برای اهل ایمان است».^{۴۰}

«قرآن»، **شفا** است چون بیماریهای روانی پیروان خود را درمان می‌کند و **رحمت** است چون دل‌های پیروان خود را سلامت، صحت و استقامت می‌بخشد تا به کسب اخلاق فاضله پردازند و از زندگی انسانیت بهره‌مند شوند.

پاسخ یک شبهه

بعضی در اثر کمی دانش خیال می‌کنند گناهان قلبی، اموری است غیراختیاری و می‌گویند

^{۳۸} E\... (یونس / ۵۷)، E\... وَشِقَاءَ لَمَّا فِي الصُّورِ ... i (4) -\i

^{۳۹} E\... (فصلت / ۴۴)، E\... فَأَنْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِقَاءَ ... i (5) -\i

^{۴۰} E\... (اسراء / ۸۲)، E\... وَنَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً هُوَ شِقَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ... i (6) -\i

جلوگیری از آنها از توانایی بشر بیرون است، بنابراین، مورد تکلیف و مؤاخذه الهی نیست، و بعضی دیگر گفته‌اند اینها اموری است اخلاقی و حرمت شرعی آن معلوم نیست.

گوینده این حرف خیال کرده است گناهان قلبی همان خاطره‌های ناروایی است که

(۱) ۱- **أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيِنَهُ...** (انعام / ۱۲۲).

(۲)

2- زنده دلا مرده آنکه ندارد به خدا
ندانی که کیست اشتغال

(سعدی)

(۳) - ... فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً ... (نحل / ۹۷).

(۴) - ... وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ ... (يونس / ۵۷).

(۵) - ... قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ ...
(فصلت / ۴۴).

(۶) - وَنُنَزِّلُ مِنْ آءِ لُقْرَءَانٍ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ ... (اسراء / ۸۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶

بی اختیار به دل انسان می‌گذرد و نمی‌شود آنها را
به خود راه نداد و بدون تردید اینها مورد تکلیف و
بازخواست نخواهد بود.

در حالی که گناهان قلبی غیر از خطورات است
بلکه امور ثابتی است که جایش دل است و شخص
می‌تواند آنها را در دل خود جا ندهد یا اگر باشد
از دلش بیرون کند؛ مثلاً شما می‌بینید شخص

مسلمانی در مغازه شرابفروشی ایستاده، به دلتان می‌گذرد این شخص شرابخوار است و می‌خواهد شراب بخرد، این خاطره البته بدون اراده شماست لکن پس از آن می‌توانید این خاطره ناروا را در دل جا دهید و به آن شخص، بدبین شده، او را فاسق بدانید و در این حال به گناه قلبی که همان گمان بد به مسلمان است مبتلا شده‌اید؛ چنانکه می‌توانید فوراً آن خاطره را از شیطان دانسته و کار مسلمان را حمل به صحت کنید یعنی بگویید شاید کار دیگری دارد و کسی را می‌خواهد ببیند و مثل آن و چیزی در دل خود جا ندهید.

یا مثلاً نعمت تازه‌ای در شخصی می‌بینید به خاطر تان می‌گذرد چرا این نعمت به او رسیده، اگر فوراً این خاطره را از شیطان دانستید و به نور ایمان و دانش از خود دور کرده و با خود گفتید این نعمت را خدا به او داده و چنین صلاح دانسته و

ایراد به کار خدا کفر است و او قادر است مثل آن یا بهتر از آن را به من بدهد، در اینجا چیزی بر شما نیست و آن خاطره بخشوده شده است. اما اگر آن خاطره را در دل جای داده و آرزوی گرفته شدن آن نعمت را از آن بیچاره در دل نگهداشتید در این حال به گناه قلبی که «حسد» است مبتلا شده‌اید.

یا مثلاً از گفتار یا رفتار کسی ناراحت شده آزار می‌بینید، در این حال با اینکه می‌توانید آن را نادیده گرفته و ببخشید یا تلافی به مثل کنید، اگر دشمنیش را در دل جای داده در مقام تلافی کردن به بالاتر از آنچه از او دیده‌اید برآید مبتلا به گناه قلبی حقد و کینه مسلمان شده‌اید.

چنانچه می‌بینید در هریک از این سه مثال، سوء ظن، حسد و حقد، چیزهایی است که در دل، ثابت است و (حدوثاً و بقاءً) تحت اختیار است یعنی شخص می‌تواند نگذارد در دلش جا بگیرد و پس از

پیدایش آن می‌تواند برطرفش سازد، اما خاطره
نخستین

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۷

هرچند کفر آمیز باشد چون اختیاری نیست، گناهی
ندارد.

ترس از وسوسه، ایمان است

در «اصول کافی» است که در زمان رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم شیطان مردی را وسوسه
کرد و گفت چه کسی تو را آفریده؟ گفت خدا.
شیطان گفت خدا را که آفریده است؟ آن مرد از
این وسوسه و خاطره ناروا سخت ناراحت شد و نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت
هلاک شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در پاسخ فرمود: «به خدا این محض ایمان است»^{۴۱}؛

^{۴۱} (۱) - در اصول کافی جلد ۲، ص ۴۲۴ و ۴۲۵ چند روایت نقل کرده که در خاطره‌های ناروا بازخواستی نیست و برای چاره آن ذکر «لا اله الا الله» و در روایت دیگر
آمن بالله ورسوله ولا حول ولا قوة الا بالله» دستور داده شده است. E\

یعنی همین ترس از هلاکت برای این خاطره نابجا،
دلیل ایمان و عین ایمان است.

بنابراین، روشن شد که گناهان قلبی همان امور
ثابتی است که به اختیار انسان است نه خاطره. و
دلیل فقهی برای اثبات حرمت شرعی هر یک در
این کتاب در جای خودش یادآوری می‌شود.

چاره‌ای از تحصیل قلب سالم نیست

معالجه بیماریهای روانی و تحصیل قلب سالم نه
چیزی است که عاقل آن را آسان بگیرد و یا از آن
صرف نظر کند و چون برای به دست آوردنش باید
زحمت بکشد و جهاد نفس نماید و از بعضی خوشیها
بگذرد نباید دست از آن بردارد بلکه باید متوجه
فایده‌های بزرگ و مقامات بالا که برای زندگی
پاکیزه انسانیت است بود و برای رسیدن به آن
درجات، رنجها آسان و سختیها راحت می‌شود:

رنج راحت دان
چون مقصد شد
بزرگ
گرد گله توتیای
چشم گرگ

صاحب قلب سلیم تا در دنیاست با کمال امن و
خشنودی از پروردگارش به سر می‌برد و رنجهای
عالم ماده را به لذتهای روحانی، جبران می‌نماید و
وقتی که از اینجا

(۱) - در اصول کافی جلد ۲، ص ۴۲۴ و ۴۲۵؛ چند
روایت نقل کرده که در خاطره‌های ناروا
بازخواستی نیست و برای چاره آن ذکر «لا اله الا
الله» و در روایت دیگر «آمنا بالله ورسوله ولا حول
ولا قوة الا بالله» دستور داده شده است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸

رفت، به یک زندگی سراسر خوشی و سرور و نعمتهایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل کسی نگذشته می‌رسد و به یک سلطنت حقیقی می‌رسد که هرچه هر وقت بخواهد فوراً می‌شود چنانچه در قرآن می‌فرماید: «چون به بهشت بنگری نعمتها (که در وصف نگنجد) و پادشاهی بزرگی را می‌بینی».^{۴۲}

شگفتی از بی‌خبری انسان

چقدر جای شگفتی است که انسان برای سلامتی تن و رهایی از بیماریهای بدن، کوششها می‌کند و از صرف دارایی و خوردن داروهای تلخ و جراحی و غیره پرهیز و دریغ ندارد ولی برای سلامتی دل و شفای بیماریهای روانش که هزاران مرتبه بالاتر است، جنبش نمی‌کند و خبرهای خدا و رسول از بیماری و درمانش را ندیده و نشنیده گرفته با

^{۴۲} ۱- (1) وَإِذَا رَأَيْتُ نَمَّ رَأَيْتُ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا، (دع/ ۲۰)، E\.

رنجهایی که در دنیا از آن بیماریها می برد، می سازد
و عذابهایی که در آخرت برای او آماده شده است
از خود دور می بیند یا باور ندارد، آیا گفته های خدا
و پیغمبر به اندازه گفته یک دکتر ایجاد احتمال
ضرر در او نکرده است؛ یعنی بگوید شاید این
بیماریهای هلاک کننده درست باشد و تا وقت،
باقی است در معالجه آنها بکوشد؛ چون جلوگیری
از زیان بزرگ هرچند محتمل باشد عقلاً واجب
است:

تو را ترسا همی	تو را یزدان همی
گوید که در صفرا	گوید که در دوران
مخور حلوا	مخور باده
ز بهر تن تو بگذاری	ز بهر دین نه
حلال از گفته ترسا	بگذاری حرام از
	گفته یزدان

وای از ساعت مرگ که پرده غفلت برداشته شود و آدمی خودش و بیماریهایش را دریابد و راه چاره را بسته ببیند! آنگاه هرچه ناله کند و افسوس خورد که در محضر پروردگار چه‌ها کردم، فایده ندارد.^{۴۳}

(۱) - وَإِذَا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا، (دهر / ۲۰).

(۲) - ... يَحْسَرْتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ ...، (زمر / ۵۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹

نسخه تنها درمان نیست

بعضی از مسلمانان تنها به گفتن شهادتین و اقرار به اینکه قرآن کتاب آسمانی و دینی اوست اکتفا کرده و آن را در خانه نگهداری می‌کنند بدون اینکه با

^{۴۳} i\ 2) - i\ ... يَحْسَرْتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ ...، (زمر / ۵۶). E\

تدبیر آن را بخوانند و دستورات عالیه‌اش را به کار بندند در حالی که اگر چنین کاری را با بیماری جسمی خودش می‌کرد یعنی نسخه‌ای که دکتر نوشته در جیبش یا گوشه‌ای می‌گذاشت بدون اینکه دوا را بخرد و به کار بندد، آن وقت دل خوش می‌کرد که دکتر رفته‌ام و نسخه گرفته‌ام، یقیناً این رفتار دور از خرد، مورد سرزنش عقلا و وجدان خودش قرار می‌گرفت.

بیماری قلبی تنها، کفر نیست

بعضی دیگر از مسلمانان علاوه بر آنچه ذکر شد، به پاره‌ای از دستورات قرآن مجید (مانند نماز و روزه) عمل می‌کنند و به صورت بی‌مغز و جان آنها قناعت نموده و سایر دستورات قرآن را نادیده می‌گیرند، آن وقت خود را صاحب قلب سلیم هم می‌دانند به خیال اینکه عذابها و عقوبتهایی که برای بیماران

روانی است درباره کفار است و با این ترتیب، مغرور گشته در جهل مرکب می‌مانند.

سبب این پندار نادرست این است که خیال می‌کنند بیماری دل تنها همان کفر است در حالی که کفر یکی از بیماریهای روحی است و جز آن بیماریهای دیگری است که قرآن مجید از دستورات معالجه آنها پر است.

برای اینکه روشن شود بیماری دل با ایمان جمع می‌شود؛ یعنی ممکن است شخصی کافر نباشد ولی به بیماریهای دیگر روانی مبتلا باشد توجه به این دو آیه شریفه کافی است: «اگر باز داشته نشوند منافقین و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است...»^{۴۴}

و: «می‌گویند کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و کافران...»^{۴۵}

^{۴۴} ۱\۱- (1) لَنْ يَنْتَهِيَ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ...، (احزاب/ ۶۰). E\.

^{۴۵} ۱\۱- (2) ... وَيَتَوَلَّوْا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ لِكُفْرُوْنَ مَاذَا آتَاكَ اللَّهُ بَعْدَ مَثَلًا...، (مدثر/ ۳۱). E\.

(۱) - لئن لم ينته المنفقون والذين في قلوبهم مرض
وا لمرجون في المدينة... (احزاب / ۶۰).

(۲) - ... وليقول الذين في قلوبهم مرض وا لکفرون
ماذ آراد الله بهذا مثلا... (مدثر / ۳۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰

در این دو آیه چنانچه می بینید مسلمانانی را که در
دلهایشان مرض است از کافران و منافقان جدا ذکر
فرموده است.

کدام مسلمان است که از مرض «تلون» و بی ثباتی
در راه بندگی و میل به باطل و پیروی هوای نفس
پاک شده باشد در حالی که این بیماری یکی از
انواع شرک است؛ چنانکه می فرماید: «ایمان

نمی‌آورند بیشتر از مردمان به خدا مگر اینکه ایشان شرک آورند گانند».^{۴۶}

و از حضرت امام باقر علیه السلام مروی است که شرک در این آیه مراد «شرک در اطاعت» است؛ یعنی با آنکه خدا را به وحدانیت می‌پرستد، شیطان را نیز اطاعت می‌کند و او را در ارتکاب گناهان، فرمانبرداری می‌نماید. و از حضرت صادق علیه السلام است که اهل این آیه بیش از دو ثلث از مردمند.^{۴۷}

کیست که از بیماریهای حسد، بخل، کینه، کبر، حرص و غیره پاک باشد؟ پس بر هر مسلمانی واجب است که بیماریهای روانی را که در قرآن مجید ذکر شده یاد بگیرد و به دستورات آن از بیانات اهل بیت علیهم السلام با بیانی که علمای اسلام از هر دو

^{۴۶} E\۱\۱-۱(1) وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ، (یوسف / ۱۰۶). E\.

^{۴۷} E\۱(2) - «... اهل هذه الآية ... هم أكثر من ثلثي الناس»، (کافی / ۲ / ۴۱۲). E\.

گرفته‌اند عمل کند پیش از اینکه هنگام تدارک بگذرد.

بی‌ایمانی یا جهل حقیقی و سرگردانی

دلی که از نور ایمان خالی باشد، بیماریهایی دارد که قرآن مجید از آن تعبیر به کوری، کوری و گنگی^{۴۸} می‌کند یعنی گوش دلشان از شنیدن حق، کر و زبانشان از گفتن حق، گنگ و چشمشان از دیدن حق، کور است. و نیز می‌فرماید: «کسی که در دنیا چشم (دلش از دیدن حق) کور باشد پس او در آخرت، کور خواهد بود».^{۴۹} و از این آیه و

(۱) - وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ،
(یوسف / ۱۰۶).

^{۴۸} E\۱\۱(3) ... صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهَمَّ لَا يَغْفُلُونَ E\ (بقره / ۱۷۱)،

^{۴۹} E\۱\۱(4) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْأَجْرَةِ أَعْمَىٰ... E\ (اسراء / ۷۲).

(۲) - «... اهل هذه الاية ... هم اكثر من ثلثي الناس»، (کافی ۲ / ۴۱۲).

(۳) - ... صُمُّ بَكْمٍ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ، (بقره / ۱۷۱).

(۴) - وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَىٰ ...؛ (اسراء / ۷۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱

آیات دیگر دانسته می‌شود که «در آخرت برونها مانند درونها خواهد بود» چنانچه صریحاً می‌فرماید.^{۵۰}

پس کسی که در دنیا آیات خدا را به چشم دل ندید و حق را باور نداشت و به آن دل بستگی پیدا نکرد، در آخرت هم نعمتهای خدا را نخواهد دید؛ یعنی چشمی ندارد که ببیند و کسی که در دنیا سخن حق

^{۵۰} E\۱- (1) یَوْمَ تُبْلَى السَّرَاتُ\E، (طارق / ۹).

را به گوش دل نشنید و آن را نپذیرفت، فردا
نغمه‌های دلکش بهشت و بهشتیان را نخواهد شنید.

و نیز چنین دل‌های خالی از ایمان را «بیمار»^{۵۱}، «مهر
کرده شده»^{۵۲}، «بسته شده»^{۵۳}، «چرک گرفته
شده»^{۵۴} یاد فرموده است «و ایشان را ردیف
جانوران»^{۵۵} و بدترین جنبنده‌ها دانسته است»^{۵۶}.

کافر از حیوان پست‌تر است

خداوند بشر را به دادن قوه و استعدادی که بتواند
حق را ببیند و بشنود و بپذیرد بر حیوانات برتری
داد و کسی که این قوه را هدر داد، از مقام انسانیت
محروم و در همان حدّ بهیمیت باقی است.

در دعای نخستین صحیفه سجادیه است که: «اگر
بشر خدا را نشناسد و او را منعم نداند و نعمتهای او

۵۱ -\i\ 2) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ... E\... (بقره/ ۱۰). E\.

۵۲ -\i\ 3) ... فَطَعَّ عَلَى قُلُوبِهِمْ... E\... (منافقون/ ۳). E\.

۵۳ -\i\ 4) ... أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالًا... E\... (حمد/ ۲۴). E\.

۵۴ -\i\ 5) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ... E\... (مطففين/ ۱۴). E\.

۵۵ -\i\ 6) ... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ... E\... (اعراف/ ۱۷۹). E\.

۵۶ -\i\ 7) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا... E\... (انفال/ ۵۵). E\.

را صرف کند ولی شکر او را بجا نیاورد، هر آینه از
مقام شامخ انسانیت بیرون رفته و در حد چهارپایان
قرار گرفته است».^{۵۷}

-
- (۱) - یَوْمَ تُبَلَى السَّرَّاءُ، (طارق / ۹).
- (۲) - فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...، (بقره / ۱۰).
- (۳) - ... فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ، (منافقون / ۳).
- (۴) - ... أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالًا...، (محمد / ۲۴).
- (۵) - كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،
(مطففين / ۱۴).
- (۶) - ... أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...، (اعراف /
۱۷۹).

^{۵۷} (8) i) «وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخُرِّجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حُدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: i) أَنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا E\»، (صحیفه سجادیه /
دعای اول) E\.

(۷) - إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا...؛
(انفال / ۵۵).

(۸) - «وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ
إِلَىٰ حَدِّ الْبَيْمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ:
إِنَّهُمْ أَلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»، (صحیفه
سجادیه / دعای اول).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲

مردگان حقیقی

نیز قرآن مجید بی‌ایمانان را مردگان یاد فرموده،
می‌فرماید: «تو نمی‌توانی حق را به کسانی که
مردگانند بشنوانی و کسانی را که گوش دلشان از
دعوت حق کر است هنگامی که روی دل خود را
از حق برگردانده‌اند».^{۵۸}

^{۵۸} E\ -\i (1) إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ E\، (نمل / ۸۰). E\

باید دانست که ایمان برای روان، به منزله غذای مناسب برای بدن است همانطور که اگر غذای بدن نرسد، تمام قوای نباتی و حیوانی، ضعیف می‌شود و از کار می‌افتد تا بالأخره شخص می‌میرد، همچنین روان بی‌ایمان، به بیماریهای روانی دچار و در نتیجه جهت انسانیتش ضعیف و از زندگی پاکیزه و روحانی بی‌بهره می‌گردد تا جایی که از عالم انسانیت افتاده به هلاکت همیشگی و مرگ جاودانی مبتلا می‌شود.

مرگ روان، ابتدای شکنجه

میان مرگ تن و مرگ روان، خیلی فرق است؛ مرگ تن، پایان گرفتاریها و رنجهایی است که از ناحیه تن به انسان می‌رسد؛ همانند مرگی که از قفس بیرون می‌پرد، ولی مرگ روان، ابتدای رنج بردن از بیماریهایی که دارد و گرفتار شدن به خویهای زشتی است که کسب کرده است؛ چنانچه

(۳) - أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ... (انعام / ۱۲۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳

و: «هر کس از مرد و زن کار نیک کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم».^{۶۱}

از این آیات شریفه و نظایر آن به خوبی دانسته می‌شود که انسانی را جز زندگی حیوانی، زندگی پاکیزه دیگری است که باید آن را به دست آورد و در روایات از آن به «روح‌الایمان» تعبیر شده است و صاحب آن همیشه در امنیت و سلامتی که با ترس و بیم آمیخته نیست و در خوشبختی و سروری که ناپایان و از بین رفتنی نیست خواهد بود.

^{۶۱} i\ 1) - من عمل صالحاً من ذکرٍ أو أنثی وهو مؤمنٌ فلنُحییَنَّهُ حیوٰةً طیبَةً... E\ (نحل / ۹۷). E\

آری چرا از اندیشه‌های تابناک خود غرق شادی و سرور نباشد در حالی که چیزهایی می‌بیند و می‌شنود و می‌فهمد که دیگران از دیدن و شنیدن و فهمیدن آن ناتوانند. صاحب حیات انسانیت در دنیا و آخرت در دریای دوستی خداوند خود غرق و به نزدیکی به درگاه او خرسند است.

از خوک و بوزینه زشت‌تر

چنانکه گذشت، در قیامت، درون بر بیرون چیره می‌شود و هرکس به صورت ملکوتی خودش محشور می‌شود؛ کسانی که در دنیا خراب و پر از صفات حیوانی باشند و از عالم انسانیت ساقط و فاقد روح ایمان و حیات پاکیزه‌اند، در قیامت از جمال حقیقی، محروم و به زشت‌ترین صورتها برانگیخته می‌شوند؛ چنانچه در روایتی رسیده^{۶۲}:

۶۲ (۲) (۱) - «يُحْشَرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صُورِ يَحْسَنُ عِنْدَهَا الْقَرْدَةُ وَالْحَنَازِيرُ»، (علم اليقين / محدث فيض ۲ / ۹۰۱). E\.

«مردمان بی‌ایمان در محشر به شکلهایی محشور می‌شوند که میمون و خوک نسبت به آنها زیباست».^{۶۳}

رنج برای کافر در دو جهان

اگر کسی پرسد شما می‌گویید برای اهل ایمان در هر دو سرا زندگی پاکیزه است و مؤمن همیشه در ناز و نعمت و خوشبختی و سرور است و جز او همیشه در رنج و بلا و

(۱) - مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً... (نحل / ۹۷).

(۲) - «يُحْشَرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَىٰ صُورٍ يَحْسَنُ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ»، (علم‌الیقین / محدث فیض ۲ / ۹۰۱).

(۳) - برای تفصیل به کتاب معاد از سخنان مؤلف
محترم مراجعه شود / چاپ دوم / ۸۲.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۴

اسیر هوای نفس و در بدبختی و اندوه است در
حالی که می‌بینیم بسیاری از اهل ایمان در دنیا
گرفتار انواع رنجها و سختیها هستند و برعکس،
بسیاری از بی‌ایمانها در خوشی و کامرانی به سر
می‌برند؟

پاسخ این است که هیچ‌گاه اندوه و ناراحتیهای عالم
طبیعت به گلزار دل مؤمن راه نمی‌یابد و آنچه از
سختیها و رنجها می‌بیند، همه بر جسد اوست و
جانش از هر آفتی در امان است؛ چنانچه در قرآن
مجید می‌فرماید: «برای ایشان است ایمنی و ایشان
هدایت یافتگانند».^{۶۴}

۶۴ - (۱) ... اُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّسْتَبَدُونَ، (انعام / ۸۲)، E\.

مؤمن در دنیا آرزویی جز خشنودی پروردگارش ندارد تا دچار ناکامی و نامرادی گردد؛ «چون خدا را سرپرست خود و دیگران دانسته و او را به قدرت و حکمت و مهربانی شناخته و خود را بنده و او را مولا پذیرفته است».^{۶۵}

پس هیچ‌گاه دل مؤمن در پیشآمدهای ناگوار، دچار اضطراب و تپش نخواهد شد و به واسطه ایمانش، خداوند، سکوت و آرامش در دلش می‌افکند.^{۶۶}

مؤمن در بلا پایدار است

همیشه مؤمن در برابر بلاها پایداری می‌کند و از پا نمی‌افتد؛ چون دانسته است که آن بلا را حکمتی است که به نفعش تمام می‌شود و به خدایش امیدوار

^{۶۵} ۱\۶-۲) ذَالِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكُفْرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ... (محمد/ ۱۱). E\.

^{۶۶} ۱\۶-۳) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ... (فتح/ ۴). E\.

است که آن را برطرف سازد یا در برابر، تلافی‌هایی کند که آن رنج در برابرش چیزی نباشد.

در سوره نساء می‌فرماید: «ای اهل ایمان! اگر شما رنج می‌برید و در زحمت و ناراحتی آنهایی که ایمان ندارند نیز مانند شما رنج می‌برند و ناراحتند (با این تفاوت که) شما از خداوند امید دارید چیزی را (نجات از بلا و آمرزش و پاداش را) که آنها امیدی ندارند (و در ظلمت نومیدی و سرگردانی گرفتارند)».^{۶۷}

(۱) - ... **أَوْلَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ**، (انعام / ۸۲).

(۲) - **ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَمَوْلَى لَهُمْ**، (محمد / ۱۱).

^{۶۷} \E.E\... إنْ تَكُونُوا تَأْمِنُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْمِنُونَ كَمَا تَأْمِنُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ

(نساء / ۱۰۴).

(۳) - هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ...،
(فتح / ۴).

(۴) - ... إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ
وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ...،

(نساء / ۱۰۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۵

قلب کافر، ویرانه‌ای مخوف

چنانکه بلاها و سختیها به دل مؤمن راه ندارد و تنها
جسد و ظاهرش را می‌گیرد، خوشیهایی که به
بی‌ایمانان می‌رسد، ظاهرشان را خوش می‌سازد
ولی دلشان وحشتکده ویرانه‌ای است که به این
چیزها آباد نمی‌شود و ظلمتکده‌ای است که به
شهوات روشن نخواهد شد و در تپش و اضطرابی
است که به آنها قرار نخواهد گرفت.

در حقیقت، این شهوات، سرپوشی است بر روی دل
پر از وحشتشان که با این سرگرمی از دردهای
درونی بی‌خبر بمانند و عجب آنکه این شهوات،
تاریکی و وحشت و ویرانی دلشان را زیادتر می‌کند
و خود نمی‌فهمند، وای از هنگامی که این سرگرمیها
از بین برود، آن وقت دل ویران و وحشتناک خود
را دریابند.

در قرآن مجید می‌فرماید: «تو (در دنیا) در
بی‌خبری از این روز بودی پس برداشتیم پوشش و
غفلت را از پیش دیده تو (تا آنچه از تو پنهان بود،
برایت آشکار گردد) پس دیده تو امروز تیزبین
است (در دیدن آنچه نمی‌دید)».^{۶۸}

رنج کافر پایان ندارد

در همین دنیا وقتی که بی‌ایمان به سرگرمیها دست
نیابد و هدف تیرهای بلا شده از تهیدستی و بیماری

۶۸ - (۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، (ق / ۲۲)، E\.

و چیرگی دشمن و غیره سر در گریبان خود فرو برد، از تاریکی نومیدی و بی‌ایمانی و تکیه نداشتن به خدا از خود و جهان و زندگی نکبت‌بار، ملول می‌شود و زبان به گله می‌گشاید تا جایی که تن به مرگ می‌دهد و خودکشی می‌کند به خیال اینکه از رنج برهد، در حالی که اشتباه می‌کند و به مرگ تن، نیست نمی‌شود بلکه همیشه با این وضع وحشتناک دلش خواهد بود و برایش رهایی نیست؛ زیرا «کسی که از یاد خدا روگرداند او را زندگی تنگ خواهد بود».^{۶۹}

(۱) - لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، (ق / ۲۲).

(۲) - وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى، (طه / ۱۲۴).

^{۶۹} i\ - (2) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى، (طه / ۱۲۴). E\.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۶

و: «کسی که در دنیا دلش به نور ایمان روشن نشد، در عوالم بعد، از روشنایی نصیبی نخواهد داشت».^{۷۰}

خوشی دنیا همراه ناملایمات

شخص بی ایمان هرچند در دنیا به ظاهر، خوش باشد لیکن باطنش در فشار و اضطراب است؛ زیرا **اولاً:** به تمام آرزوهایش نمی رسد و آرزوهای بشر هم که پایان ندارد بلکه به واسطه مزاحمت به صد یک آرزوهایش نیز نمی رسد این است که همیشه در آتش محرومیت و سختی مبارزه با مزاحمت می سوزد. **ثانیاً:** آنچه داراست از زوال آن می ترسد و چون داراییهای مادی در معرض نیستی است با مرگ صاحبش یا از بین رفتن آن پینشان جدایی می افتد.

^{۷۰} i(1) - ... قیل ارجعوا و رآءکم فالتمسوا نورا... E\... (حدید/ ۱۳).

تنها ایمان به خدا و روز جزاست که دل را به آنچه داراست شاد می‌کند و از نیستی دنیایش ترسی ندارد؛ چون می‌داند اکنون بهتر از دنیا و آنچه در اوست یعنی ایمان به خدا دارد و نسبت به آخرت هم به فضل و کرم خداوند دلخوش است.^{۷۱}

در کسب ایمان بکوشیم

از آنچه گذشت به خوبی دانسته می‌شود که تمام خوشبختی انسان در دنیا و آخرت در سلامتی روانش از بیماری بی‌ایمانی است چنانچه تمام بدبختی در دوسرا در بیماری بی‌ایمانی است پس لازم است بیش از هر چیز در به دست آوردن و زیادتی ایمان بکوشیم که با روشن شدن دل به نور ایمان، بسیاری از بیماریها خود به خود شفا می‌یابد و دل خود را از بیماری مهلک بی‌ایمانی که خود

^{۷۱} i\ 2) - i\ 1) فَنُفِضِلِ اللَّهُ وَرَحْمَتِهِ قِبَدَالِكَ فَلْيَفْرَحُوا... E\... (یونس / ۵۸).

سبب پیدایش یا زیادتی بیماریهای روانی دیگر است، سلامتی بخشیم.

(۱) - ... قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا ...،
(حدید / ۱۳).

(۲) - قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا ...،
(یونس / ۵۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۷

در «تفسیر صافی» از حضرت صادق علیه السلام ضمن تفسیر آیه الكرسي روایت کرده آنجا که می‌فرماید: «خداوند سرپرست آنهایی است، که ایمان آوردند، آنها را از تاریکیها به روشنی بیرون می‌نماید.»

حضرت فرمود: «یعنی از تاریکیهای گناهان به روشنایی توبه و آمرزش»، پس اساس کار، «ایمان» است و به برکت آن، آلودگیها پاک می‌شود ...

مقصود از ایمان، مرتبه یقین است

ناگفته نماند که مراد از ایمانی که وسیله پاکی از بیماریهای دل است همان یقین به مراتب توحید و معاد است. کسی که به نور یقین، خود و دیگران را آفریده و بنده پروردگار دانست و آنچه در دست هر که هست عاریه و همه را مال او دید و دانست که برگشت همه به عالم جزاست، دیگر برای چنین شخصی، بخل، حسد، حرص، عداوت، موردی ندارد؛ چون با تابش نور یقین، دیگر تاریکی این بیماریها از بین می‌رود و اگر از اینها اثری باشد معلوم می‌شود یقین نبوده یا بسیار ضعیف بوده است.

نتیجه بحث و مقدمه

پس طالب قلب سلیم و خواستار سعادت دنیا و آخرت، باید تحصیل «یقین» را که اساس اعتقادات و چاره بسیاری از بیماریهاست، بر هر خواسته دیگر مقدم بدارد و منظور ما از ذکر این مقدمه، روشن کردن خواننده عزیز به اهمیت «یقین» بود و لذا بخش عقاید را که اساس آن «یقین» است بر بخش «اخلاق» مقدم می‌داریم و اینک به یاری خداوند متعال بیماریهای بی‌ایمانی یعنی کفر، نفاق، شرک، شک و چاره آن و راه به دست آوردن یقین را یادآور می‌شویم و سپس در بخش دوم در اخلاق بحث می‌کنیم.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۸

[بخش عقاید]

۱- بیماری کفر

«کفر» به معنای باور نداشتن و نپذیرفتن چیزی است که فطرت نخستین انسانی و عقل صریح، آن را حق می‌بیند و پذیرفتنش را لازم می‌داند و آن ایمان به خدا و پیغمبران و روز جزاست؛ زیرا هر عاقلی می‌فهمد که او و سایر موجودات را پدید آورنده‌ای است دانا و توانا و پس از تدبر در حکمت آفریدگار، یقین می‌کند که اگر زندگی، تنها همین باشد و به مرگ نیست شود، آفریدن، بیهوده است پس چون خدا حکیم است، زندگی دیگری خواهد بود که در آن، سعادت افراد، ظاهر می‌شود و هر کس به پاداش کارش می‌رسد.

نیز یقین می‌کند که خدای حکیم، بشر را مهمل نگذاشته و راهنمایی از جنس او برای روشن

ساختن راه رستگاریش فرستاده است. خلاصه اعتقاد به توحید و نبوت و معاد، فطری بشر و حکم بدیهی عقل اوست.

کسی که منکر این سه موضوع بدیهی شد، به بدترین بیماریهای روانی دچار شده که اگر به همین حال بماند، سرانجام از عالم انسانیت ساقط و همیشه در هلاکت است.

«بیماری کفر» برای روان انسان مانند فساد دستگاه هاضمه است در جسد که آب روان و غذا از گلو پایین نمی‌رود و یا اگر رفت و داخل معده شد، معده آن را نپذیرد و برگرداند. و این مرضی است که اگر چاره نشود، تمام قوای بدن از کار می‌افتد و شخص می‌میرد. همچنین اگر کسی بر بیماری کفر مستمر باشد و از عناد و لجاج دست بردارد،

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۹

خداوند هم به پاداش کفرش «بیماری او را زیادتر می‌فرماید».^{۷۲} در حقیقت چیزی را که خود خواسته به او می‌دهند و «به همان راهی که برگزیده و به آن رو آورده، او را می‌برند».^{۷۳}

چنانچه «کسی که ایمان را پذیرفت و طالب هدایت شد، خداوند هم هدایتش را بیشتر و نور ایمانش را زیادتر می‌کند»^{۷۴} تا هر حقی را بشناسد و به آن بگردد و از هر باطلی فرار نماید.

کوری مطلق دل

چنانچه سرانجام کفر، **کوری مطلق دل است** که دیگر حق را از باطل نمی‌تواند جدا کند و درست را از نادرست نمی‌فهمد، از حقیقت انسانی که همان دانش و فهم حقایق اشیا است سقوط و جزء چهارپایان شده است و دیگر امید هیچ خیری به او

^{۷۲} -\i\ 1) ... فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... E\... (بقره/ ۱۰). E\.

^{۷۳} -\i\ 2) ... تُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى ... E\... (نساء/ ۱۱۵). E\.

^{۷۴} -\i\ 3) وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى ... E\... (محمد/ ۱۷). E\.

نمی‌رود و سایر بیماریهای نهانی و روانی‌اش افزوده می‌گردد؛ زیرا دیگر دردی را نمی‌فهمد که درمان کند و شری را نمی‌شناسد تا از آن بپرهیزد. قوه تمیز از او گرفته شده، بیماری دل را باور ندارد تا چاره آن را بجوید.

کفر با جهل

«کفر» بر دو قسم است: «کفر با جهل و کفر با علم». کافر جاهل آن است که نخواسته حق را بفهمد و بشناسد و آن را نشناخته، منکر شود و نپذیرد؛ مانند بسیاری از دهریه (ماتریالیست‌ها) که منکر مبدأ و معادند و می‌گویند از کجا خدایی باشد، سرای آخرتی باشد؟ آدمی مانند سایر حیوانات در این عالم چندی زیست می‌کند و به مرگ برای همیشه نیست می‌شود و کارهایش را کیفر و پاداشی نیست و قرآن مجید آنها را

(۱) - ... فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... (بقره / ۱۰).

(۲) - ... نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى ... (نساء / ۱۱۵).

(۳) - وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى ... (محمد / ۱۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۰

«پیروان پندار و گمان خوانده است».^{۷۵}

نیز مانند کسانی که در محیط کفر بودند و به پیروی از پیشینیان یا کسانی که آنها را دانشمند می‌پنداشتند، ندانسته منکر حق شدند و در قرآن از قول ایشان می‌فرماید: «به درستی که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه‌ای و همان رویه آنها را دنبال می‌کنیم».^{۷۶}

^{۷۵} ۱۸-۱۹) ... إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ... E\... (نجم / ۲۳). E\.

^{۷۶} ۱۸-۱۹) ... إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ E\ (زخرف / ۲۳). E\.

کفر با دانش

کفر با علم آن است که حق را می‌شناسد لکن چون برخلاف میل و خواهش نفس اوست آن را نمی‌پذیرد، یا چون دارای کبر و حسد است آن را ردّ می‌کند و می‌کوشد آن را غیر حق نشان دهد و همان هوای نفس یا کبر و حسد، وادارش می‌کند بهانه‌هایی بتراشد تا زیر بار حق نرود؛ مانند شخصی که ناصح مهربانی او را اندرز دهد و می‌داند که جز خیر و صلاحش را نمی‌خواهد، ولی چون اندرز برخلاف میل اوست با او ستیزه می‌کند و اندرزش را نمی‌پذیرد.

بی‌دینها دانسته منکر می‌شوند

از این قسم است کفر بسیاری از بی‌دینها. با اینکه وجدانشان حق بودن اعتقاد به خدا و روز جزا را می‌پذیرد، چگونه وجدانشان نپذیرد که دستگاه

بزرگ آفرینش را آفریدگاری است دانا و توانا و
بينا و شنوا یا اینکه بشر وجدانش می‌پذیرد که به
مرگ، نیست می‌شود؟ و زندگی او به همین چند
روز دنیا که بازیچه‌ای بیش نیست، پایان
می‌پذیرد؟^{۷۷}

(۱) - ... **إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ...**، (نجم / ۲۳).

(۲) - ... **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ
مُقْتَدُونَ**، (زخرف / ۲۳).

(۳) - در شرح حال «استالین» نخست وزیر سابق
شوروی نوشته‌اند گاهی که در بعضی امور سیاسی بیچاره و حیران می‌شد بر سر قبر لنین می‌رفت و از
بیچاره و حیران می‌شد بر سر قبر لنین می‌رفت و از
او استمداد می‌کرد و مشکش حل می‌شد. با اینکه
ظاهراً اعتقاد به مذهب و آخرت نداشت اما بقای

^{۷۷} (3\1) - در شرح حال «استالین» نخست وزیر سابق شوروی نوشته‌اند گاهی که در بعضی امور سیاسی بیچاره و حیران می‌شد بر سر قبر لنین می‌رفت و از او استمداد می‌کرد و مشکش حل می‌شد. با اینکه ظاهراً اعتقاد به مذهب و آخرت نداشت اما بقای روح پس از مرگ به حکم وجدان و فطرت برایش معلوم بوده است. E\.

روح پس از مرگ به حکم وجدان و فطرت برایش معلوم بوده است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۱

بلی چون می بیند که اگر حق را بپذیرد به ناچار به حکم دین و ترس از خدا و روز جزا باید دست از بی بندوباریها بردارد و رفتار و گفتار خود را کنترل کند و این برخلاف میل نفس اوست که خواهان آزادی و بی بندوباری است از اینجاست که زیر بار حق نمی رود و با شبهات واهی و تسویلات شیطانی می خواهد باطلش را درست جلوه دهد و خود را خوشدل سازد.

در قرآن مجید درباره این قسم اشخاص می فرماید:
«آیات خدا را انکار کنند با آنکه در دل به آن یقین دارند، از روی ستمگری و گردنکشی».^{۷۸}

۷۸ - (۱) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا... (غل/ ۱۴). E\...

مشرکین مکه و یهود مدینه

مانند «مشرکین مکه» که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم را خوب می‌شناختند و یقین داشتند که راستگو و عاقل است و قرآن مجید کلام بشر نیست لکن کبر و نخوت و حسادت آنها را بر آن داشت که پیغمبرش را نپذیرند و او را به دروغگویی و سحر و دیوانگی متهم ساختند و با او جنگها و ستیزه‌ها کردند.

نیز مانند «یهود» که چون خود را فرزندان اسحاق می‌دانستند و پیغمبری و سیادت الهی را خاص خود می‌پنداشتند و نمی‌توانستند بینند از نسل اسماعیل پیغمبری برگزیده شود، از این راه پیغمبری حضرتش را نپذیرفتند و با او ستیزه نمودند با اینکه می‌دانستند برحق است و پیغمبری آن حضرت به قدری برایشان آشکار بود که بسیاری از آنها در مدینه مانده بودند؛ چون می‌دانستند که هجرتگاه

آن حضرت مدینه خواهد بود و در جنگها خدا را به آن حضرت می خواندند تا پیروزی بهره شان گردد؛ چنانکه در قرآن مجید (پیش از هجرت رسول خدا به مدینه) می فرماید: «یهود در آرزوی پیروزی بر کفار به وسیله حضرتش به سر می بردند پس چون آنچه را شناخته بودند نزدشان آمد، بدان کافر شدند پس لعنت خدا بر کافران باد».^{۷۹}

(۱) - وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ...،
(نمل / ۱۴).

(۲) - ... وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ، (بقره / ۸۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۲

^{۷۹} i\ 2) - i\ ... وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ، (بقره / ۸۹)، E\.

پس از تشریف آوردنش به مدینه، رشک و حسد و کبر، آنها را نگذاشت ایمان بیاورند.

مجازات دنیوی

همانطوری که اشاره شد، اگر بیماری کفر، چاره نشود به هلاکت انسانیت می‌کشاند و به جایی می‌رسد که دیگر هیچ‌گونه اندرزی به کارش نمی‌خورد: «برایش یکسان است چه او را اندرز بدهی یا نه»^{۸۰}؛ چون دیگر دلی نمانده، چشم و گوش بصیرتی ندارد که اندرز شنو باشد.

اینجا باید یادآور بود که کوری و کری و بند شدن راه دل که در قرآن مجید خداوند به خود نسبت داده و فرموده خداوند به ایشان این معامله را فرموده است این کار در برابر استمرارشان بر کفر و

^{۸۰} i(1) - ... سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، E، (بقره/ ۶). E\.

مجازات الهی است، چنانچه می‌فرماید: «به سبب کفرشان خداوند دل‌هایشان را مهر کرد».^{۸۱}

و: «چون از ایمان به خدا رو گردانند، خداوند هم دل‌هایشان را برگردانید».^{۸۲}

خلاصه مطلب آنکه: خداوند در ابتدا بر دلی مهر نخواهد زد و چشم دلی را کور و گوش دلی را کر نمی‌فرماید مگر وقتی که شخص به سوء اختیار خودش چنین بخواهد؛ یعنی بر کفر و عناد و لجاجش ادامه دهد و با حق، ستیزه کند، آن وقت است که خداوند بیماریش را می‌افزاید تا جایی که راه دلش بکلی بسته می‌شود و در حقیقت یک نوع عذاب روحانی است که در همین دنیا به آن معذب می‌شوند.

دو چشم باطن و دو چشم ظاهر

^{۸۱} \i(2) ... بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ E\... (نساء/ ۵۵)، E\...

^{۸۲} \i(3) ... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ E\... (صف/ ۵)، E\...

باید دانست که کری و کوری و مهر شدن دل، امور مجازی و اعتباری نیست بلکه اموری است واقعی که هم اکنون در نهاد شخص ثابت است. و تحقیق مطلب آن است که

(۱) - ... سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، (بقره / ۶).

(۲) - ... بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ ...، (نساء / ۱۵۵).

(۳) - ... فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ...، (صف / ۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۳

همانطور که انسان در بدنش چشم و گوش و دل دارد، در باطنش نیز هر سه موجود است و به این مطلب در اخبار مستفیضه تصریح شده است از آن جمله حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: «هر بنده‌ای چهار چشم دارد؛ دو چشم در باطن دارد که

به آنها کار آخرتش را و دو چشم در ظاهر که به آنها کار دنیایش را می‌بیند، هرگاه خداوند به بنده‌ای اراده خیری فرماید آن دو چشم باطنش را باز می‌فرماید، پس آنچه از حس، پنهان است می‌بیند و اگر خیرش را نخواهد او را به خود وامی‌گذارد».^{۸۳}

اشکال و پاسخ آن

اگر پرسیده شود که شما می‌گویید کسی که بر کفرش ثابت بماند تا بمیرد اینک کور و کر باطنی است و در قیامت ظاهرش مطابق باطنش کور و کر انگيخته می‌شود و این مخالف است با آیه: «بخوان نامه عملت را»^{۸۴}، پس معلوم می‌شود کور نیست بلکه چشم دیدن دارد که می‌تواند بخواند. و همچنین آیه شریفه: «هنگامی که گنهکاران سرهاشان به زیر است نزد پروردگارشان و می‌گویند پروردگارا

^{۸۳} (۱) «یا اَنْ لِّلْعَبْدِ اَرْبَعَةَ اَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِمَا امْرَ آخِرَتِهِ وَعَيْنَانِ يُبْصِرُ بِمَا امْرَ دُنْيَاهُ فَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَفْتَحُ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَاَبْصَرَ بِمَا الْعَيْبِ وَاِذَا ارَادَ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَّ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ»، (توحيد صدوق/ باب قضا و قدر/ ۳۶۷). E\.

^{۸۴} (۲) «اِقْرَأْ كِتَابَكَ...»، (اسراء/ ۱۴). E\.

دیدیم (آنچه را در دنیا به آن ایمان نیاوردیم) و شنیدیم امر تو را (یعنی حاضریم به اطاعت او امرت) پس ما را به دنیا برگردان تا کار نیک کنیم...»^{۸۵}، پس معلوم می‌شود که هم می‌بینند و هم می‌شنوند. در پاسخ می‌گوییم به اعتبار مواقف قیامت، فرق می‌کند؛ در برخی از آنها کور و کر و در پاره‌ای بینا و شنوایند؛ چنانچه در بعضی مواقف «دهانشان را مهر می‌کنند»^{۸۶} و

(۱) - «الَا انَّ لِلْعَبْدِ اَرْبَعَةً اَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يَبْصِرُ بِهِمَا اَمْرَ اٰخِرَتِهِ وَعَيْنَانِ يَبْصِرُ بِهِمَا اَمْرَ دُنْيَاہُ فَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بَعْدَ خَيْرًا فَتَحَ لَهٗ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهٖ فَاَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ وَاِذَا ارَادَ غَيْرَ ذٰلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهٖ»، (توحید صدوق / باب قضا و قدر / ۳۶۷).

^{۸۵} ۱\ 3) - i\ ... إِذِ الْمُخْرَمُونَ نَاكِسُوْا رُءُوْسِهِمْ عِنْدَ رَحْمَتِ رَبِّنَا اَبْصُرْنَا وَنَسْمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صٰلِحًا... E\، (سجده / ۱۲)، E\.

^{۸۶} ۱\ 4) - i\ اَلْيَوْمَ نَحْنُمْ عَلٰى اَنْفُوْسِهِمْ... E\، (یس / ۶۵)، E\.

(۲) - اَفْرَأْ كِتَابَكَ ...، (اسراء / ۱۴).

(۳) - ... إِذِ اَلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا ...، (سجده / ۱۲).

(۴) - اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ ...، (یس / ۶۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۴

نمی‌توانند سخن بگویند و در پاره‌ای مواقف
«اجازه سخن گفتن دارند».^{۸۷}

کوری و کری از نعمت خدا

می‌توان گفت که کوری و کری آنها نسبت به آثار رحمت و نعمتهای بی‌پایان خداوند است که برای اهل ایمان و تقوا تدارک فرموده است، پس کفار، بهشت و نعمتهای آن و بهشتیان را نمی‌بینند و نغمه‌های دلربای بهشتی را نخواهند شنید و مقامات و درجات روحانی را نخواهند دید، خلاصه،

^{۸۷} ۱\ -i(1) وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ، (صافات / ۲۷)، E\.

همانطور که در دنیا از دیدن خوشبختی، کور و از شنیدن حق، کر بودند، فردا هم از دیدن و شنیدن و فهمیدن آنچه سعادت و خوشی آنها است بی بهره‌اند و در برابرش آنچه موجب بدبختی و آزارشان است می‌بینند و می‌شنوند و می‌فهمند.

اجتماع را دریابید

شاید به ذهن شما بیاید که چرا این قدر درباره این موضوع، پافشاری می‌کنم در حالی که خوانندگان این کتاب و نظایرش، مسلمانند و به مبدأ و معاد معتقدند، چون سیل بنیانکن کفر و بی‌دینی که امروز سراسر اجتماع ما را گرفته و مخصوصاً نسل جدید را تهدید می‌کند و به انواع و اقسام تبلیغات، نهال ایمان را از دل جوانان ما می‌برند، بنابراین، لازم است هرفردی از ما تا آنجا که بتواند با بیان و قلم یا تأمین بودجه برای تبلیغات صحیح، بکوشد و نگذارد جوانان ما را از راه به در ببرند و آنهایی را

که فریب خورده‌اند از راه دلسوزی برگرداند، هر جور بشود باید او را از بیماری مهلکی که بدان گرفتار است آگاهانید و چاره‌اش را به شرحی که اینک ذکر می‌شود، یادآوری کرد، مگر آن بدبختیایی که دیگر راه دلشان بسته شده و اندرز

(۱) - **وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ، (صافات/ ۲۷).**

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۵

به کارشان نمی‌خورد.

چاره کفر به مبدأ و معاد

کافر به مبدأ و معاد یعنی کسی که با جرأت، خود را رسوا نموده و می‌گوید جهان را خدایی توانا و دانا نیست و پیغمبری بین خدا و مردم وجود ندارد و

سرای دیگری که بشر به سزای کرده‌هایش برسد نیست.

از آنجایی که این شخص، به بیماری جهل مرکب گرفتار است؛ یعنی نمی‌داند که نمی‌داند و نادانی است که خود را دانا پنداشته، کور باطنی است که خود را روشنفکر شناخته، مغروری است که در نهایت نفهمی خود را زیرک انگاشته و خلاصه بیماری است که طبیبان روحی از درمانش درمانده و جز آگاه کردنش به نادانی و بی‌خبریش - اگر بپذیرد - چاره نیست.

باید او را متنبه کرد که حق را ندانسته و خدای را نشناخته و عالم پاداش را نفهمیده، نه اینکه حق را دانسته و منکر شده‌ای و حال تو به اصطلاح عدم العلم است نه علم به عدم؛ یعنی نمی‌دانی که خدا نیست و آخرتی، نه اینکه می‌دانی که نیست؛ مانند کور مادرزادی که بگوید آفتاب عالمتابی نیست،

باید به او گفت تو آفتاب درخشنده را ندیده و
نشناخته بلکه باید بگویی نمی‌شناسم و بی‌خبرم.

در حقیقت، گفتار منکرین حق، رسوا کننده نادانی
و جهل مرکب آنها است^{۸۸}؛ چنانچه مؤمن، فهم و
دانش خود را بیان می‌کند و به اقرار به شهادتین،
کمال و شناسایی خودش را می‌رساند.

در حال شک و تردید

چون شخص منکر، گرفتار خودبینی و خودخواهی
و جهل مرکب است، باید پرده غفلتش را برداشت
و او را به حالش آشنا کرد که اینک در حال شک و
تردید هستی و اگر

^{۸۸} \E\ 1) i'

که دو چشم روشن و نامرمد است

-مادح خورشید مداح خود است

که دو چشم کور و تاریک و بد است

ذم خورشید جهان ذم خود است

(۱)

-مادح خورشید
مداح خود است
ذم خورشید جهان
ذم خود است

که دو چشمم روشن
و نامرد است
که دو چشمم کور و
تاریک و بد است

مولوی

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۶

به عقل و وجدانت مراجعه کنی، آیا احتمال نمی‌دهی که شاید دینداران درست بگویند و بی‌دینان به خطا رفته باشند؟ آیا احتمال نمی‌دهی جهان را آفریدگاری دانا و توانا باشد، رستاخیز و سرای پاداشی باشد و خلاصه فرموده پیغمبران درست باشد؟

اگر پاسخ منفی داد، یقین بدانید دروغ می‌گوید و نمی‌خواهد راهنمایی بشود، او را باید به خودش وا گذاشت و اگر انصاف داد و راست گفت که بلی احتمال می‌دهد باید به او [مطلب ذیل را] گفت:

نیافتن، دلیل نبودن نیست

آیا از خرد دور نیست چیزی را که احتمال می‌دهی شاید درست باشد بگویی نادرست است؟ آیا شخص شاک می‌تواند ادعا کند نیستی چیزی را که هستیش را نمی‌داند یا انکار کند هستی چیزی را که نیستیش

را نمی‌داند؟ این قاعده عقلی است که «نیافتن چیزی دلیل بر نبودن آن نمی‌شود»^{۸۹}؛ چون ممکن است باشد و تو آن را نیافته باشی.

کسی که گمشده‌ای دارد و پس از جستجو آن را نیافت، آیا می‌تواند بگوید اصلاً نیست؟

بلکه باید بگوید شاید باشد ولی من دست به آن پیدا نکردم.

روزنه امید - تابش نور ایمان

اگر شخص منکر، این حقیقت را درک کرد، پرده غفلت و جهل مرگ‌بش دریده شده و روزنه دلش برای تابش نور ایمان و علم گشوده گردیده است؛ زیرا همین دانش به شک و تردید خود است که مبدأ تحقیق و جستجویش می‌شود؛ چون انسان به حسب فطرت تشنه کمال و دانش است، جنبش

^{۸۹} (1\ i) - عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود. E\

می کند تا از شک به گمان و از گمان به علم و سپس
به مراتب یقین یعنی علم الیقین، عین الیقین و حق
الیقین که اعلی مراتب کمال انسانیت است برسد،
اگر توفیق الهی شامل حالش شده در طلب، کوتاه
نیاید و موانع را برطرف سازد.^{۹۰}

(۱) - عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود.

(۲)

۹۰ \E\ 2) i'

-وین عجب ظنی است در تو ای
مهین

که نمی پرد بیستان یقین

هرگمان تشنه یقین است ای پسر

می زند اندر تزاید بال و پر

چون رسد در علم پس پریا شود

مر یقین را علم او پویا شود...

علم جوای یقین باشد بدان

وان یقین جوای دید است و عیان

مولوی

وین عجب ظنی
است در تو ای مهین
هرگمان تشنه یقین
است ای پسر
چون رسد در علم
پس پرپا شود
علم جوای یقین
باشد بدان

که نمی‌پرد بستان
یقین
می‌زند اندر تزاید
بال و پر
مر یقین را علم او
پویا شود...
وان یقین جوای
دید است و عیان

مولوی

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۷

فرق شعور انسان و حیوان

در حقیقت همین التفات به حال خود و تصدیق به جهل و شک خویش، نخستین طلعه انسانیت و پرواز از مقام حیوانیت است؛ زیرا شعور حیوانی، ضعیف و به اصطلاح بسیط است؛ یعنی از حال خود بی خبر و از شعور و عدم شعور خود به چیزی با خبر نیست، ولی ادراک انسانی قوی و به اصطلاح مرکب است؛ یعنی می‌فهمد که چیزی را دانسته یا ندانسته است. و همچنین حیوان، چیزی را که نفهمیده در مقام فهمیدن آن هم نیست، ولی انسان است که در صدد فهمیدن و زیاد کردن دانش خود است، پس فرق شعور حیوانی و انسانی دو چیز شد؛ یکی بسیط بودن و محدودیت شعور حیوانی و مرکب بودن و قابلیت زیاد شدن شعور انسانی.

کفار مانند حیوانات و درندگانند

از این بیان به خوبی دانسته می‌شود که منکرین حق هرگاه جاهل و شک خود را نفهمیدند و در مقام تحصیل دانش و زیاد کردن آن برنیامدند، از حدود شعور حیوانی تجاوز نکرده‌اند، از اینجاست که در چند جای از قرآن ایشان را مانند جانوران دانسته است و می‌فرماید: «و کافران از نعمتهای خداوند بهره می‌برند و می‌خورند مانند خوردن چهارپایان (که نه نعمت می‌شناسند و نه غرض از آن و نه نعمت دهند را) بلکه پست تر از حیواناتند. (چون منکر نعمت نیز می‌شوند و از اینجا است که) سرانجام، آتش جایگاه آنهاست».^{۹۱}

و (مثل یهود که تورات به آنها داده شد و به آن عمل نکردند) «مانند درازگوشی

^{۹۱} i\ (1) ... وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَسْتَحْسِنُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ، (محمد/ ۱۲)، E\.

(۱) - ... وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ
الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ، (محمد / ۱۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۸

است که کتابهای پر از علم بار آن باشد»^{۹۲}؛ و هرگاه
منکر حق در مقام ستیزه و جنگ با حق درآمد:
«مانند درندگان است»؛ یعنی باطنش درنده است^{۹۳}؛
و اگر اهل مکر و نیرنگ شد: «در باطن شیطانی
است و پس از مرگ با شیاطین^{۹۴}؛ و در زمره
آنهاست».

چاره کفر در آیات قرآن

آنچه از معالجه کفر، ذکر شد، چیزی است که در
آیات بسیاری از قرآن مجید و روایات اهل بیت
علیهم السلام ذکر شده، چند مورد از آنها یادآوری

^{۹۲} \i(1)-... كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَتِمَّلُونَ أَشْقَاءًا...، (جمعه / ۵)، E\.

^{۹۳} \i(2)-... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ...، (اعراف / ۱۷۶)، E\.

^{۹۴} \i(3)-... شَاطِئِنَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ...، (انعام / ۱۱۲)، E\.

می‌شود. می‌فرماید: «گفتند (اهل عناد و انکار) زندگانی نیست مگر همین زندگی دنیایمان، می‌میریم و زنده می‌شویم (یعنی بعضی از ما می‌میرند و برخی متولد می‌شوند یا اینکه از نخست، نطفه بی‌جان و مرده‌ایم و پس از آن زندگی می‌یابیم) و هلاک نمی‌کند ما را مگر گذشت زمان و گردش روزگار (یعنی خدایی که زندگی دهنده و گیرنده باشد، وجود ندارد) ایشان را بر این گفتار (بی‌اعتبار که انکار خدا و آخرت است) هیچ‌گونه دانشی نیست (و انکار چیزی ندانسته و شناخته، برخلاف حکم عقل و وجدان است) نیستند ایشان جز صاحبان گمان و پندار».^{۹۵}

این آیه اشاره به جهل مرکب است و نسبت به بعضی دیگر که جهل بسیط دارند؛ یعنی برخی از منکرین که اقرار دارند نمی‌دانند، می‌فرماید: «و چون گفته

^{۹۵} i\ -vi (4) وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِدَالِكِ مِنْ عِلْمٍ إِنَّهُمْ إِلَّا يَتُكُونُونَ E\، (حاثیه / ۲۴). E\

شود وعده خداوند حق است و در قیامت شکی نیست، گوئید ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟ گمان نمی‌بریم به قیامت مگر گمان بردنی (و بیش از پنداری چیزی نداریم) و ما صاحبان یقین

(۱) - ... كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ...، (جمعه / ۵).

(۲) - ... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ ...، (اعراف / ۱۷۶).

(۳) - ... شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَأَلْجِنِّ ...، (انعام / ۱۱۲).

(۴) - وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ، (جاثیه / ۲۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۵۹

به قیامت نیستیم».^{۹۶}

^{۹۶} i\ 1) - وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَأَرْبَبٌ فِيهَا فُلُومٌ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُظِّلُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُتَّقِنِينَ E\، (جاثیه / ۳۲). E\

«بلکه تکذیب نمودند و انکار کردند چیزی را که ندانستند و حقیقت آن به ایشان فرسیده است. همچنین منکرینی که پیش از اینها بودند (ندانسته حق را تکذیب کردند)».^{۹۷}

«بلکه نیست شد دانش آنها در آخرت (یعنی دانش آنها در مادیات و تا سرحد آخرت است) بلکه ایشان نسبت به آخرت در شک و حیرتند بلکه از اعتقاد به آخرت کوردلانند».^{۹۸}

و: «مگر به آنچه انکار می کنید دانشی دارید اگر دارید برهان خود را نشانمان دهید، شما تنها از گمان پیروی می کنید (و جز حدس چیزی نمی دانید) و دروغ می گوید».^{۹۹}

از امثال این آیات دانسته می شود که باید منکر را به جهل و شک او آشنا کرد و سپس [چنین] گفت.

^{۹۷} i\ 2) - \i (2) بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ يَوْمَ تَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... E\... (يونس / ۳۹). E\.

^{۹۸} i\ 3) - \i (3) بَلْ إِذْ أُنزِلَتْ عَلَيْهُمْ فِي الْأَخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ عَنْهَا غَمُونَ... E\ (نمل / ۶۶). E\.

^{۹۹} i\ 4) - \i (4) ... فَمَنْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَضُخِّرُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تُخْرِصُونَ... E\ (انعام / ۱۴۸). E\.

دفع ضرر محتمل عقلی است

چون شناختن خدا و پیغمبر و آخرت، اموری است که در ندانستن آنها زیان بزرگ و هلاکت همیشگی است و تو احتمال می‌دهی که شاید این امور درست باشد و در نتیجه گرفتار این بلاهای طاقت فرسا شوی، پس به حکم عقل، دفع ضرر محتمل هرگاه طاقت فرسا باشد، واجب است پس عقلاً عذری در ترک این دانشها نداری؛ چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید:

«آیا گمان ندارند که برانگیخته خواهند شد برای روز بزرگی (یعنی قیامت)».^{۱۰۰}

یعنی هرچند علم به قیامت ندارند، همین گناه (یا احتمال) به حکم عقل کافی است

(۱) - وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَأَرِيبَ فِيهَا

^{۱۰۰} i\۱۰۰- (5) أَلَا يَنْظُرُ أَوْلَئِكَ أَتَهُم مَّبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ E\، (مطففین/ ۴-۵). E\.

قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ
بِمُسْتَيْقِنِينَ، (جاثیه / ۳۲).

(۲) - بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ...، (یونس /
۳۹).

(۳) - بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
مِّنْهَا بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ، (نمل / ۶۶).

(۴) - ... قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ
تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ، (انعام / ۱۴۸).

(۵) - أَلَا يَظُنُّ أَوْلَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ،
(مطففين / ۴ - ۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۰

در لزوم دانستن آنچه در ندانستن آن زیان بزرگی
است (و در پرهیز از آنچه انجام دادنش موجب

عذاب است و از آن جمله کم‌فروشی در مورد آیه شریفه).

امام صادق (ع) و زندیق

زندیقی به نام «عبدالملك» خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید، حضرت به او فرمود: آیا می‌دانی زمین را زیر و زبری است؟
گفت: آری.

فرمود: زیر زمین رفته‌ای؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس می‌دانی زیر زمین چیست؟

گفت: نمی‌دانم ولی به گمانم چیزی نیست.

فرمود: به آسمان بالا رفته‌ای؟

عرض کرد: نه.

فرمود: از تو شگفتی است که نه به خاور رسیده و نه به باختر، نه به زیرزمین فرو شده و نه به آسمان بالا رفته و نه به آنجا گذر کرده‌ای تا بفهمی آفریده دارند و تو منکر هرچه در آنها است، هستی آیا خردمند چیزی را که نداند، منکر می‌شود؟

زندیق گفت: هیچ کس مانند تو با من چنین سخن نگفته [بود].

فرمود: پس تو در این شک داری شاید که باشد و شاید نباشد.

زندیق به شک خود اعتراف نمود و گفت شاید همینطور باشد. وقتی که به شک خود دانا شد، امام علیه السلام شروع به تعلیم او فرمود و او را امر به تفکر در نظم دستگاه آفرینش و بزرگی آن کرد؛

چنانکه به تفصیل ذکر می‌شود تا آن شخص اهل ایمان و یکی از داعیان الهی شد^{۱۰۱}.

(۱) - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۳۴.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۱

چنانکه ملاحظه می‌کنید امام نخست او را متوجه جهلش می‌فرماید، وقتی که از جهل مرکب بیرون آمد، او را تعلیم می‌فرماید.

شجره طیبه و خبیثه

«آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی زده و آن کلمه پاکیزه (لا اله الا الله و سایر عقاید حقه) به مانند درخت پاکیزه‌ای است که بیخ آن در زمین پابرجا و شاخه‌های برومند آن به بالا کشیده شده، میوه خود را هر وقتی که خداوند حکم فرماید می‌دهد

۱۰۱ (۱) - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۳۴.

و بیان می‌فرماید خداوند مثلها را برای مردمان، شاید آگاه شوند و مثل کلمه ناپاک (کلمه کفر، شرک و انکار سایر عقاید حقه) مانند درخت ناپاکی است که از روی زمین کنده شده آن را آرامشی نیست (نه بُنی در زمین و نه شاخه‌ای در هوا) ...».^{۱۰۲}

شاخه‌ها و برگ‌ها و میوه‌های درخت ایمان

پس هر کس دلش به نور ایمان و توحید روشن شد، می‌داند این اصل را فرع‌هایی است که لازمه آن است، از آن جمله ایمان به پیامبران بویژه آخرین آنها حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و قبول ولایت دوازده نفر اوصیای آن حضرت علیهم السلام و ایمان به آخرت و آنچه خبر داده است از قیامت و بهشت و دوزخ.

^{۱۰۲} i(1)-\i(1) أَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ*

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ\E((ابراهیم/ ۲۴، ۲۵ و ۲۶).E\

از آن جمله است دارا شدن اخلاق فاضله و ملکات
حسنة مانند: سخاوت، عفت، شجاعت، عدالت،
بردباری، شکیبایی، خشنودی از خدا و واگذاری
کارهایش به او.

خلاصه کارهای نیکش به منزله برگهای آن درخت
است.

خیرات و برکات و رحمتهایی که نتیجه و آثار ایمان
و اخلاق و رفتار او است، دائماً به او می‌رسد و هم
خودش بهره‌مند می‌شود و هم دیگران از وجود
چنین شخص،

(۱) - أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ
طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ
حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ * وَمِثْلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ

مِنَ فَوْقِ الْأَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ، (ابراهیم / ۲۴، ۲۵ و ۲۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۲

بهره‌ها می‌برند. خلاصه، همیشه مورد برکات و مصدر خیر است که میوه آن درخت همین است.

رشته‌های کفر

چنانچه هرگاه تاریکی کفر و شرک به خدا، دلی را فروگرفت، شعبه‌هایی پیدا می‌کند از آن جمله انکار رسالت و ولایت و قیامت و ثواب و عقاب و از آن جمله حرص به دنیا و بخل و حسادت، ستم، خیانت، جنایت و سایر اخلاق پست و از آن جمله گفتارها و کردارهای ناشایسته و نتیجه کفر، و اخلاق زشت و کردارهای ناپسندش جز زیان برای خود و دیگران چیزی ندارد و به ترتیب مانند همان شاخه‌ها و برگها و میوه‌های درخت ناپاک می‌باشد. و چون کفر امر

عدمی است یعنی همان جهل (بی‌دانشی) است، پس نه اصلی دارد و نه فرعی تا ثمره وجودی که انواع خیرات است داشته باشد.

همه جا در برابر هم

از این بیانات به خوبی دانسته می‌شود که ایمان و کفر، ضد یکدیگر و در همه مقامات برابر یکدیگرند؛ یعنی در مقام علم و قبول، مقام اخلاق و ملکات و مقام اعمال و نتایج و آثار؛ یعنی ایمان عین علم و کفر عین جهل، قبول حق از فروع ایمان و رد کردن آن، از فروع کفر است؛ چنانچه شکر نعمت از شاخه‌های ایمان و کفران نعمت از کفر، بردباری و سخاوت و دلیری و غیره از ایمان و حرص و بخل و حسد از کفر و خلاصه تمام اعمال صالحه از برگهای ایمان است، چنانکه کردار زشت از توابع کفر است.

از مؤمن بدی و از کافر نیکی سرنمی‌زند

اگر پرسیده شود که بنابراین، از کافر جز شر و از مؤمن جز خیر، سرنمی‌زند در حالی که مامی‌بینیم از بعضی کفار، خیراتی و از برخی اهل ایمان، شروری صادر می‌شود!

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۳

پاسخ این است که هیچ‌گاه خیر حقیقی از کافر سرنمی‌زند و آنچه از آنها دیده می‌شود به صورت خیر است؛ مثلاً انفاق و بذل مال وقتی خیر است که **اولاً:** آن مال را از راه مشروع به دست آورده باشد. و **ثانیاً:** در مواردی که عقل و شرع آن را بپسندد کماً و کیفاً صرف نماید؛ یعنی اسراف و تبذیر نکند و **ثالثاً:** غرضش تنها خداوند باشد، پس اگر برای زیادتی مال یا شهرت یا ثنای خلق باشد، در حقیقت معامله کرده نه اینکه خیری از او سرزده است. و

کافری که انفاق می کند یا بیمارستان می سازد یا کارخانه تأسیس می نماید، هر سه شرط یا یکی از آنها را حتماً فاقد است؛ مثلاً برامکه از اموال مسلمین و بیت المال خزینه خود را پر می کردند آنگاه صد هزار و دویست هزار به شاعری می دادند که قصیده در مدح آنها گفته است تا مقام وزراتشان تثبیت شود، آیا این انفاق را می توان کار نیک و خیر شمرد؟^{۱۰۳}

اما شری که از مؤمن دیده می شود، پس شرّ حقیقی نیست؛ یعنی از روی انکار خدا و حساب روز جزا سر نزده است بلکه تصادفاً و از روی غلبه هوا و هوس و وسوسه شیطان بوده و همان ایمانش او را از این کردار، سخت پشیمان می سازد و در مقام تلافی و تدارک برمی آید.

^{۱۰۳} (۱\۱) - ناگفته نماند کافری که به صورت، کار خیر از او صادر می شود، خداوند به فضل خود مالش را زیادتراً می فرماید یا بلائی را از او دور یا عذابش را در آخرت تخفیف می دهد. خلاصه، عملش بدون پاداش نمی ماند؛ چنانچه درباره حاتم طائی رسیده که در جهنم است، ولی نمی سوزد. E\

در صورتی که شروری از او سرزند و از کردارهای ناروایش ناراحت نشود و پشیمان نگردد تا در مقام تلافی و تدارک برآید، معلوم می‌شود از کسانی است که ایمان در دلش هنوز جای نگرفته و تنها بر زبان اوست.

در سوره حجرات می‌فرماید: «اعراب گفتند ایمان آورده‌ایم و به خدا گرویده‌ایم، بگو ایمان نیاورده‌اید و لکن بگوئید اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است».^{۱۰۴}

(۱) - ناگفته نماند کافری که به صورت، کار خیر از او صادر می‌شود، خداوند به فضل خود مالش را زیادتر می‌فرماید یا بلایی را از او دور یا عذابش را در آخرت تخفیف می‌دهد. خلاصه، عملش بدون

^{۱۰۴} (2) - قَالَ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا فَلَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَشَلَعْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ... E، (حجرات/ ۱۴). E

پاداش نمی ماند؛ چنانچه در باره حاتم طائی رسیده
که در جهنم است، ولی نمی سوزد.

(۲) - قَالَتْ اِ لَّاَعْرَابٌ ءَاَمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا وَلٰكِن قُوْلُوْا
اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَنُ فِي قُلُوْبِكُمْ ... (حجرات /
۱۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۴

انکار رسالت پیغمبران

معنای کفر به مبدأ و معاد و علاج آن گذشت، قسم
دیگر از کفر، انکار رسالت پیغمبران است مانند
برهمنائیها که طایفه ای هستند در هند، خدا را قبول
دارند ولی می گویند عقل بشری در تشخیص و
تعیین راه خوشبختی خودش کافی است.

باید به آنها گفت شما در این انکارتان برخلاف عقل
و وجدان خود رفتار کرده اید؛ زیرا شما یقین
ندارید که پیغمبران دروغ می گویند و حتماً

احتمال می‌دهید آنچه را از خوشبختی و بدبختی بشر خبر داده‌اند و آثار اعمال نیک و زشت او و آتیه‌اش را که در سرای دیگر روشن ساخته‌اند، شاید درست و مطابق واقع باشد و شما برای اینکه زیر بار تکالیف الهی نروید و به هوا و هوس خود رفتار کرده، بی‌بند و بار باشید، ندانسته رسالت انبیا را منکر شده‌اید. (و در پیش روشن شد انکار چیزی را که به آن علمی نیست برخلاف حکم قطعی عقل است) و چون بیجا بودن انکارش را پذیرفت، آنگاه دلیلهای عقلی که بر صحت و لزوم رسالت پیغمبران است و در کتابهای علم کلام موجود می‌باشد، باید بر او عرضه داشت^{۱۰۵} و در اینجا توجه به این آیه شریفه ما را کافی است:

«خدای را چنانچه سزاوار شناختن است شناختند که گفتند خدا بر هیچ بشری نفرستاده».^{۱۰۶}

^{۱۰۵} (1) i - برای دانستن ادله نبوت عامه به کتاب حق‌الیقین علامه مجلسی و کفایة الموحدين مراجعه شود. E\

^{۱۰۶} (2) i - وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ... E\ (انعام/ ۹۱). E\

به راستی خدا را شناخته‌اند

کسانی که می‌گویند خداوند پیغمبری نفرستاده در حقیقت خدای را به حکمت شناخته‌اند، خدایی که هر چه بشر به آن نیازمند بوده به او داده است آیا از فرستادن راهنمایی که او را به غرض از آفرینش آشنا سازد و راه خوشبختی‌اش را از بدبختی به او بنماید و از آتیه‌اش با خبرش سازد، مضایقه فرموده است؟ در حالی که نیاز به چنین

(۱) - برای دانستن ادله نبوت عامه به کتاب حق‌الیقین علامه مجلسی و کفایة الموحدین مراجعه شود.

(۲) - وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ... (انعام / ۹۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۵

راهنمایی برای بشر از هر خیر دیگری بیشتر است،
آیا نیاز بشر به ناخنهای انگشتان یا ابروی بالای چشم
یا چیزهایی دیگر بیش از نیاز به راهنماست؟

اطلاع از عالم وجود به برکت مربی

بشری که خداوند به او استعدادی داده که اگر
مربی روحانی داشته باشد می‌تواند در مقام دانش
به عالم وجود احاطه پیدا کند و حقایق اشیا را
بشناسد و از عالم ملک و ملکوت باخبر شود و در
شناختن پروردگار جهان به مقام حق‌الیقین برسد و
در مقام عمل، واجد کمالات انسانی و فضایل
اخلاقی شود، آیا از فرستادن یک نفر مربی الهی
دریغ می‌فرماید تا او را از چشمه علم بی‌نهایت خود
بهره‌مند کند.

عقل، محدود و تابع غریزه است

آیا درست است که بگوییم عقل تنها کافی است در حالی که هر عاقلی می‌فهمد که ادراکات عقلیش محدود و مجهولاتش بی‌پایان است و در مقام تشخیص خیر و شر، اسیر غریزه‌ها و خویهای حیوانی و گرفتار عادات و رسوم و هوس پیروی از دیگران است به طوری که دچار اشتباه و تردید می‌شود چه خیرهایی را که شر و شرهایی را که خیر می‌پندارد. از این بالاتر، عقل بشری از عالم پس از مرگ بکلی بی‌خبر است و چیزهایی را که برای سعادت زندگانی دیگرش لازم دارد نمی‌شناسد تا در اینجا تدارک نماید و اگر خداوند جهان به وسیله فرستاده خود، او را آگهی ندهد و وسیله تأمین سعادت حیات دیگرش را در دسترسش قرار ندهد، ظلمی آشکار است و ساحت کبریای او از هر ستم و زشتی پاک است.

خلاصه، چنانچه چشم در تاریکی چیزی را نمی‌بیند و تشخیص نمی‌دهد تا روشنایی نباشد، همچنین عقل انسانی در تشخیص خیر و شر به تنهایی ناتوان است چنانچه ذکر شد و محتاج به نور شرع و فرستاده‌های الهی است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۶

انکار رسالت خاتم‌الأنبياء محمد بن عبدالله (ص)

منکرین نبوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مانند یهود و نصارا نیز برخلاف حکم عقل و وجدان خود رفتار می‌کنند و اگر اهل انصاف باشند و تعصب و عناد و پیروی از دیگران، کور و کرشان نکرده باشد، تذکر به این آیه از قرآن مجید کافی است:

«و تو قبل از نزول قرآن نمی‌خواندی و کتابی نمی‌نوشتی به دستت تا اینکه تبهکاران و کجروان به

شک افتند (و بگویند این قرآن همان دانسته‌های او است که از کتابها یاد گرفته است)».^{۱۰۷}

و چون پیش از نزول قرآن، نه کتابی خوانده و نه قلمی به دست گرفته است، پس جای هیچ‌گونه شکی نیست که او فرستاده خدا است.

به ضرورت تاریخ، پیغمبر اسلام مکتب نرفت و استادی ندید و پیوسته در مکه بوده بجز دو سفر به شام، یکی قبل از بلوغش به اتفاق عمویش جناب ابوطالب و دیگری در سن ۲۵ سالگی به اتفاق میسره برای تجارت جهت مخدره خدیجه و حالات حضرتش هیچ‌گاه از اهل مکه پوشیده نبود و امّی (بی‌سواد) بودنش بر همه آشکار بود. آنگاه کتابی از نزد پروردگارش بیاورد که تمام معارف الهی و اخلاق فاضله و قوانین و احکام فرعی در عبادات و معاملات و سیاسات و اجتماعات را در بر دارد. به

^{۱۰۷} i(1)-\i\ و ما کنت تتلوا من قبله من کتابٍ ولا تحطه بيمينك إذا لا تآتاب المبطلون\ E\، عنکبوت/ (۴۸). E\

علاوه مشتمل بر پیشگویی‌هایی است که مطابق آن واقع گردیده است و از جهت فصاحت و بلاغت، تمام بلغای عالم را برای خود خاضع ساخته است و هیچ‌گونه اختلافی در آن دیده نمی‌شود...^{۱۰۸}

نگار من که به مکتب به غمزه مسأله آموز
نرفت و خط ننوشت صد مدرس شد^{۱۰۹}

علاوه معجزات حضرتش که شماره‌اش را به چهار هزار شمرده‌اند.^{۱۱۰}

(۱) - وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ
بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ، (عنكبوت / ۴۸).

^{۱۰۸} (۱) - برای دانستن تفصیل وجوه اعجاز قرآن به کتب کلام و تفاسیر به خصوص جلد اول المیزان مراجعه شود. E\

^{۱۰۹} (۳) - حافظ. E\

^{۱۱۰} (۴) - به جلد ۶ بحار و انیس الاعلام و جلد دوم حیات القلوب مجلسی مراجعه شود. E\

(۲) - برای دانستن تفصیل وجوه اعجاز قرآن به کتب کلام و تفاسیر به خصوص جلد اول المیزان مراجعه شود.

(۳) - حافظ.

(۴) - به جلد ۶ بحار و انیس الاعلام و جلد دوم حیات القلوب مجلسی مراجعه شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۷

انکار ولایت و امامت

امامان دوازده گانه یعنی حضرات امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی علیهم السلام که خلفای ستمگر بنی امیه و بنی عباس به واسطه حسادت و حب ریاست، مسلمانان را وادار به انکار امامت ایشان نمودند و برای چاره شک در ولایت

باید به کتابهای مربوطه^{۱۱۱} که صدها حدیث از عامه نقل کرده‌اند، مراجعه شود. و چون غرض اشاره مختصری به علاج شک و تردید است، حدیث مسلم نزد شیعه و سنی را یادآور می‌شویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چند مورد فرمود: «من در بین شما دو چیز گرانبها را می‌گذارم؛ قرآن و اهل بیتم مادامی که به این دو چسبیده باشید (یعنی پیرو هر دو باشید) هرگز گمراه نمی‌شوید».^{۱۱۲}

این حدیث را سید بحرانی^{۱۱۳} در کتاب غایة المرام از طریق عامه به ۳۹ روایت و از طریق خاصه به ۸۲ روایت نقل کرده است.

نیز احادیثی که سنی و شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند در اسامی ائمه و صفات ایشان و اینکه دوازدهمی آنها مهدی (عج)

^{۱۱۱} 1\ i) - شافعی سید مرتضی و طرائف سید بن طاووس (عربی) و کفایة الموحدين (فارسی) و ... E\

^{۱۱۲} 2\ i) - «ان تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيته ان تمسكتم بما لن تضلوا...» (احقاق الحق ۹/ ۳۵۷) E\

^{۱۱۳} 3\ i) - غایة المرام/ باب ۲۹ / ۳۱۳ E\

است که غیبت طولانی دارد و در مدت غیبتش چه فتنه‌ها برپا می‌شود و پس از ظهورش جهان را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه از ستم و جور پر شده باشد، بیش از هزار حدیث در این موضوع وارد شده است، به کتاب مزبور مراجعه شود.

(۱) - شافی سید مرتضی و طرائف سید بن طاووس (عربی) و کفایةالموحدین (فارسی) و ...

(۲) - «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی أهل بیتی ان تمسکتهم بهما لن تضلوا...»، (احقاق الحق ۹ / ۳۵۷).

(۳) - غایة المرام / باب ۲۹ / ۳۱۳.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۸

۲- نفاق

بزرگترین گناهان قلبی و سخت‌ترین بیماریهای روانی که صاحبش را از عالم انسانیت بکلی ساقط می‌سازد و جزء شیاطین بلکه مرکزش پست‌ترین درکات است، «نفاق» می‌باشد. در قرآن مجید «جای ایشان را در قعر جهنم و پایین‌ترین درکات آتش معین فرموده است»^{۱۴} پس عذاب منافقین از کفار نیز بیشتر می‌باشد چون نفاق، بدترین انواع کفر است.

«منافق» برای بهره‌مندی از آثار دنیوی، دینداری خود را در گفتار و کردار دیندار نشان می‌دهد در حالی که در دل دیندار نیست؛ مثلاً به زبان شهادتین می‌گوید و قرآن و حق بودن قیامت را اقرار می‌نماید در حالی که آنها را باور نداشته و به دل نپذیرفته بلکه منکر آنها است: «می‌گویند به زبانشان

^{۱۴} i(1) إِذَا الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...، (نساء/ ۱۴۵).

چیزی را که در دلشان نیست»^{۱۱۰} یا برای جلب دلهای مردم جلو آنها نماز می خواند، حج می رود، صدقه می دهد تا او را به دینداری بشناسند و مدح و ثنایش کنند تا مورد اعتماد واقع شود.

بنابراین، در منافق علاوه بر کفرها، دروغ، خدعه (نیرنگ) و استهزا جمع شده است، به خدا و رسول و اهل ایمان دروغ گفته و نیرنگ زده و حق را مسخره کرده است؛ یعنی در حقیقت به خودش دروغ گفته و نیرنگ زده و خودش را مسخره کرده است به

(۱) - **إِنَّ أَلْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ...**
(نساء / ۱۴۵).

(۲) - **... يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ...** (فتح / ۱۱).

^{۱۱۰} i\ (2) - ... يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ... (فتح / ۱۱). E\.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۶۹

تفصیلی که در قرآن مجید ذکر شده و بیان می‌شود.^{۱۱۶}

انواع نفاق

«نفاق» یعنی دورویی، مخالفت ظاهر و باطن، یعنی ظاهرش ایمان و باطنش کفر، ظاهرش نیک و باطنش زشت و آن بر سه قسم است: «نفاق با خدا در اصل ایمان و نفاق با خدا در لوازم و فروع ایمان و نفاق با مردمان».

الف- نفاق با خدا در اصل ایمان

[منافق] در دل، خدا و آخرت را باور ندارد ولی در ظاهر خود را نزد مسلمانان صاحب ایمان وانمود

^{۱۱۶} (۱) - برای دانستن پستی منافقین و صفات رذیله و سختی عذابشان در آخرت به تفسیر سوره منافقون و آیاتی که در سوره بقره و آل عمران و نساء و توبه و سایر موارد درباره منافقین ذکر شده مراجعه شود. E\

می کند تا از احکام اسلام که به نفعش تمام می شود مانند طهارت، ازدواج، ارث و غیره برخوردار شود.

در سوره بقره درباره چنین افرادی می فرماید: «و برخی از مردمند که می گویند به خدا و روز جزا ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند».^{۱۱۷}

«و هنگامی که به مؤمنین برخورد می کنند می گویند ایمان آورده ایم و چون با شیطانهای خود (یعنی کفار) خلوت می کنند می گویند ما با شما ایم همانا، (مؤمنین را) مسخره کنند گانیم...».^{۱۱۸}

و این بدترین مراتب نفاق است که بالاتر از آن متصور نیست و عذاب چنین منافقی در آخرت از کفار نیز بیشتر است و هرگز نجاتی برایش نخواهد بود و در قرآن مجید از پستی آنها و سختی عذابشان

^{۱۱۷} i\ (2) - \i و من الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين E\، (بقره/ ۸). E\

^{۱۱۸} i\ (3) - \i وَإِذَا نَسُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شُيُطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ E\، (بقره/ ۱۴). E\

و لزوم بیزاری از آنها زیاد ذکر شده است و جمعیت
اینها

(۱) - برای دانستن پستی منافقین و صفات رذیله و سختی عذابشان در آخرت به تفسیر سوره منافقون و آیاتی که در سوره بقره و آل عمران و نساء و توبه و سایر موارد درباره منافقین ذکر شده مراجعه شود.

(۲) - وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، (بقره / ۸).

(۳) - وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَأَمَنُوا قَالُوا ءَأَمَّنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ، (بقره / ۱۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۰

میان مسلمین زیاد بلکه پاره‌ای از آنها مانند بنی‌امیه سالها بر مسلمین حکومت می‌کردند.

به هر حال، هرگاه نفاق چنین منافقی از گفتار و کردارش آشکار شد، مانند «یزید بن معاویه» برائت از او و لعنش در حال زندگی و مرگش بر هر مسلمانی واجب است و به راستی زیان این دسته از منافقین برای اسلام از کفار بیشتر بوده است.

تقیه و اقسام آن

نفاق با خدا چنانچه دانسته شد به معنای پنهان داشتن کفر باطن و تظاهر به دینداری کردن است تا از بهره‌های دینداری برخوردار شود، ولی «تقیه‌ای» که عقل و شرع آن را واجب می‌دانند عکس نفاق است؛ یعنی پنهان داشتن ایمان قلبی از منکرین حق تا از زیان مالی یا آبرویی یا جانی در امان بماند، در صورتی که برای دین، نفعی نداشته باشد، یعنی اگر عقیده قلبی خود را فاش سازد، خودش را می‌ریزند یا مالش را می‌برند بدون اینکه

به حال دین نفعی داشته باشد، در این حال تقیه کردن واجب است.

اگر اظهار حق کردن سبب تقویت حق گردد، ترک تقیه مستحب است مانند تقیه نکردن جناب میثم تمار و ابوذر غفاری و حجر بن عدی و غیرهم.

هرگاه تقیه کردن یعنی پنهان داشتن حق و اظهار نکردن آن، سبب از بین رفتن و پایمال شدن حق شود، در این صورت، تقیه حرام و ترک آن واجب است چنانچه حضرت سیدالشهداء علیه السلام تقیه نفرمود و حق را آشکار فرمود.

خلاصه، تقیه بر سه قسم است: «واجب، مستحب، حرام (ممکن است مکروه و مباح هم متصور شود)».

تقیه با نفاق فرق می کند

از آنچه گفته شد دانسته گردید که تقیه کردن در صورت وجوب و جواز آن، نفاق نیست بلکه عکس

آن است و بلکه به حکم عقل لازم و نیک می‌باشد و کسی که در مورد لزوم، تقیه نکند، عقلاً او را سرزنش می‌کنند؛ زیرا هدر دادن نفس و به هلاکت انداختن جان خود بدون هیچ نفعی جز سفاقت چیزی نیست.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۱

در شرع مقدس اسلام هم تنها در مواقع ترس بر جان یا عرض یا مال، دستور داده که حق را پنهان دارند و در پنهانی به آن عمل نمایند و در قرآن مجید در سوره سوم آیه ۲۷ و سوره شانزده آیه ۱۰۸ این موضوع بیان شده و در روایات اهل بیت علیهم السلام بر این مطلب تأکید فراوان گردیده که از بحث ما بیرون است.

ب- نفاق با خدا در لوازم و فروع ایمان

یعنی [شخص منافق] ایمان ضعیفی به خدا و روز جزا دارد ولی از لوازم آن چیزی در او نیست یا بسیار ضعیف است، اما به دروغ ادعا می کند که آنها را دارد؛ مثلاً هیچ ترسی از قیامت و حساب و میزان اعمال و آتش جهنم در او نیست لکن ادعا می کند که از خدا می ترسم، از روز قیامت و حساب آن ترسناکم و شاهد دروغگو بودنش بی باکی در گناه کردن است؛ زیرا کسی که از خوراک مسمومی ترسید به آن دست دراز نمی کند، همچنین کسی که از عدل و مؤاخذه الهی بیم داشت، هرگز در گناه کردن بی پروا، نمی شود. و لذا از بزرگی نقل شده است که اگر از تو پرسند آیا از خدا می ترسی در جواب ساکت باش؛ زیرا اگر بگویی نمی ترسم، به آنچه خداوند از مجازات روز قیامت خبر داده است کافر شده ای و اگر بگویی می ترسم باز دروغ

گفته‌ای؛ زیرا نشانه ترس از خداوند فرار از گناه است.

گناه نه از روی قلدری

لکن حق مطلب این است که اهل ایمان خدا را حاضر و ناظر می‌دانند و از قهرش، ترسان و از عدلش، هراسانند، لذا هیچ‌گاه از روی قلدری و انکار مجازات الهی، گناهی از ایشان سر نمی‌زند، بلکه اگر گناهی می‌کنند از روی غلبه نفس و شیطان و مغرور شدن به حلم الهی است و دلیلش پشیمانی بعد و سعی در توبه و تدارک است.

خلاصه، صدور گناه دلیل بر بی‌ایمانی نیست بلی پشیمان نشدن از گناه نشانه بی‌ایمانی است.

از حضرت باقر علیه السلام مروی است: «کسی که کارهای نیکش او را شاد و گناهانش

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۲

ناراحتش کند، صاحب ایمان است».^{۱۱۹}

و در دعای ابی حمزه، امام سجاد علیه السلام عرض می‌کند: «خداوندا! تو را از روی انکار و سبک شمردن فرمانت و آسان گرفتن مجازاتت، گناه نکردم، بلکه غلبه هوای نفس و بدبختی و کمک کردن شقاوتم، موجب معصیت گردید و...».^{۱۲۰}

انفاق، نشانه امید به خدا

از جمله موارد نفاق با خدا در لوازم ایمان، ادعای رجای به خداست از کسی که در دل امیدی به خدا ندارد یا بسیار ضعیف است؛ یعنی می‌گوید من به خدای خود امیدوارم در حالی که دروغ می‌گویم و از بذل عمر و مال در راه خدا دریغ دارد مثل اینکه خرج کردن در راه خدا را ضرری می‌پندارد و امیدی ندارد که خدا در دنیا و آخرت

^{۱۱۹} (۱\ 1) - «مَنْ سَرَّهٗ خَسَنَةٌ وَسَاءَتْهٗ سَيِّئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»، (اصول کافی ۲ / ۲۳۲). E\.

^{۱۲۰} (۱\ 2) - «الهِ لَمْ اَغْصِبْكَ حِيْنَ عَضَيْتُكَ وَاَنَا بِرَبِّيْتِكَ جَاهِدٌ وَلَا لَأَمْرِكَ مُسْتَحْفٌ وَلَا لِعَمُوْبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَلَا لَوَعْدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَّكُنْ خَطِيْئَةٌ عَرَضَتْ وَسُوْلَتْ لِيْ نَفْسِيْ وَعَلَيْهِ هَوَايَ

وَأَعَانِيْ عَلَيْهِا شَقُوْتِيْ وَغَرَبِيْنَ سِرِّيْكَ الْمُرْتَحِيْ عَلِيْ...»، (دعای ابوحمزه ثمالی). E\.

به او عوض دهد، در حالی که اگر امید به خدا داشت از بذل جان در راه خدا نیز دریغ نداشت و از معامله با غیر خدا هرچند درهم ناقابلی، خودداری می کرد.

خلاصه، چنانچه دلیل ترسیدن از خدا پرهیز از گناه و توبه کردن است، نشانه امید به ثوابهای الهی سعی در طاعات می باشد؛ چنانچه در معاملات دنیوی چه زحمتهای که می کشد؛ چون امید بهره مادی دارد حتی اگر پای پول در میان باشد چه کارها که گفتنی و نوشتنی نیست مرتکب می شود.

ادعای مقامات روحانی

از آن جمله است ادعای مقام زهد در دنیا در حالی که دلش از دوستی دنیا خالی نیست و ادعای مقام توکل به خدا و شکر و رضا و تسلیم و محبت حضرت آفریدگار، در

(۱) - «مَنْ سَرَّتهُ حَسَنَةٌ وَسَاءَتْهَ سَيِّئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»،
(اصول کافی ۲ / ۲۳۲).

(۲) - «الهِ لَمْ اَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتَكَ وَاَنَا بِرَبِّوَيْتِكَ
جَاحِدٌ وَلَا لَأَمْرِكَ مُسْتَخَفٌّ وَلَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَلَا
لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ لِي
نَفْسِي وَغَلَبَنِي هَوَايَ وَاَعَانَنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي وَغَرَّنِي
سِتْرُكَ الْمُرْخِي عَلَيَّ...»، (دعای ابو حمزه ثمالی).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۳

حالی که تکیه و قوت قلبش اسباب مادی است و در
مقام شکر نعمتهای بی پایان خداوند نیست و در
سختیها و پیشامدهای ناگوار از خدا ناراضی
است. ۱۲۱

باید دانست که این قسم از نفاق با قسم اول فرق
می کند؛ زیرا در این قسم ایمان به خدا و روز جزا

۱۲۱ (۱) - برای دانستن تفصیل این مقامات، به کتابهای اخلاقی مانند معراج السعاده نراقی مراجعه شود. E\

هرچند ضعیف باشد، دارد و اگر با آن بمیرد، حتماً از هلاکت ابدی رسته و در عذاب نخواهد ماند، لکن پس از کشیدن رنجها و چشیدن سختیها و بلاها و پس از نجات هم به واسطه نفاقی که داشته از درجات و مقامات اهل صدق، محروم خواهد بود.

ج- نفاق با خدا در عبادات

نفاق با خدا در انواع عبادات از واجبات و مستحبات بدنی و مالی مانند نماز، روزه، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر و غیر اینها به اینکه عبادتی را به نام خدا انجام دهد در حالی که تمام داعی یا جزء داعی و تحرک او در این عمل، جلوه دادن و اظهار دینداری برای مردم است تا آبرو و منزلتی پیدا کند.

چنین شخصی در قیامت به چهار اسم نامبرده می‌شود: «غادر، فاجر، کافر و خاسر»؛ یعنی نیرنگ

زننده، گنهکار، کفر آورنده، زیانکار و عملش بر طبق آیات و اخبار رسیده حرام و باطل است و در آخرت معذب خواهد بود مگر اینکه توبه کند و گذشته را تلافی نماید و تفصیل این مطلب در کتاب گناهان کبیره نوشته شده است.

پاره‌ای از گناهان است که ایمان را از بین می‌برد و موجب نفاق قلبی می‌شود و کسی که بی‌ایمان بمیرد هرگز برایش رستگاری نیست از آن جمله ریاکاری است، چنانچه در ضمن حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام به این مطلب تصریح شده و چون در کتاب گناهان کبیره ذکر شده، اینجا تکرار نمی‌شود^{۱۲۲}؛ مانند گناه قتل نفس و ترک نماز و زکات و حج و نیز بهتان و امور دیگر که به بعضی از آنها در روایات اشاره شده مانند شاد شدن از مصیبت حضرت سیدالشهداء - سلام الله علیه.

۱۲۲ (۲) - «... من يخادع الله يخدعه ويخلع من الايمان...» (محجة البيضاء ۶ / ۱۴۱) E\.

(۱) - برای دانستن تفصیل این مقامات، به کتابهای اخلاقی مانند معراج السعاده نراقی مراجعه شود.

(۲) - «... من يخادع الله يخدعه ويخلع من الايمان...» (محنة البيضاء ۶ / ۱۴۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۴

در بحار الأنوار ضمن حدیث طولانی در خبر دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از شهادت امام حسین علیه السلام چنین می فرماید: «مثل این است که می بینم حسین و قتلگاه و قبر او را و به اسیرهایی که بر شترها سوارند می نگرم در حالی که سر بریده پسرم حسین را برای یزید هدیه می برند! به خدا سوگند هر کس سر حسین علیه السلام را ببیند و دلشاد شود، خداوند بین دل و زبانش جدایی

خواهد انداخت»^{۱۲۳}؛ یعنی اسلام تنها به زبانش خواهد بود و دلش در ظلمت کفر است.

از جمله گناهانی که نفاق می آورد «بخل کردن از نفقات واجب است (از زکات و غیر آن)»، چنانچه در سوره توبه می فرماید: «و برخی از ایشان (منافقین) کسانی اند که با خداوند عهد کرده بودند اگر خداوند از کرم خود به ما مالی عطا کند، حتماً زکات می دهیم و از شایستگان و نیکوکاران خواهیم بود و چون خداوند از کرم خود به ایشان مالی داد، بخل ورزیده، روی گردانیدند در حالی که اعراض کننده بودند، خداوند به سزای این خلف وعده‌ای که کردند و دروغ می گفتند، در دل‌هایشان نفاق انداخت تا روزی که دیدارش کنند (یعنی هنگام مرگ، به نفاق می میرند)».^{۱۲۴}

^{۱۲۳} (۱) (i) «... وكأني أنظر إليه وإلى مصرعه ومدفنه بما وكأني أنظر على السبایا على أفتاب المطايا وقد اهدى رأس ولدی الحسين إلى يزيد لعنة الله، فوالله ما ينظر احد الى رأس

الحسين ويفرح إلاخالف الله بين قلبه ولسانه وعذبه الله عذاباً اليماً...»، (بخارا انوار ۴۴ / ۲۴۸). E\

^{۱۲۴} (۲) (i) - آیات ۷۶ و ۷۷ سوره توبه. برای شرح و تفسیر به کتاب گناهان کبیره، بخش ندادن زکات مراجعه شود. E\

د- نفاق با مردم

[نفاق با مردم] یعنی دورویی و دوزبانی؛ در حضور کسی او را مدح و ستایش می‌کند و به او اظهار دوستی و نیک خواهی می‌نماید و در غیابش برخلاف آن است؛ یعنی او را مذمت می‌کند و در صدد اذیت و آزارش برمی‌آید یا اینکه میان دو نفر که با هم دشمن‌اند آمد و شد کند و با هریک در دشمنی دیگری موافقت نماید و او را بر عداوت دیگری تحسین نماید و چنین وانمود کند که او را در دشمنی با آن شخص یاری کننده است.

(۱) - «... وَ كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْهِ وَإِلَىٰ مِصْرَعِهِ وَمَدْفَنُهُ بِهَا وَ كَأَنِّي أَنْظِرُ عَلَى السَّبَايَا عَلَى أَقْتَابِ الْمَطَايَا وَقَدْ أَهْدَىٰ رَأْسَ وَلَدِي الْحُسَيْنِ إِلَىٰ يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ مَا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَىٰ رَأْسِ الْحُسَيْنِ وَيَفْرَحُ إِلَّا خَالَفَ اللَّهُ

بین قلبه ولسانه وعذبه الله عذاباً الیماً...»،
(بحار الأنوار ۴۴ / ۲۴۸).

(۲) - آیات ۷۶ و ۷۷ سوره توبه. برای شرح و تفسیر
به کتاب گناهان کبیره، بخش ندادن زکات مراجعه
شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۵

ناگفته نماند که اگر با هریک از این دو نفر تنها
اظهار دوستی کند بدون اینکه در دشمنی با دیگری
موافقت و تحریکی داشته باشد، نفاق نیست؛ چنانچه
اگر با شخص پست و شریر در حضورش اظهار
دوستی و موافقت کند در حالی که در دلش چنین
نیست تا از شرش محفوظ بماند، نفاق نیست بلکه از
موارد تقیه است که در بعضی موارد واجب نیز
می باشد.

بدترین مردمان در روز قیامت

مردی درب خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه شرفیابی خواست، حضرت فرمود اجازه‌اش دهید که بد مردی است؛ چون آن شخص وارد شد حضرت به نرمی با او سخن فرمود تا آنجا که حاضران گمان کردند آن شخص را نزد آن حضرت قدر و منزلتی است؛ وقتی بیرون رفت، عرض کردند نخست چنین فرمودی و چون داخل شد با او چنین رفتار فرمودی؟ فرمود: «بدترین مردم روز قیامت کسی است که مردم برای نگهداری خود از شرش او را اکرام و احترام نمایند».^{۱۲۵}

از بعضی صحابه منقول است که ما بر روی کسانی چند بشاشت و خرمی می کردیم در حالی که دل‌های ما برایشان لعنت می کرد.

تقیه غیر از چاپلوسی است

^{۱۲۵} (۱) - نراقی / جامع السعاده ۲ / ۳۱۹. E

چنانچه ذکر شد این طور سلوک تنها در صورت
خطر ضرر از ناحیه آن شریر جایز است، اما آنچه از
بیشتر مردمان دیده می‌شود که به واسطه پستی یا
ضعف نفس یا طمع یا توهمهای نابجا با مردم بنای
دورویی گذاشته، ایشان را به سخنانی ستایش
می‌کنند که اصلاً در دلشان از حقیقت این کلمات
خبری نیست و شاید ضد آن باشد و آن را حسن
سلوک و مردم‌داری و مدارا می‌نامند، نفاق قطعی
و حرام است.

(۱) - نراقی / جامع السعاده ۲ / ۳۱۹.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۶

دورویی در ردیف شرک

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «از امور حتمی
الهی که در دستگاه ثواب و عقاب و خشنودی و

ناخشنودی خداوند تخلف‌پذیر نیست، این است که بنده را بهره نیست هرچند بکوشد و کار خود را درست کند هرگاه از دنیا برود و خدا را با یکی از این خصلتها ملاقات کند در حالی که آلوده به آنها باشد و از آن توبه نکرده باشد.

در عبادتهای واجب برای خدا شریک قرار داده باشد، غیظ خود را به هلاک نفس (خود یا دیگری) شفا داده باشد، کار زشت دیگری را فاش کند، برای رسیدن به مال یا مقام، بدعتی در دین گذارد، با مردمان به دورویی برخورد کند یا به دو زبانی میانشان راه رود».^{۱۲۶}

۱۲۶ (۱) i- «... انّ من عرائم الله في الذكر الحكيم التي عليها يئيب ويُعاقب ولها يرضى ويسخط انه لا يتنعم عبداً- وانّ أجهَدَ نَفْسَهُ وَاخْلَصَ فِعْلَهُ- انّ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لَا قِيَا رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا: انّ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ اَوْ يَشْفِي غَيْظَهُ بِمَلَكَ نَفْسٍ (نفسه خ ل) اَوْ يَغُرُّ بِأَمْرِ فَعْلَةٍ غَيْرَةٍ اَوْ يَسْتَنْجِحُ حَاجَةً اِلَى النَّاسِ بِاَظْهَارِ بَدْعَةٍ فِي دِينِهِ اَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ اَوْ يَمْسِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ...» (نحج البلاغه فيض، خطبه ۱۵۲، ص ۴۷۴). E\.

برای دانستن شرح این پنج خصلت به شرح نهج البلاغه علامه خوئی، خطبه ۱۲۵ یا شرح ملا فتح الله، خطبه ۱۸۵ مراجعه شود؛ چنانچه ملاحظه می‌فرمایید حضرت در این خطبه، دورویی و دوزبانی را در ردیف شرك قرار داده و اگر بدون توبه از دنیا برود آن را از گناهان آمرزیده نشدنی شمرده است، پس بر هرکس لازم است در حال خود بنگرد اگر در او از این صفاتست تا هنوز وقت باقی است، توبه و خود را اصلاح کند.

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «بد بنده‌ای است بنده‌ای که عیبجو و بدگو و آبرو بر یا طعنه زننده و مسخره کننده باشد؛ رو به رو می‌شود با یک رو (دوستی) و پشت می‌کند به روی دیگر (دشمنی)». ۱۲۷

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ثلاثٌ من كنَّ فيه كان منافقاً وان صام وصلى وزعم انه مسلم: من اذا ائتمن خان واذا حدث كذب واذا وعد أخلف...» ۱۲۸.

(۱) - «... انَّ مِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ وَلَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا - وَأَنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ فِعْلَهُ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لَأَقِيًّا رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهَا: أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ أَوْ يَشْفِيَ

۱۲۷ (۲\ 1) - «بئس العبد عبد همزة لمرّة يقبل بوجه ويدبر بآخر»، (بحار الأنوار ۷۵ / ۲۰۳). E\

۱۲۸ (3\ 1) - اصول کافی ۲ / ۲۹۰ و ۲۹۱، باب فی اصول الکفر و آرکانه. E\

غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ (نفسه خ ل) أَوْ يَعْرِ بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرَهُ
أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ
يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ...»، (نهج
البلاغه فیض، خطبه ۱۵۲، ص ۴۷۴).

برای دانستن شرح این پنج خصلت به شرح
نهج البلاغه علامه خوئی، خطبه ۱۲۵ یا شرح ملا فتح
الله، خطبه ۱۸۵ مراجعه شود؛ چنانچه ملاحظه
می‌فرمایید حضرت در این خطبه، دورویی و
دوزبانی را در ردیف شرک قرار داده و اگر بدون
توبه از دنیا برود آن را از گناهان آمرزیده نشدنی
شمرده است، پس بر هر کس لازم است در حال
خود بنگرد اگر در او از این صفاتست تا هنوز وقت
باقی است، توبه و خود را اصلاح کند.

(۲) - «بئس العبد عبد همزة لمزة يقبل بوجه ويدبر
بآخر»، (بحار الأنوار ۷۵ / ۲۰۳).

(۳) - اصول کافی ۲ / ۲۹۰ و ۲۹۱، باب فی اصول
الکفر و أركانہ.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۷

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه
خصلت در هر که باشد منافق است اگرچه نماز
بخواند و روزه گیرد و گمان کند مسلمان است:

۱- کسی که خیانت در امانت کند. ۲- هرگاه با
مردم سخن گوید دروغ گوید.

۳- چون وعده‌ای دهد وفا نکند».

چنانچه ملاحظه می کنید این سه چیز نفاق با مردم
است.

عن السجاد علیه السلام: «... ان الذنوب الّتی ترد
الدعاء سوء النیة وخبث السریرة والنفاق مع الاخوان
وترک التصدیق بالاجابة وتأخیر الصلوات

المفروضات عن اوقاتها وترك التقرب الى الله بالبر
والصدقة واستعمال البذاء والفحش في القول»^{۱۲۹}.

امام سجاد عليه السلام فرمود: «گناهانی که مانع از
اجابت دعاست: بد نیتی (یعنی نیت برای خدا
نبودن) و بد باطنی (خویهای زشت داشتن) و نفاق
با برادران دینی و اجابت خدا را باور نداشتن و
نمازهای واجبه را از وقتشان عقب انداختن و برای
تقرب به خدا کار نیک نکردن و صدقه ندادن و
بی حیا و بدزبان بودن».

در این حدیث نفاق با برادران را از گناهانی که
مانع اجابت دعاست نامبرده. چون بحث نفاق در
کتاب گناهان کبیره ضمن بحث از ریا، مکر، غیبت
ذکر شده اینجا به همین مقدار اکتفا می شود.

عذاب نفاق بسته به مقدار آن است

^{۱۲۹} (۱) - صدوق/ معان الاخبار، ص ۲۷۱ (تفسیر الذنوب). E\.

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد هر یک از نفاق با خدا و خلق را مراتب و درجاتی است که به اعتبار آن، حرمت و عقوبت نفاق متفاوت می‌شود؛ مثلاً نفاق با خدا مرتبه شدید‌اش اظهار ایمان به زبان و انکار به قلب است که اگر با چنین حالی بمیرد، همیشه در دوزخ و عذابش از کفار نیز بیشتر است.

مرتبه بعدش اظهار ایمان و یقین به زبان کردن در حالی که در دل شاک باشد، چنین

(۱) - صدوق / معانی الاخبار، ص ۲۷۱ (تفسیر الذنوب).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۸

شخصی اگر بی‌ایمان بمیرد، همیشه در جهنم است لکن عذابش مانند منکر نخواهد بود.

مرتب‌ه بعد ایمان به زبان و دل هردو است لکن در عبادتش برای خدا شریک قرار می‌دهد و ریا می‌کند، چنین شخص اگر با ایمان بمیرد همیشه در آتش نمی‌ماند بلکه به واسطه ایمانش عاقبت نجات یافته به بهشت می‌رود ولی مدت عذابش در برزخ و ماندنش در دوزخ تابع مقدار ریاکاری اوست.

عدل خدا، شفاعت و توبه

[انسان] ریایی که کرده یا در واجبات بوده یا در مستحبات، در اصل عمل یا در کیفیت و خصوصیت آن مثلاً اصل نماز را برای خدا بجا آورده ولی در بین آن ریا اظهار خشوع کرده یا در تمام نماز و نیز ممکن است در تمام مدت عمرش ریاکار بوده یا در بعضی آن به هر حال شکی نیست که عدل الهی در کار است و هر کس به مقدار گنااهش معذب خواهد بود مگر اینکه خداوند به فضل خودش با او معامله

فرماید و به شفاعت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم او را نجات بخشد.

نیز عذاب در صورتی است که بی توبه بمیرد، پس اگر موفق به توبه صادق شود، واجباتی که از روی ریا بجا آورده دومرتبه انجام دهد و خرابیهای خود را اصلاح کند عذابی ندارد و در پیش گذشت که ریاکار اگر مصر و مستمر در ریا باشد با ایمان مردنش مشکل است چنانچه گناهایی که موجب نفاق قلبی است در صورت اصرار و استمرار است.

ناگفته نماند که کمترین مراتب نفاق با خدا در مقام عبادت، آن است که خشوع بدن در عبادت بیشتر از خشوع دل باشد؛ چنانچه روایتی به همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است.^{۱۳۰}

^{۱۳۰} (۱) i- «ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عبدا نفاقاً»، (اصول کافی ۲/ ۳۹۶/ کتاب الایمان والکفر). E\

(۱) - «ما زاد خُشوعُ الجَسَدِ عَلَي ما فِي القَلْبِ فَهُوَ عِنْدنا نفاقٌ»، (اصول کافی ۲ / ۳۹۶ / کتاب‌الایمان والکفر).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۷۹

مراتب نفاق در توبه

نفاق با خدا در لوازم ایمان هم مراتبی دارد که تفصیل آنها موجب طول کلام است و تنها به پاره‌ای از مراتب نفاق در مقام توبه اشاره می‌شود:

هرگاه شخص بگوید از گناهانم پشیمانم و توبه کردم و به زبان هم استغفار نماید در حالی که پشیمانی قلبی ندارد و از گناهان هم دست برنداشته و بر آنها مصر و مستمر است. چنین شخصی به بدترین مراتب نفاق در مقام توبه مبتلاست.

حضرت رضا علیه السلام می فرمود: «و آن کس که از گناهش آمرزش جوید و باز گناه کند مانند مسخره کننده پروردگارش باشد». ۱۳۱

ندامت قلبی تنها برای خدا

مرتب‌ه پس از آن، کسی است که گناه را ترک کرده ولی ندامت قلبی ندارد. اگر بگوید توبه کردم دروغ گفته؛ زیرا حقیقت توبه پشیمانی قلبی از گناه است و مثل همین شخص است کسی که از گناهی که کرده به راستی پشیمان است لکن نه برای خدا بلکه به جهت نکبت و ضررهای دنیوی که به او رسیده یا می‌رسد، مثلاً گناهی را کرده برای بدنش ضرر داشته یا آبرویش ریخته شده یا مبتلا به زندان و عقوبت‌های حکومتی شده اگر بگوید «استغفر الله» از این جهت منافق و دروغ‌گوست.

۱۳۱ (۱) - «... والمستغفر من ذنبه ویتعلمه کالمستهزیء برته»، (اصول کافی ۲ / ۵۰۴ / کتاب الدعاء). E\.

مرتب‌ه پایین‌تر از این، کسی است که گناه را ترک کرده و از کردار خود نیز سخت پشیمان است ولی غصه و اندوهش برای گرفتار شدن به عذاب آخرت و محرومیت از ثواب الهی است.

توبه چنین شخصی و عذرخواهیش به درگاه خداوند مانند شخص ظالم و جنایتکاری است که از طرف حکومت او را تعقیب کرده می‌خواهند او را به زندان برده عقوبت کنند، به ناچار به نزد مظلوم آمده و عذرخواهی می‌کند و پوزش می‌طلبد و می‌خواهد خشنودی

(۱) - «... وَالْمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَيَفْعَلُهُ كَالْمُسْتَهْزِيءِ
بربّه»، (اصول کافی ۲ / ۵۰۴ / کتاب الدعاء).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۰

او را جلب کند تا از شر حکومت نجات یابد در حالی که اگر تعقیب حکومت و ترس از عقوبت نبود، کاری به مظلوم نداشت. خلاصه، این پوزش خواهی حقیقی از جنایت نیست بلکه مکاری است برای رهایی از چنگال عقوبت و کسی که تنها از ترس دوزخ و شکنجه‌هایش از گناه پشیمان است و از پروردگارش برای رهایی از آتش پوزش می‌خواهد اگر مطمئن می‌شد به جهنم نمی‌رود، توبه نمی‌کرد و پشیمان هم نمی‌شد، خود را گنهگار نمی‌دانست، عذرخواهی چنین شخصی، ظاهری است نه حقیقی و در حقیقت مرتبه‌ای از نفاق است. به این مطلب محقق طوسی و علامه حلی در تجرید الاعتقاد و شرح آن تصریح فرموده‌اند که خلاصه ترجمه آن چنین است: «کسی که گناهی کرده باید برای زشتی کارش که معصیت خدا را کرده است پشیمان باشد وگرنه توبه نیست (مثل

کسی که از گناه توبه کند برای سلامتی بدن یا حفظ آبرویش در میان مردمان (... و ترس از آتش تنها هم اگر باشد توبه نیست و همچنین کسی که واجبی را ترک کرده اگر پشیمانیش تنها از جهت محرومیت از ثواب و مبتلا شدن به عقاب ترک باشد (پس اگر پشیمانی برای مخالفت با امر خدا بوده و عزم بر تدارک داشته باشد توبه صحیح است)».^{۱۳۲}

خداوند به فضلش می‌بخشد

این مطلب هر چند صحیح و قابل تشکیک نیست ولی امید از فضل الهی آن است که آنهایی که تنها از ترس عذاب و محرومیت از ثواب، پشیمان باشند و توبه کنند هرگاه عازم بر ترک در آینده و تدارک گذشته باشند، خداوند به فضلش توبه آنها را بپذیرد و آنها را از آنچه می‌ترسیدند یعنی آتش جهنم

^{۱۳۲} (۱) «ویندم علی القییح لقبحه والا ... انتفت وخوف النار ان كان الغایة فكذا وكذا الاخلال بالواجب» (تجرید الاعتقاد / ۳۰۶). E\.

رهایی بخشد و به آنچه امیدوار بودند یعنی به بهشت
برساند.

مراتب نفاق با مردمان در بحث مکر از کتاب گناهان
کبیره نوشته شده و مجملًا باید

(۱) - «ویندم علی القبیح لقبه والا ... انتفت وخوف
النار ان كان الغایة فکذک وکذا الاخلال
بالواجب»، (تجرید الاعتقاد / ۳۰۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۱

دانست هر نفاقی که زیان و مفسده‌اش بیشتر باشد
عقوبتش هم بیشتر است چیزی که مهم است راه
علاج نفاق و ریشه کن کردن آن است.

چاره نفاق با خدا

منافق یعنی کسی که ظاهرش را با ایمان یا تقوا و
اخلاص آراسته ولی در باطن جز ظلمت کفر و

شرک چیزی ندارد، باید بداند که در این رفتارش سودی نکرده و جز به خودش به کسی زیانی نرسانده است؛ زیرا پروردگار جهان که دانای آشکار و نهان است هرگز او را به خاطر ظاهر فریبنده‌اش جزء اهل صدق قرار نخواهد داد بلکه او را برای خباثت باطنش و تظاهر به صلاحش به اسفل السافلین جهنم می‌فرستد و در حقیقت با خودش دروغ گفته و با خودش نیرنگ زده: «با خدا و مؤمنین نیرنگ می‌زنند در حالی که نیرنگ نمی‌زنند مگر با خودشان و نمی‌فهمند».^{۱۳۳}

چگونه به خود نیرنگ می‌زنند؟

مثلاً با نبودن ایمان در دل، به زبان اظهار ایمان می‌کند تا از آثار دنیوی آن که طهارت بدن و نکاح و ارث باشد و چیزهای دیگری که از احکام ظاهر اسلام است بهره‌مند شود و اگر آخرتی نیز باشد

^{۱۳۳} i\1-i\1) يُحَدِّثُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُحَدِّثُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ، E\، (بقره / ۹) E\.

جزء مؤمنین محسوب شود یا ریاکاری که عباداتی انجام می‌دهد به خیال اینکه در دنیا نزد مردم آبرومند و در آخرت ثواب داشته باشد و در این رفتار خود را زیرک و زرنگ و سودمند می‌داند در حالی که در این رفتار احمقانه و خیال فاسدش خود را فریب داده است؛ زیرا در عالم دیگر که عالم ظهور حقیقت و کشف باطن است جز ظلمت کفر و شرک چیزی ندارد و آنچه را که به خیال خودش از خیرات و حسنات و عبادات ریایی انجام داده همه را جزء سیئاتش می‌بیند؛ زیرا حسنه، عمل خالص است که تنها برای خدا باشد و اگر جز خدا را به طور استقلال یا تشریک در نظر داشته جزء گناهانش شمرده می‌شود.

(۱) - يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِعُونَ إِلَّا
أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ، (بقره / ۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۲

بهره‌های ظاهری نتیجه نیرنگ نیست

در دنیا بهره‌هایی که از اظهار اسلام می‌برد مانند طهارت بدن و نکاح و ارث، اینها از آثار اسلام ظاهری اوست نه از آثار نفاق و نیرنگش؛ چون شارع اسلام برای حکمتهایی چند این احکام را برای اسلام ظاهری قرار داده است بدون تفتیش از باطن اشخاص؛ یعنی کسی که اظهار اسلام می‌کند تا دروغ او کشف نشده، ظاهر و در نکاح و ارث با سایر مسلمانان برابر است هر چند واقعاً دروغ بگوید و مسلمانان ندانند.

آثار دیگر مادی یعنی زیاد کردن ثروت و رسیدن به جاه و مقام در اثر نیرنگ و ریاکاری، باید دانست **اولاً:** دروغ در بیشتر اوقات کشف می‌شود و شخص

دروغگو به مراد نمی‌رسد^{۱۳۴}. **ثانیاً:** قلوب مردم به دست خداست و تا او نخواهد دل‌های مردم فریش را نمی‌خورند و تحت تأثیرش قرار نمی‌گیرند. و اگر مشیت الهی باشد که مردم فریش را بخورند، باید بداند که این مهلتی که به او داده شده تا به پاره‌ای از خواسته‌هایش برسد، خود نیرنگی است از طرف خدای تعالی در برابر نیرنگ او؛ زیرا خیال می‌کند که این مهلت به نفع او است در حالی که به زیانش تمام می‌شود.

زیان آخرت و دنیا

زیرا [انسان] نسبت به آخرتش هرچه بیشتر در دنیا مهلت یابد بیشتر نیرنگ می‌زند و بر ظلمت دلش و

^{۱۳۴} (۱\i) - برای نمونه در حالات منافقین کوفه توجه شود که دعوتنامه‌ها نوشتند و قاصدها نزد حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرستادند و حضرتش را به سوی خود خواندند که ما جز تو امام و هادی نداریم و چنانچه نیایی فردای قیامت در حضور جدت از تو شکایت می‌کنیم در حالی که درد دین نداشتند بلکه می‌خواستند از زیر بار یزید و شامیان بیرون رفته کوفه را مقرر خلافت قرار دهند و بدین وسیله به جاه و مال دنیوی برسند و چون این زیاد وارد کوفه شد و زمام امور را به دست گرفت و به دادن مال و وعده‌ها، خواسته‌های درونی آنها را تأمین کرد و دانستند که به وسیله حسین علیه السلام به آرزوهای مادی خود نمی‌رسند، دست از یاری حضرتش برداشتند بلکه به جنگ آن بزرگوار رفتند و دروغگو بودن خود را فاش ساختند و شکر خدا را که به آرزوهای مادی خود هم نرسیدند. E\

استحقاق عقوبتش می‌افزاید، اما نسبت به دنیایش مال و مقامی

(۱) - برای نمونه در حالات منافقین کوفه توجه شود که دعوتنامه‌ها نوشتند و قاصدها نزد حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرستادند و حضرتش را به سوی خود خواندند که ما جز تو امام و هادی نداریم و چنانچه نیایی فردای قیامت در حضور جدت از تو شکایت می‌کنیم در حالی که درد دین نداشتند بلکه می‌خواستند از زیر بار یزید و شامیان بیرون رفته کوفه را مقرر خلافت قرار دهند و بدین وسیله به جاه و مال دنیوی برسند و چون ابن زیاد وارد کوفه شد و زمام امور را به دست گرفت و به دادن مال و وعده‌ها، خواسته‌های درونی آنها را تأمین کرد و دانستند که به وسیله حسین علیه السلام به آرزوهای مادی خود نمی‌رسند، دست از یاری

حضرتش برداشتند بلکه به جنگ آن بزرگوار رفتند
و دروغگو بودن خود را فاش ساختند و شکر خدا را
که به آرزوهای مادی خود هم نرسیدند.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۳

که در اثر نیرنگش بدان می‌رسد جز عذاب و بلا در
همین عالم چیزی دیگر برایش نیست و آنچه را که
برای خوشی و راحتی به دست آورده جز وبال و
نکبت چیزی از آن بهره نخواهد داشت و این معنا
در ثروتمندان بی‌ایمان روشن است که هرچند
ظاهرشان در فراخی و وسعت و راحتی به نظر
می‌رسد ولی در باطن در نهایت فشار و تنگی هستند
و همیشه گرفتار مزاحمت و از آتش حرص و حسد
و بخل و آزار خود و مزاحمین در سوز و گدازند و
به این مطلب در سوره توبه اشاره شده است

می‌فرماید: «اموال و اولاد منافقین تو را به شگفت
نیآورد جز این نیست که خداوند می‌خواهد به این
وسیله آنها را در زندگی دنیا عذاب کند و جانشان
به حال کفر درآید.»^{۱۳۵}

از این بیان دانسته شد که مراد از خدعه الهی که
جزای خدعه منافقین است همان مهلت دادنشان و
رسیدن به آرزوهای فاسدشان است؛ زیرا حقیقت
خدعه (نیرنگ) ضرر و شر رساندن به غیر است در
صورت نفع و خیر و آشکار است که مهلت دادن و
رسیدن به مراد، ظاهرش خیر و نفع ولی حقیقتش به
زیانش تمام می‌شود.

در سوره نساء می‌فرماید: «منافقین با خدا نیرنگ
می‌زنند در حالی که خدا به ایشان نیرنگ زده و
وقتی به نماز می‌ایستند از روی کسالت می‌ایستند و

^{۱۳۵} i(1)-\i(1) فلا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِمَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنُرْهِقَ أَنْفُسَهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ E\، (توبه/ ۵۵). E\.

به مردم نمایش می‌دهند و یاد نمی‌کنند خداوند را
مگر اندکی». ۱۳۶

یعنی منافقین با کارهای نفاق‌آمیز خود از قبیل
اظهار اسلام و نزدیک شدن به مؤمنین و حضور در
مجالس عمومی ایشان و نماز خواندن با کسالت و
سختی برای نمایش به آنها و کمی یاد خدا
می‌خواهند خدا و پیغمبر و مؤمنین را گول بزنند و
با این کارها آنها را بدوشند در حالی که نمی‌فهمند
آن کسی که ایشان را با اعمالشان به خود واگذاشته
خداست و این خود نیرنگی است که به وسیله آن
مجازاتشان می‌کند و این نیرنگی که منافقین به
خیال خود به خدا زده‌اند عیناً نیرنگی است که خدا
به ایشان زده است. برای

(۱) - فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

۱۳۶ - (2) i إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَتَذَكَّرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا E\، (نساء/ ۱۴۲) E\.

لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ، (توبه / ۵۵).

(۲) - إِنَّ الْمُنْفِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا، (نساء / ۱۴۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۴

کشف این حقیقت و تشبیه معقول به محسوس به این داستان [ذیل] توجه شود:

مشتري گلخوار و عطار

گویند شخصی معتاد به گلخواری بود، برای خرید شکر به عطاری مراجعه کرد، وزنه عطار از گل بود، آن را در کفه ترازو گذاشت و رفت شکر بیاورد، مشتري گلخوار از رفتن عطار خوشحال شد و از وزنه گل شروع به خوردن کرد. عطار فهمید و عمداً معطل شد، در این حال مشتري از دیر کرد عطار

خوشحال است و به خیال خودش با او نیرنگ
می زند و عطار هم بی باک و عمداً معطل می شود
چون می داند که مشتری بدبخت به خودش نیرنگ
می زند و از مقدار شکر کمتر نصیبش می شود.^{۱۳۷}

i(1)\E\ ۱۳۷

پیش عطاری یکی گلخوار رفت
گفت عطار ای جوان ابلوج من
لیک گل سنگ ترازوی من است
گفت هستم در مهمی قند جو
گفت با خود پیش آنکه گلخور است
گزنداری سنگ و سنگت از گلست
اندر آن کفه ترازو زاعتداد
پس برای کفه دیگر به دست
چون نبودش تیشه او دیر ماند
رویش آن سو بود گلخور ناشگفت
ترس ترسان که نیاید ناگهان
دید عطار آن و خود مشغول کرد
گر بدزدی وز گل من می بری
تو همی ترسی زمن لیک ازخوری

تا خرد ابلوج قند خاص زفت...
هست نیکو بی تکلف بی سخن
گر تو را میل شکر به خریدنست
سنگ میزان هرچه خواهد باش گو
سنگ چبود گل نکوتر از زراست...
این به و به گل مرا قوت دلست
او به جای سنگ آن گل را نهاد
هم به قدر آن شکر را می شکست
مشتری را منتظر آنجا نشانند
گل از او پوشیده دزدیدن گرفت
چشم او بر من فتد از امتحان
که فزونتر دزد از این ای روی زرد
رو که هم از پهلوی خود می خوری
من همی ترسم که تو کمتر خوری

-پیش عطاری یکی
 گلخوار رفت
 گفت عطار ای
 جوان ابلوج من
 لیک گل سنگ
 ترازوی من است
 گفت هستم در
 مهمی قند جو
 تا خرد ابلوج قند
 خاص زفت...
 هست نیکو بی تکلف
 بی سخن
 گر تو را میل شکر به
 خریدنت
 سنگ میزان هرچه
 خواهد باش گو

چون بینی تو شکر را ز آزمود

پس بدانی کاحق و غافل که بود

مولوی

چنانچه در این داستان، مشتری احمق، خود را سود برنده و نیرنگ زننده می‌پندارد و در واقع فریب خورده و زیان کرده است، همچنین منافقی که به خیال خودش سودی برده و نیرنگ زده در واقع زیان کرده و نیرنگ زده شده است و در ساعت مرگ، این واقعیت برایش کشف خواهد شد که جز به خودش به کسی زیانی وارد نیاورده است.

گفت با خود پیش
آنکه گلخور است
گرنداری سنگ و
سنگت از گلست
اندر آن کفه ترازو
زاعتداد
پس برای کفه دیگر
به دست
چون نبودش تیشه او
دیر ماند
رویش آن سو بود
گلخور ناشگفت
ترس ترسان که نیاید
ناگهان
دید عطار آن و خود
مشغول کرد

سنگ چبود گل
نکوتر از زراست...
این به و به گل مرا
قوت دلست
او به جای سنگ آن
گل را نهاد
هم به قدر آن شکر
را می شکست
مشتری را منتظر
آنجا نشاند
گل از او پوشیده
دزدیدن گرفت
چشم او بر من فتد از
امتحان
که فزونتر دزد از
این ای روی زرد

گر بدزدی وز گل رو که هم از پهلوی
من می‌بری خود می‌خوری
تو همی ترسی زمن من همی ترسم که
لیک از خری تو کمتر خوری
چون بینی تو شکر پس بدانی کاحمق و
راز آزمود غافل که بود

مولوی

چنانچه در این داستان، مشتری احمق، خود را سود
برنده و نیرنگ زننده می‌پندارد و در واقع فریب
خورده و زیان کرده است، همچنین منافقی که به
خیال خودش سودی برده و نیرنگ زده در واقع

زیان کرده و نیرنگ زده شده است و در ساعت
مرگ، این واقعیت برایش کشف خواهد شد

که جز به خودش به کسی زیانی وارد نیاورده است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۵

توبه از نفاق

اینک که بزرگی گناه نفاق و شدت عذاب و
زیانکاری منافق دانسته شد، به حکم عقل، واجب
فوری است که شخص منافق از نفاق خود توبه کند
و چون نفاق از بی‌ایمانی یا ضعف ایمان است پس
باید از کفر و شرک خود پشیمان شده در صدد
تحصیل ایمان و توحید- به تفصیلی که ذکر
می‌شود- کوشش نماید و به زینت صدق و اخلاص
خود را آراسته کرده ظاهر و باطن خود را یکی
سازد:

ظاهر و باطن اگر نیست کس را در
باشد یکی نجات او شکی

تا از مقامات و درجات صادقین بهره‌مند گردد؛
چنانچه در قرآن مجید پس از ذکر عذابهای منافقین
می‌فرماید: «... مگر کسانی که توبه کنند و خودشان
را اصلاح نمایند و به خدا بچسبند و دینشان را برای
خدا اصلاح و خالص نمایند اینان همراه مؤمنین اند
و خداوند به زودی به مؤمنین پاداش بزرگی
می‌دهد.»^{۱۳۸}

در این آیه برای توبه از نفاق، اوصاف متعدد و
دشواری ذکر فرموده که ریشه‌های نفاق جز به این
اوصاف خشک نمی‌شود بدین قرار:

شرایط بازگشت از نفاق

^{۱۳۸} i\ 1) - i\ ۱۳۸ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَخْلَصُوا بِاللَّهِ وَاتَّقَوْهُ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. (نساء/ ۱۴۶). E\.

اوّل - توبه: یعنی رجوع از کفر و شرک به ایمان به خدا و یگانه پرستی او.

دوّم - اصلاح: یعنی توبه تنها کافی نیست مگر در صورتی که خود و اعمالشان را که به فساد گراییده‌اند، اصلاح نمایند.

سوّم - اعتصام به حق: یعنی اصلاح هم سودی ندارد مگر اینکه به خدا اعتصام جویند یعنی از کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کنند؛ زیرا راهی به سوی خدا نیست مگر راهی که خودش معین فرموده است.

(۱) - **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا، (نساء / ۱۴۶).**

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۶

چهارم - اخلاص: یعنی اعتصام به خدا در صورتی نافع است که دینشان را برای خدا خالص کنند؛ زیرا شرک، ظلمی است نابخشودنی و تا این چهارمرتبۀ را که در آیه شریفه بیان شده به خوبی انجام ندهد از بیماری نفاق شفا نیافته است.

گناهان قلبی چاره‌اش سخت‌تر است

سرّ این مطلب آن است که گناهان قلبی که جایش ذات انسان است مانند نفاق، سخت‌تر و چاره‌اش مشکل‌تر است از گناهانی که با جسم انجام می‌گیرد مانند زنا و سرقت؛ زیرا در گناهان جسمی همان حسرت و پشیمانی حقیقی و در مثل سرقت پس دادن مال به صاحبش در پاکی از آن گناه کافی است نظیر دروغ که ندامت تنها کافی و غیبت که باید صاحبش را نیز خشنود کند و معلوم است که هرچه پشیمانی و سوزش دل از گناه بیشتر باشد، پاک‌تر می‌شود.

ولی در گناه قلبی مانند نفاق، حسرت و پشیمانی تنها کافی نیست و تاریکی دل به این ترتیب برطرف نشدنی است مگر اینکه مراحلی را که در آیه شریفه ذکر شده طی کند آنگاه است که بیماری دلش شفا یافته و نسبت به این جهت قلبش سالم گردیده است.

مثلاً کسی که چندی از عمرش در ریاکاری بوده و الحال برقی از معدن رحمت جهیده است تا خود را زیانکار دیده و بزرگی گنااهش را شناخته و سخت حسرتناک و پشیمان گردیده است، این پشیمانی تنها او را پاک نمی‌کند و بیماری دلش را شفا نمی‌دهد بلکه واجب است حالش را اصلاح کرده به این بیان که ریشه‌های شجره خبیثه شرک را - به تفصیلی که در اول کتاب گناهان کبیره نوشته شده و در بحث آتیه به آن اشاره می‌شود - از دل خود بزداید و به وسیله تفکر و خواستن از حضرت

آفریدگار دل خود را به نور توحید روشن سازد تا جایی که یقین کند که مؤثر و مدبر در عالم وجود جز ذات بی‌زوال او جل‌جلاله کسی نیست و تمام مراتب وجود مقهور اویند و این هم کافی نیست بلکه باید از همان راهی که پروردگار مقرر فرموده به او اعتصام جوید و نزدیک شود و آن انجام واجبات و ترک محرّمات است، بنابراین، باید تمام عباداتی که به سبب ریا

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۷

باطل و فاسد بوده، همه را دوباره انجام دهد و این اعتصام هم در صورتی نافع است که در عباداتی که قضا و اعاده می‌کند و سایر عباداتی که بعداً انجام می‌دهد با اخلاص باشد.

چاره از اخلاص نیست

بنابراین، انسان تا اهل اخلاص نشود از بیماری نفاق رها نشده و شفا نیافته است. و برای مخلص شدن باید جز نماز جماعت و پرداخت زکات واجب و حج که دستور رسیده آنها را آشکارا انجام دهند، سایر عبادات را مدتی پنهان از خلق انجام دهد، خصوصاً انفاقهای مالی را طوری بدهد که جز خدا کسی نفهمد تا به تدریج اقتضای ریاکاری و نمایش به خلق از دلش بیرون رود تا به جایی برسد که مدح و ذم خلق در نظرش مساوی باشد و هیچ کدام در او اثری نگذارد.

اخفاء عمل و اخلاص

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «از گنجهای بهشت، پنهان داشتن عمل و شکیبایی بر ناملایمات و پوشیده داشتن مصیبتهاست».^{۱۳۹}

^{۱۳۹} (۱) - «من كنوز الجنة اخفاء العمل والصبر على الزوايا وكمائن المصائب»، (سفينة البحار ۱ / ۴۰۴). E\.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است: «هر عبادتی که پنهان تر انجام داده شود از عبادت آشکار اجرش بیشتر بلکه پاداشش به هفتاد مرتبه افزون است».^{۱۴۰}

«و کسی که صدقه را چنان پنهان می دهد که دست چپ او نمی داند که دست راست او چه داده است یعنی در نهایت پنهانی صدقه می دهد، از کسانی شمرده [شده اند] که در پناه عرش خداوندند در روزی که جز پناه او پناهی نیست».^{۱۴۱}

(۱) - «من كنوز الجنة اخفاء العمل والصبر على الرزايا و كتمان المصائب»، (سفينة البحار ۱ / ۴۰۴).

^{۱۴۰} (۲\ ۱) - « اعظم العبادة اجراً اخفاها، ان فضل عمل السرّ على عمل الجهر سبعون ضعفاً»، (سفينة البحار ۱ / ۴۰۴). E\
^{۱۴۱} (۳\ ۱) - قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: « سبعة يظلهم الله تعالى في ظلّ عرشه يوم لا ظلّ الاظله إمام عادلّ وشابّ نشأ في عبادة الله عزّوجلّ ورجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتى يعود اليه ورجلان كانا في طاعة الله عزّوجلّ فاجتمعا على ذلك وتفرّقا ورجل ذكر الله عزّوجلّ خالياً ففاضت عيناه ورجل دعت امرأته ذات حسب وجمال فقال ان اخاف الله تعالى ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تصدق بيمينه»، (سفينة البحار ۱ / ۵۹۵). E\
www.i20.ir

(۲) - «اعظم العبادة اجراً اخفاها، ان فضل عمل السرّ على عمل الجهر سبعون ضعفاً»، (سفينة البحار ۱ / ۴۰۴).

(۳) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «سبعة يظلهم الله تعالى في ظلّ عرشه يوم لا ظلّ الاظلهٗ امامٌ عادلٌ وشابٌّ نشأ في عبادة الله عزّوجلّ ورجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتى يعود اليه ورجلان كانا في طاعة الله عزّوجلّ فاجتمعا على ذلك وتفرّقا ورجل ذكر الله عزّوجلّ خالياً ففاضت عيناه ورجل دعت امرئته ذات حسب وجمال فقال اني اخاف الله تعالى ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تصدق بيمينه»، (سفينة البحار ۱ / ۵۹۵).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۸۸

«و بنده به حقیقت اخلاص نمی‌رسد تا اینکه دوست ندارد ستایش شود بر کاری که برای خدا کرده است.»^{۱۴۲}

و به ابی ذر فرمود: «ای اباذر! دانا نمی‌شود مرد تمام دانایی را تا گاهی که مردمان را بمانند شتران بیند (یعنی هنگام عبادت، بشر و شتر برایش یکسان باشد) چنانکه هنگام عبادتش اگر شتری نزدش باشد هیچ تأثیری در او ندارد و حال او را دگرگون نمی‌کند، همچنین اگر بشری نزدش باشد و او را ببیند اثری در او نگذارد و بود و نبود او مساوی باشد، پس به خود برمی‌گردد و نفس خود را (در برابر خدا) در نهایت پستی می‌بیند.»^{۱۴۳}

پس اگر حالش طوری است که به واسطه دیدن مردمان، کوشش او بیشتر و عملش را نیک‌تر انجام

^{۱۴۲} (۱) (i) «... وما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمله لله»، (سفينة البحار ۱ / ۵۰۰). E
^{۱۴۳} (۲) (i) «... يا اباذر! لا يفقه الرجل كل الفقه حتى يرى الناس امثال الابعار فلا يخجل بوجودهم ولا يغيره ذلك كما لا يغيره وجود بعير عنده ثم يرجع هو الى نفسه فيكون اعظم حاقرها»، (سفينة البحار ۱ / ۵۰۰). E

می دهد، معلوم می شود هنوز جاهل و گرفتار شرک و ریا است و خدای را به ربوبیت و قاهریت و دیگران را به عبودیت و مقهوریت نشناخته است.

از این بیان، به خوبی دانسته می شود که مراد از اینکه مردمان را مانند شتران بیند این است که چنانچه هیچ از حضور و دیدن شتر عبادتش را ملاحظه ای ندارد، همچنین از دیدن بشری او را ملاحظه نداشته باشد نه اینکه بر مردمان تکبر کند و خود را انسان و دیگران را شتر پندارد و لذا در آخر حدیث می فرماید پس به خود برمی گردد و خود را پست تر می یابد. و حضرت سجاد علیه السلام نیز در مناجات، «خود را کوچکترین کوچکها و پست ترین پستها و مانند ذره یا کمتر از آن می نامد».^{۱۴۴}

(۱) - «... وما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب

^{۱۴۴} (3\ 1) - « وانا بعد اقل الأفلیئ واذل الأذلیئ ومثل الذرة أو ذواتها»، (صحیفه سجاده / دعای عرفه). E\

ان یحمد علی شیء من عمله لله»، (سفینه البحار ۱ / ۵۰۰).

(۲) - «یا اباذر! لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس امثال الابعر فلا یحفل بوجودهم ولا یری غیره ذلك كما لا یری غیره وجود بعیر عنده ثم یرجع هو الی نفسه فیکون اعظم حاقر لها»، (سفینه البحار ۱ / ۵۰۰).

(۳) - «وَأَنَا بَعْدُ أَقْلُ الْأَقْلَیْنَ وَأَذَلُّ الْأَذَلِّیْنَ وَمِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا»، (صحیفه سجادیه / دعای عرفه).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۸۹

درمان نفاق با مردم

از بیماریهای روانی که اکثر مردم امروز را آلوده ساخته، نفاق با یکدیگر است که در اثر غلبه مادیگری و فراموش کردن مقام انسانیت و بی‌ایمانی به خدا و بی‌خبری از سرای جاودانی، این خوی شیطانی در دلها رسوخ یافته و همه به آن عادت کرده‌اند و

چه رنجها که به واسطه این خوی پلید از یکدیگر می‌برند و چه سختیها و ناراحتیها که می‌بینند.

زندگی انسانی که باید با انس و الفت باشد به وحشت و نفرت از یکدیگر مبدل شده است. اجتماع بشری که باید با همکاری و دوستی با یکدیگر باشد به عکس شده همه با تنافر و تضاد و رقابت نابجا و وحشت از یکدیگر به سر می‌برند و در برخورد با یکدیگر مانند برخورد چهارپایان بلکه درندگان در مقام شکار یکدیگر و نیرنگ زدن و ربودن مال هم هستند و به مانند شیاطین در ظاهر، اظهار موافقت و در باطن در صدد زیان یکدیگرند.

صدق و صفا از بین رفته و به جایش دروغ و خیانت و نقض عهد جایگزین شده است، چنان حس خودخواهی بر افراد غالب شده که هر کس راحتی خود و زحمت دیگری را می‌خواهد، ثروتمندی خود و تهیدستی دیگران را می‌طلبد، آبروی خود

و بی آبرویی دیگران را می جوید و هیچ در نظر
نمی گیرد که:

بنی آدم	اعضای	که در آفرینش ز
یکدیگرند		یک گوهرند
چو عضوی به درد		دگر اعضا را نماند
آورد روزگار		قرار
توکز محنت دیگران		نشاید که نامت نهند
بی غمی		آدمی ^{۱۴۵}

نفاق در دولتها

جای تأسف است که امروز دول بزرگ، خود را
پرچمدار بشریت و طرفدار عدالت معرفی می کنند
و کشورهای کوچک را مجبور به پیروی خود
می نمایند، از آن طرف برای حفظ کیان خود و پر

نمودن خزینه‌های خویش، آتش جنگ را در
کشورهای کوچک روشن می‌کنند و اسلحه‌های
زیادی خود را به آنها می‌فروشند و در ظاهر، اظهار
دوستی و

(۱) - سعدی

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۰

موافقت با کشوری می‌کنند و در باطن در مقام
دوشیدن و ربودن ثروت و بارکشی از آن هستند،
عهد می‌کنند ولی به وفای آن پایبند نیستند و اسم
این نفاق را «سیاست» می‌گذارند. این است
نمونه‌ای از نفاق اجتماعات کنونی بشری.

همه گرفتار نفاق خود یا دیگران هستند

اما نفاقهای فردی یعنی نفاق زن و شوهر، پدر و
فرزند، برادر و خواهر، رحم با رحم، همسایه با

همسایه، فروشنده با خریدار، استاد با شاگرد ... به طوری که حسن ظن و اعتماد به یکدیگر که اساس زندگی بشری است از بین رفته و هرفردی از نفاق دیگری رنجها می برد چنانچه دیگری هم از نفاق او در شکنجه است و اگر اندکی از اهل ایمان یافت شوند که اهل نفاق نیستند و دیگران از آنها در رنج و ناراحتی نباشند، خود آن بیچارگان، گرفتار شکنجه اهل نفاق هستند.

پس بر هرفردی لازم است نخست بیماری نفاق خود را علاج و دلش را از ریشه های این شجره خبیثه خالی کند و به نور صدق و صفا و اخلاص روشن سازد و بعد تا آنجا که می تواند در اصلاح دیگران بکوشد و زیانهای دنیوی و اخروی نفاق را گوشزد نماید.

زیان دنیوی نفاق

کسی که با دیگری نفاق می کند و می خواهد از دروغ و نیرنگ خود از او سودی ببرد باید بداند که دروغ، فروغ ندارد و کشف می شود و در نتیجه جز بی اعتمادی و بی اعتنایی به گفتار و کردارش سودی نخواهد برد و چنانچه خداوند او را مهلت دهد و رسوا نشود و از راه نفاق ثروتی اندوخته کند از آن ثروت بهره ای ندارد و سپس روز قیامت در دادگاه عدل الهی تلافی می شود یعنی معادل آنچه ربوده از حسناتش به مظلوم می دهند و اگر حسنه ای ندارد گناهان مظلوم را بر دوش او می نهند. و اگر غرض از دروغ و نیرنگش زیان رساندن به دیگری است باید بداند که به تجربه رسیده است غالباً زیان نیرنگ به همان نیرنگ زننده می رسد چنانچه صریح قرآن مجید است که «احاطه نمی کند مکر بد مگر به

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۱

اهل آن»^{۱۴۶}؛ یعنی نیرنگ هر نیرنگ زنده‌ای خودش را فرو می‌گیرد و هرچه درباره کسی اندیشیده درباره خودش می‌بیند و در امثال عرب رسیده: «هر که برای برادر مؤمن چاهی کند سرنگون در آن افتد»^{۱۴۷} و مضمون آن در شعر فارسی چنین است:

چه مکن که خود
بد مکن که بد بینی
افتی

و در این موضوع داستانهایی در تواریخ عرب و عجم ثبت است. برای تنوع مطالب کتاب [ذیلًا] داستانی از کتاب «مستطرف»^{۱۴۸} ذکر می‌شود:

حسادت وزیر او را به کشتن داد

^{۱۴۶} E\... (فاطر / ۴۳). E\... وَلَا يَجِيئُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِالْأَلْبُوبِ ... i (1) -\i

^{۱۴۷} E\... (۲) -\i «من حفر لآخيه جباً وقع فيه متكياً»، (تفسير جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۲۲). E\...

^{۱۴۸} E\... (3) -\i المستطرف في كل فن مستظرف / ۱ و ۴۰۱ و ۴۰۲. E\...

مرد عربی بر معتصم خلیفه عباسی وارد شد و به واسطه کمالاتی که خلیفه از او دید، او را مقرب و ندیم خود گردانید تا جایی که بدون اذن گرفتن، به حرم خلیفه داخل می‌شد. وزیر معتصم که مردی حسود بود به مقام آن مرد عرب نزد خلیفه حسد برد و با خود گفت اگر این مرد عرب زنده بماند مرا از چشم خلیفه می‌اندازد و مقام مرا می‌گیرد، پس ظاهراً با او راه دوستی باز نمود تا روزی او را به منزل خود دعوت کرد و سیر زیاد در طعام کرده به او خورانید و بعد به او گفت: با این گند دهان نزد خلیفه نروی که از گند سیر، خیلی بدش می‌آید!!

پس وزیر تنها نزد خلیفه رفت و گفت این مرد عرب می‌گوید دهان خلیفه متعفن است و من از گند دهانش در زحمت هستم، خلیفه سخت برآشفته عرب را طلبید، عرب بیچاره از ترس آنکه مبادا خلیفه از بوی گند سیری که خورده اذیت شود،

آستین به دهان گرفت و نشست، خلیفه گمان کرد که حرف وزیر درست است و این عرب بینی خود را گرفته تا کند دهان خلیفه را نشنود، پس نامه‌ای به بعض عمالش نوشت که به محض رسیدن نامه باید گردن حامل را بزنی، نامه را به آن عرب داد و گفت نزد فلانی ببر و زود جوابش را بیاور.

(۱) - ... **وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ** ...، (فاطر / ۴۳).

(۲) - «من حفر لاخيه جباً وقع فيه متكباً»، (تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۲۲).

(۳) - المستطرف فی کلّ فنّ مستظرف ۱ / ۴۰۱ و ۴۰۲.
قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۲

عرب نامه را گرفت وقتی درب قصر رسید وزیر او را دید پرسید کجا می‌روی، گفت نامه خلیفه برای

فلانی است وزیر گمان کرد خلیفه پول وجایزه‌ای برای عرب حواله کرده، گفت من دوهزار اشرفی به تو می‌دهم نامه را به من بده تا برسانم و هرچه در آن حواله کرده برای من باشد. عرب پذیرفت و نامه را به او داد و اشرفیها را گرفت. وزیر، نامه را به عامل داد و او بلافاصله سرش را برید پس از چند روز خلیفه از حال وزیر پرسش کرد که کیفیت کشته شدنش را به او خبر دادند، عرب را طلبید و او قصه خود را نقل کرد، خلیفه گفت خدا بکشد حسد را که باعث قتل وزیر شد، بعد منصب وزارت را به آن عرب داد.

زیان معنوی نفاق

آنچه از آیات و اخبار درباره نفاق ذکر شد در رسانیدن زیان معنوی نفاق کافی است و در اینجا نکته مهمی یادآوری می‌شود.

آدمی از وقتی که به شعور می‌رسد و نیک و بد را از یکدیگر تمیز می‌دهد بر سر چهارراهی قرار گرفته است تا کدامیک را انتخاب کند. راههایی که او را به سوی چهارپایان، درندگان، دیوان یا فرشتگان می‌کشاند، بدین تفصیل:

اگر آدمی از نخست، راه و روش خود را پیروی از شهوت شکم و ارضای غریزه جنسی و مقدمات آن قرار داد و عقل و شرع و خدا و آخرت را پشت سر انداخت و تمام همت و جنبش او تکمیل این دو جهت شد، در نتیجه با چهارپایان یکی می‌شود با این فرق که بهائم حیوان عالم جسم‌اند و چنین آدمی حیوان عالم جان و چنانچه بهیمه را در عالم جسم مالکی است که هنگام نافرمانی او را شکنجه می‌کند، چنین آدمی را نیز در آخرت صاحبی است که همان مالک دوزخ باشد و او را شکنجه‌ها و عذابها خواهد نمود.

صفات رذیله در نتیجه شهوترانی

نیز کسی که شانش شهوترانی شد، صفات پستی در او قهراً پیدا می‌شود مانند حرص، بخل، حسد، خباثت، چاپلوسی، بیهوده‌گری و ... برای هر یک از اینها پس از مرگ شکنجه‌هایی خواهد داشت (علاوه بر شکنجه‌هایی که در دنیا می‌برد به شرحی که گذشت).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۳

خوگها و میمونها به صورت آدمی

ابوبصیر [می‌گوید] به امام صادق علیه السلام عرض کردم ما را چه برتری بر مخالفین (غیر شیعه) است به خدا سوگند بعضی از ایشان را می‌بینم که از ما راحت‌تر و در زندگی از ما پر نعمت‌تر و خوش‌حالت‌تر است و از ما هم به بهشت بیشتر امید دارند.

امام صادق علیه السلام جواب فرمود تا به نزدیکی مکه معظمه رسیدیم و دیدیم که مردمان با ناله خدا را می خوانند. امام علیه السلام فرمود چه بسیارند ناله کنندگان و چه کمند حج گزاران، به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیغمبری برگزید و روحش را به زودی به بهشت برد، حج را جز از تو و اصحابت (یعنی شیعیان) نمی پذیرد.

ابوبصیر گوید امام علیه السلام دست خود را بر صورت من کشید نگاه کردم دیدم بیشتر مردمان به صورت خوک و خر و بوزینه اند جز یک مرد، پس از مرد دیگر^{۱۴۹} یعنی تنها عدد بسیار کمی را به صورت آدمی دیدم:

هر که تو بینی نه همه
اکثرشان گاو و خر
آدمند
بی دمند

^{۱۴۹} (۱) «عن ابی بصیر عن الصادق علیه السلام قال: قلت له: ما فضلنا علی من خالفنا فوالله إنی لأرى الرجل منهم أرحی بالاً وأنعم عیشاً وأحسن حالاً وأطعم فی الجنة...» (بحار الأنوار ۲۷ / ۲۹. E\.

درندگان و خویهای آنها

اگر [انسان] راه درندگان را گرفت و عقل و شرع را کنار گذاشت و در برخورد با دیگران با دست و پا و زبان آزار رسانید به طوری که مردم آزاری خوی او شد، درنده‌ای در عالم جهان خواهد بود و البته از این رویه درندگی، خویهای زشتی در او به وجود می‌آید مانند: تکبر، عجب، استهزا و تحقیر مردم و اراده شرّ و شهوت و ستمگری و بدزبانی و حس کینه و انتقامجویی و مانند اینها. و از اینجاست روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که: «دوزخیان در دوزخ مانند سگان صدا می‌کنند».^{۱۵۰} و چنانچه برای خاموش شدن و رد کردن سگ از روی خواری او را نهیب می‌زنند

۱۵۰ (۲\ ۱) - «... ان اهل النار يتعاونون فيها كما يتعاون الكلاب...» (بخارالأنوار ۸ / ۲۸۱). E\

(۱) - «عن ابی بصیر عن الصادق علیه السلام قال: قلت له: ما فضلنا علی من خالفنا فوالله انی لأرى الرجل منهم أرخی بالآ وأنعم عیشاً وأحسن حالاً وأطمع فی الجنّة...»، (بحار الأنوار ۲۷ / ۲۹).

(۲) - «... ان اهل النار يتعاونون فيها كما يتعاونی الكلاب...»، (بحار الأنوار ۸ / ۲۸۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۴

(و چخ می گویند) همچنین به دوزخیان نیز همین خطاب را می کنند چنانچه نص قرآن مجید است.^{۱۵۱}

شیطانهای انسی

اگر [انسان] رویه شیاطین را پیشه خود ساخت یعنی از فرمانبرداری و بندگی خدا سرپیچی کرد و منکر

^{۱۵۱} E\۱-۱\۱ قال اخشوا فیها ولا تکلمون E\، (مؤمنون / ۱۰۸).

خدا و آخرت شد و مستبد و متکبر زندگی کرد و نیرنگ زدن و حقه‌بازی و کلاهبرداری و خیانت را در گفتار و کردارش شعار خود قرار داد و خلاصه مانند شیاطین جز شر چیزی از او سر نزد، در نتیجه شیطانی از طایفه بشر خواهد بود که پس از مرگش با شیاطین جنی محشور و ملحق می‌شود^{۱۵۲} و در قرآن مجید هر دو دسته یعنی شیاطین انس و جن را ردیف [هم] ذکر فرموده است.^{۱۵۳}

راه انسانیت بالاتر از فرشتگان

و اگر [انسان] راه آدمیت را برگزید^{۱۵۴} یعنی شهوت و خشم خود را تابع عقل و شرع

^{۱۵۲} \i(2)-\i ... شَيطَانَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...، E\... (انعام/ ۱۱۲). E\

^{۱۵۳} \i(3)-\i ... يَمْشِرُ الْجِنَّةَ قَدًا اسْتَكْبَرُوا مِنَ الْإِنْسِ...، E\... (انعام/ ۱۲۸). E\

^{۱۵۴} \i(4)-\E\

نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

اگر آدمی به چشم است وزبان و گوش و بینی

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و

جهل و ظلمت

(۱) - قَالَ اخْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ، (مؤمنون / ۱۰۸).

(۲) - ... شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنَّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ...، (انعام / ۱۱۲).

(۳) - ... يَمَعَشَرَ الْجِنَّ قَدْ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ ...،
(انعام / ۱۲۸).

(۴) -

تن آدمی شریف نه همین لباس زیبا
است به جان آدمیت است نشان آدمیت

که همان سخن بگوید به زبان آدمیت

بدرآی تا بینی طیران آدمیت

که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

به حقیقت آدمی باشد وگرنه مرغ باشد

طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

« سعدی شیرازی »

اگر آدمی به چشم
است و زبان و گوش
و بینی

خور و خواب و
خشم و شهوت شغب
است و جهل و
ظلمت

چه میان نقش دیوار
و میان آدمیت

حیوان خبر ندارد ز
جهان آدمیت

که همان سخن
بگوید به زبان
آدمیت

بدرآی تا بینی
طیران آدمیت
که فرشته ره ندارد
به مکان آدمیت

به حقیقت آدمی
باشد و گرنه مرغ
باشد

طیران مرغ دیدی،
تو ز پای بند شهوت
مگر آدمی نبودی
که اسیر دیو ماندی

اگر این درنده
خوئی ز طبیعت
بمیرد
رسد آدمی به جایی
که به جز خدا نبیند

همه عمر زنده باشی
به روان آدمیت
بنگر که تا چه حد
است مکان آدمیت

«سعدی شیرازی»

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۵

قرار داد و در نتیجه، دارای کمالات پاکدامنی،
قناعت، زهد، آرامش، تقوا، حیا، شجاعت، سخاوت،
بردباری، عفو و مانند اینها می شود.

نیز راه شیطننت که استکبار و فریبکاری است، ترک
و راه انسانیت که بندگی، خداشناسی، صدق، صفا و
اخلاص است می‌پیماید، در نتیجه دارای صفات
کمالیه دانش، تواضع، صبر، شکر، رضا، تسلیم،
دوستی، خیرخواهی و خیررسانی می‌شود تا جایی
که از فرشته بالاتر بلکه فرشته، خدمتگذار او می‌شود:

بار دیگر از ملک آنچه اندر وهم ناید
پران شوم آن شوم

مگر حقیقت چه زیان دارد؟

از آنچه گذشت معلوم گردید که نفاق، راه شیطننت
و صدق، راه انسانیت است. چه زیانکاری از این
بالاتر که انسان می‌تواند به زندگی شرافتمندانه
«انسانیت» در دنیا ادامه دهد و در آخرت هم در
عالم اعلی که سراسر بهجت و سرور است اوج گیرد،

ولی این راه را به سوء اختیار خود، رها کرده و راه حیوانیت و شیطنت که پر از نکبت و زحمت است برگزیند و پس از مرگ هم با دیوان در غل و زنجیر آتشین، هماغوش باشد.

آیا بشر از زندگی با صدق و صفا چه زیانی دیده که آن را رها کرده [و] راه نفاق در پیش گرفته است؟ و مصداق حقیقی «خسرالدنيا والاخره» شده است.

ترک نفاق و مراتب آن

ناگفته نماند که نفاق را ریشه‌ها و انواع پنهانی است که غالباً به آن التفاتی نیست و

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۶

کسی که طالب پاکی مطلق از این بیماری است و می‌خواهد اهل صدق شود، باید به گفتار و کردار صدیقین که در رأس آنها آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند رجوع کند و عمل ایشان را

سرمشق و نمونه کار خود قرار دهد که چگونه از نفاق فرار می کردند حتی چیزی که قصد جدی به آن نداشتند اظهار نمی کردند که مبادا زبان و دل آنها یکی نباشد. برای نمونه در اینجا به یک حدیث اکتفا می شود:

تعارف بدون حقیقت

مردی از دوستان حضرت صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد شد و اسماعیل فرزند آن حضرت نیز در خدمتش بود. آن مرد سلام کرد و نزد حضرت نشست وقتی که آن حضرت از آنجا برگشت، آن مرد نیز همراه آن حضرت برگشت. چون امام علیه السلام به در خانه رسید، داخل خانه شد و آن مرد را در همانجا گذاشت. اسماعیل گفت: «ای پدر! چرا به آن مرد اظهار نکردی (تعارف نکردی) داخل خانه شود؟ فرمود نمی خواستم که داخل خانه شود. عرض کرد آن مرد نیز به خانه داخل نمی شد (یعنی

شما تعارف می کردید بهتر بود گرچه او داخل خانه
ما نمی شد) فرمود: فرزندم! من خوش ندارم که
خداوند مرا اظهار کننده برخلاف واقع بنویسد^{۱۵۵}
(یعنی چیزی را بگویم که قصد جدی به آن
ندارم)».

این است نمونه راه صدق و صدیقان پس کسی که
می خواهد در عالم صدق، گام نهد و از ریشه های
نفاق رهایی یابد باید کاملاً خود را کنترل کند
مخصوصاً زبان را و چیزی را که به دل منکر است
به زبان نیاورد مگر در مقام تقیه به شرحی که
گذشت.

(۱) - «... قال علیه السلام: یا بنی اِنِّی اُکره ان یتبنی
الله عَرَّاضاً»، (بحار الأنوار ۷۵ / ۴۵۷). در المنجد
«عرض» را که در این روایت وارد شده است (این

^{۱۵۵} (1) - «... قال علیه السلام: یا بنی اِنِّی اُکره ان یتبنی الله عَرَّاضاً»، (بحار الأنوار ۷۵ / ۴۵۷). در المنجد «عرض» را که در این روایت وارد شده است (این طور) معنا می کند: «فعله عرضاً ای من دون رویة وقصد». E\.

طور) معنا می‌کند: «فعله عرضا ای من دون رویهٔ
وقصد».

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۷

۳- شرک

از بیماریهای دل انسانی که او را از راه راست
منحرف می‌کند «شرک» است؛ یعنی برای حضرت
آفریدگار انبازی قرار دهد که گناهی است غیر قابل
آمرزش و بزرگی این گناه و انواع آن در جلد
نخستین گناهان کبیره ذکر شده، چیزی که در این
مقام باید یادآوری شود، سختی این بیماری برای
روان انسانی است که منشأ هر بدبختی است و در
قرآن مجید آیاتی چند رسیده که برای روشن

شدن بزرگی و سختی این بیماری یادآوری می‌شود.

در سوره حج می‌فرماید: «و کسی که به خدا مشرک شود پس گویا از آسمان افتاده و هلاک شده پس مرغان (مردارخوار) او را می‌ربایند (و قطعه قطعه کرده می‌خورند) یا اینکه باد او را در جایی دور از فریادرسی می‌افکند».^{۱۵۶}

از اوج توحید به حضيض شرک

یعنی کسی که مشرک شد خود را از مقام شامخ انسانیت و آسمان با عظمت توحید که قلعه محکم الهی است، سقوط داده و شیطان او را ربوده در دورترین درکات دوری از رحمت خدا می‌اندازد و او را هلاک ساخته در هواها و هوسها و آرزوهای نافرجام اسیرش می‌کند.

^{۱۵۶} i(1)-\i ... وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَطُّهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحَابٍ، E\ (حج / ۳۱). E\

خلاصه هر کس از اوج توحید به حسیض شرک افتد، هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازد یا باد وسوسه شیطان او را در وادی گمراهی افکند و نابودش کند.

(۱) - ... وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ،
(حج / ۳۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۸

یکتا بینی و یکتا پرستی، مقام انسانیت است

توضیح مطلب آنکه: انسان که اشرف آفریدگان است، مقام شامخ و شأن و شرفش در بستگی تمام به حضرت آفریدگار است؛ به اینکه خود را بنده او شناسد و همه چیز خود را از او داند و فروتنی و ذلتش تنها در برابر پیشگاه با عظمت او باشد و تمام

آفریده‌ها را با خود در جهت بندگی یکسان بیند و خدا را منعم و مولای خود و تمامی کائنات شناخته و هیچ مخلوقی را مستقل در تأثیر نداند، البته منظور این نیست که دنبال سبب نرود بلکه باید سببیت اسباب و بروز و خاصیت همه را از خدا بداند مثلاً هنگام بیماری باید به طبیب مراجعه کند و در صورت لزوم، دوا استعمال کند لکن شفا را از خدا بداند چون اگر آفریدگار دوا به آن اثر نبخشد محال است اثری داشته باشد چنانچه اگر او نخواهد، طبیب هرگز تشخیص بیماری را نتواند داد.

پس باید خود و جمیع مخلوقات را در شؤون زندگی وابسته و نیازمند به خدا شناسد و یقین داشته باشد که آورنده و برنده و بخشنده و گیرنده و نگهدارنده و عطا کننده و نجات دهنده او و دیگران

خداست و بس و به یقین گوید: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له فله الملك وله الحمد».

این است مقام شامخ انسانیت که یکتابین و یکتاپرست باشد، پس اگر انسانی خود را اسیر و ذلیل مخلوقی (جماد، نبات، حیوان، انسان و فرشته) نماید و برای آن خاضع و خاشع و فرمانبردار شود و خود را نیازمند او داند، آشکار است که چنین بشری چطور خود را از مقام شامخ انسانیت که برترین مراتب هستی است ساقط و به مرتبه پستی مثل خودش یا پست‌تر بستگی یافته و برایش ذلیل شده است در حالی که آن مرتبه، مانند خودش فقیر و عاجز و ذلیل و نیازمند به خداست و هیچ‌گونه استقلالی ندارد.

ناتوانی از آفریدن پشه و ...

در آیه دیگر می‌فرماید: «ای مردمان! مثلی زده شده (برای پرستش معبودهای باطل از آن جمله بتها) پس بشنوید آن را (تا حقیقت بر شما آشکار شود) جز این نیست آنان

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۹۹

را که بجز از خداوند می‌خوانید هرگز نمی‌آفرینند مگسی را با کوچکی آن، گرچه همه با یکدیگر جمع شوند (و برای آفریدن مگس، یکدیگر را یاری کنند) و اگر از ایشان، مگس چیزی را برباید نتوانند آن را برهانند (آنچه مگس از ایشان رباید، نتوانند پس گرفت) طالب و مطلوب (بت و مگس یا بالعکس عابد و معبود باطل) هر دو ناتوان و سست و عاجزند».^{۱۵۷}

یعنی در مقام ایجاد، از آفریدن مگسی ناتوان و در مقام تدبیر، از پس گرفتن چیزی که مگسی از آنها

^{۱۵۷} i(1)-\i(1) يَأْتِيهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَتَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ، (حج/ ۷۳)، E\.

ربوده عاجزند، آیا سزاوار است بشر برای چنین
معبودهایی خاشع و ذلیل شود؟!!

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «قریش،
بتهایی را که اطراف کعبه نصب شده بود با مشک و
عنبر آلوده می‌کردند تا اینکه می‌فرماید خداوند
مگس سبز رنگ که دارای چهار بال بود بر بتها مسلط
فرمود که تمامی مشک و عنبرها را از آنها می‌ربودند
و می‌خوردند».^{۱۵۸}

اقسام معبودهای باطل

چیزهایی که بشر را از خداوند عالم بازداشته و به
خود مشغول ساخته و به اغوای شیاطین، آنها را در
پرستش، شریک آفریدگار جهان قرار داده بسیار و
به طور کلی یا از سنخ جماد است یا نبات یا حیوان

^{۱۵۸} (2\ i) - تفسیر صافی، ۳ / ۳۹۰ به نقل از کافی. E\

یا بشر یا جن و فرشته و شرح انواع هر یک از این امور طولانی است و اجمالاً به هر یک اشاره می‌شود. اما معبودهای باطل از سنخ جماد مانند بت‌هایی که از چوب تراشیده شده یا از سنگ یا از جسم دیگر ساخته شده و به طلا و نقره و سایر جواهرات آرایش داده شده و به شکلهای مختلف آماده گردیده مانند هیکل‌هایی که به نام ستارگان آسمان درست کرده و در پرستشگاهها نصب نموده‌اند و بشر جاهل در برابر آنها که ساخته خود اوست و فاقد

(۱) - يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ، (حج / ۷۳).

(۲) - تفسیر صافی، ۳ / ۳۹۰ به نقل از کافی.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۰

حس و شعور است، سر تعظیم و ادب فرود می آورد و آنها را تکیه گاه خود قرار داده و حاجت می طلبد. حضرت ابراهیم علیه السلام به بت پرستان قوم خود گفت: «آیا می پرستید آن چیزی را (از سنگ و چوب و غیر آن) که به دست خود می تراشید (یعنی چگونه به حکم عقل صحیح است انسان ساخته خودش را پرستد؟) و خداوند آفریدگار شما و ساخته شماست»^{۱۵۹} یعنی سنگ و چوب و جواهرات همه آفریده اوست. و آیات قرآن مجید در نکوهش و سرزنش بت پرستی زیاد است.

نیایش در برابر آفریده پست تر

چون بدیهی است که انسان از حیوان اشرف و حیوان از نبات و نبات از جماد اشرف است، پس

^{۱۵۹} (1) - «... أَنعْبُدُونَ مَا تَنعَبُونَ* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»، (صفحات ۹۵ و ۹۶).

فروتنی انسان در برابر جمادی که حس و جنبش و شعوری ندارد به طوری که خود را محتاج آن بداند برخلاف حکم قطعی عقل است؛ زیرا انسان در این حال خود را به چندین مرتبه تنزل داده و خود را از جماد پست تر کرده است.

بهانه‌های واهی در پرستش بتها

برخی برای درست جلوه دادن این روش فاسد، مغالطه‌های شیطانی کرده‌اند از آن جمله گویند: ما می‌دانیم که این بتها خالق و رازق نیستند لیکن چون بشر را به آفریدگار جهان واهی نیست به ناچار صورت او یا صورت ملک مقرب او را از این اجسام ساخته و آن را پرستش می‌کنیم تا ما را به آفریدگار جهان نزدیک سازند؛ زیرا تعظیم صورت شخص، تعظیم خود اوست! و در قرآن مجید این بهانه واهی را از قول بت پرستها نقل فرموده است که:

«نمی‌پرستیم آنها را (یعنی بتها و معبودهای باطل را) مگر برای اینکه ما را به خداوند نزدیک سازند». ۱۶۰

(۱) - «... أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»، (صافات ۹۵ و ۹۶).

(۲) - «... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» (زمر/ ۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۱

خدا نزدیک است و جسم نیست

نادرست بودن این مطلب نزد هر کس آشکار است؛ زیرا **اولاً**: به حکم عقل و فطرت و به اخبار پیغمبران، خدا به آفریده خود از هر کس و هر چیز نزدیکتر است و **ثانیاً**: پروردگار عالم جسم نیست تا صورتی داشته باشد بلکه آفریننده جسم است پس این

۱۶۰ -\i (2) ... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى... (زمر/ ۳).

صورتی که به عنوان فرشته یا خداوند یا به عنوان روحانیت ستارگان درست می‌کنند، همه ساخته شده وهم و خیال بشری است که به اغوای شیاطین درست کرده و بدانها سرگرم شده‌اند و بدین وسیله از خداوند بی‌خبر گردیده‌اند و برای این کار خود هیچ‌گونه سند عقلی و حجت الهی ندارند؛ چنانچه در قرآن مجید مکرر بیان شده است.

پرستش عناصر اربعه

دیگر از معبودهای باطل از سنخ جماد که زائیده اوهام و خیالات بشری است که به اغوای شیاطین به آنها گراییده‌اند عناصر اربعه یعنی «آب و آتش و خاک و هواست».

گروهی از بشر، «آتش» را پرستند و آن را قدیم دانند و گویند بزرگترین آفریده‌های خداوند است که باید آن را بندگی کرد.

گروهی دیگر، «هوا» را می‌پرستند و آن را موجود حقیقی می‌دانند و حقیقت حق تعالی را از آن نگذرانند.

دسته دیگر «آب» را و برخی دیگر «خاک» را خدا خوانند و از آن نیاز می‌طلبند و آن را قدیم می‌دانند و خرافی بودن این عقاید سخیف از آنچه درباره بتها گفته شد، آشکار است.

آفتاب و ماه و ستاره پرستها

گروهی دیگر از سنخ جمادات، «آفتاب» را می‌پرستند و می‌گویند ملکی است بزرگ و صاحب عقل و نفس و آن را سرور فرشتگان و پادشاه زمین و آسمان می‌دانند و پرستش آن را واجب و لازم می‌شمارند.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۲

گروهی دیگر گویند «آفتاب» حق مطلق و خداوند برحق است و پیدایش موجودات از او و ما او را می بینیم اما از مجردات اسمی می شنویم و انسان باید به آنچه می بیند گرود نه آنچه را که می شنود.

گروهی دیگر «ماه» را می پرستند و آن را ملکی عظیم و فرشته‌ای بزرگ می دانند و نیز زردشتی‌ها «ستاره زهره، مریخ، زحل و عطارد» را ستایش می کنند و تمثال آنها را در پرستشگاهها و منازل خود نقش نموده در برابرش نیایش می کنند!!

تکوین ستاره‌ها و ماه با زمین یکی است

در این دوره از زمان که پای بشر به کره ماه رسیده، به خوبی دانسته گردیده است که خورشید و ماه و سایر کواکب، همه اجسامی هستند که در اصل ماده تکوین با زمین یکی می باشند و هیچ مزیت معنوی به زمین ندارند و جهالت بشری که در برابر آنها

خاشع می‌شود و نیاز می‌طلبد، به خوبی آشکار می‌شود.

خرافات در اثر دوری از حقیقت

بلی، دوری از مکتب اسلام و قرآن مجید، بشر را دچار خرافات نموده تا جایی که گروهی در هند، «آلات تناسلی» را می‌پرستند!!! و برخی «گاو» را ستایش می‌نمایند و می‌گویند عبادت وقتی درست است که صورت با بول گاو شسته شود! و گاهی که گاو می‌خواهد بول کند، دستها را از آن پر کرده به صورت خود می‌مالند و عبادت می‌کنند! و طایفه مجوس گویند گاوان را ملائکه همراهند و صابئی‌ها ملائکه را دختران خدا و مؤثر در حوادث می‌دانند و برای خدا همسری از طایفه جن تصور می‌کنند. و طایفه دیگر جن را می‌پرستند.

درخت پرستها و طایفه ثنویّه

نخل مقدسی در نجران بوده که نذرها را به صورت سلاح و پارچه و لباس بر آن می‌آویختند.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۳

در کتاب انیس الاعلام می‌نویسد: «درختی است در کنار «نهر کنکای هندوستان» که برگهای آن دائماً در حرکت منظم است و هر دقیقه شصت مرتبه حرکت می‌کند و مشرکین هند آن درخت را ستایش و آن نهر را تقدیس و پرستش می‌نمایند».

طایفه ثنویه گویند جهان را دو مبدأ است یکی «یزدان» که عاقل و مصدر خیرات است و دومی «اهریمن» که سفیه و مبدأ شرور است.

یگانگی خدا، فطری بشر است

اهل تحقیق گویند که تمام اصناف مشرکین قایل به وحدانیت آفریدگار جهانند یعنی جز فرقه دهریه و طبیعی مسلکها سایر فرقه‌های بشر که خدایی قایلند

او را یگانه می‌دانند و چنانچه اصل اعتقاد به خدا فطری بشر است همچنین اعتقاد به یگانگی او نیز فطری انسان است و همه گویند خدای بزرگ یکی است و آنچه را که اصناف مشرکین مورد پرستش و ستایش خود قرار داده‌اند آنها را خدایان کوچک یا مظهر و صورت آنها می‌دانند و آنها را منعم و دادرس خود خیال کرده‌اند و به وهم باطل خود گویند بشر را به خدای بزرگ راهی نیست و باید خداهای کوچک را مورد پرستش قرار داد چنانچه گذشت.

شرک در مقام فعل، اطاعت و پرستش

به تعبیر دیگر، همه در توحید ذاتی و صفاتی حق تعالی متفق هستند و همه گویند ذات بی‌زوال خداوند عالم و صفات کمالیه‌اش را همتا و انبازی نیست لکن در توحید افعالی یعنی شؤن ربوبیت و الوهیت و خلاصه خدایی کردن، برای خداوند

عالم شریک‌هایی قرار داده‌اند چنانچه در مقام اطاعت و تسلیم بلاشرط که تنها در برابر حضرت آفریدگار باید چنین باشند، شریک‌هایی پذیرفته‌اند چنانچه در مقام پرستش و ستایش که باید تنها در برابر خداوند انجام داد در برابر مخلوق انجام می‌دهند.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۴

اقسام شرک

الف: شرک جلی

آنچه به آن اشاره شد از اصناف مشرکین همه از انواع شرک جلی است و مشرک (به طور وصف) در اصطلاح قرآن مجید بر بت پرستها اطلاق می‌شود ولی شرکهای اهل کتاب و اهل اسلام به تفصیلی که ذکر می‌شود سبب نمی‌شود که به آنها مشرک گفته شود بلکه به آنها گفته می‌شود شرک

ورزیدند، (خلاصه فرق است بین شرک وصفی و شرک فعلی مثلاً به تارک حج گفته می‌شود کفر ورزید ولی گفته نمی‌شود کافر شد) پس مشرکین کسانی هستند که شرک جلی دارند و آن قایل شدن به خدایان کوچک و پرستش بتها است به تفصیلی که گذشت.

ب: شرک خفی

اما شرک خفی، شرکهای اهل کتاب است؛ یعنی یهود و نصارا و همچنین مجوس بنابر قول جمعی از محققین و شهادت روایات بر اینکه آنها را نیز پیغمبری بوده و کتاب آسمانی داشته‌اند و از میانشان برداشته شده است.

و شرک اهل کتاب از وجوهی است از آن جمله است قول یهود که عَزیر پسر خداست^{۱۶۱} و قول

^{۱۶۱} (1\1) - «عزیر» نام همان شخصی است که یهود او را به زبان عبری «عزرا» می‌خوانند و همان است که دین یهود را تجدید نمود و تورات را پس از آنکه در واقعه بخت نصر پادشاه بابل و تسخیر بلاد یهود و ویران نمودن معابد و سوزاندن کتابهای ایشان بکلی از بین رفت، دوباره آن را به صورت کتابی به رشته تحریر درآورد. E\

نصارا به توحید در تثلیث؛ یعنی در حالی که آفریدگار جهان یکی

(۱) - «عزیر» نام همان شخصی است که یهود او را به زبان عبری «عزرا» می خوانند و همان است که دین یهود را تجدید نمود و تورات را پس از آنکه در واقعه بخت نصر پادشاه بابل و تسخیر بلاد یهود و ویران نمودن معابد و سوزاندن کتابهای ایشان بکلی از بین رفت، دوباره آن را به صورت کتابی به رشته تحریر در آورد.

آری بخت نصر، مردان یهود را کشت و زنان و کودکان و مشتی از ضعفای ایشان را به بابل برد و نزدیک يك قرن در بابل ماندند تا آنکه بابل به دست کورش پادشاه ایران فتح شد و عزرا نزد وی رفته و برای یهودیان تبعیدی شفاعت نمود. چون نزد کورش محترم بود، تقاضایش پذیرفته شد و اجازه داد یهود به بلاد خود بازگردند و توراتشان از نو نوشته شود و با اینکه نسخه های تورات بکلی از بین رفته بود، عزرا در حدود سال ۴۵۷ پیش از میلاد، مجموعه ای نگارش داد و به نام «تورات» در میان یهود منتشر ساخت.

گرچه همین مجموعه هم در زمان انتیوکس پادشاه سوریه و فاتح بلاد یهود؛ یعنی در حدود سال ۱۶۱ پیش از میلاد باز بکلی از بین رفت و مأمورین وی تمام خانه ها را گشتند و نسخه های تورات مجموعه عزرا را یافته و سوزاندند، لکن یهود به همان جهت که عزرا وسیله برگشت ایشان به فلسطین شد، او را تعظیم نموده و به همین منظور او را پسر خدا نامیدند و حال این نامگذاری مانند نامگذاری مسیحیان است که عیسی علیه السلام را پسر خدا نامیده و پرتوی از جوهر ربوبیت در او قایلند و یا او را مشتق از خدا و با خدا می دانند و یا اینکه جهت احترام، پسر خدایش می خوانند، بر ما معلوم نیست.

آری بخت نصر، مردان یهود را کشت و زنان و کودکان و مثنی از ضعفای ایشان را به بابل برد و نزدیک یک قرن در بابل ماندند تا آنکه بابل به دست کورش پادشاه ایران فتح شد و عزرا نزد وی رفته و برای یهودیان تبعیدی شفاعت نمود. چون نزد کورش محترم بود، تقاضایش پذیرفته شد و اجازه داد یهود به بلاد خود بازگردند و توراتشان از نو نوشته شود و با اینکه نسخه‌های تورات بکلی از بین رفته بود، عزرا در حدود سال ۴۵۷ پیش از میلاد، مجموعه‌ای نگارش داد و به نام «تورات» در میان یهود منتشر ساخت.

گرچه همین مجموعه هم در زمان انتیوکس پادشاه سوریه و فاتح بلاد یهود؛ یعنی در حدود سال ۱۶۱ پیش از میلاد باز بکلی از بین رفت و مأمورین وی تمام خانه‌ها را گشتند و نسخه‌های تورات مجموعه

عزرا را یافته و سوزاندند، لکن یهود به همان جهت که عزرا وسیله برگشت ایشان به فلسطین شد، او را تعظیم نموده و به همین منظور او را پسر خدا نامیدند و حال این نامگذاری مانند نامگذاری مسیحیان است که عیسی علیه السلام را پسر خدا نامیده و پرتوی از جوهر ربوبیت در او قایلند و یا او را مشتق از خدا و با خدا می‌دانند و یا اینکه جهت احترام، پسر خدایش می‌خوانند، بر ما معلوم نیست.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۵

است، سه تاست؛ یعنی خدا و پسرش عیسی و روح القدس هر سه یکی است.^{۱۶۲} ونیز بت پرستها و

^{۱۶۲} (1) i) - مراد اصلی از تثلیث در وحدت محفوظ داشتن عقیده پسر خدا بودن عیسی در عین یگانگی خداوند است. و خلاصه آنچه در این باره گفته‌اند گرچه به معنای معقولی بر نمی‌گردد آن است که ذات احدیت ذات واحدی است که دارای اقانیم ثلاثه است و مراد از اقنوم صفتی است که ظهور و بروز و تجلی يك شئ برای غیر خود با آن صورت می‌گیرد در عین آنکه صفت غیرموصوف چیز دیگری نیست و اقانیم ثلاثه عبارت از اقنوم وجود و اقنوم علم و اقنوم حیات می‌باشد. اقنوم علم، کلمه. و اقنوم حیات، روح است. E\

این اقانیم ثلاثه همان اب و ابن و روح القدس می‌باشد که اب اقنوم وجود و ابن اقنوم علم و کلمه و روح القدس اقنوم حیاتند. و به عبارت دیگر منظور آن است که «ابن» که همان کلمه و اقنوم علم است از نزد اب و پدر خود که اقنوم وجود است به همراهی روح القدس که اقنوم حیات است نازل شده است.

این بود اجمال آنچه در بیان تثلیث در وحدت گفته‌اند لیکن در تفسیر و شرح این اجمال به طوری با یکدیگر اختلاف کرده و مذاهب مختلفی در بینشان پیدا شده که شماره آنها شاید از هفتاد بگذرد و در حالی که اصل تثلیث در وحدت

بودائیهای هند قایل به وحدت در تثلیث می‌باشند بلکه اهل تحقیق گفته‌اند این مذهب نصارا از بت پرستان گرفته شده است.^{۱۶۳}

(۱) - مراد اصلی از تثلیث در وحدت محفوظ داشتن عقیده پسر خدا بودن عیسی در عین یگانگی خداوند است. و خلاصه آنچه در این باره گفته‌اند گرچه به معنای معقولی بر نمی‌گردد آن است که ذات احدیت ذات واحدی است که دارای اقانیم ثلاثه است و مراد از اقنوم صفتی است که ظهور و بروز و تجلی یک شیء برای غیر خود با آن صورت می‌گیرد در عین آنکه صفت غیرموصوف چیز

حرفی است نامعقول و برخی از آنها هم به نامعقولی آن تصدیق می‌کنند لیکن می‌گویند باید تعبداً پذیرفت و باید چنین معتقد بود.

برای شرح بیشتر از عقاید نصارا و رد آنها به کتاب «انیس الاعلام» مراجعه شود و در تفسیر المیزان، ذیل آیه هشتاد از سوره آل عمران در این باره بحث جامع و نافی ذکر شده است.

۱۶۳ (۲) - در «تفسیر المیزان» از کتاب خرافات تألیف «دوان» نقل نموده است که صاحب کتاب مزبور می‌نویسد: هنگامی که دیده را به مملکت هند بدوزیم می‌بینیم بزرگترین و مشهورترین روش عبادتی آنها همان تثلیث یعنی سه بودن خدای واحد است؛ اقنوم سه گانه نزد آنان؛ E\

.....

«برهما و یشتو و سیوا» می‌باشد. آنان عقیده دارند که این اقنوم متحد بوده از هم جدایی ندارند و به گمان خود آن سه را خدای واحد می‌دانند. برهما نزد آنان اب و یشتو، این و سیوا روح القدس است. E\

دیگری نیست و اقانیم ثلثه عبارت از اقنوم وجود و اقنوم علم و اقنوم حیات می باشد. اقنوم علم، کلمه و اقنوم حیات، روح است.

این اقانیم ثلثه همان اب و ابن و روح القدس می باشد که اب اقنوم وجود و ابن اقنوم علم و کلمه و روح القدس اقنوم حیاتند. و به عبارت دیگر منظور آن است که «ابن» که همان کلمه و اقنوم علم است از نزد اب و پدر خود که اقنوم وجود است به همراهی روح القدس که اقنوم حیات است نازل شده است.

این بود اجمال آنچه در بیان تثلیث در وحدت گفته اند لیکن در تفسیر و شرح این اجمال به طوری با یکدیگر اختلاف کرده و مذاهب مختلفه در بینشان پیدا شده که شماره آنها شاید از هفتاد بگذرد و در حالی که اصل تثلیث در وحدت حرفی است نامعقول و برخی از آنها هم به نامعقولی آن تصدیق

می کنند لیکن می گویند باید تعبداً پذیرفت و باید چنین معتقد بود.

برای شرح بیشتر از عقاید نصارا و رد آنها به کتاب «انیس الاعلام» مراجعه شود و در تفسیر المیزان، ذیل آیه هشتاد از سوره آل عمران در این باره بحث جامع و نافی ذکر شده است.

(۲) - در «تفسیر المیزان» از کتاب خرافات تألیف «دوان» نقل نموده است که صاحب کتاب مزبور می نویسد: هنگامی که دیده را به مملکت هند بدوزیم می بینیم بزرگترین و مشهورترین روش عبادتی آنها همان تثلیث یعنی سه بودن خدای واحد است؛ اقنوم سه گانه نزد آنان؛

.....

«برهما و یشنو و سیوا» می باشد. آنان عقیده دارند

که این اقنوم متحد بوده از هم جدایی ندارند و به گمان خود آن سه را خدای واحد می دانند. برهما نزد آنان اب و ویشنو، ابن و سیوا روح القدس است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۶

غلات و مفوضه نیز مشرکند

نیز مانند «طایفه غلات» از مسلمانان که می گویند تدبیر و خلق و رزق به دست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است! و «طایفه مفوضه» می گویند به حضرات ائمه علیهم السلام واگذار شده است و ظاهر است که ایشان حضرت علی علیه السلام را در شؤون الوهیت و ربوبیت، برای خداوند عالم شریک قرار داده اند.

تربیت کننده خدا، اطاعت هم برای خدا

از جمله شرکهای اهل کتاب، شرک در مقام «اطاعت» است. توضیح مطلب آن است که چنانکه

پروردگار عالم، رب العالمین است؛ یعنی دست تربیت او با بشر و سایر آفریدگان است و همه را به کمال لایقشان می‌رساند و از وقتی که بشر در رحم مادر تکوین می‌شود تا وقتی که از این عالم می‌رود یک لحظه از تربیت تکوینی او غفلت نشده و نخواهد شد و همچنین است در عوالم پس از مرگ الی‌الابد.

بنابراین، بشر هم باید در تربیت روحانی و معنوی خود که وابسته به افعال اختیاری اوست جز پروردگار عالم کسی را ربّ خود قرار ندهد و تنها مطیع فرمان خدا باشد و پیروی از اوامر دیگری یعنی هوای نفس یا شیطان یا بشری مانند خود ننماید. پس کسی که جز خدا را فرمان برد، آن مطاع را شریک خداوند در الوهیت و ربوبیت قرار داده است؛ چنانچه درباره هواپرستان می‌فرماید:

«آیا دیدی کسی را که میل نفس خود را خدای خود قرار داده است؟».^{۱۶۴}

و درباره پیروان شیطان می‌فرماید: «گمراهان، شیاطین را فرمانده و سرپرست خود قرار دادند به جای خداوند».^{۱۶۵}

(۱) - أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ... (جائیه / ۲۳).

(۲) - ... إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... (اعراف / ۳۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۷

و نیز می‌فرماید: «آیا با شما ای فرزندان آدم! پیمان بستیم که شیطان را نپرستید (و از او اطاعت نکنید)».^{۱۶۶}

^{۱۶۴} i(1) - أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ...، E\...، (جائیه / ۲۳). E\.

^{۱۶۵} i(2) - ... إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ...، E\...، (اعراف / ۳۰). E\.

^{۱۶۶} i(1) - أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ...، E\...، (یس / ۶۰). E\.

و درباره کسانی که بشری مثل خود را ربّ خود قرار داده‌اند در اطاعت و فرمانبرداری، می‌فرماید: « (یهود و نصارا) گرفتند دانایان و ترسایان خود را پروردگاران جز خداوند را و مسیح پسر مریم را، در حالی که دستور نداشتند مگر اینکه معبودی تنها را بپرستند که جز او معبودی نیست و او از آنچه برایش شریک می‌پندارند پاک است». ۱۶۷

از این آیات به خوبی دانسته می‌شود کسی که به جای خداوند عالم مطاعی و فرمانده لازم‌الاطاعه برای خود بگیرد پس او را ربّ و إله و معبود خود قرار داده است.

حلال خدا را حرام و حرام را حلال می‌کردند

«ابوبصیر» می‌گوید از حضرت صادق علیه السلام از معنای قول خداوند پرسیدم که می‌فرماید: «یهود و نصارا دانشمندان و عابدان خود را در برابر خداوند،

۱۶۷- (2) i اَلْحَدُوا اٰخِيَارَهُمْ وَرَبِّهِمْ اَزَابَا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ وَمَا اُمِرُوا اِلَّا لِيَعْبُدُوْا اِلٰهًا وَاَحَدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ E\، (توبه/ ۳۱). E\

پروردگار خود گرفتند»^{۱۶۸} در پاسخ فرمود به خدا این دانشمندان و عابدان آنها را به پرستش خودشان دعوت نکردند و اگر هم می خواندند آنها نمی پذیرفتند ولی به نظر خودشان حرام خدا را برای آنان حلال و حلال خدا را برای آنها حرام کردند و آنها ندانسته و نفهمیده ایشان را از این راه پرستش کردند. و نیز فرمود: «کسی که اطاعت کند امر کسی را در معصیت پروردگار پس او را پرستیده است».^{۱۶۹}

(۱) - أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىٰ آءَادَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ
...، (یس / ۶۰).

^{۱۶۸} (3\ i) - «... فقال: اما واللّٰه ما دعوهم الى عبادة انفسهم ولو دعوهم الى عبادة انفسهم اجابوهم ولكن احلوا لهم حراماً وحرّموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون»، (کافی ۲ / ۳۹۸ / باب الشرك). E\.

^{۱۶۹} (4\ i) - «من أطاع رجلاً في معصية فقد عبده»، (کافی ۲ / ۳۹۸ / باب الشرك). E\.

(۲) - اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ
وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
لَّإِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ، (توبه / ۳۱).

(۳) - «... فقال: اما والله ما دعوهم الى عبادة انفسهم
ولو دعوهم الى عبادة انفسهم لما اجابوهم ولكن
احلوا لهم حراماً وحرموا عليهم حلالاً فعبدوهم من
حيث لا يشعرون»، (كافي ۲ / ۳۹۸ / باب الشرك).

(۴) - «من أطاع رجلاً في معصية فقد عبده»، (كافي
۲ / ۳۹۸ / باب الشرك).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۱۰۸

پیروی علمای باطل نیز شرک است

نیز مانند بعضی فرق اسلام که اطاعت علمای خود
را در بیان احکام الهی و تعیین حلال و حرام واجب
می دانند با اینکه ایشان از روی میل شخصی خود
حلال و حرام را تعیین می کنند.

از «ابوحنیفه» نقل شده است که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد چنین فرموده و من (برخلاف او) چنین می‌گویم. پس اینها هم علمای خود را ربّ خود گرفته و در لزوم اطاعت، شریک خداوند عالم قرار داده‌اند.

مرجع شیعه باید هوای نفس نداشته باشد

اگر پرسیده شود شیعه اثنی عشری هم چنین‌اند یعنی اطاعت علمای خود را لازم و تقلید از آنها را در تعیین احکام الهی، واجب می‌دانند، پاسخ این است که امامیه تقلید نمی‌کنند مگر از فقیهی که از هوای نفس خالی باشد و هر حکمی که بیان می‌کند، مستند به قرآن مجید و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام باشد، به علاوه اطاعت از او هم مستند به اطاعت از خدا و پیغمبر و امام است به این بیان که:

چون خداوند اطاعت اولوالامر را که ائمه دوازده‌گانه‌اند واجب فرموده و آنها هم در مثل زمان ما اطاعت از فقیه عادل را امر فرموده‌اند، پس اطاعت از او اطاعت از امام علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و اطاعت ایشان هم اطاعت خداست و تفصیل این مطلب در بحث شرک گناهان کبیره گذشت و نیز تذکر داده شد که فرمانبرداری زن از شوهر و فرزند از پدر و مادر چون به امر خداوند است، شرک در اطاعت نیست بلکه عین اطاعت از خداوند است.

شرک در مقام پرستش

شرک در مقام پرستش و بندگی خداوند که ممکن است اهل کتاب و مسلمانان به آن مبتلا شوند مانند نصارا که مسیح علیه السلام را می‌پرستند به اعتقاد اینکه پسر خدا بلکه عین

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۰۹

خداست و مانند غلات که علی علیه السلام را می پرستند به اعتقاد اینکه در شؤون الوهیت شریک خداوند است و مانند بعض صوفیه که مرشد خود را می پرستند به خیال اینکه با خداوند متحد است یا خداوند در او حلول کرده است و نیز مانند ریا در عبادت است به شرحی که گذشت.

باید معنای بندگی را دانست

برای شناختن انواع شرکهای خفی، در مقام بندگی، باید معنای بنده و بندگی دانسته گردد، پس گوییم هر عاقلی پس از تفکر و تدبّر در هستی خود و دیگر آفریدگان می فهمد که اصل زندگی و آثار و لوازم آن، همه از حضرت آفریدگار است و هیچ کس از خود، هیچ ندارد و همه در جمیع شؤون وابسته به آن حضرتند و آنچه در خود و دیگران می بیند همه

را از خداوند می‌داند پس او و همه، ملک و مملوک و بنده حقیقی آفریدگارند: «نیست در آسمانها و زمین کسی مگر اینکه بنده پروردگار عالم است».^{۱۷۰}

و چون خود را به نیستی و فقر ذاتی و نیازمندی از هر جهت و عجز و ذلت دید و خداوند را به هستی مطلق و بی‌نیازی ذاتی و توانایی و عزت شناخت، به طوری که اگر یک لحظه او را رها کند، هیچ خواهد بود، پس در هر آن، خود را در برابر مولا و مالک خود ذلیل و نیازمند می‌بیند و به حکم عقل باید در هر آن ذلت و نیازمندی خود را به مولایش اظهار کند و این اظهار تذلل را عبادت (پرستیدن) گویند، برای اینکه حق مولا و سپاس نعمت بی‌پایان او را تا آنجا که می‌تواند ادا کند (هرچند از عهده آن برنمی‌آید) تا مبادا او را به خود واگذارد و نعمتهایش را از او ببرد.

^{۱۷۰} E\۱۸-1) i' in kull min fi al-samawat wa al-ardh ila'at al-rachmān 'abidāE\، (مریم/ ۹۳). E\.

بنده هم باید همیشه در عبادت باشد

چنانچه خداوند، منعم و دایم الربوبیه است، بنده هم باید دایم العبودیه باشد؛ یعنی حق خداوند است که بندگانش همیشه او را بندگی کنند و پرستش نمایند و برعهده بندگان

(۱) - **إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَآلِ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا**، (مریم / ۹۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۰

است که در برابر نعمتهای همیشگی و بادوام او دایماً او را پرستند، لکن خداوند کریم اولاً بندگان خود را در چگونگی پرستش حیران و سرگردان و نگذاشت و به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چگونگی عبادات را بیان فرموده و از اینکه کسی به خیال و وهم خود طریقه‌ای درست کند

برای عبادت پروردگار عالم، نهی فرموده و آن را بدعت و حرام دانست.

دیگر آنکه امر را بر بندگان خود سهل و آسان فرمود؛ چنانچه از عبادات بدنی، تنها در شبانه‌روز هفده رکعت نماز و در سال یک ماه روزه و در عمر یک مرتبه حج و از عبادات مالی زکات و خمس را با کمال سهولت واجب فرموده است. و عجب‌تر اینکه در برابر همین جزئی عبادت چه پادشاهی بزرگی قرار داده است و ادای واجبات را یگانه وسیله قرب به حضرتش معرفی فرموده و سعی در نوافل و مستحبات را طریق زیادتی قرب و ارتفاع درجات خبر داده است لکن شرط صحت و قبولی و تأثیر هر عبادتی را اخلاص خوانده است^{۱۲۱}، پس اگر در عبادتی چه واجب و چه مستحب، علاوه بر بندگی خداوند، جلب نظر خلق و مدح و ثنای آنها

^{۱۲۱} (1) - i ... وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أُخْتًا (کشف / ۱۱۰). E\.

هم جزء نیتش باشد آن عبادت باطل، بلکه حرام و جزء گناهان کبیره‌اش شمرده می‌شود.

به شرطی که بنده دیگری نباشد

مطلب مهمی که باید در این مقام یادآوری شود اینکه گفته شد پروردگار کریم غفلت بندگان را از عبادت و یاد او در غیر اوقاتی که برای عبادت تعیین فرموده، بخشیده است و ضرری ندارد در صورتی که در اوقات دیگر، دیگری را نپرستد و بنده و مملوک دیگری نباشد، بنابراین، کسی که از صبح تا ظهر بنده هوای نفس و مملوک شیطان است، به‌طوری که اگر صورت باطنی خود را ببیند خواهد دید که هنگام انجام گناه در برابر خنزیر شهوت و کلب غضب در حال رکوع و سجود است^{۱۲۲} و چون ظهر شود در مسجد

^{۱۲۲} (۲)E\i

(۱) - ... وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، (کهف / ۱۱۰).

(۲)

ای هواهای تو - ای خدایان تو خدا انگیز - خدای آزار

ره رها کرده ای از آبی گم	عز ندانسته ای از آبی خوار
علم کز تو تو را نبستاند	جهل از آن علم به بود صدبار
غول باشد نه عالم آنکه از او	بشنوی گفت و نشنوی کردار
ده بود آن نه دل که اندر وی	گاو و خر باشد و ضیاع و عقار
کی درآید فرشته تا نکنی	سگ ز در دور و صورت از دیوار
افسری کان نه دین نهد بر سر	خواهش افسر شمار و خواه افسار
سائق و قائد صراط الله	به ز قرآن مدان و به ز اخبار

« سنائی »

زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست

مادر بتها بت نفس شماست

« مولوی »

ره رها

کرده

ای از

آنی

گم

علم

کز تو

تو را

نبستاند

غول

باشد

نه

عالم

آنکه

از او

عز ندانسته‌ای از آنی خوار

جهل از آن علم به بود صدبار

ده
بود
آن نه
دل
که
اندر
وی
کی
در آید
فرشته
تا
نکنی
افس
ری
کان
نه

بشنوی گفت و نشنوی کردار

گاو و خر باشد و ضیاع و عقار

سگ ز در دور و صورت از دیوار

دین
نهد بر
سر
سائق
و قائد
صراط
الله

خواهش افسر شمار و خواه افسار

به ز قرآن مدان و به ز اخبار

«سنائی»

مادر بتها بت نفس زانکه آن بت مار و
شماست این بت اژدهاست

حاضر شود برای اینکه خدا را بپرستد، هر چند اگر نماز را صحیح و خالص انجام دهد، تکلیف نماز از او ساقط و از این جهت مؤاخذه ندارد لکن چون در مقام بندگی راستگو نیست و مبتلا به شرک است یعنی گاهی بنده نفس و هوا و شیطان است و لحظه‌ای هم بنده خداوند می‌باشد، پروردگار عالم بنده مشرک نمی‌پذیرد و هرگز او را جزء بندگان خالص خود قرار نمی‌دهد.

خلاصه، نماز چنین شخص مقبول و مورد پسند پروردگار نیست و او را به درجات قرب نمی‌رساند

و صریحاً در قرآن مجید می‌فرماید: «تنها خداوند
از پرهیزگاران می‌پذیرد». ۱۷۳

هواپرستی در حال خداپرستی

مسلمانی که شبانه روز ده مرتبه در نماز می‌گوید:
ایاک نعبد یعنی پروردگارا! تنها تو را می‌پرستیم، در
حالی که غالباً بلکه دائماً در مقام پرستش نفس و هوا
و شیطان است و خود را دانسته یا ندانسته اسیر و
ذلیل و بنده شهوات و هوا و هوسهای نفسانی و
آرزوهای شیطانی قرار داده و در برابر آنها خاشع و
مطیع و تسلیم است به طوری که یک

(۱) - ... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، (مائده / ۲۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۲

۱۷۳ - (1) ... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، (مائده / ۲۷).

لحظه از پیروی آنها خودداری نمی کند^{۱۷۴}، بلکه در همان چند دقیقه‌ای که سرگرم

۱۷۴ (۱) - برای توضیح مطلب به حالات مال پرستان توجه شود [که] چگونه برای مال دنیاخاضع و ذلیل و اسیرند و برای به دست آوردن و نگهداری و زیاد کردن آن، چه رنجها که می‌برند و پستیها که می‌کشند و ناراحتیها که می‌بینند چه خیانتها که می‌کنند و چه حقوقی را که ضایع می‌گذارند و چه حق‌کشیها که مرتکب می‌شوند تا جایی که جان عزیز بلکه از جان عزیزتر؛ یعنی دین خود را فدای آن می‌کنند. از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تس عبد الدرهم والدینار؛ یعنی هلاک باد یا هلاک شد بنده مال دنیا». E\.

چه پاسخ نیکویی دانشمندی به سلطان وقتش داد چون به او اعتراض کرد که چرا مرا تعظیم نکردی؟ دانشمند گفت: سلطان منم؛ زیرا بر چیزی که تو بنده و مملوک او هستی من حکومت و سلطنت دارم یعنی تو اسیر و ذلیل مال و مقامی و من از هردو آزادم.

شرح خشوع و تذلل بشر مال پرست در برابر مال دنیا بسیار و شواهد تاریخی افزون از شمار است برای نمونه داستان شریح، قاضی کوفه یادآوری می‌شود:

گاهی که از او خواستند به قتل حضرت اباعبدالله علیه السلام فتوا دهد، حاضر نشد و چون ابن‌زیاد به او اصرار کرد قلمدانش را بر سر خود زد که خون جاری شد و گفت: چگونه چنین فتوایی دهم؟! شب هنگام، ابن‌زیاد برایش مال فراوان و بدره فرستاد، صبح به دارالاماره آمد و گفت: دیشب پس از تدریهای زیاد دانستم که جنگ با حسین علیه السلام واجب است؛ زیرا اراده فساد و خروج بر خلیفه وقت (یزید) را دارد!!

در کتاب «جواهرالکلام» می‌نویسد: بیت‌المال کوفه سالی هیجده کرور درهم در آن ذخیره می‌شد و زمان معاویه از آن برداشته نشد تا وقتی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام عازم کربلا گردید. ابن‌زیاد ملعون تمام آنچه در این چند سال ذخیره شده بود بین لشکریان کربلا و سرکرده‌های آنها پخش کرد.

نمونه دیگر، کار «سمرة بن جندب» از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است. معاویه به او گفت: منبر رو و به مردم بگو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود آیه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...** (بقره/ ۲۰۷) درباره ابن ملجم قاتل علی علیه السلام است (با اینکه قطعاً این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است).

و بگو آیه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ**، (بقره/ ۲۰۴). در شأن علی علیه السلام است و در مقابل یکصد هزار درهم به تو می‌دهم، [او] نپذیرفت، این مبلغ را دوبرابر کرد، پذیرفت!! و در «تحفة الاحباب» است که چهارصد هزار درهم گرفت و به منبر رفت و آن دروغ بزرگ را گفت، چه خوب گفته:

.....

Eni's\vi\ ای سیم ندانم که به اقبال که زادی\Z که مهر تو فرزند کشد کینه ز مادر\Z معشوق سلطینی و محبوب اساطین\Z آسایش سلطان و آرایش لشکر\Z بی‌یاد تو زاهد نکند روی به محراب\Z بی‌عشق تو واعظ نهد پای به منبر\Z E\ E\ E\

(۱) - برای توضیح مطلب به حالات مال پرستان توجه شود [که] چگونه برای مال دنیاخاضع و ذلیل و اسیرند و برای به دست آوردن و نگهداری و زیاد کردن آن، چه رنجها که می‌برند و پستیها که می‌کشند و ناراحتیها که می‌بینند چه خیانتها که می‌کنند و چه حقوقی را که ضایع می‌گذارند و چه حق‌کشیها که مرتکب می‌شوند تا جایی که جان عزیز بلکه از جان عزیزتر؛ یعنی دین خود را فدای آن می‌کنند. از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تعس عبد الدرهم والدینار؛ یعنی هلاک باد یا هلاک شد بنده مال دنیا».

چه پاسخ نیکویی دانشمندی به سلطان وقتش داد چون به او اعتراض کرد که چرا مرا تعظیم نکردی؟ دانشمند گفت: سلطان منم؛ زیرا بر چیزی که تو بنده و مملوک او هستی من حکومت و سلطنت

دارم یعنی تو اسیر و ذلیل مال و مقامی و من از هردو آزادم.

شرح خشوع و تذلل بشر مال پرست در برابر مال دنیا بسیار و شواهد تاریخی افزون از شمار است برای نمونه داستان شریح، قاضی کوفه یادآوری می‌شود:

گاهی که از او خواستند به قتل حضرت اباعبدالله علیه السلام فتوا دهد، حاضر نشد و چون ابن زیاد به او اصرار کرد قلمدانش را بر سر خود زد که خون جاری شد و گفت: چگونه چنین فتوایی دهم؟!

شب هنگام، ابن زیاد برایش مال فراوان و بدره فرستاد، صبح به دارالاماره آمد و گفت: دیشب پس از تدبرهای زیاد دانستم که جنگ با حسین علیه السلام واجب است؛ زیرا اراده فساد و خروج بر خلیفه وقت (یزید) را دارد!!

در کتاب «جواهرالکلام» می‌نویسد: بیت‌المال کوفه سالی هیجده کرور درهم در آن ذخیره می‌شد و زمان معاویه از آن برداشته نشد تا وقتی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام عازم کربلا گردید. ابن‌زیاد ملعون تمام آنچه در این چند سال ذخیره شده بود بین لشکریان کربلا و سرکرده‌های آنها پخش کرد.

نمونه دیگر، کار «سمره بن جندب» از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است. معاویه به او گفت: منبر رو و به مردم بگو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود آیه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ...**، (بقره/ ۲۰۷) درباره ابن ملجم قاتل علی علیه السلام است (با اینکه قطعاً این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است).

و بگو آیه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْإِخْصَامِ،**
(بقره / ۲۰۴). در شأن علی علیه السلام است و در
مقابل یکصد هزار درهم به تو می‌دهم، [او]
پذیرفت، این مبلغ را دو برابر کرد، پذیرفت!! و در
«تحفة الاحباب» است که چهارصد هزار درهم
گرفت و به منبر رفت و آن دروغ بزرگ را گفت،
چه خوب گفته:

.....

ای سیم ندانم که کز مهر تو فرزند
به اقبال که زادی کشد کینه ز مادر
معشوق سلاطینی و آسایش سلطانی و
محبوب اساطین آرایش لشکر

بی یاد تو زاهد نکند بی عشق تو واعظ
روی به محراب ننهد پای به منبر

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۳

نماز است دلش از یاد خدا غافل و در یاد همان
هوسرانیهاست و مخاطب او در گفتن **ایاک نعبد**
همان آرزوها و شهواتست، به راستی چنین بندهای
مشرك، بلکه خالص در بندگی شیطان و سزاوار
خذلان بلکه نیران است.^{۱۷۵}

^{۱۷۵} (1\ i) - براسی چه نیکو فرموده سید بحر العلوم رحمه الله در الدرّة النخفیه / ۱۵۲ / جوامع السنن: E\

شركاً وكذباً واتباع العادة

واحذر لدى التخصیص بالعبادة

فانت عبد لهواك تعبد

ایاک من قول به تفند

یعنی در حال نماز که می گویی پروردگارا تنها تو را بندگی می کنم بترس از اینکه مشرك و دروغگو و بنده عادت های خود باشی، بترس و برحذر باش از اینکه به دروغ بگویی من تنها بنده تو هستم در حالی که بنده هوای نفس خود می باشی؛ چیزی که سبب دلخوشی است باز بودن در توبه به روی بندگان است به طوری که اگر صدها مرتبه بنده غیرخدا شود پس پشیمان شده و بخواهد بنده خالص او شود او را می پذیرند.

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ

آیا بنده یکی با بنده عده‌ای برابر است؟

خداوند در قرآن مجید «کسی را که اسیر نفس و هوا و پیرو آرزوهای شیطانی است، مثل می‌زند به غلام مشترکی که مولای متعدد دارد (که سلیقه‌های مختلف و میلهای متضاد دارند و غلام بیچاره، گرفتار و مجبور به اطاعت از همه آنها است) و کسی که موحد و تنها خداپرست و مطیع آفریدگار است نه دیگری، مثل غلام خاصی است که یک مولا بیشتر ندارد و سر و کارش با یک نفر است...»^{۱۲۶} و چنین بنده‌ای در کمال آسایش است «یک یار پسندیده کن چو یک دل داری».

(۱) - براستی چه‌نیکو فرموده سید بحر العلوم رحمه الله در الدرّة النجفیه / ۱۵۲ / جوامع السنن:

صد بار اگر توبه شکستی باز آ

این درگه ما درگه نومیدی نیست

و تفصیل توبه در آخر کتاب گناهان کبیره ذکر شده است اللهم اجعلنا من التوابین.

^{۱۲۶} i(2) - ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متشككون ورجلا سلما لرجل هل يمشونان مثلا الحمد لله بان اكثرهم لا يعلمون E\، (زمر / ۲۹)، E\.

واحذر	لدى	شركاً وكذباً واتباع
التخصيص بالعبادة	العادة	
اياك من قول به	فانت عبد لهواك	
تفند	تعبد	

یعنی در حال نماز که می‌گویی پروردگارا تنها تو را بندگی می‌کنم بترس از اینکه مشرک و دروغگو و بنده عاداتهای خود باشی، بترس و برحذر باش از اینکه به دروغ بگویی من تنها بنده تو هستم در حالی که بنده هوای نفس خود می‌باشی؛ چیزی که سبب دلخوشی است باز بودن در توبه به روی بندگان است به طوری که اگر صدها مرتبه بنده غیرخدا شود پس پشیمان شده و بخواهد بنده خالص او شود او را می‌پذیرند.

باز آ باز آ هر آنچه گر کافر و گبر و
هستی باز آ بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه صد بار اگر توبه
نومیدی نیست شکستی باز آ

و تفصیل توبه در آخر کتاب گناهان کبیره ذکر
شده است اللهم اجعلنا من التوابین.

(۲) - ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا
سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا لِحَمْدِ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ، (زمر / ۲۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۴

پایداری در یگانه پرستی

به راستی کسی که از پرستش و فرمانبرداری پروردگار عالم سرپیچی کند و از شیطان و هوای نفس خود بندگی نماید در آن حال از توحید که اساس دین اسلام بر آن است بیرون رفته و از آنچه گفته و پذیرفته بود (یعنی **اشهد ان لا اله الا الله**) رویگردان شده است، از اینجاست که در قرآن مجید می‌فرماید:

« کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و بس (و شریکی برای او در هیچ مرحله‌ای قرار ندادند) سپس بر این گفتار ایستادند (و تا ساعت مرگ از آن برنگشتند) پس در ساعت مرگشان ملائکه به آنها نازل و ایشان را مژده می‌دهند که از عذاب نترسید که عذابی برای شما نیست و از نرسیدن به ثوابهای الهی اندوهگین مباشید و شاد باشید به آن بهشتی که به شما وعده داده شده بود». ۱۷۷

۱۷۷ - (1) i' إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ\E، (فصلت / ۳۰). E\.

در تفسیر منهج از سفیان بن عبدالله ثقفی نقل شده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که مرا به خصلتی راهنمایی فرما تا به آن متمسک شوم. حضرت فرمود: «بگو تنها پروردگار من خداوند است» پس بر این گفتار ثابت و مستقیم باش. گفتم یا رسول الله! خطرناکترین چیزی که از آن باید کناره بود چیست؟ آن حضرت زبان مبارک خود را گرفت و فرمود: «اینکه زبان خود را نگهداری».

نمونه‌ای از پایداری در خداپرستی

«عبدالله بن حذافه بن قیس» در نبرد با رومیان اسیر شد، به او گفتند نصرانی شو تا آزاد شوی، پذیرفت، پس روغن زیت در دیگ بزرگی به جوش آوردند و یک نفر اسیر مسلمانی را آورده و بر او نصرانی شدن را پیشنهاد کردند، پذیرفت، در پیش چشم عبدالله او را در زیت جوش آمده انداختند، تمام

گوشت بدنش از استخوانهایش جدا شده و
استخوانهایش نمایان گشت.

(۱) - إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي
كُنتُمْ تُوعَدُونَ، (فصلت / ۳۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۵

برای بار دوم نصرانی شدن را به عبدالله پیشنهاد
کردند، باز نپذیرفت، گفتند او را در زیت اندازید،
عبدالله گریه کرد، گفتند عبدالله جزع کرد و گریه
نمود، بزرگ نصارا گفت او را برگردانید، چون نزد
او آمد گفت گریه من نه برای این شکنجه و کشته
شدن است بلکه برای این است که چرا یک جان
بیشتر ندارم و در راه خدا یک مرتبه شهید می شوم؟
آرزو داشتم به شماره موهای بدنم جان داشتم و

کشته می‌شدم و باز زنده می‌گردیدم و در راه خدا
کشته می‌شدم.

بزرگ نصارا را حال او به شگفت آورد و دوست
داشت او را آزاد کند، گفت سر مرا ببوس تا تو را
آزاد کنم، نپذیرفت. گفت اسلام را رها کن و
نصرانی شو! من دخترم را به تو می‌دهم و تمام
دارایم را با تو تقسیم می‌کنم، باز نپذیرفت. گفت:
پس سر مرا ببوس تا تو را به همراه هشتاد نفر از
مسلمانان اسیر آزاد کنم، این را پذیرفت و به مدینه
بازگشت. مسلمانان به مزاح به او می‌گفتند سر
کافری را بوسیدی؟ عبدالله می‌گفت به همین
بوسیدن، خداوند هشتاد نفر مسلمان را از اسیری
آزادی بخشید». ۱۲۸

شرک در استعانت به اسباب

از شرک‌های متداول بین اهل توحید، شرک در استعانت به اسباب است یعنی اسباب را مستقل در تأثیر بدانند. توضیح مطلب آنکه آفریدگار جهان، عالم وجود را بر پایه اسباب بنا نهاده یعنی پیدایش هر چیزی را به چیز دیگر مستند فرموده مثلاً پیدایش فرزند را به جمع شدن زن و مرد و شرایط دیگر مقرر فرموده است، پیدایش ثروت را در کار کردن و شفا یافتن بیمار را در مداوا نمودن و سایر چیزها. آنگاه بشر برای رسیدن به منفعتی یا نجات از ضرری به اسباب آن پناهنده می‌شود و چون به مقصود رسید، آن را از همان سبب می‌داند در حالی که واقعاً نفع رساننده و نجات دهنده خداوند است به وسیله اسباب و پس از دقت خواهد دانست که تمام سببها آفریده شده و ساخته آفریدگار جهان است و تأثیر آنها هم از اوست و ظهور اثر از آنها متوقف بر خواست و اذن اوست.

(۱) - سفینه البحار ۲ / ۱۲۸.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۶

صاحب معرفت و بصیرت، به یقین دانسته که مالک
نفع و ضرر، خداست و بس.^{۱۷۹}

برای تثبیت و محکم شدن توحید افعالی و نجات از
این مرتبه از شرک، مؤمن باید شبانه روزی ده مرتبه
در نماز بگوید **وَأَيُّكَ نَسْتَعِينُ** یعنی پروردگارا! تنها
از تو یاری می جویم (در رسیدن به هر خیر و نجات
از هر شر دنیوی و اخروی و به هر سببی می چسبم
به امر تو و امید، به تو است و همین است معنای
توکل بر پروردگار که از لوازم ایمان است.

امید تأثیر به مسبب نه سبب

^{۱۷۹} (۱) - i\ (1) فل لأئملك لنفسی نفعاً ولا ضرراً إلا ما شاء الله... E\... (اعراف / ۱۸۸) E\

زیرا «توکل» ترک اسباب کردن نیست بلکه آن امری قلبی است؛ یعنی قوت قلب و امید و تکیه‌اش در جلب منفعت و نجات از ضرر، تنها پروردگار باشد و تمسک به اسباب برای این است که سنت الهی بر این جاری شده که تربیت بندگان و اصلاح کارهای آنها را از مجاری اسباب قرار داده است.

پس عاقل دست به هر سببی که دراز می‌کند باید نظرش به سازنده و آفریننده و قیوم آن سبب باشد و انتظار اثر از طرف آفریننده آن سبب داشته باشد و بداند که اگر او نخواهد اثر پیدا نخواهد شد چنانچه اگر او بخواهد به وسیله آن سبب یا سبب دیگری که گمانش را نمی‌برد یا بدون هیچ سببی، آن منظور را عملی می‌فرماید و در جلد نخستین «گناهان کبیره» این مطلب به تفصیل تذکر داده شده است.^{۱۸۰}

(۱) - قُلْ لَأَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...
(اعراف / ۱۸۸).

(۲)

-سنتی بنهاد و اسباب و طرق

بیشتر احوال بر سنت رود

سنت و عادت نهاد با مزه

بی سبب گر عزمها موصول نیست

ای گرفتار سبب بیرون میر

هرچه خواهد آن مسبب آورد

لیک اغلب بر سبب راند نفاذ

چون سبب نبود چه ره جویدمیرید؟

این سببها بر نظرها پردههاست

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن

تا مسبب بیند اندر لامکان

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر

جز خیال منعقد بر شاهراه

طالبان را زیر این ارزق تتق

گاه قدرت خارق سنت شود

باز کرده خرق عادت معجزه

قدرت از عزل سبب معزول نیست

لیک عزل آن مسبب ظن میر

قدرت مطلق سببها بردرد

تا بدانند طالپی جستن مراد

پس سبب در راه می‌آید پدید

که نه هر دیدار صنعش را سزاست

تا حجب را برکنند از بیخ و بن

هرزه بیند جهد و اسباب دکان

نیست اسباب و وسائط ای پدر

تا بماند دور غفلت چندگاه

مولوی

طالبان را زیر این	-سنتی بنهاد و
ارزق تتق	اسباب و طرق
گاه قدرت خارق	بیشتر احوال بر سنت
سنت شود	رود
باز کرده خرق	سنت و عادت نهاده
عادت معجزه	با مزه
قدرت از عزل سبب	بی سبب گر عزبما
معزول نیست	موصول نیست
لیک عزل آن مسبب	ای گرفتار سبب
ظن مبر	بیرون مپر
قدرت مطلق سببها	هرچه خواهد آن
بردرد	مسبب آورد
تا بداند طالبی	لیک اغلب بر سبب
جستن مراد	راند نفاد

چون سبب نبود
چهره جوید مرید؟
این سبها بر نظرها
پرده هاست
دیده‌ای باید سبب
سوراخ کن
تا مسبب بیند اندر
لامکان
از مسبب می‌رسد هر
خیر و شر
جز خیال منعقد بر
شاهراه

پس سبب در راه
می‌آید پدید
که نه هر دیدار
صنعش را سزااست
تا حجب را بر کند از
بیخ و بن
هرزه بیند جهد و
اسباب دکان
نیست اسباب و
وسائط ای پدر
تا بماند دور غفلت
چندگاه

مولوی

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۷

سوگند به مخلوق هم شرک است

«زراره» گوید: از حضرت باقر علیه السلام از تفسیر آیه شریفه: «و ایمان نمی آورند بیشترشان مگر اینکه مشرکند»^{۱۸۱}، پرسیدم، فرمود: «از این شرک است، گفتن شخص به دیگری: نه چنین است به جان تو سوگند»^{۱۸۲} یعنی برای تأکید مطلب به جان مخلوقی سوگند خوردن، از شرک است.

نیز از همان حضرت مروی است که شرک در این آیه مراد شرک در اطاعت است (نه عبادت یعنی اگر کسی اطاعت دیگری را در معصیت خدا بکند،

^{۱۸۱} i(1) - i(1) وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ، E\ (یوسف / ۱۰۶)، E\.

^{۱۸۲} i(2) - i(2) قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ ذَلِكَ قَوْلَ الرَّجُلِ: لَا وَحْيَاتِكَ»، (تفسیر عیاشی ۲ / ۱۹۹ / ح ۹۰)، E\.

مشرک شده است) و نیز از شرک است گفتن شخص: «نه به خدا و به جان فلانی سوگند».

نیز از شرک است گفتن اینکه: «اگر خدا و فلانی نبود، چنین و چنان می‌شد».^{۱۸۳}

بیان شرک بودن سوگند به مخلوق (هر که باشد) این است که چون در سوگند خوردن باید به صاحب عظمت و بزرگی سوگند خورد و شکی نیست که بزرگ حقیقی خداست و بس و آفریده (هر کس که باشد) از خودش هیچ ندارد و جز رب العالمین هیچ کس سزاوار بزرگداشت و تعظیم بالذات نیست پس وقتی که سوگند به مخلوقی یا خدا و مخلوقی هر دو بخورد برای پروردگار، در تعظیم، شریک قرار داده است.

^{۱۸۳} (3\i) - قال عليه السلام: «شرك طاعة؛ قال الرجل لا والله وفلان ولو لا الله لو كلت فلان...» (تفسیر عیاشی ۲/۱۹۹ / ح ۹۳). E\.

(۱) - وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ،
(یوسف / ۱۰۶).

(۲) - قال عليه السلام: «من ذلك قول الرجل: لا وحياتك»، (تفسیر عیاشی ۲ / ۱۹۹ / ح ۹۰).

(۳) - قال عليه السلام: «شرك طاعة؛ قال الرجل لا والله وفلان ولو لا الله لو كلت فلان...»، (تفسیر عیاشی ۲ / ۱۹۹ / ح ۹۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۸

سوگند به غیر خدا حرام نیست

ناگفته نماند که سوگند خوردن به مخلوق هر که باشد چون شرک در اطاعت و عبادت نیست و تنها شرک در تعظیم خداوند است، حرام نیست و بنا بر تحقیق، جایز است. و شیخ طوسی - علیه الرحمه - روایات وارده را حمل بر کراهت فرموده است و

می فرماید: «مکروه است سوگند خوردن به غیر خدا مانند سوگند به مخلوقات مثل پیغمبر و کعبه و مانند کعبه و همچنین سوگند به پدران مانند اینکه بگوید: قسم به حق پدرم یا پدرانم و مانند اینها همه مکروه است». ۱۸۴

روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «به پدران خود و به بتها سوگند نخورید و قسم نخورید مگر به پروردگار و به او هم قسم نخورید مگر وقتی که راستگو باشید».

و روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند که عمر به پدرش سوگند خورد، فرمود: «خداوند شما را از سوگند خوردن به پدرانتان نهی فرموده است».

و روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس به غیر خدا قسم بخورد

پس برای خداوند شریک قرار داده است.» و در بعضی روایات است که فرمود: «به پروردگار، کافر شده است.» البته این شرک و کفر در صورتی است که قسم خورنده برای مخلوقی که به او قسم خورده عظمتی مانند عظمت پروردگار معتقد باشد که در این حال شرک و کفر حقیقی و حرام است، ولی اگر آن مخلوق را در عظمت مانند خدا نداند بلکه شأن و بزرگی او را عطای خداوند شناسد؛ مانند کسی که به شأن و بزرگی حضرت علی علیه السلام سوگند می‌خورد در حالی که معتقد است که بزرگی آن حضرت از خداوند است این کفر و شرک، حرام نیست بلی مکروه است چون روایات مزبور رسیده است.

تمرین یگانه پرستی در گفتار و کردار

شاید حکمت نهی از سوگند به مخلوق، تمرین اهل توحید است به اینکه کاملاً مراقب گفتار و رفتار خود

باشند و از هر حرف یا کرداری که بوی شرک
می‌دهد،

(۱) - مبسوط / کتاب ایمان / ح ۶ / ۱۹۱.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۱۹

خودداری کنند تا در مقام توحید قدم ثابتی داشته
باشند؛ چنانچه برای تأکید و تثبیت توحید در
استعانت، از چیز خواستن از مخلوق نهی شده است
مگر هنگام ضرورت.

«محقق اردبیلی» می‌فرماید: «مبغوض بودن سؤال
از غیر خداوند عقلاً و شرعاً مسلم است و روایت شده
جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و
سلم از آن حضرت خواستند ضامن بهشت رفتنشان
شود، آن حضرت ضمانت فرمود به شرطی که از جز
خدا چیزی نخواهند و آنها پذیرفتند تا جایی که

گاه می‌شد سوار بودند و تازیانه از دست آنها می‌افتاد به کسی که پیاده بود نمی‌گفتند آن را به من ده بلکه خود پیاده می‌شدند و تازیانه را برمی‌داشتند و سوار می‌شدند و هرگاه تشنه می‌شدند از کسی که نزدیک آب بود، نمی‌خواستند بلکه خود می‌رفتند».^{۱۸۵}

خلاصه، مکروه بودن سؤالی از مخلوقی به طور کلی مگر هنگام ضرورت برای محکم شدن اساس توحید و یگانه‌پرستی است که یگانه راه سعادت و منزلت انسانی است.

ایمان را با ستم نپوشانید

در سوره انعام می‌فرماید: «آنان که ایمان آوردند و نپوشانیدند ایمانشان را به ستم، ایشانند که برایشان امان از عذاب الهی است و ایشانند راه یافتگان».^{۱۸۶}

^{۱۸۵} (۱) i - زبدة البيان / ۶. E\

^{۱۸۶} (۲) i - الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْرُ وَهُمْ مُقْتَدُونَ\، (انعام / ۸۲). E\

«ظلم» را انواعی است، از همه بزرگتر «شُرک» است؛ چنانچه فرموده است:

«به درستی که شرک، ستم بزرگی است». ^{۱۸۷} چه ستمی از این بالاتر که مولا خیری به بنده‌اش برساند یا شری از او دور سازد آنگاه آن بنده بی‌حیا در حضور مولا آن را از او ندیده و به دروغ آن را به دیگری چون خودش نسبت دهد، آیا ظلمی بزرگتر از پوشانیدن چنین حقی هست؟

(۱) - زبده البيان / ۶.

(۲) - الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَنَهُم بِظُلْمٍ اُولَئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ، (انعام / ۸۲).

(۳) - ... إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ، (لقمان / ۱۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۰

^{۱۸۷} i\3) ... إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ، (لقمان / ۱۳).

پس هر کس سبب را مستقل در تأثیر دانست و حضرت مسبب‌الاسباب و نعمتهای بی‌پایان او را نادیده گرفت و به جای مدح و حمد و سپاس همیشگی او سرگرم ثنای اسباب و اظهار عجز و تملق از بندگان چون خودش شد، البته چنین کسی از میزان عدل بیرون و ستمگر است و سزاوار انواع عقوبتها می‌باشد و اگر حالات نخستین خود که نطفه‌ای بود و هیچ نداشت و عطا‌های الهی را می‌دید، در ستمگر بودن خود هیچ‌گونه شکی نداشت. ۱۸۸

۱۸۸ (1) - در حالات سلطان محمود غزنوی نوشته‌اند: ایاز که در ابتدا غلام سلطان بود و در اثر زیرکی و فداکاری، مقررترین افراد نزد سلطان شد به طوری که مورد حسادت وزرا و درباریان گردید، حجره‌ای داشته که همیشه بسته و مقفل و کسی را در آن راه نمی‌داد و خودش همیشه اول روز تنها داخل آن شده و پس از مقدار توقف، بیرون آمده و در را قفل می‌نمود. دو نفر از وزرا که همیشه در مقام این بودند که ایاز را از نظر سلطان بیندازند و به او بدبین سازند، به سلطان گفتند: ایاز جواهر و نقود بسیار از خزینه شما دزدیده و در حجره‌اش جمع کرده، همه روزه اول آنجا سرکشی می‌کند و کسی را به آن حجره راه نمی‌دهد و قفلها بر آن زده. سلطان به شک افتاد و گفت فردا که ایاز نزد من می‌آید شما بروید قفل را شکسته در را باز کنید هرچه جواهر و نقود یافتید بیاورید. فردا در همان وقت جمعی با بیل و کلنگ و جوال، روانه حجره ایاز شدند، قفل را شکستند چون در آن وارد شدند چیزی جز پوستین کهنه و کفش کهنه نیافتند. گفتند برای این پوستین و کفش کهنه نباید این قفلها باشد، لابد جواهرات را دفن کرده هرچه کردند چیزی نیافتند، پس همه حجاجت زده برگشتند و به سلطان آشکار شد دروغ حسودان و سعایت کنندگان، سلطان گفت باید ایاز از شما راضی شود. همه خود را بر قدمهای ایاز انداختند. ایاز گفت: اختیار با سلطان است. سلطان هم از آنجا عفو نمود. بعد سلطان از ایاز پرسید سبب چه بود که حجره خالی را مقفل نموده و همه روزه تنها در آن می‌رفتی تا مورد سوء ظن دیگران شدی؟ گفت: ای سلطان! پیش از غلامی تو تمیذست بودم و جز همین پوستین و کفش چیزی نداشتیم و از مرحمت سلطان صاحب همه چیز شده‌ام از آنجا که نفس، سرکش و یاغی می‌شود، آن پوستین و چارق که لباس پیش از غلامی من است در این حجره ضبط نمودم و همه روزه آن را نگاه می‌کنم تا مغرور نشوم و بداتم هرچه دارم از سلطان است. E۸.

غرض از نقل این داستان آن است که انسان هم باید حالت اولیه‌اش که نطفه‌گندیده‌ای بود فراموش نکند تا آنچه را دارد از خود نبیند و همه را عطا‌ی پروردگار داند: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ* خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ**، (طارق/ ۵ و ۶). باید انسان ببیند از چه آفریده شده از نطفه منی، قطره آب جهنده آفریده شده.

طمطراقی در جهان افکنده‌ای

کرمکی و از قدر آکنده‌ای

(۱) - در حالات سلطان محمود غزنوی نوشته‌اند:
ایاز که در ابتدا غلام سلطان بود و در اثر زیرکی و
فداکاری، مقربترین افراد نزد سلطان شد به طوری
که مورد حسادت وزرا و درباریان گردید،
حجره‌ای داشته که همیشه بسته و مقل و کسی را
در آن راه نمی‌داد و خودش همیشه اول روز تنها
داخل آن شده و پس از مقدار توقف، بیرون آمده
و در را قفل می‌نمود. دو نفر از وزرا که همیشه در
مقام این بودند که ایاز را از نظر سلطان بیندازند و

ای ایاز آن پوستین را یاد آر

از منی بودی منی را واگذار

پوستین و چارکش آویخته

آن ایاز از زیرکی انگیخته

چارقت اینست منگر در علا...

می‌رود هر روز در حجره خلا

عقل از سر، شرم از دل می‌برد...

زانکه هستی سخت مستی آورد

که چرا آدم شود بر من رئیس

شد عز ازیلی از این مستی بلیس

سزاوار است این جمله از تعقیبات نماز عصر فراموش نشده و مکرر خوانده شود: «اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت استغفرک واتوب اليک؛ یعنی خداوندا! هرچه نعمت داریم از تو است، نیست معبودی جز تو، طلب آمرزش می‌کنم از تو و بازگشت می‌نمایم به سوی تو».

و همچنین این فقرات از دعای ابوحمزه: «سَيِّدِي! اَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ ... وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ ... وَ [أَنَا] الْفَقِيرُ الَّذِي اغْنَيْتَهُ ... وَأَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثَّرْتَهُ ...».

به او بدینش سازند، به سلطان گفتند: ایاز جواهر و نقود بسیار از خزینه شما دزدیده و در حجره‌اش جمع کرده، همه روزه اول آنجا سرکشی می‌کند و کسی را به آن حجره راه نمی‌دهد و قفلها بر آن زده. سلطان به شک افتاد و گفت فردا که ایاز نزد من می‌آید شما بروید قفل را شکسته در را باز کنید هرچه جواهر و نقود یافتید بیاورید. فردا در همان وقت جمعی با بیل و کلنگ و جوال، روانه حجره ایاز شدند، قفل را شکستند چون در آن وارد شدند چیزی جز پوستین کهنه و کفش کهنه نیافتند. گفتند برای این پوستین و کفش کهنه نباید این قفلها باشد، لابد جواهرات را دفن کرده هرچه کردند چیزی نیافتند، پس همه خجالت زده برگشتند و به سلطان آشکار شد دروغ حسودان و سعایت کنندگان، سلطان گفت باید ایاز از شما راضی شود. همه خود را بر قدمهای ایاز انداختند. ایاز گفت: اختیار با

سلطان است. سلطان هم از آنها عفو نمود. بعد سلطان از ایاز پرسید سبب چه بود که حجره خالی را مقل نموده و همه روزه تنها در آن می‌رفتی تا مورد سوء ظن دیگران شدی؟ گفت: ای سلطان! پیش از غلامی تو تهیدست بودم و جز همین پوستین و کفش چیزی نداشتم و از مرحمت سلطان صاحب همه چیز شده‌ام از آنجا که نفس، سرکش و یاغی می‌شود، آن پوستین و چارق که لباس پیش از غلامی من است در این حجره ضبط نمودم و همه روزه آن را نگاه می‌کنم تا مغرور نشوم و بدانم هرچه دارم از سلطان است.

غرض از نقل این داستان آن است که انسان هم باید حالت اولیه‌اش که نطفه گندیده‌ای بود فراموش نکند تا آنچه را دارد از خود نبیند و همه را عطای پروردگار داند: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ*** **خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ**، (طارق / ۵ و ۶). باید انسان ببیند

از چه آفریده شده از نطفه منی، قطره آب جهنده
آفریده شده.

کرمکی و از قدر	طمطراقی در جهان
آگنده‌ای	افکنده‌ای
از منی بودی منی را	ای ایاز آن پوستین
واگذار	را یاد آر
آن ایاز از زیرکی	پوستین و چارقش
انگیخته	آویخته
می‌رود هر روز در	چارقت اینست منگر
حجره خلا	در علا...
زانکه هستی سخت	عقل از سر، شرم از
مستی آورد	دل می‌برد...
شد عز ازیلی از این	که چرا آدم شود بر
مستی بلیس	من رئیس

سزاوار است این جمله از تعقیبات نماز عصر فراموش نشده و مکرر خوانده شود: «اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت استغفرک واتوب اليک؛ یعنی خداوندا! هرچه نعمت داریم از تو است، نیست معبودی جز تو، طلب آمرزش می کنم از تو و بازگشت می نمایم به سوی تو».

و همچنین این فقرات از دعای ابو حمزه: «سیدی! انا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ ... وَاَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ ... وَ [اَنَا] الْفَقِيرُ الَّذِي اغْنَيْتَهُ ... وَاَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثَّرْتَهُ ...».

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۱

مؤمنین در گرفتاری و مشرکین در راحتی

در سوره عنکبوت می فرماید: «و زمانی که در دریا سوار کشتی شوند (و گرفتار تلاطم و موجهای وحشتناک دریا شوند و خود را در حال غرق شدن

و هلاکت ببینند) در آن حال، خداوند را از روی اخلاص می خوانند (یعنی می دانند که جز او نجات دهنده‌ای نیست) و چون خداوند آنها را نجات داد (و به خشکی رسیدند، خدای را فراموش کرده) برای او شریک قرار می دهند تا اینکه کفران نمایند نعمت نجاتی که به آنها دادیم و تا اینکه چند روزی از نعمتهای دنیوی برخوردار باشند پس زود است که بدانند (کفر و شرک خود را و ببینند آثار وخیم آن را)». ۱۸۹

فراموشی نعمت و شرک در رفاه

در سوره زمر می فرماید: «و چون به انسان سختی (مانند بیماری و تهیدستی) برسد، می خواند پروردگارش را در حالی که تنها به او رجوع کرده و امید از غیر او بریده پس چون خداوند به او نعمتی داد (و از سختی نجاتش بخشید) فراموش

۱۸۹ \i(1)-\i(1) فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ تَخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا بَلَغَهُمُ الْبَرَّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَكْفُلُونَ E\، (عنكبوت/ ۶۵-۶۶). E\

می کند آن سختی را که خدا را برای نجات از آن
می خواند و برای خداوند همتیانی قرار می دهد تا
اینکه

(۱) - فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّلَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا
بِمَا ءَاتَيْنَهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ، (عنكبوت / ۶۵ -
۶۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۲

گمراه شود (یا گمراه کند) از راه خدا، بگو مدت
اندکی در دنیا از کفرت برخوردار باش! جز این
نیست که تو اهل آتشی»^{۱۹۰}.

نعمت را از خود می بیند نه از خدا

^{۱۹۰} i(1)-i\ وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُبِيتًا اِلَيْهِ ثُمَّ اِذَا حُوِّلَتْ نِعْمَةٌ مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو اِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلّٰهِ اُنْدَادًا لِّبُضْلِ عَنْ سَبِيلِهِ فَاِنْ تَمَتَّعَ بِكُفْرِكَ قَلِيْلًا اِنَّكَ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ E\، (زمر / ۸). E\

نیز در همین سوره می‌فرماید: «هرگاه انسان را سختی و پریشانی برسد ما را می‌خواند و چون او را نعمتی عطا کنیم (و از رنج و محنت نجاتش بخشیم) گوید جز این نیست آن چیزی که به من رسیده بر اثر دانشی است که داشتم (یعنی آن نعمت در اثر دانش و هوش و زیرکی خودم بود نه از طرف خداوند در حالی که آن نعمت از خداوند و برای امتحان به او داده شده، آیا شکر می‌کند و آن را از خدا می‌بیند یا اینکه کفران نموده و آن را از خودش می‌داند) بلکه آن نعمت، امتحان بوده است ولکن بیشترشان نمی‌دانند».^{۱۹۱}

همه، نعمت خداست

بدبخت انسانی که می‌گوید هوش من، دانایی من، توانایی من یا دانایی و توانایی فلان و بهمان سبب رسیدن من به این نعمتها گردید در حالی که اگر

^{۱۹۱} (2) - (1) فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا نَجْوَاهُ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنِّي أَكْفُرُ لَهُمْ لَا يَتْلُمُونَ (E\، زمر/ ۴۹) E\.

تفکر می‌کرد می‌دانست که تمام این داناییها و تواناییها همه عاریه و از جمله عطاهای پروردگار جهانیان است که غالباً به وسیله اسباب می‌رساند چنانچه گذشت.

شرمساری هنگام کشف حقیقت

وای بر انسان از وقتی که شب تاریک نادانی و پندارهای نادرستش به مرگ و آفتاب

(۱) - وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًّا إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ، (زمر / ۸).

(۲) - فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، (زمر / ۴۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۳

حقیقت قیامت که طلعه آن هنگام مرگ است، روشن گردد و آنچه را ربّ و مؤثر می پنداشت ببیند جز پنداری نادرست چیز دیگر نبود.

در حدیث ۱۹۲ است که هنگام کشف حقیقت حالتی از شرمساری به انسان دست می دهد که آرزو می کند زودتر در گودالی از دوزخ جای گیرد و از آن شرمساری نجات یابد.^{۱۹۳}

دوباره تنها برمی گردیم

^{۱۹۲} 1\ (i) - كفاية الموحدين ۳ / ۲۹۲. E

^{۱۹۳} 2\ (i) - خلیفه عباسی را غلامی بود که مورد علاقه و مقرب درگاه او بود. بدون سابقه سخت بیمار شد و همه روزه بر بیماریش افزوده می شد به طوری که اطبا از معالجه اش مأیوس و عاجز شدند. E

طیبی حاذق حدس زد که بیماریش باید سبب روانی داشته باشد لذا تنها با او صحبت کرد تا سبب بیماریش را کشف نماید، غلام اقرار کرد که چند نفر از دشمنان سلطان، غلام را تطمیع و تحریک کردند تا سم داخل شراب کند و به سلطان دهد.

غلام گفت: شراب مسموم را به سلطان دادم اتفاقاً. فهمید و نخورد و از آن روز احسان و انعام مرا زیادتیر کرده و من از شدت شرمساری بیمار شدم و بیماری من علاجی ندارد و به مرگ منتهی خواهد شد. (سزواری / مصابیح القلوب / فصل ۳۵).

وای بر انسان از روزی که بفهمد پروردگارش همیشه با او بوده و تمام خیانتها و گناهانش را می دیده و حلم می فرموده و بر انعامش می افزوده ...

[خداوند] در سوره انعام می‌فرماید: «شما تک تک چنانکه نخستین بار آفریدیمتان پیش ما آمده‌اید و آنچه را به شما عطا کردیم پشت سر گذاشتید و واسطه‌هایتان را که می‌پنداشتید در (عبادت) شما شریکند با شما نمی‌بینم، روابط شما گسیخته و آنچه می‌پنداشتید نابود شده است.»^{۱۹۴}

در «تفسیر المیزان» در شرح آیه چنین می‌نویسد:
آیه شریفه خبر می‌دهد از

(۱) - کفایة الموحدين ۳ / ۲۹۲.

(۲) - خلیفه عباسی را غلامی بود که مورد علاقه و مقرب درگاه او بود. بدون سابقه سخت بیمار شد و همه روزه بر بیماریش افزوده می‌شد به طوری که اطبا از معالجه‌اش مأیوس و عاجز شدند.

^{۱۹۴} i\ 3) - i\ ۱ و لَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْجُمْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَنْ نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَآكِبُكُمْ تَزْعُمُونَ E\ (انعام / ۹۴). E\.

طیبی حاذق حدس زد که بیماریش باید سبب روانی داشته باشد لذا تنها با او صحبت کرد تا سبب بیماریش را کشف نماید، غلام اقرار کرد که چند نفر از دشمنان سلطان، غلام را تطمیع و تحریک کردند تا سم داخل شراب کند و به سلطان دهد.

غلام گفت: شراب مسموم را به سلطان دادم اتفاقاً. فهمید و نخورد و از آن روز احسان و انعام مرا زیادتر کرده و من از شدت شرمساری بیمار شدم و بیماری من عاجی ندارد و به مرگ منتهی خواهد شد. (سبزواری / مصابیح القلوب / فصل ۳۵).

وای بر انسان از روزی که بفهمد پروردگارش همیشه با او بوده و تمام خیانتها و گناهانش را می‌دیده و حلیم می‌فرموده و بر انعامش می‌افزوده

...

(۳) - وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ
وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ
شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَؤُا لَقَدْ تَقَطَّعَ
بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ، (انعام / ۹۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۴

حقیقت زندگی انسان در نشأت آخرت و آن روزی
که با مردن، بر پروردگار خود وارد شده و حقیقت
امر را دریافته، می فهمد که او فقط مدبر به تدبیر
الهی بوده و خواهد بود و جز حق تعالی چیزی
زندگی او را اداره نمی کرده و هرچه را که خیال
می کرده که در تدبیر امر او مؤثر است چه اموالی
که وسیله زندگی خویش می پنداشته و چه اولادی
که یار و مددکارش خیال می کرده و چه همسران
و خویشاوندان که پشت و پناه خود می دانسته
هیچ کدام در تدبیر زندگی او اثر نداشته و پندار
وی خرافه‌ای بیش نبوده، همچنین شفاعت خواهی

از اربابی بجز خدا که به شریک قرار دادن برای خدا منجر می‌شد سراسر پندار بوده است.

خضوع برای اسباب منحرف می‌کند

آری، انسان جزئی از اجزای عالم است که مانند همه آن اجزا در تحت تدبیر الهی متوجه غایتی است که خداوند برایش معین و مقدر فرموده است و هیچ موجودی از موجودات عالم دخالت و حکومت در تدبیر او ندارد و اسبابی هم که به حسب ظاهر، موثر به نظر می‌رسند، آثارشان همه از خدای تعالی است و هیچیک از آنها مستقل در تأثیر نیستند، اما چه باید کرد که انسان وقتی در برابر زینتهای ظاهری و مادی زندگی و این علل و اسباب صوری قرار می‌گیرد، یکباره دل به آن لذایذ داده و همه به آن علل و اسباب می‌چسبد و قهراً در برابر آنها خاضع گشته و همین خضوع، او را از توجه به مسبب‌الاسباب و آفریدگار آنها باز می‌دارد و رفته

رفته آن اسباب را مستقل در تأثیر می‌پندارد به طوری که دیگر هیچ همی برایش نمی‌گذارد، جز اینکه با خضوع در برابر آنها لذایذ مادی خود را تأمین کند و همه عمر خود را به سرگرمی با این اوهام سپری ساخته و بکلی از حق و حقیقت غافل بماند، آری «این زندگی دنیا جز لهو و بازیچه‌ای نیست».^{۱۹۵}

(۱) - وَمَا هَذِهِ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ ...،
(عنكبوت / ۶۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۵

خدا را فراموش می‌کند، خودش فراموش می‌شود این حقیقتی است که قرآن از روی آن پرده برداشته و به عبارات گوناگون آن را گوشزد بشر فرموده است، از آن جمله می‌فرماید: «خدا را

^{۱۹۵} i(1)-\i\ وَمَا هَذِهِ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ ...، E\...، (عنكبوت / ۶۴). E\.

فراموش کردند خداوند هم در عوض خودشان را
از یادشان برد، ایشان همانا فاسقاند».^{۱۹۶}

با فرا رسیدن مرگ و جدا شدن جان از کالبد،
ارتباطش با تمامی اسباب و علل مادی قطع می‌شود؛
چون همه ارتباط آنها با بدن بود وقتی بدنی نماند
قهرآ آن ارتباط از بین خواهد رفت، آن وقت است
که به عیان می‌بیند آن استقلالی که برای علل و
اسباب در دنیا قایل بود، خیالی باطل بوده و با
بصیرت تمام می‌فهمد که تدبیر او در آغاز و فرجام
به دست پروردگارش بوده و جز او رب دیگری
نداشته و مؤثری در کارهایش نبوده است.

پس اینکه فرمود: **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى** اشاره است
به حقیقت امر و جمله **وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ** بیان
بطلان سببیت اسباب و علی است که انسان را در
طول زندگیش از یاد پروردگارش غافل می‌ساخت.

^{۱۹۶} i(1) - ... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَلْنَاهُمُ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ E\، (حشر/ ۱۹) E\.

و اینکه فرمود: **لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ** علت و جهت انقطاع انسان را از اسباب و سقوط آن اسباب را از استقلال در سببیت بیان کرده و حاصل آن بیان این است که سبب آن، انکشاف بطلان پندارهایی است که آدمی را در دنیا به خود سرگرم می کرده است.

آری حقیقت امر برای او روشن می شود که این اسباب، اوهامی بیش نیستند که آدمی را به خود سرگرم کرده و آنها را دارای اثر مستقل می پنداشته است.

بیشتر قرآن در توحید افعالی است

پس از مراجعه به قرآن دانسته می شود که قسمت معظم آن راجع به توحید افعالی و نکوهش بشر از اینکه در افعال الهی و شؤون ربوبیت شریکهای برای خدا قرار داده است

(۱) - ... نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَلَهُمْ اَنْفُسَهُمْ اَوْلِيَّكَ هُمْ ا
لْفٰسِقُونَ، (حشر / ۱۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۶

می‌باشد؛ زیرا توحید ذاتی مورد قبول همه ملل
عالم جز دهریین است و چنانچه گذشت، توحید
الهی، فطری بشر و تاکنون شنیده نشده که عاقلی
گفته باشد آفریدگار جهان هستی متعدد است پس
هرچه شرک است از ناحیه ربوبیت الهی و عبودیت
بشر است.

پایه دین را محکمتر کنید

بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که اصل اولی
اعتقادی اسلامی یعنی توحید را که پایه و اساس
دین یعنی سعادت دنیا و آخرت است محکم نماید و
به یقین بداند.

چنانچه اصل آفرینش و افاضه حیات از حضرت
آفریدگار است، همچین بقا و استمرار حیات و
انقطاع آن هم از اوست؛ یعنی جان دهنده او است
میراننده هم اوست **يُحْيِي وَيُمِيتُ** وچنانکه:
«آفریدن کار اوست، روزی دادن و زیاد و کمی آن
هم از اوست».^{۱۹۷}

و همچین: «سربلندی و پستی، هر دو از اوست».^{۱۹۸}

چنانچه: «ثروتمندی و تهیدستی هم از اوست».^{۱۹۹}

و: «نیز فرزندی و بی‌فرزندی هم از خداوند
است».^{۲۰۰}

و: «سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و تندرستی
و بیماری همه از اوست».^{۲۰۱}

^{۱۹۷} i(1)-i\... E\... (رعد/ ۲۶). E\...

^{۱۹۸} i(2)-i\... E\... (آل عمران/ ۲۶). E\...

^{۱۹۹} i(3)-i\... E\... (نجم/ ۴۸). E\...

^{۲۰۰} i(4)-i\... E\... (شوری/ ۴۹ و ۵۰). E\...

^{۲۰۱} i(5)-i\... E\... (شعراء/ ۷۹ و ۸۰). E\...

و: «هر رنجی و بلایی و سختی یا نجات از آنها همه
از خداوند است». ۲۰۲

و خلاصه، هر چیزی که به انسان برسد همه از اوست
بَيِّدَهُ الْخَيْرِ.

«خوشبختی و بدبختی، رهیابی و گمراهی، از
خداست». ۲۰۳

(۱) - **اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ...** (رعد /
۲۶).

(۲) - **... وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَدِكَ الْخَيْرُ**
... (آل عمران / ۲۶).

(۳) - **وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ،** (نجم / ۴۸).

۲۰۲ - i(6) - \i ... وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ ... E\... (یونس / ۱۰۷).

۲۰۳ - i(7) - \i ... يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ... E\... (فاطر / ۸).

(۴) - ... يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ
الذُّكُورَ* أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا وَجَعَلُ مَن يَشَاءُ
عَاقِبَةً... (شوری / ۴۹ و ۵۰).

(۵) - وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ
يَشْفِينِ، (شعرا / ۷۹ و ۸۰).

(۶) - ... وَإِن يَمَسَّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ
وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ... (يونس / ۱۰۷).

(۷) - ... يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ... (فاطر /
۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۷

یعنی هر کس هدایت شد به واسطه انعام و لطف
خداوند است؛ چنانچه هر کس گمراه شد به واسطه
خذلان (به خود وا گذاشتن) اوست؛ چنانچه حالات

عارض بر نفس انسانی مانند «غم و شادی نیز از خداست».^{۲۰۴}

بالجمله، باید دانست که در ملک خداوند هیچ امری پدید نمی آید (هرچند در کوچکی مانند پیدا شدن برگی بر درختی یا رویدن علفی در صحرائی یا افتادن آن باشد) مگر اینکه به علم و اذن و قضا و خواست حضرت آفریدگار جهان است.^{۲۰۵}

نباید به چیز اندک قانع بود

اقرار زبانی به توحید خداوند و اعتقاد اجمالی به آن هرچند کافی است و اگر به واسطه گناهان از بین نرود و با همان عقیده قلبی بمیرد، حتماً اهل نجات است لکن شخص عاقل نباید به این حد قانع شود بلکه **اولاً:** باید بکوشد تا امر ثابتی نصیب او گردد؛ یعنی توحید خداوند، وجدانی و مشهود او

^{۲۰۴} E\i(1) وَأَنَّ هُوَ أَضْحَكُ وَأَبْكِي، E\ (نجم / ۴۳)، E\.

^{۲۰۵} E\i(2) ... وَمَا تَشْفُقُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَغْلِبُهَا ...، E\ (انعام / ۵۹)، E\.

شود و دلش به نور توحید به طوری روشن شود که هیچ گاه خاموشی نداشته باشد و **ثانیاً**: بکوشد تا این نور، زیاد شود و برای رسیدن به این منظور، رعایت دو چیز ضروری است: **«ترک هواپرستی و مراقبت در توحید»** به این شرح:

هواپرستی با توحید منافات دارد

ترک هواپرستی و مداومت بر بندگی؛ یعنی اطاعت اوامر و نواهی الهی به طوری که واجبی از او فوت نشود و حرامی هم از او سر نزند و به مقدار توانایش در عمل به مستحبات و ترک مکروهات کوشا باشد. باید دانست که آدم هواپرست هیچ گاه اهل توحید نخواهد شد؛ زیرا او دائماً خود را مستقل می بیند و جلوه خود و رسیدن به هوسهای خویش را خواستار است. چنین شخصی

(۱) - وَأَنَّ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى، (نجم / ۴۳).

(۲) - ... وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا ...، (انعام / ۵۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۸

کی خدای را می بیند یا خشنودی او را می جوید؟
به عبارت دیگر: انسان تا چیزی را جداً طالب نباشد
به آن نمی رسد، آدم هواپرست کی طالب توحید
خداست تا به او داده شود؟

تنها آنچه را که به راستی می خواهد هوسها و
آرزوهای نفسانیش می باشد که به پاره‌ای از آنها
می رسد.

مراقبت در توحید نسبت به گفتار و کردار

[و] باید کاملاً مراقب کردار و گفتار خویش باشد که
از جاده راست توحید، یک آن هم دور نیفتد؛ یعنی
از هر چه در آن بوی استقلال خود یا سبب دیگری

و عزل خداوند از ربوبیت است پرهیزد؛ مثلاً اگر کار نیکی از او سر زد به خود نبالد بلکه آن را از خداوند بداند و بر کسی متی نگذارد بلکه خود را مجرای خیر حضرت آفریدگار بیند؛ چنانچه اگر خیری از کسی به او رسید از او چاپلوسی نکند بلکه شکر خدا کند و از سبب هم سپاسگزار باشد، چون به وسیله آن، خدا به او خیری رسانیده است.

اگر شری به کسی رسانید یا شر کسی به او رسید بداند خذلان الهی در کار بوده و از استحقاق خود بترسد و به پروردگار ملتجی شود و از او رفع آن شر و اصلاح کار را بخواهد و هیچ‌گاه دعوی استقلال نکند؛ یعنی نگوید من چنین و چنان کردم یا خواهم کرد و اگر پای من در کار نبود چنین و چنان می‌شد من فلان را ثروتمند و بهمان را نجات دادم و مانند اینها از ادعای مقام ربوبیت بلکه در قرآن مجید دستور فرموده که: «نگوید فردا چنین

کاری را می‌کنم مگر اینکه بگویند اگر خدا
بخواهد».^{۲۰۶}

امید به خدا و ترس از گناه

[و] نیز هیچ‌گاه تکیه و امید قلبی‌اش دانایی و
توانایی خودش یا دیگری نباشد و تنها امیدش
قدرت بی‌پایان خداوندش باشد؛ چنانچه نباید از
هیچ شری و پیشامد ناگواری

(۱) - وَلَا تَقُولَنَّ لِشَأْنِي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ اللَّهُ ... (کهف / ۲۳ - ۲۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۲۹

بترسد و ناراحت گردد و تنها ترسش از این باشد که
نکند به واسطه استحقاقش مورد خذلان خداوند
قرار گیرد و شری به او رسد یا شر رسیده را برطرف

^{۲۰۶} i(1) - وَلَا تَقُولَنَّ لِشَأْنِي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ... (کهف / ۲۳ - ۲۴). E\...

نفرماید و برای توضیح این مطلب در مورد کوچکی برای شرک در بیم و امید که در روایت رسیده یادآوری می‌شود تا موارد بزرگتر به خوبی دانسته گردد.

پنهانتر از راه رفتن مورچه

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شرک به خدا از راه رفتن مورچه (یعنی از صدای حرکت مور) پنهانتر است (و انسان برای خدا شریک قرار می‌دهد در حالی که نمی‌فهمد مگر به دقت بسیار) و از این شرک است برگرداندن انگشتی برای یادآوری کاری که دارد».^{۲۰۷}

گاه می‌شود انسان برای انجام کاری از خانه بیرون می‌رود و چون می‌ترسد آن کار را فراموش کند، انگشت خود را برمی‌گرداند به طوری که نگین آن کف دست قرار گیرد یا ریسمانی به انگشت خود

^{۲۰۷} (۱) «إِنَّ الشَّرْكَ أَخْفَىٰ مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَحَوَّلَ الْخَاتَمَ لِيَذْكُرَ الْحَاجَةَ وَشِبْهَ هَذَا»، (سفينة البحار ۱ / ۳۷۸). E\.

می‌بندد به امید اینکه چشمش به وضع انگشتی یا
ریسمان که بیفتد آن کار به نظرش بیاید و انجام
دهد.

البته گرداندن انگشت یا بستن ریسمان یا گذاشتن
علامت، به تنهایی شرک و مضر نیست، چیزی که
شرک است تمام امید بدان داشتن در یادآوری آن
کار می‌باشد در حالی که شخص موحد باید در تمام
کارها تنها امیدش به خدا باشد هرچند یادآوری
فلان کار جزئی باشد و بداند که اگر خدا نخواهد
یادش بیاید، گرداندن انگشت و مانند آن هم موجب
یادآوری نخواهد شد.

اگر نظر به خدا باشد شرک نیست

خلاصه، اگر انگشتی را برگرداند به امید اینکه
هرگاه چشمش به آن افتد پروردگار

(۱) - «إِنَّ الشَّرَّكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ وَ قَالَ عَلَيْهِ
السلام منه تحويل الخاتم ليدكر الحاجة وشبه هذا»،
(سفينة البحار ۱ / ۳۷۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۳۰

او را یادآوری به آن کار فرماید، شرک نیست؛ مانند
تمسک به اسباب دیگر که امید دارد خداوند به
وسیله فلان سبب او را به مقصود برساند و اگر هنگام
برگرداندن انگشتی، خدای را فراموش کند و
برگرداندن انگشتی را سبب مستقل در یادآوری
بیند و تمام امیدش در یادآوری، آن باشد؛ پس در
آن حال برای خداوند شریکی قرار داده است.

فال بد زدن هم از شرک است

مورد دوم «طیره» یعنی فال بد زدن و اعتقاد به آن
است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن

را شرک به خداوند دانسته است^{۲۰۸}؛ یعنی کسی که در نظام عالم فال بد را منشأ اثر بداند در مقام توحید افعالی برای خداوند شریک قرار داده است و از آن حضرت مروی است:

«اگر کسی به علت فال بد از راهی که می‌رود برگردد و از تصمیم خود منصرف شود، با این کردارش، برای خداوند شریکی قرار داده است»^{۲۰۹}.

و از حضرت صادق علیه السلام رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «توکل به خداوند، گناه فال بد را برمی‌دارد»^{۲۱۰}؛ یعنی گناه شوم شمردن چیزهایی را که از فال بد زدن به آنها نهی شده است، برمی‌دارد.

معنای فال بد و علت شرک بودن آن

^{۲۰۸} (۱) (i) - «الطيرة شرك - من رجعته الطيرة عن حاجته فقد اشرك»، (حیوة الحیوان ۲ / ۶۶۴ و ۶۶۵). E\.

^{۲۰۹} (۲) (i) - «الطيرة شرك - من رجعته الطيرة عن حاجته فقد اشرك»، (حیوة الحیوان ۲ / ۶۶۴ و ۶۶۵). E\.

^{۲۱۰} (۳) (i) - «كفارة الطيرة التوكل»، (روضه الكافی / ۱۷۰ / ح ۲۳۶). E\.

اموری که خداوند منشأ و سبب چیزی قرار نداده و بشر از روی وهم و خیال و پندار نادرست خود آنها را سبب مستقل برای بروز خیر یا شر بیند و به پندار نادرست خود ترتیب اثر دهد، این پندار را «تطیر» گویند که در حقیقت شریک برای خدا قرار داده است؛ مثلاً می‌خواست از روی میزان عقلی کاری را انجام دهد خودش یا دیگری عطسه‌ای کرد، اگر این عطسه را سبب شومی آن کار پنداشت و آن را از این جهت ترک کرد، این همان تطیر و شرک است.

(۱) - «الطیره شرک - من رجعتهُ الطیره عن حاجته فقد اشرک»، (حیوة الحیوان ۲ / ۲۶۴ و ۲۶۵).

(۲) - «الطیره شرک - من رجعتهُ الطیره عن حاجته فقد اشرک»، (حیوة الحیوان ۲ / ۲۶۴ و ۲۶۵).

(۳) - «كفارة الطيرة التوكل»، (روضه الكافي / ۱۷۰ /
ح ۲۳۶).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۱۳۱

عطسه، رحمت و شاهد صدق است نه صبر

این پندار غلط طوری شایع شده که بسیاری از مردم نام عطسه را «صبر» گذاشته‌اند و گاهی که کسی عطسه نماید می‌گویند صبر آمد و دنبال این کار نباید رفت در حالی که عطسه عقلاً و شرعاً منشأ هیچ امری نیست، بلی شرعاً نشانه رحمت و عافیت عطسه کننده است و نیز شاهد صدق گفته‌ای است که در آن حال گفته شده یا تصمیمی است که در آن حال گرفته شده بود.

ساعت نحس هم از خرافات است

همچنین مانند کسی که اوضاع فلکی و حرکات کواکب را در حوادث مؤثر ببیند و رسیدن به سود

و زیان را از آنها شناسد و کاری را که می‌خواهد انجام دهد اگر به پندار خودش یا به گفته دیگری آن ساعت را نحس شمرد و آن کار را ترک نمود، شرک خواهد بود؛ چنانچه اگر بداند سود و زیان به دست توانای آفریدگار است و به وسیله دعا و صدقه از خدا کمک بجوید و به آن کار اقدام نماید توحید است و جز خیر به او چیزی نخواهد رسید.

حرکت امیرالمؤمنین (ع) به سوی نهر روان

هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عازم حرکت به سوی نهر روان برای جنگ خوارج گردید، «عفیف بن قیس» گفت یا امیرالمؤمنین! می‌ترسم اگر در این ساعت حرکت فرمایی، پیروز نگردی و به مراد نرسی و این را از روی علم نجوم می‌گوییم؛ چون اوضاع فلکی دلالت بر ضعف حال مسلمانان دارد و ستاره ایشان در هبوط است.

امام علیه السلام فرمود: «ای عقیف! آیا گمان می‌بری که راه می‌نمایی به ساعتی که هر کس در آن سفر کند، بدی از او دور شود و می‌ترسانی از ساعتی که هر کس در آن حرکت کند، زیانی به او رسد؟ پس هر کس تو را در این سخنان تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده (که فرمود نفع و ضرر از خداست و جز خدا نداند فردا چه می‌شود) و چنین کسی از یاری خواستن به خدا در رسیدن به نفع و دوری از شر، بی‌نیاز شده است و کسی که

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۳۲

سخن تو را بشنود و به کار بندد باید حمد و ثنای تو را کند نه پروردگارش را؛ زیرا تو به گمان خود، او را به ساعتی که در آن به خیر رسیده و از زیان رهیده، رهنمایش کرده‌ای.^{۲۱۱}

^{۲۱۱} (۱) - فتح البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۷۸. E\.

همان ساعت رفت و پیروز شد

بالجمله، امام علیه السلام به سخن عقیف اعتنایی نفرمود و به اصحاب خویش فرمود: «به نام خدا و یاری او حرکت کنید و از خدای تعالی کمک طلبید». پس در همان ساعت متوجه خوارج شد و بر ایشان پیروز گردید به طوری که جز نه نفر که فرار کردند، بقیه هلاک شدند و از اصحاب آن حضرت کمتر از این عدد کشته گردید؛ چنانچه حضرتش از پیش خبر داده بود.

آوای کلاغ و نشستن بوم و عدد سیزده

[و] مانند «عطسه» که گذشت، خرافات دیگری در بین عوام رایج است که فال بد زدن و موثر دانستن آنها هم از شرک است؛ نظیر شنیدن صدای کلاغ یا نشستن جغد (بوم) پشت بام یا برخورد کردن به عدد سیزده یا پرواز پرنده از سمت راست یا چپ هنگام

سفر یا برخورد با شخص معلول هنگام بیرون رفتن از خانه یا مانند آمدن یا رفتن میهمان یا عیادت بیمار در شبهای یکشنبه و چهارشنبه که بعضی از عوام این امور موهوم را سبب بروز حوادث ناگوار می‌دانند.

خوش قدمی یا بدقدمی هم خرافه دیگر

[است]

[نیز مانند کسی که خانه‌ای می‌خرد و در آن منزل می‌کند یا ازدواجی می‌کند یا فرزندی می‌آورد و سپس دچار مصیبتی می‌شود، آن مصیبت را از خانه نو یا زن یا فرزند تازه می‌بیند و می‌گوید این خانه یا زن یا بچه «بدقدم» است! چنانچه اگر

(۱) - نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۷۸.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۳۳

خیر تازه‌ای به او برسد آن را از همینها می‌بیند و می‌گوید خانه خوش قدم یا عروس و بچه با قدمی است.

[شخص] پایبند به این اوهام و نظایرش باید بداند که تمام اینها شرک است و با توحید حضرت پروردگار منافات دارد؛ چون مالک نفع و ضرر و خیر و شر، خداست.

تجربه سبب درستی تطیر نیست

اگر پایبند به این خرافات بگوید ما این اعتقاد را از روی تجربه پیدا کرده‌ایم؛ مثلاً هرگاه برخلاف عطسه که باید صبر کرد، دنبال آن کار رفتیم، دچار بلا و نکتب شدیم و همچنین چیزهای دیگر.

پاسخ این است که **اولاً**: این ادعا کلیت ندارد؛ یعنی این طور نیست که هرکس در هر وقت برخلاف عطسه کاری کرده باشد، دچار بلایی شده و بنده

صدها مرتبه برخلاف عمل کرده و با توکل به پروردگار کاری را هم که می‌خواستهم انجام داده‌ام و هیچ پیشامد ناگواری ندیدم.

ثانیاً: اگر پیشامد ناگواری هم پیش آید، یقیناً ربطی به عطسه و نظایرش ندارد بلکه مربوط به امور دیگری است که به سبب آن، این پیشامد می‌شد خواه کسی عطسه می‌کرد یا نه.

نحوست با خود شماست

در سوره «یس» داستان سه نفر از رسولان الهی ذکر شده که به شهر «انطاکیه» وارد شدند و مردمان را به خداپرستی و دینداری و تدارک معاد می‌خواندند. مردمان آنجا، به جای پذیرفتن ندای نجاتبخش آنها، گفتند: **أَنَا تَطِيرْنَا بِكُمْ** ما به شما فال بد می‌زنیم و مقدم شما را شوم می‌شماریم که به سبب شما دچار نکبت و بدبختی شویم. ایشان در

پاسخشان گفتند: **طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ** نحوست و شومی با خود شماست؛ یعنی در ضمیرتان و عقاید باطل و خویهای ناپسندتان است که به واسطه آنها در بدبختی و نحوست قرار می‌گیرید.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۳۴

به هر حال، تمام فال بدها جز خرافه چیز دیگر نیست و منشأ اثری جز ناراحتی روانی و عقده درونی شخص پایبند به آنها و باور کننده آنها نیست و جز نکبتهای این عقده، اثر دیگری نخواهد داشت.

آسان گرفتن فال بد و بی‌اعتنایی به آن

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «فال بد زدن تابع قرار داد خود انسان است؛ اگر آن را آسان

بگیری آسان و اگر آن را به چیزی نگیری، چیزی نیست». ۲۱۲

و چون اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند ما گرفتار طیره هستیم یعنی بدون اختیار فال بد می‌زنیم، فرمود: «هرگاه به چیزی تطیر و فال بد زدی، رد شو و به آن اعتنایی مکن و پابند آن مباش». ۲۱۳

سفر در چهارشنبه و دعای رسیده

مروی است: «کسی که روز چهارشنبه برای انجام سفر یا کار دیگر بیرون رود و اعتنایی به گفته فال بد زندگان نکند (که می‌گویند چهارشنبه روز نحسی است) از هر بلایی و نکبتی نگهداشته می‌شود و خداوند حاجتش را روا می‌فرماید». ۲۱۴

۲۱۲ (۱) i - «الطيرة على ما جعلها ان هونتها تحونت ... وان لم يجعلها شيئاً لم تكن شيئاً»، (روضة الكافي ۱۷۰ و ۱۷۱ / حدیث ۲۳۵). E\.

۲۱۳ (۲) i - «اذا تطيرت فامض»، (سفينة البحار ۲ / ۱۰۲). E\.

۲۱۴ (۳) i - «من خرج يوم الاربعاء لا يدور خلافاً على اهل الطيرة وقى من كل آفة وعوفى من كل عاهة وقضى الله له حاجته»، (سفينة البحار ۲ / ۱۰۲). E\.

از حضرت رضا علیه السلام مروی است که در آن حال این دعا را بخواند: «اعتصمت بک یا رب! من شرّ ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلک».^{۲۱۵}

فال نیک، خوب و مطلوب است

ناگفته نماند که فال نیک زدن خوب و مطلوب است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند

(۱) - «الطیره علی ما تجعلها ان هونتها تهونت ... وان لم تجعلها شیئاً لم تکن شیئاً»، (روضه الکافی ۱۷۰ و ۱۷۱ / حدیث ۲۳۵).

(۲) - «اذا تطیرت فامض»، (سفینه البحار ۲ / ۱۰۲).

(۳) - «من خرج يوم الاربعاء لا يدور خلافاً على اهل الطيرة وقى من كل آفة وعوفى من كل عاهة وقضى الله له حاجته»، (سفينة البحار ۲ / ۱۰۲).

(۴) - سفينة البحار ۲ / ۱۰۳.

قلب سليم، ج ۱، ص: ۱۳۵

فال نیک را دوست می‌دارد». ۲۱۶

تفال به خیر آن است که شخص به مناسبت دیدن شخصی یا شنیدن نامی و مانند آن امید فرج و شادی در او پیدا شود، مثل اینکه با نصرالله یا فتح‌الله نامی همسفر می‌شود آن را به فال نیک می‌گیرد و می‌گوید ان شاء الله پیروزی با ما است. و مروی است که در غزوه حدیبیه چون «سهیل بن عمرو» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

وارد شد، آن حضرت فرمود: «سهل امرنا؛ یعنی کار ما آسان شد».

چرا فال بد از شرک و فال نیک از ایمان است

سبب اینکه فال بد ناپسند و شرک است و فال نیک پسندیده و ایمان است این است که شخصی که فال بد می‌زند در آن حال از خداوند عالم بریده و تنها آن امر موهوم را مؤثر در بدی می‌داند ولی کسی که به مناسبت امری، حسن ظنّ و امیدش به پروردگار زیاد می‌شود بدون اینکه آن امر را مؤثر بداند، البته عین ایمان و توحید است.

خلاصه و نتیجه بحث

شخص موحد باید در رسیدن به هر خیر و نفعی و در فرار و نجات از هر شرّ و ضرری تمام امیدش به پروردگارش باشد و اسباب را مسخر اراده خدا بداند و در تمسک به آنها منتظر مشیت و اراده الهی

باشد؛ چنانچه اگر اسباب را مستقل در تأثیر دانست و به آنها تکیه نمود و تنها امیدش آنها شد برای خداوند شریکهای قرار داده و بدتر از این مؤثر دانستن اموری است که پروردگار در آنها هیچ اثری قرار نداده است؛ مانند امور موهومی که به آن فال بد زده می شود.

شیعه با توسل به ائمه (ع) شرک نمی شوند

از آنچه در معنای شرک در استعانت به اسباب ذکر شد، دانسته می گردد که آنچه

(۱) - «ان الله يحب الفال الحسن»، (سفینه البحار ۲/ ۳۴۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۳۶

برخی از بی خبران (مثل طایفه وهابی) نسبت به شیعه جسارت کرده و می گویند اینها مشرکند؛ زیرا

امامان خود را می‌پرستند و از آنها استعانت می‌جویند و به شفاعتشان امیدوارند، خلاف واقع است.

برای توضیح بیشتر در پاسخ این تهمت می‌گوییم طایفه امامیه و شیعه اثنی‌عشری هیچ‌گاه برای خدا شریکی قرار نداده‌اند و اهل توحید حقیقی، آنها هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام علیهم السلام را مخلوق و بندگان مقرب درگاه پروردگار می‌دانند و پرستش غیرخدا را شرک و حرام می‌شمارند. و آنچه را شنیده یا دیده‌اید که شیعیان از ایشان اطاعت می‌کنند به سبب امر پروردگار به اطاعت آنهاست.^{۲۱۷} و نیز از روی دلیلهای قطعی ثابت شده که ایشان دوازده نفر وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و

۲۱۷ - (1) i ... أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم... E\... (نساء/ ۵۹) E\ ... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا... (حشر/ ۷).

اطاعت از آنها مورد امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعت پیغمبر هم اطاعت خداست.

زیارت، غیر از پرستش است

اما خضوع و خشوع شیعیان در برابر این دوازده نور پاک و بزرگداشت قبور متبرکه که ایشان و رفتن به زیارت مشاهد شریفه‌شان هیچ کدام پرستش آنها نیست بلکه ادب و تواضعی است در برابر مقربان درگاه الهی.

چنانکه تواضع بندگان در برابر پروردگار عقلاً واجب است همچنین در برابر کسانی که برگزیده خدایند عقلاً واجب است و شکی نیست که تواضع با آنها از آن جهت عین تواضع با خداست؛ چنانکه کبر با آنها کبر با خداست «حبّ محبوب خدا حبّ خداست». و علاوه در قرآن مجید امر شده که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادب و

تواضع کنند و در سوره حجرات می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید! صداها را خود را بالای صدای پیغمبر بلند نکنید و در سخن گفتن با آن حضرت آواز خود را بلند نکنید...»^{۲۱۸}

و همچنین می‌فرماید: «قرار ندهید خواندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مانند خواندن

(۱) - ... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... (نساء / ۵۹)

... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ... (حشر / ۷).

(۲) - ... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ ... (حجرات / ۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۳۷

^{۲۱۸} i\ (2) - ... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ ... E\، (حجرات / ۲) E\.

برخی از شما دیگری را»^{۲۱۹}؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با ادب و احترام بخوانید (مثلاً بگویند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم!) و همچنین می‌فرماید: «و یاری کنید و بزرگ دارید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را».^{۲۲۰}

از روی دلیلهای محکم ثابت است که دوازده امام با رسول خدا یکی هستند و نور واحدند و چنانچه بزرگداشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب است، تعظیم ایشان نیز واجب است.

آیا بزرگداشت حکام و ثروتمندان شرک نیست؟

جای شگفتی است از آنهایی که به شیعه می‌گویند این ادب و تواضع شما در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه شرک است در حالی که خودشان در برابر سلاطین و حکام بلکه

^{۲۱۹} i\ 1) - لا یَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا... E\... (نور / ۶۳). E\

^{۲۲۰} i\ 2) - ... وَتَعَزَّوْهُ وَتُوقِّرُوهُ... E\... (فتح / ۹). E\

ثروتمندانشان بیش از اینها ادب و تواضع می نمایند و باز خود را موحد و شیعه را مشرک می شمارند، با اینکه تواضع شیعه به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تواضع آنها مورد نهی آن حضرت است؛ چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است: «کسی که به ثروتمندی برخورد کند و با زبان و بدن برایش فروتنی کند (از جهت ثروتش) دوسوم دینش را خداوند از بین می برد».^{۲۲۱}

از این حدیث چنین معلوم می شود که اگر علاوه زبان و بدن با دل هم برای ثروتش خاضع شود، تمام دینش از دست می رود. بلی اگر با ثروتمند از جهت اسلام و دینش یا جهت دیگری جز ثروتش فروتنی کند، بسیار خوب است؛ زیرا تواضع در برابر دین، تواضع در برابر خداست.

^{۲۲۱} (۳۱ i) - «من اتی غنیاً فتواضع لغناؤه ذهب الله بنفشی دینه»، (سفینة البحار ۲ / ۶۶۸ / واژه وضع). E\.

شفاعت خواستن با خدا دانستن دو تاست

اما استعانت و توسل به بزرگان دین برای رسیدن به مقاصد دنیوی و اخروی و طلب

(۱) - لَاتَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا... (نور / ۶۳).

(۲) - ... وَتَعَزَّوْهُ وَتُقَرِّوْهُ... (فتح / ۹).

(۳) - «من اتی غنیاً فتواضع لغنائه ذهب الله بثلی دینه»، (سفینه البحار ۲ / ۶۶۸ / واژه وضع).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۳۸

شفاعت کردن از آنها در نجات از خطرات مادی و معنوی؛ بر کسانی که با شیعه معاشرت دارند پوشیده نیست که یک نفر هم از عوام شیعه یافت نمی شود که امامان را خدا بداند یا آنها را مستقل در تأثیر شناسد و عموم شیعه، امامان را صاحبان قدرت الهی

می‌دانند؛ یعنی خداوند به آنها توانایی داده که می‌توانند به اذن خدا هر افتاده‌ای را بلند و هر گرفتاری را نجات و هر وامانده‌ای را به منزل رسانند و توسّل به آنها مانند توسل بیمار است به طبیب یا دارویی که خداوند در آن شفا قرار داده است، پس دوا را می‌خورد و شفا را از خدا می‌خواهد و وقتی که خوب شد شفا را از خدا می‌بیند نه از دوا، همچنین شیعیان هم مقام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شناخته‌اند و به آنها متوسّل می‌شوند و مقصود خود را هم از خداوند به برکت و واسطه آنها می‌جویند و به یقین می‌دانند که توانایی ایشان از خداست و شفاعت کردنشان هم بسته به رضا و اذن خداست و استغاثه و تضرّع و التجا به ایشان هنگام نیاز مانند شخصی است که نزد سلطان مقصر است پس کسی را که آبرویی نزد سلطان دارد در نظر می‌گیرد و دست به

دامنش می شود که عفو او را از سلطان بخواهد و همچنین مقاصد دیگر. ۲۲۲

۲۲۲ (1) - محدث بزرگوار عراقی در کتاب «دارالسلام» حکایات متعددی راجع به توسل به اهل بیت علیهم السلام و قضای حوایج ذکر نموده و برای تنوع در مطالب کتاب، یک نمونه از آن را که مشتمل بر فواید کثیری است، اینجا نقل می‌کنیم: E\

در آخر صفحه ۵۳۹ چنین است: «معجزه پنجم آن است که شخص ثقه عادل ملا عبدالحسین خوانساری که از مجاورین کربلای معلا و به «تربت پیچ» معروف بود که تحصیل تربت از مواضع شریفه کرده به آداب مأثوره برمی‌داشت و به زوار عطا می‌نمود، آن را حکایت کرد و بیان آن این است که در اوایل اوقات مجاورت، او را در مجلسی ملاقات کردم و چون در او حالت صلاح و تقوا دیدم و دانستم که سالهاست که موفق به مجاورت شده و ملازمت حرم مطهر نموده، از او خواستم که از غرایب کرامات و معجزات، آنچه خود مشاهده کرده ذکر نماید. از جمله غرایبی که او ذکر نمود آن بود که گفت مسقط الرأس من «خوانسار» و چندی در بعضی قرای «چاپلق» که از توابع شهر بروجرد است توقف کردم تا آنکه شوق مجاورت قبر مطهر حسین علیه السلام در من حادث شد در وقتی که هوا سرد و مقدمات سفر غیرموجود بود، پس دو سر الاغ تحصیل کردم بر یکی از آنها یک زوج قره سبد که از برای حمل انگور حمل وار بر حمار استوار می‌نمایند بار کردم و چند نفر اطفال کوچک که یکی از آنها «حسن» نام دارد در آنها

.....

گذاشتم و بر دیگر لحاف انداخته زوجه خود را بر آن سوار کرده به سمت بروجرد روانه شدم که از آنها با زوار به سوی مقصود روانه کردم. E\ اتفاقاً مردی «ملا محمد جعفر» نام که ملای آن ده بود و به من مهربانی و اظهار ملاحظت می‌نمود، بر این عزم وارده مطلع گردیده بیامد و در مقام ممانعت برآمد که هوا سرد است و زاد و راحله هم نداری و با وجود این حال این کار از طریقه عقلا دور است. از او اصرار در منع و از من انکار از امتناع تا آن که مأیوس گردید و با دست خود بر زمین خطی کشیده گفت می‌روی لکن این بچه‌ها را خواهی کشت، این خط و این روز را از خاطر مده. این سخن گفت و برگردید و ما هم روانه شدیم تا آنکه به فضل خدا و توجه عزیز زهرا همگی سالم و صحیح وارد کربلا گردیدیم و چندی هم بر این واقعه گذشت تا آنکه زوار آن ولایت به زیارت آمدند و چند نفر هم از اهل آن ده که یکی از آنها همشیره زاده ملا محمد جعفر مذکور بود با آنها بود من با خود گفتم که خوب است این چند نفر را که از اهل آن ده می‌باشند مهمانی کنم تا ببینند که علاوه بر آنکه همگی سالم هستیم، زندگی و گذران هم داریم و خط ملا محمد جعفر بر ما راست نیامده، لهذا رفتم و ایشان را از برای غذای صبح دعوت کردم و با خود به منزل برده سفره انداختم و غذایی که آماده نموده بودیم حاضر کردم (سرگرم) مکالمه و مؤاکله شدیم ناگاه حسن نام مذکور که اکبر اولاد من بود و در میان حیاط بازی می‌کرد از پله بام بالا رفته و از بالای بام آویزان شده بود که ما را تماشا کند که از بام طبقه سوم ساقط گردید و به محض سقوط، روح از بدنش مفارقت نمود و بمرد، مقدمات کار به عکس مطلوب نتیجه داد و عیش و سرور به حزن و اندوه مبدل شد؛ چون این حالت را دیدم سر و پا برهنه به سوی حرم حسین علیه السلام روانه گردیدم و در ورود عرض کردم: السلام عليك يا وارث عيسى روح الله! و خود را به باب ضریح مطهر چسبانیدم و شال از کمر خود

گشوده يك سر آن را به قفل و سر ديگر را به گردن بسته و به آواز بلند صيحه زدم و گريستم و عرض كردم كه نشد و به حق مادرت زهرا نخواهد شد كه خود را راضی كنم بر آنكه خط ملا محمد جعفر بر من راست آيد و سخن او بر كرسی نشيند نشد و نخواهد شد.

خدام و زوار و اهل حرم بر گرد من جمع آمدند و از حالت من متعجب گرديدند و از سبب عروض اين حالت پرسيدند و جوابی نشيندند، كه چه باعث شده و بعضی گمان جنون كردند و هريك از ديگری سبب و باعث می پرسيدند و نمی دانستند تا آنكه بعضی از همسايگان كه اهل علم بود آمد كه مرا از برای حمل جنازه برد و واقعه را از او استفسار نمودند و باعث را فهميدند و آن شخص همسايه به نزد من آمد و در اول امر لسان موعظه و نصيحت گشود كه آخوند! تو مرددناپی هستی، مرده عادتاً زنده نمی شود بياتا برويم و اين طفل ميت را برداريم مادرش خود

را هلاك می كند، هر قدر موعظه كرد مفيد نيفتاد. آخر لسان ملامت گشوده و حضار هم موافقت كردند و من از غايت تحسر برايشان تغير كردم و گفتم مرا به خود واگذاريد من كه به شما كاری ندارم چرا عبث مرا می آزاريد.

چون اين بشنيدند بر من بخنديدند و با خود گفتند كه او را به حال خود وامی گذاريم و می رويم جنازه را برمی داريم. اين بگفتند و از حرم مطهر خارج شدند و از مشاهده اين امر و استماع اين سخن، حالت من زياده بر اول منقلب گرديد و گريه و جزع من ديگر بار اشتداد يافت. آواز برآوردم و صياح و ناله را بلند كردم و عرض نمودم كه به حق مادرت زهرا عليها السلام دست از ضريحت بر نمی دارم و از حرمت خارج نمی شوم تا آنكه خداوند جانم را بستاند يا آنكه فرزندم حسن را به من رساند. اين بگفتم و گريان چاك زدم و فرياد می كردم و بر سر می زدم تا آنكه روز قريب به نصف شد و ظهر نزديك گرديد ناگهان آواز ضجه و هلهله از ميان صحن مطهر و ايوان بلند گرديد و اهل حرم كه در اطراف من در مواضع ديگر بودند در اثر آن صداها بيرون دويدند و من ندانستم كه چه واقع شده تا آنكه ديدم كه مردم داخل حرم می شوند و ازدحامی عام و اجتماعي دارند چون خوب نظر كردم فرزندم حسن را ديدم كه آن شخص همسايه ناصح يك دست او را گرفته و مادرش از دنبال می آيد و با جمعی از زنان و همسايگان با حال صلوات فرستادن داخل حرم گرديدند چون او را مشاهده كردم خود را به زمين انداخته و سنگ ضريح را بوسيده سجده شكر بجا آوردم بعد از آن فرزند خود را در بغل كشيده چشم او را بوسيدم، پس چگونگی حال را از همراهان پرسيدم آن شخص همسايه، مذكور نمود كه بعد از آن كه از تو مأیوس شديم مصلحت در آن ديديم كه او را برداريم و پس از تغسيل و تكفين، دفن نماييم و به خاك سپاريم، لذا او را در خارج شهر به مغسل برده، برهنه كردم و طاسی آب پركرده بر سر او ريختيم ناگهان پره های دماغ او را ديديم كه حركت می كند گویا کسی آن را می مالد پس سر خود را چوكت داده عطسه كرد و بنشست مانند خفته ای كه بيدار شود چون اين حالت را ديدم از برای آسودگی تو و اظهار اعجاز اين بزرگوار، لباس بر بدن او استوار کرده او را به جهت زيارت حرم و مژده به تو اينجا آورديم».

مؤلف گوید: «حسن مذكور را بعد از آن مكرر می ديدم و الآن هم كه روز جمعه ۲۶ جمادی الاولی، سال ۱۳۰۰ هجری می باشد، مستصحب الحیوة می باشد اگرچه والد او ملا عبدالحسين مذكور مدتی است وفات کرده».

(۱) - محدث بزرگوار عراقی در کتاب «دارالسلام» حکایات متعددی راجع به توسل به اهل بیت علیهم السلام و قضای حوایج ذکر نموده و برای تنوع در مطالب کتاب، یک نمونه از آن را که مشتمل بر فواید کثیری است، اینجا نقل می‌کنیم:

در آخر صفحه ۵۳۹ چنین است: «معجزه پنجم آن است که شخص ثقه عادل ملا عبدالحسین خوانساری که از مجاورین کربلای معلا و به «تربت پیچ» معروف بود که تحصیل تربت از مواضع شریفه کرده به آداب مأثوره برمی‌داشت و به زوار عطا می‌نمود، آن را حکایت کرد و بیان آن این است که در اوایل اوقات مجاورت، او را در مجلسی ملاقات کردم و چون در او حالت صلاح و تقوا دیدم و دانستم که سالهاست که موفق به مجاورت شده و ملازمت حرم مطهر نموده، از او خواستم که

از غرایب کرامات و معجزات، آنچه خود مشاهده کرده ذکر نماید. از جمله غرایبی که او ذکر نمود آن بود که گفت مسقط الرأس من «خوانسار» و چندی در بعض قرای «جاپلق» که از توابع شهر بروجرد است توقف کردم تا آنکه شوق مجاورت قبر مطهر حسین علیه السلام در من حادث شد در وقتی که هوا سرد و مقدمات سفر غیرموجود بود، پس دو سر الاغ تحصیل کردم بر یکی از آنها یک زوج قره سبد که از برای حمل انگور محمل وار بر حمار استوار می‌نمایند بار کردم و چند نفر اطفال کوچک که یکی از آنها «حسن» نام دارد در آنها

.....

گذاشتم و بر دیگر لحاف انداخته زوجه خود را بر آن سوار کرده به سمت بروجرد روانه شدم که از آنجا با زوار به سوی مقصود روانه کردم.

اتفاقاً مردی «ملا محمد جعفر» نام که ملای آن ده بود و به من مهربانی و اظهار ملاحظت می نمود، بر این عزم وارده مطلع گردیده بیامد و در مقام ممانعت برآمد که هوا سرد است و زاد و راحله هم نداری و با وجود این حال این کار از طریقه عقلا دور است. از او اصرار در منع و از من انکار از امتناع تا آن که مأیوس گردید و با دست خود بر زمین خطی کشیده گفت می روی لکن این بچه ها را خواهی کشت، این خط و این روز را از خاطر مده. این سخن گفت و برگردید و ما هم روانه شدیم تا آنکه به فضل خدا و توجه عزیز زهرا همگی سالم و صحیح وارد کربلا گردیدیم و چندی هم بر این واقعه گذشت تا آنکه زوار آن ولایت به زیارت آمدند و چند نفر هم از اهل آن ده که یکی از آنها همشیره زاده ملا محمد جعفر مذکور بود با آنها بود من با خود گفتم که خوب است این چند نفر را که

از اهل آن ده می‌باشند مهمانی کنم تا ببینند که علاوه بر آنکه همگی سالم هستیم، زندگی و گذران هم داریم و خط ملا محمد جعفر بر ما راست نیامده، لهذا رفتیم و ایشان را از برای غذای صبح دعوت کردم و با خود به منزل برده سفره انداختم و غذایی که آماده نموده بودیم حاضر کردم (سرگرم) مکالمه و مؤاکله شدیم ناگاه حسن نام مذکور که اکبر اولاد من بود و در میان حیاط بازی می‌کرد از پله بام بالا رفته و از بالای بام آویزان شده بود که ما را تماشا کند که از بام طبقه سوم ساقط گردید و به محض سقوط، روح از بدنش مفارقت نمود و بمرد، مقدمات کار به عکس مطلوب نتیجه داد و عیش و سرور به حزن و اندوه مبدل شد؛ چون این حالت را دیدم سر و پا برهنه به سوی حرم حسین علیه السلام روانه گردیدم و در ورود عرض کردم: السلام علیک یا وارث عیسی روح الله!

و خود را به باب ضریح مطهر چسبانیدم و شال از کمر خود گشوده یک سر آن را به قفل و سر دیگر را به گردن بسته و به آواز بلند صیحه زدم و گریستم و عرض کردم که نشد و به حق مادرت زهرا نخواهد شد که خود را راضی کنم بر آنکه خط ملا محمد جعفر بر من راست آید و سخن او بر کرسی نشیند نشد و نخواهد شد.

خدام و زوار و اهل حرم بر گرد من جمع آمدند و از حالت من متعجب گردیدند و از سبب عروض این حالت پرسیدند و جوابی نشیدند، که چه باعث شده و بعضی گمان جنون کردند و هریک از دیگری سبب و باعث می پرسیدند و نمی دانستند تا آنکه بعضی از همسایگان که اهل علم بود آمد که مرا از برای حمل جنازه ببرد و واقعه را از او استفسار نمودند و باعث را فهمیدند و آن شخص همسایه به نزد من آمد و در اول امر لسان موعظه و نصیحت

گشود که آخوند! تو مرددانایی هستی، مرده عادتاً
زنده نمی‌شود بی‌اتا برویم و این طفل میت‌را برداریم
مادرش خود

را هلاک می‌کند، هر قدر موعظه کرد مفید نیفتاد.
آخر لسان ملامت گشوده و حضار هم موافقت
کردند و من از غایت تحسر برایشان تغیر کردم و
گفتم مرا به خود واگذارید من که به شما کاری
ندارم چرا عبث مرا می‌آزارید.

چون این بشنیدند بر من بخندیدند و با خود گفتند
که او را به حال خود وامی‌گذاریم و می‌رویم
جنازه را برمی‌داریم. این بگفتند و از حرم مطهر
خارج شدند و از مشاهده این امر و استماع این
سخن، حالت من زیاده بر اول منقلب گردید و
گریه و جزع من دیگر بار اشتداد یافت. آواز
بر آوردم و صیاح و ناله را بلند کردم و عرض نمودم
که به حق مادرت زهرا علیها السلام دست از

ضریحتم بر نمی‌دارم و از حرمت خارج نمی‌شوم تا آنکه خداوند جانم را بستاند یا آنکه فرزندم حسن را به من رساند. این بگفتم و گریبان چاک زدم و فریاد می‌کردم و بر سر می‌زدم تا آنکه روز قریب به نصف شد و ظهر نزدیک گردید ناگهان آواز ضجه و هلهله از میان صحن مطهر و ایوان بلند گردید و اهل حرم که در اطراف من در مواضع دیگر بودند در اثر آن صداها بیرون دویدند و من ندانستم که چه واقع شده تا آنکه دیدم که مردم داخل حرم می‌شوند و ازدحامی عام و اجتماعی دارند چون خوب نظر کردم فرزندم حسن را دیدم که آن شخص همسایه ناصح یک دست او را گرفته و مادرش از دنبال می‌آید و با جمعی از زنان و همسایگان با حال صلوات فرستادن داخل حرم گردیدند چون او را مشاهده کردم خود را به زمین انداخته و سنگ ضریح را بوسیده سجده شکر بجا آوردم بعد از آن

فرزند خود را در بغل کشیده چشم او را بوسیدم، پس چگونگی حال را از همراهان پرسیدم آن شخص همسایه، مذکور نمود که بعد از آن که از تو مأیوس شدیم مصلحت در آن دیدیم که او را برداریم و پس از تغسیل و تکفین، دفن نماییم و به خاک سپاریم، لهذا او را در خارج شهر به مغسل برده، برهنه کردیم و طاسی آب پر کرده بر سر او ریختیم ناگهان پره‌های دماغ او را دیدیم که حرکت می‌کند گویا کسی آن را می‌مالد پس سر خود را حرکت داده عطسه کرد و بنشست مانند خفته‌ای که بیدار شود چون این حالت را دیدیم از برای آسودگی تو و اظهار اعجاز این بزرگوار، لباس بر بدن او استوار کرده او را به جهت زیارت حرم و مژده به تو اینجا آوردیم.»

مؤلف گوید: «حسن مذکور را بعد از آن مکرر می‌دیدم و الآن هم که روز جمعه ۲۶

جمادی‌الاولی، سال ۱۳۰۰ هجری می‌باشد،
مستصحب الحیوه می‌باشد اگرچه والد او ملا
عبدالحسین مذکور مدتی است وفات کرده».

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۰

موضوع شفاعت در قرآن مجید

اگر گویند خداوند به بندگانش از همه مهربانتر و
نزدیکتر است و حاجتی به شفاعت دیگری نیست،
پاسخهای این شبهه از آیات و روایات بسیار است
تنها دو آیه از

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۱

قرآن مجید یادآوری می‌شود:

در «سوره نساء» می‌فرماید: «و اگر ایشان هنگامی
که بر خود ستم نمودند و گنهکار شدند به حضرت
تو پیامدند، پس از خدا آمرزش می‌خواستند و

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم بر ایشان
(شفاعت نموده و) آمرزش می خواست، خدای را
پذیرنده توبه و مهربان به خود می یافتند». ۲۲۳

از این آیه شریفه، منصب شفاعت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم به خوبی دانسته می گردد.

استغفار پیغمبر (ص) پس از رحلت

در تفسیر منهج الصادقین از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام منقول است که فرموده: چون
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت
فرموده و او را دفن کردیم، سه روز از این واقعه
گذشت، اعرایی بیامد و بر سر قبر آن حضرت
نشست و خاک بر سر می کرد و می گفت یا
رسول الله! آنچه گفتم شنیدیم و بدان گرویدیم و
لیکن حق آنچه از جانب خدای تعالی برای ما

۲۲۳ - (1) i ... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء/ ۶۴). E\.

آوردی، بجا نیاوردیم و حق تعالی در این کتابی که
برای ما آوردی فرموده:

... **وَلَوْ أَنَّهُمْ...**^{۲۲۴} یا رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم من بر خود ستم کرده‌ام و نزد تو که رسول
خدایی آمده‌ام که برای من استغفار کنی.

از قبر آن حضرت آواز برآمد که: «**قد غفر الله لك؛**
یعنی خدا تو را آمرزید».

و در روایت دیگری است که این صدا را اهل مسجد
شنیدند و همه را به گریه درآورد.

یعقوب برای پسرانش استغفار می کند

چون خیانت برادران یوسف علیه السلام آشکار شد،
خود را روی دست و پای یعقوب انداختند و گفتند:
«ای پدر ما! برای ما از پروردگارمان آمرزش بخواه
که ما گنهکاریم».

یعقوب گفت: «به زودی برایتان از پروردگارم
آمزش می‌جویم که خدای من

(۱) - ... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذِ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا
اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا،
(نساء / ۶۴).

(۲) - نساء / ۶۴.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۲

بسیار آمرزنده و مهربان است».^{۲۲۵}

در تفسیر منهج می‌نویسد: «وقت استغفار برای آنها
را سحر شب جمعه قرار داد و نقل نموده که زیاده
از بیست سال در هر شب جمعه هنگام سحر،
فرزندان را امر می‌کرد تا در عقب او صف
می‌کشیدند و او برایشان دعا و استغفار می‌کرد و آنها

^{۲۲۵} i(1)-i(1) قالوا يا انا استغفر لنا ذنوبنا انا كنا خطين* قال سوف استغفر لكم ربى انه هو العفو الرحيم\E، (يوسف/ ۹۷-۹۸).E\

آمین می‌گفتند تا پس از بیست سال، توبه ایشان پذیرفته شد.»

از این آیه نیز به خوبی دانسته می‌شود که موضوع شفاعت در تمام ادیان الهی بوده است.

اظهار شرافت بزرگان و خضوع مردم برای آنها

اما حکمت‌های تشریح شفاعت: از آن جمله اظهار شرف و مقام بزرگان دین نزد پروردگار است تا مردم در برابر آنها انقیاد و خضوع کنند تا **اولاً**: از روحانیت و نورانیت ایشان بهره‌های فراوان معنوی ببرند و علاوه به حاجات و مقصود خود برسند و **ثانیاً**: آنچه را که ایشان فرموده‌اند از اوامر و نواهی خداوند، اطاعت کنند.

شکی نیست کسی که امید شفاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای او دارد حتماً برای اطاعت آنها خاضع است و اگر مخالفت

امرشان را کند از روی بی‌اعتنایی و گردن کلفتی نخواهد بود بلکه در اثر غلبه هوا و نفس است و چنین کسی بالأخره موفق به توبه می‌شود و به شفاعت ایشان نجات می‌یابد.

علاج بیماری شرک

از وقتی که بشر دارای شعور و ادراک می‌شود از روی حس و تجربه‌اش هر خیر و نفعی که در پرورش و حیات مادی او یا دیگری مؤثر است آن را از سبب خاص مادی به‌طور استقلال می‌بیند و همچنین نجات و خلاصی از هر شر و ضرری را هم از سببی

(۱) - قَالُوا يَا بَنَا آسْتَعْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خٰطِیْنَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، (یوسف / ۹۷-۹۸).

خاص می‌پندارد؛ مثلاً سیری را از انواع خوردنیها و سیرابی را از آشامیدنیها و نگهداری بدن را از سرما و گرما از پوشیدنیها و ثروتمندی را از تلاش و کوشش و تهیدستی را از تنبلی و رهایی از درد و بیماری را از طیب و دارو تا جایی که اصل حیات و مرگ را هم از مادیات می‌پندارد و به طور کلی هرامری را وابسته به سبب خاصی می‌بیند مثلاً رویدن گیاه را از آب و آفتاب، پیدایش شب و روز را از گردش آفتاب (به طور محسوس) یا از گردش زمین می‌داند.

تا وقتی که به حد کمال و رشد فکری رسد و نور عقل در او تابش کند پس نیستی و حدوث ذاتی و وصفی خود و تمام اجزای جهان هستی را می‌فهمد و نادرست بودن پندارهای گذشته را درک می‌نماید.

مثلاً نظری به خود می‌کند و حالات نخستین خود را از نظر می‌گذراند تا وقتی که در رحم مادر و پیش از آن ذرات پراکنده‌ای در بدن پدر بود که دست توانای الهی آنها را جمع‌آوری و به شکل نطفه از او جدا کرده و پیش از آن ذرات پراکنده در خاک و آب و هوا و آتش بود که باز دست قدرت الهی آنها را جمع و به شکل خوردنیها مانند حبوبات و سبزیجات و همچنین مشروبات درآورد و جزء بدن پدر و مادر نموده و عین همین جریان را در بدن پدر و مادر بلکه جمیع اجزای جهان می‌بیند و از روی تحقیق می‌گوید:

ای همه هستی ز تو خاک ضعیف از تو
پیدا شده توانا شده^{۲۲۶}

i(1)\E\ ۳۴

پرتوی از بود تو بود همه

-ای ز وجود تو وجود همه

غیر تو و صنع تو موجود نیست

نیست کن و هست کن هست و نیست

عرصه غبر از تو پیراسته

صفحه خضرا ز تو آراسته

یعنی خود و همه افراد بشر را همان مستی خاک
می‌بیند که دست توانای الهی آن را

(۱)

ای ز وجود تو وجود همه
پر توی از بود تو بود همه
نیست کن و هست کن هست و نیست
غیر تو و صنع تو موجود نیست

لوح عدم نقش وجود از تو یافت

پرتو خورشید درخشان ز تو

ربط ده خیل حدوث و قدم

پرتوی از عکس رخت ماه و مهر

شحنه‌ای از عسکر ملک ملک

غیب ازل نور شهود از تو یافت

روشنی لعل بدخشان ز تو

نور ده ظلمتیان عدم

جنبشی از بحر وجودت سپهر

نقطه‌ای از دفتر صنعت فلک

« نراقی »

عرصه غبرا ز تو	صفحه خضرا ز تو
پیراسته	آراسته
لوح عدم نقش	غیب ازل نور شهود
وجود از تو یافت	از تو یافت
پرتو خورشید	روشنی لعل بدخشان
درخشان ز تو	ز تو
ربط ده خیل	نور ده ظلمتیان عدم
حدوث و قدم	
پرتوی از عکس	جنبشی از بحر
رخت ماه و مهر	وجودت سپهر
شحنه‌ای از عسکر	نقطه‌ای از دفتر
ملکت ملک	صنعت فلک

«نراقی»

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۴

پرورش داده تا اینکه موجودی دانا، توانا، شنوا، گویا و ... قرار داد؛ چنانچه در سوره دهر می فرماید: «زمانی از روزگار گذشت که انسان چیزی نبود که از او یادی کنند.

ما آفریدیم انسان را از نطفه آمیخته شده (زن و مرد در رحم) تا او را آزمایش کنیم پس او را شنوا و بینا قرار دادیم». ۲۲۷

همچنین پس از تدبّر در تمام اجزای جهان هستی و پس از تحلیل آنها همه را امور معدوم می شناسد که خداوند لباس هستی به آنها بخشیده و پرورششان داده تا به این صورت دیده می شوند.

۲۲۷ - (1) i' هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا* إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه فجعلناه سميعاً بصيراً، (دهر/ ۱ - ۲). E\.

اثر هر موجودی از خداست

چون انسان عاقل به طور واضح فهمید که خود آفریننده خودش یا آفریده شده آفریده‌ای چون خودش نیست و خود و تمام آفریده‌ها از حضرت آفریدگارند پس آثار وجودی (کمالات ثانوی) هر یک از آنها هم از خودشان نیست بلکه هر اثری از هر موجودی سرزند، آن هم از خداست؛ زیرا ظهور اثر، متوقف بر اصل هستی مؤثر است و چون اصل هستی از خداست پس اثر هم از خداست:

ذات نیافته از هستی	کی تواند که شود
بخش	هستی بخش؟
خشک ابری که بود	ناید از وی صفت
ز آب تهی	آب دهی

تأثیر اسباب، حدوثاً و بقائاً از خداست

علل و معلولات و اسباب و مسببات را منکر نیستیم. چگونه می‌توان گرمی آتش و سوزاندن آن را نپذیرفت یا تری و خنکی آب را قبول نکرد یا اثر خوراک را در سیری و دارو را در از بین بردن بیماری انکار کرد؟ چیزی که هست منکر استقلال این اشیاء در تأثیر هستیم؛ یعنی می‌گوییم چنانچه اصل چیزها از خداست، تأثیر آنها هم از خداست و چنانچه بقا و استمرار اصل چیزها از خداست، ظهور آثار آنها هم وابسته به خدا و

(۱) - هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا* إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا، (دهر / ۱ - ۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۵

متوقف برخواست اوست؛ مثلاً اگر سوزاندن آتش را نخواهد محال است از آن دیده شود چنانچه

آتش برافروخته شده نمرودیان، سوزشی از آن پیدا نشد و برعکس بر حضرت ابراهیم خنک و سالم گردید.

«منزه است آن خدایی که مالک همه اشیاست، پادشاهی همه چیزها به دست قدرت اوست و بازگشت همه به سوی اوست».^{۲۲۸}

جمله ذرات زمین و	لشگر حقد گاه
آسمان	امتحان
بادرادی که با	آب را دیدی که در
عادان چه کرد؟	طوفان چه کرد؟
آنچه بر فرعون زد	و آنچه با قارون
آب بحر کین	نمودست این زمین
و آنچه آن بابل با	و آنچه پشه کله
آن پیل کرد	نمرود خورد

^{۲۲۸} E\ - \i\ (1) - فُسِّحِرَ الَّذِي يَبْدِي مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ E\، (یس / ۸۳)، E\.

وآنکه	سنگ
انداخت داودی به	گشت ششصد پاره و
دست	لشکر شکست
سنگ می‌بارید بر	تا که در آب سیه
اعدای لوط	خوردند غوط ^{۲۲۹}

بشر در امور تکوینی، اختیاری ندارد

باید دانست که بشر در کارهای ارادی و اختیاریش هم مستقل^۳ و «تمام علت» نیست بلکه متوقف بر خواست و اذن خداست. توضیح مطلب آنکه اختیار نداشتن بشر در امور تکوینی خود مانند جهاز تنفس و دستگاههای هاضمه و تغذیه و تنمیه و مولده و مانند اینها آشکار و همچنین است در امور تکوینی

^{۲۲۹} (۲) i - مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۲۸. برای شرح بیشتر به بحث «شرك و یأس کتاب گناهان کبیره» مراجعه شود. E\

که بر او عارض می‌شود؛ مانند بیماری و تندرستی، عزت و ذلت، بلا و عافیت، ناتوانی و توانایی، جوانی و پیری و غیر اینها.

در امور اختیاری مشروط به اذن خداست

اما اموری که وابسته به اراده و خواست خود انسان است؛ یعنی اگر خواست، می‌شود و اگر نخواست، نمی‌شود؛ مانند به زبان حرف زدن، به چشم دیدن، به گوش

(۱) - فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، (یس / ۸۳).

(۲) - مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۲۲۸. برای شرح بیشتر به بحث «شُرک و یأس کتاب گناهان کبیره» مراجعه شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۶

شنیدن، به دست دادن یا گرفتن یا سایر کارها، به پا رفتن یا آمدن و مانند اینها، تمام، متوقف بر ادامه توانایی است که خداوند به او دهد؛ مثلاً تکلم او تا حدی است که توانایی الهی با او باشد و آن لحظه که توانایی الهی با او نباشد، زبان هیچ جنبشی نخواهد داشت و همچنین سایر امور اختیارش؛ علاوه بر اینکه همان خواست و اراده‌اش هم بسته به خواست و اراده خداست چنانکه می‌فرماید: «و نمی‌خواهید چیزی را مگر هنگامی که خداوند؛ پروردگار جهانیان، آن را بخواهد».^{۲۳۰}

تصمیم، متوقف بر خواست خداست

از اینجاست که وظیفه هر مسلمانی است که تصمیم و عزمی که بر کاری می‌گیرد باید آن را متوقف بر مشیت و خواست خدا کند و بگوید «ان شاء الله؛ یعنی اگر خدا بخواهد فلان کار را می‌کنم». و در

^{۲۳۰} i(1)-\i و ما تشاءون إلا أن يشاء الله رب العالمين، E\، (تکویر/ ۲۹)، E\.

قرآن مجید صریحاً این موضوع تذکر داده شده است: «نگوید فردا چنین کاری می‌کنم مگر اینکه بگوید اگر خدا بخواهد».^{۲۳۱}

خلاصه، اگر خواست الهی نباشد، خواست بشر تحقق‌پذیر نخواهد بود.

خدای را به فسخ عزیمت‌ها شناختم

جمله مشهوری از نهج‌البلاغه است از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام که: «خداوند سبحان و بزرگ شناخته می‌شود به درهم شکستن عزمها و باز کردن بسته‌ها».

و در کتاب «غرر و درر» این جمله نیز افزوده دارد: «و برطرف کردن گرفتاریها از کسی که نیتش را پاک گرداند (و کلیه امور را از جانب او داند)».^{۲۳۲}

^{۲۳۱} ۱۱- (2) i و لا تُقُولَنَّ لِشَأْنٍ وَإِنِّ فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ... E\... (کهف/ ۲۳ و ۲۴). E\.

^{۲۳۲} ۱۱- (3) i- «عَرَفَ اللَّهُ شُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ وَكَشْفِ الْبَلِيَّةِ عَمَّنْ اخْلَصَ النِّيَّةَ»، (کتاب غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۵۰۰، حدیث ۳۰). E\.

یعنی از جمله دلایلها برای شناختن خداوند از بین بردن تصمیم‌هاست. چه بسیار واقع می‌شود که شخص عازم بر انجام یا ترک کاری است، ناگاه از آن منصرف می‌شود و

(۱) - وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ،
(تکویر / ۲۹).

(۲) - وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ...، (کهف / ۲۳ و ۲۴).

(۳) - «عَرَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ وَكَشْفِ الْبَلِيَّةِ عَمَّنْ أَخْلَصَ النِّيَّةَ»، (کتاب غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۵۰۰، حدیث ۳۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۷

چون این فسخ عزیمت حتماً سببی دارد، دانسته می‌شود که یک قدرت [ما] فوقی است که محیط

بربشر است تاجایی که عزیمتهای اوهم تابع اراده اوست و از هر جهت بشر مقهور اوست. ونیز از جمله دلایل خداوند این است که بسیار دیده می شود کار بر کسی بسته می شود و در گره می افتد یا در سختی و بلایی واقع می شود و همینکه به درگاه خدا از روی خلوص نیت رومی آورد و از او گشایش آن گره و رفع آن بلا را می طلبد، امر او را اصلاح می فرماید.

رہایی حسن مثنی و دعای فرج

برای نمونه قضیه ای از تاریخ ذکر می شود: «ولید بن عبدالملک مروان» به «صالح بن عبداللہ المرّی» - که از طرف ولید، حاکم مدینه بود - نوشت که: باید حسن فرزند حضرت مجتبی علیه السلام را که در زندان آن ملعون بود، بیرون آوری و در مسجد رسول خدا پانصد تازیانه بزنی.

«صالح» آن بزرگوار را از زندان به مسجد آورد و مردم جمع شدند آنگاه بر منبر رفت تا نامه ولید را بخواند و سپس حکم را اجرا کند.

در این حال، حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام وارد مسجد شدند و مردم برایشان راه دادند تا خود را به جانب حسن مثنی رسانید و فرمود: ای پسرعم! خدای را به دعاء الکرّب بخوان! گفت آن دعا کدام است؟ حضرت تعلیمش فرمود و برگشت و حسن این دعا را مکرر می خواند تا صالح از خواندن نامه فارغ شد و از منبر به زیر آمد تا آن حکم را اجرا کند، ناگاه گفت به نظرم حسن مظلوم باشد فعلاً در اجرای حکم ولید باید صبر کرد تا ثانیاً به خلیفه مراجعه کنم چون با خلیفه مکاتبه کرد در پاسخش نوشت او را از زندان آزاد کن و صالح، حسن را آزاد کرد.^{۲۳۳}

^{۲۳۳} (۱) «لا اله الا الله الحليم الكريم. لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين»،

سفينة البحار ۲/ ۴۵۶.ع

(۱) - «لا اله الا الله الحليم الكريم. لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين»، (سفینه البحار ۲ / ۴۵۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۸

حایل شدن خدا بین دل و شخص

مانند این داستان بسیار و افزون از شمار است بلکه هر آدمی در مدت عمرش هزاران مرتبه فسخ عزیمت و باز شدن گره از کار و شکستن تصمیم برایش پیش آمده است، بنابراین، باید به یقین دانست که دل او و همه بشر تحت تصرف و تسخیر و تربیت حضرت آفریدگار است؛ چنانچه خودش می‌فرماید: «و بدانید که خداوند میان شخص و

دلش حایل می‌شود».^{۲۳۴} و آشکار است که از موارد حایل شدن خدا، همان فسخ عزیزمتهاست.

همه در همه جهات نیازمند به خدایند

اگر انسان عاقل در وضع هستی خود و دیگران تفکر کند، به یقین خواهد دانست که تمام شؤون هستی او از نفس کشیدن تا اراده کردن و خواستش، همه وابسته به خداست و از خود هیچ شأنی و استقلالی ندارد؛ چنانچه می‌فرماید: «ای مردم شما همه به خدا نیازمندید و خداوند است که بی‌نیاز مطلق و ستوده است»^{۲۳۵}؛ یعنی بشر به حسب ذات و صفات و افعال در همه لحظات، در دنیا و آخرت وابسته و نیازمند به خداست.

اگر فهمید دیگر مغرور نمی‌شود

^{۲۳۴} i\ - (1) i ... وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ... E\، (انفال / ۲۴). E\

^{۲۳۵} i\ - (2) i يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ E\، (فاطر / ۱۵). E\

اگر این مطلب برای کسی به خوبی آشکار گردید، دیگر ایمانی که دارد می‌داند نوری است که خدا در دلش روشن فرموده است. اگر کار نیکی از او سر زد، می‌فهمد تأیید و توفیق الهی با او بوده. اگر ملکه فاضله و خوی پسندیده‌ای بهره‌اش گردیده آن هم تزکیه الهی است که به او عطا فرموده و همچنین سایر نعمتها، پس به خود مغرور نمی‌شود و نمی‌بالد بلکه می‌ترسد در اثر کفران، نعمت از او گرفته شود. و نیز اگر کفر و شرک و نفاق یا سایر خویهای ناپسند در او باشد یا کار بد و گناهی از او سر زند یا نعمتی از او گرفته

(۱) - ... وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ...،
(انفال / ۲۴).

(۲) - يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ، (فاطر / ۱۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۴۹

شود، می‌داند همه در اثر خذلان (به خود واگذاری) الهی بوده است که چون ناقابل و ناسزاوار بوده و به او عطایی نشده است. پس باید به خود یأس راه ندهد بلکه در رحمت و کرم خداوندی را بکوبد و نیازمندی خود را اظهار کند و بداند اگر دست بر ندارد محرومش نخواهد فرمود.

پس لازم است بفهمد

چیزی که مهم است این است که انسان، بیچارگی و نیازمندی خود را در جمیع امور تکوینی و اختیاری بفهمد و خود را به مملوکیت و مربوبیت و خدای را به مالکیت و قاهریت بشناسد.

«آیا انسان می‌تواند دلش را به نور ایمان روشن کند در حالی که تنها (نور و خیر) در خزاین الهی

است؟»^{۲۳۶}، آیا می‌تواند نفس خود را از انواع آلودگیها پاک کند در حالی که تنها «پاک کننده خداست؟»^{۲۳۷}، آیا می‌تواند نگذارد خاطره‌های ناروا بر دلش بگذرد یا تصمیم بد را از خودش دور کند؟ جز خدا کیست که بتواند بین او و دلش حایل شود؟

تو بر بیچارگی ما ببخشی

اکنون ای خواننده عزیز! اگر درد دین داشته باشی و بررسی که مرگت برسد در حالی که از رشته‌ها و ریشه‌های پنهان شرک و نفاق که از راه رفتن مورچه روی سنگ صاف در شب تاریک پنهان‌تر است پاک نشده باشی، باید در آنچه در این بحث گفته شد زیاد تأمل کرده میزان توحید را بشناسی و دست از دعا‌هایی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده برنداری که در آنها معارف الهی و مراسم

^{۲۳۶} (1) i - «مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُؤَخِّدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ...» (دعای ابوهریره ثمالی). E\.

^{۲۳۷} i - (2) ... بَلِ اللَّهُ يُرَكِّي مَنْ يَشَاءُ... E\، (نساء/ ۴۹). E\.

بندگی است. دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز نموده
و از او دفع بیماریهای قلبی از شرک و نفاق و غیره
را بخواهیم بویژه دعاهاى صحیفه سجّادیه که زبور
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است: ۲۳۸

(۱) - «مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ
عِنْدِكَ...»، (دعای ابو حمزه ثمالی).

(۲) - ... بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ...، (نساء / ۴۹).

(۳) - «... سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ الَّذِينَ أَوْجَبْتَ
اجَابَتَهُمْ وَأَهْلُ السُّوءِ الَّذِينَ وَعَدْتَ الْكُشْفَ عَنْهُمْ»،
(صحیفه سجّادیه / دعای ۱۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۵۰

همه بیچاره‌ایم و تو بر بیچارگی ما
مانده بر جای بیخشی

دعای جوشن کبیر و عرفه برای توحید

از جمله دعا‌هایی که ممارست آن برای توحید نافع است به شرطی که در معانی آن تأمل و تدبر شود «دعای جوشن کبیر و [دعای] عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام» است که از اول تا آخر مشتمل بر توحید افعالی و شؤون الهی و مراسم بندگی است و چون ذکر پاره‌ای از فقرات آن موجب طول کلام است خواننده عزیز خود به آن مراجعه نماید.

همین جا بحث را به نام حضرت سیدالشهداء علیه السلام که مظهر رحمت واسعه الهی است پایان می‌دهیم به امید آنکه از برکات حضرتش خداوند

ما را به آب رحمتش شستشویی داده و از انواع
آلودگیهای معنوی پاک فرماید.^{۲۳۹}

(۱)

وز آنجا قطره‌ای ما	-خدایا! رحمت
را تمام است	دریای عام است
فروشویی در آن	اگر آرایش خلق
دریا به یکبار	گنهکار
ولی روشن شود کار	نگردد تیره آن دریا
جهانی	زمانی

i(1)\E\ ۲۳۹

وز آنجا قطره‌ای ما را تمام است

فروشویی در آن دریا به یکبار

ولی روشن شود کار جهانی

-خدایا! رحمتت دریای عام است

اگر آرایش خلق گنهکار

نگردد تیره آن دریا زمانی

۴- شک

شک چیست؟

شک به معنای تساوی احتمال هست و نیست چیزی یا احتمال درستی و نادرستی مطلبی است. اگر احتمال هست و نیست را مانند دو کفه ترازو تصور کنیم، سه حالت دارد: یا هر دو کاملاً برابر باشند یا یک کفه کمی پایین تر و کفه دیگر کمی بالاتر یا یک کفه کاملاً پایین و کفه دیگر کاملاً بالا باشد.

هرگاه احتمال هست و نیست چیزی یا درستی و نادرستی مطلبی مورد توجه قرار گیرد، نسبت به این

احتمال سه قسم تصور می‌شود: یا هردو احتمال برابر است که آن را «شک و تردید» می‌گویند یا یک احتمال می‌چربد، در این صورت آن را «احتمال راجح و مظنون (گمان)» می‌خوانند و مقابل آن را «احتمال مرجوح و موهوم» می‌دانند. صورت سوم آن است که یک احتمال کاملاً متعین باشد به طوری که اصلاً در مقابلش احتمالی نیست مثلاً بود یا درستی آن مطلب نزدش مسلم و یقین باشد به طوری که نبود و نادرستی آن را هیچ احتمال نمی‌دهد این حالت را علم و یقین می‌خوانند.

پس «شک» حالت حیرت، تردید، دودلی و سرگردانی است.

شک، نشانه بیماری دل

نشانه سلامتی دل انسانی آن است که در ثبوت حق و درستی آن و نیستی باطل و نادرستی آن کاملاً عالم و مطمئن باشد؛ چنانچه نشانه بیماری آن تردید و حیرت در

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۵۲

حقانیت حق و بطلان باطل است.

به راستی دلی که از نور دانش و معرفت حق و ایمان و اطمینان به او خالی باشد، از عالم انسانیت فرو افتاده و از زندگی پاکیزه بی بهره و به زندگی پست حیوانی زیست می کند؛ مثل چنین بیماری مانند کوری است که آنچه نزدش موجود است چون نمی بیند، در آن تردید و شک دارد.

کسی که فطرت و وجدانش و برهان و عقلش به آن شاهد و گواه است اگر در آن شک کند حتماً چشم دلش کور و از نعمت بصیرت بی بهره است و

مهمترین وظیفه‌اش به حکم شرع و عقل این است
که در چاره بیماری شکس بکوشد.

سخنی در بیماری شک

قرآن کریم می‌فرماید: «کسانی که در دل‌هایشان
بیماری است (شک، نفاق ...)، آیات الهی، پلیدی
(شک) آنها را زیادت‌تر می‌نماید و می‌میرند در حالی
که کافراند».^{۲۴۰}

چنانچه همان آیات در دل‌های سالم، نور معرفت و
بصیرتشان را زیادت‌تر می‌سازد مانند بوی عطر که در
شخص سالم موجب فرح و نشاط و مقوی دماغ و
قوه ادراک است، ولی در شخص مبتلا به زکام،
موجب ناراحتی و زیادت‌تی بیماری است:

باران که در لطافت در باغ لاله روید و
طبعش خلاف نیست در شوره‌زار خس^{۲۴۱}

^{۲۴۰} i(1) - i(1) وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَفِرُونَ، E(توبه/ ۱۲۵)، E(۲۴۱) - i(2) - سعدی، E

و از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه
مروری است که: معنای آن این است که:
«شکی بر شک آنها افزوده می شود».^{۲۴۲}

(۱) - وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَأَدْتَهُمْ رِجْسًا إِلَى
رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَفُرُونَ، (توبه / ۱۲۵).
(۲) - سعدی.

(۳) - عن الصادق عليه السلام قال: «شكاً الى شكهم»،
(تفسیر عیاشی ۲ / ۱۱۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۵۳

دل سالم جز خدا در او نیست

از حضرت صادق علیه السلام از معنای این آیه
شریفه پرسیده شد: «روز قیامت مال و پسران سودی

^{۲۴۲} (۳\ ۱) - عن الصادق عليه السلام قال: «شكاً الى شكهم»، (تفسیر عیاشی ۲ / ۱۱۸). E\.

نمی‌دهد مگر کسی که خدای را با دل سالم بیاید»،
فرمود: «دل سالم آن دلی است که نزد خدا آید و
جز او در آن نباشد، پس فرمود هر دلی که در آن
شرک یا شک باشد پس آن ساقط و هلاک
است». ۲۴۳

قلق در دین، زیان دو جهانی

[و نیز قرآن مجید می‌فرماید]: «و از مردمان کسی
است که خدای را بر طرفی از دین و بر کناری از
مسلمانی می‌پرستد (یعنی برخی از مسلمانان
ایمانشان به خدا و رسول و قیامت، ایمان قلبی و
اعتقاد یقینی و تصدیق علمی نیست بلکه در حال
شک هستند و اسلام را که پذیرفتند تنها از نظر مادی
است) پس اگر خیری به او رسد (از مال و سلامتی
در جبهه جنگ و سایر آرزوهای مادی) بر دین
ثابت می‌ماند و اگر آزمایشی (مانند شهیدستی و

۲۴۳ (۱) - سألته عن قوله الله عزوجل: «الا من اتى الله بقلب سليم، قال: القلب السليم الذي يلقي ربه وليس فيه احد سواه. قال: وكل قلب فيه شرك او شك فهو ساقط
...»، (کافی ۲ / ۱۶ / باب اخلاص). E\.

بیماری) برایش پیش آید دست از دین برداشته به حال نخستین برمی‌گردد.

زیان دنیا و آخرت برای چنین کسی است (چون در دنیا پست و گرفتار و در آخرت در شکنجه خواهد بود) این است زیانکاری آشکار.^{۲۴۴}

در «تفسیر منهج» می‌نویسد: «از مردمان کسی هست که می‌پرستد خدای را به وحدانیت بر طرفی و کناره از آن نه در وسط آن یعنی مضطرب و متردد باشد از دین اسلام و ثباتی بر آن نداشته باشد و به واسطه نداشتن علمی به حقیقت آن، به کمتر شبهه‌ای از دین منحرف شود و بر کناره آن ایستاده به دل قوی در میان آن نیامده است.

(۱) - سألته عن قوله الله عزوجل: «الا من اتى الله بقلب سليم، قال: القلب السليم الذي يلقي ربه وليس

^{۲۴۴} i\ - (2) i\ وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَيْرٌ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ E\، (حج/ E\، (۱۱)

فیه احد سواه. قال: وکل قلب فیه شرک او شک
فهو ساقط...»، (کافی ۲ / ۱۶ / باب اخلاص).

(۲) - وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ
خَيْرٌ اطمأنَّ بهي وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقلبَ على وجهِهِ
خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ،
(حج / ۱۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۵۴

این مثلی است از برای اضطراب و قلق ایشان در
دین خود بدون سکون و طمأنینه در آن مانند کسی
که بر کناره لشکرگاهی ایستاده باشد و منتظر این
است که اگر فتح و ظفر، ایشان را دریابد مطمئن
شده و دلش آرمیده در میان آن لشکر درآید و با
ایشان در غنیمت شریک شود و اگر شکست خورد،
فرار را برقرار ترجیح دهد و از ایشان بگریزد.»

در «تفسیر ابوالفتوح» گوید: «این آیه در شأن جماعتی از اعراب است که به مدینه آمدند و ایمان آوردند ایمان مجزی؛ یعنی به زبان اظهار ایمان کردند نه به دل و اعتقاد قلبی علمی نداشتند، آنکه اگر ایشان را نکبتی و نقصان مالی و آفتی و بیماری نرسیدی و مالشان زیاد شدی و اسبان ایشان بچه نیکو آوردی و زنان، پسران زاییدندی گفتندی این محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبارک مردی است و این دین او حق است و ما را بر این دین بودن صواب است و اگر برخلاف این بودی یعنی هوای مدینه ایشان را موافق نیامدی و بیمار شدند و چهارپایان ایشان بمردندی، بگفتندی این محمد صلی الله علیه و آله و سلم نامبارک مردی است و این دین او اصلی ندارد و ما تا در این دین آمده‌ایم جز زیان و نکبت نیست ما را چیزی».^{۲۴۵}

^{۲۴۵} (1) - روز دوم محرم سال ۶۱ هجری که حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارد کربلا شدند به لشکریان یزید که حالاتی شبیه اعراب منافق مدینه داشتند، بیاناتی فرمودند که تأیید آیه شریفه مذکور می‌باشد (طالبین به کتب مقاتل مراجعه فرمایند). E\

از این آیه شریفه به خوبی دانسته گردید که زیان دنیا و آخرت برای اهل شک و تردید است؛ چنانچه از آیه پیش دانسته شد که شک، پلیدی حقیقی برای انسان است و واجب است خود را از این آلودگی پاک و به نور دانش توحید زینت دهد.

شک نکنید تا کافر شوید

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه‌اش فرمود: «تردید به خود راه ندهید تا به شک افتید و شک نکنید تا کافر شوید».^{۲۴۶}

«مجلسی» فرموده: «شاید مقصود از جمله «لا ترتابوا» دوری جستن از شبهه‌هایی

(۱) - روز دوم محرم سال ۶۱ هجری که حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارد کربلا شدند به لشکریان یزید که حالاتی شبیه اعراب منافق مدینه داشتند،

^{۲۴۶} (۲) (۱) - کان امیرالمؤمنین علیه السلام یقول فی خطبته: « لا ترتابوا فتشکوا ولا تشکوا فتکفروا»، (اصول کافی ۲ / ۳۹۹ / باب الشک). E\.

بیاناتی فرمودند که تأیید آیه شریفه مذکور می‌باشد
(طالبین به کتب مقاتل مراجعه فرمایند).

(۲) - کان امیرالمؤمنین علیه السلام یقول فی
خطبته: «لا ترتابوا فتشکّوا ولا تشکّوا فتکفروا»،
(اصول کافی ۲ / ۳۹۹ / باب الشک).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۵۵

است که انسان را در شک می‌اندازد یا مقصود،
نارضایتی به قضای خداست که آن هم موجب شک
می‌شود یا تردیدی که مقدمه شک است.»

شکاک، کافر واقعی است

«محمد بن مسلم» گوید: «من نزد امام صادق علیه
السلام نشسته بودم، سمت چپ آن حضرت و زراره
طرف راستش نشسته بود و ابوبصیر وارد شد و عرض
کرد یا ابا عبد الله! درباره کسی که در خدا شک
دارد چه می‌فرمایی؟ فرمود: کافر است. گفت

درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر شک داشت؟ فرمود: کافر است. سپس رو به زراره کرده فرمود:

همانا کافر می شود در صورتی که انکار نماید».^{۲۴۷}

در این دو حدیث، امام علیه السلام شک (در خدا و رسول) را کفر دانسته؛ یعنی اگر با حالت شک بمیرد کافر مرده است و اینکه در آخر حدیث فرموده کفر او در صورتی است که ظاهراً انکار خدا و رسول کند، شاید اشاره به این باشد که شخص شاک اگر ظاهراً اقرار به شهادتین کند و شک خود را ظاهر نسازد هر چند واقعاً کافر است لکن در ظاهر مسلمان است و مسلمین باید با او معامله مسلمانی کنند و اگر ظاهراً هم انکار شهادتین کرد در ظاهر هم کافر است؛ چنانچه صریح روایت رسیده از حضرت

^{۲۴۷} (۱۸) قال ابوبصیر: «یا ابا عبد الله علیه السلام! ما تقول فیمن شک فی الله؟ فقال: کافر یا ابا محمد! قال: فشک فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ فقال: کافر. قال: ثم التفت الی زرارۃ فقال: إنما یکفر اذا جحد»، (اصول کافی ۲ / ۳۹۹ / باب الشک). E\.

صادق علیه السلام است: «کسی که در خدا و پیغمبرش شک کند، کافر است».^{۲۴۸}

شاک در آتش و اعمال نیکش هدر است

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «به راستی شک و گناه در آتش است».^{۲۴۹}

و: «هرکس به فطرت توحید و از پدر و مادر خداپرست زاییده شود آنگاه در خدا

(۱) - قال ابوبصیر: «یا ابا عبد الله علیه السلام! ما تقول فیمن شک فی الله؟ فقال: کافر یا ابا محمد! قال: فشک فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ فقال: کافر. قال: ثم التفت الی زرارة فقال: إنما یکفر اذا جحد»، (اصول کافی ۲ / ۳۹۹ / باب الشک).

^{۲۴۸} (۲) ۱- «من شک فی الله و فی رسوله فهو کافر»، (بحار الأنوار ۷۲ / ۱۲۷ / باب کفر). E\.

^{۲۴۹} (۳) ۱- «ان الشک والمعصية فی النار»، (اصول کافی ۲ / ۴۰۰ / باب الشک). E\.

(۲) - «من شك في الله وفي رسوله فهو كافر»،
(بحار الأنوار ۷۲ / ۱۲۷ / باب كفر).

(۳) - «ان الشك والمعصية في النار»، (اصول کافی
۲ / ۴۰۰ / باب الشك).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۵۶

شک کند، هرگز به خیر بازنگردد». ۲۵۰

و: «هر کس شک کند یا گمان برد پس بر آن شک
یا گمان بماند خدا عمل او را هدر دهد». ۲۵۱

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «با شک و انکار
هیچ عملی سودمند نیست». ۲۵۲

۲۵۰ (۱) i - «من شك في الله بعد مولده على الفطرة لم ينفى الى خير ابداً»، (اصول کافی ۲ / ۴۰۰ / باب الشك). E\.

۲۵۱ (۲) i - «من شك او ظن فاقام على احدهما احبط الله عمله...»، (اصول کافی ۲ / ۴۰۰ / باب الشك). E\.

۲۵۲ (۳) i - عن ابي جعفر عليه السلام: «لا ينفع مع الشك والجهود عمل»، (اصول کافی ۲ / ۴۰۰ / باب الشك). E\.

و: «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر روز از شک و شرک و حمیت و غضب و ستم و حسد به پروردگار پناه می برد».^{۲۵۳}

و آیات و روایات درباره نکوهش شک و هلاکت شاک بسیار است.

هلاکت همیشگی برای شاک

چیزی که مسلم و ضروری است آن است که اگر انسان با شک و گمان بمیرد؛ یعنی بی ایمان از دنیا برود و علم و دانش به پروردگار را با خود نبرد، برای او هلاکت همیشگی است و هرگز نجاتی نخواهد یافت و اگر اخلاق رذیله و کردارهای ناروا هم داشته باشد از عذاب آنها هم رهایی ندارد؛ چنانچه اگر با ایمان به خدا و علم به او از این عالم برود هلاکت و عذاب همیشگی برایش نخواهد بود

^{۲۵۳} (۴/۱) - عنه علیه السلام قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتعوذ في كل يوم من ست: من الشك والشرك والحمية والغضب والبغى والحسد»، (بخارالأنوار E\۱۲۶/۷۲)

و جز بی‌ایمانان کسی در دوزخ نمی‌ماند و برای اخلاق رذیله و کردارهای ناروای آنها یا در همین دنیا موفق به توبه و اصلاح خود می‌شوند یا اینکه شفاعت بزرگان دین به فریادش می‌رسد؛ یا پس از گرفتاری و شکنجه در برزخ و مواقف دیگر به مقداری که پاک شود و خدا به آن داناتر است می‌ماند و عاقبت نجات یافته و به بهشت نزد اهل ایمان می‌رود.

(۱) - «من شك في الله بعد مولده على الفطرة لم يفيء الي خير ابداء»، (اصول کافی ۲ / ۴۰۰ / باب الشك).

(۲) - «من شك او ظن فاقام على احدهما احبط الله عمله...»، (اصول کافی ۲ / ۴۰۰ / باب الشك).

(۳) - عن ابي جعفر عليه السلام: «لا ينفع مع الشك والجحود عمل»، (اصول کافی ۲ / ۴۰۰ / باب الشك).

(۴) - عنه عليه السلام قال: «كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يتعوذ في كل يوم من ست: من الشك والشرك والحمية والغضب والبغى والحسد»، (بحار الأنوار ۷۲ / ۱۲۶).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۱۵۷

با کرم خدا هم می سازد

اگر پرسیده شود انسانی که بی ایمان می میرد چرا از بهشت و نعمتهای بی پایان آن محروم بماند با اینکه خداوند، کریم و رحیم است، اگر تمام بشر را به بهشت برد برای او ضرری ندارد و چیزی از ملک او کم نمی شود و از توانایی او بیرون نیست؛ چنانچه اگر همه را به جهنم فرستد چیزی بر ملکش افزوده نمی شود.

پاسخ

این است که محرومیت بی‌ایمان از بهره‌های آخرتی به واسطه نداشتن قوه ادراک آن نعمتهاست، بدیهی است بهره‌مندی انسان از هرچیز، متوقف بر ادراک آن است؛ مثلاً اگر خری را لباس فاخر پوشند و در کاخی که به انواع زینتها آراسته باشند وارد کنند و سفره‌ای که از انواع خوردنیها و نوشیدنیها پر باشد بر او عرضه دارند، آیا این الاغ از آن بهره‌مندی دارد؟ و آیا این رفتار صحیح است؟ قطعاً جواب آن منفی است، بلکه سزاوار حکمت حقیقی و گذاشتن هرچیزی به جای خویش این است که ارواح لطیف با بدنهای مناسب با روحشان در بهشت و نفوس غلیظ و سخت‌تر از سنگ کافران و بی‌ایمانان با همان بدنهای مناسب با باطنشان در دوزخ جای کنند.

راه بهشت و اراده آخرت

نیز گوییم بهشت را راهی است که اگر کسی از آن راه برود به آن خواهد رسید؛ چنانچه دوزخ، پس اگر کسی راه دوزخ را گرفت و رفت آیا می‌شود به آن نرسد؟ به بهشت نرسیدنش را می‌توان گفت او را محروم ساخته‌اند؟ مثلاً اگر کسی تخم حنظل کاشت و از آن میوه تلخ نصیبش شد، می‌توان گفت او را از میوه شیرین محروم داشته‌اند؟.

نیز گوییم رسیدن انسان به هر چیزی بسته به خواست و اراده اوست که آن چیز را بطلبد، کسی که ایمان به پروردگار نداشت قرب او را نخواسته تا بدان برسد و از آن بهره‌مند شود، بهشتی را باور نداشته تا آن را بخواهد و بطلبد و در نتیجه به آن برسد.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۵۸

در قرآن مجید می‌فرماید: «و کسی که نعمتهای آخرتی را بخواهد و برای رسیدن به آن بکوشد، پس ایشانند که کوشش‌شان پاداش داده خواهد شد.»^{۲۵۴}

شکنجه‌های آخرت انتقامجویی نیست

از آنچه گفته شد دانسته گردید که عذاب و گرفتاری مجرمین در برابر کردارهای زشتشان از باب تشفی غیظ و انتقامجویی نیست بلکه از جهت ترتب مسببات بر اسباب است؛ مثلاً اثر عدل و انصاف، در نور و رحمت بودن در عالم دیگر است؛ چنانچه اثر ظلم در شکنجه و ناراحتی بودن است.

آیا بی‌ایمانان معذورند؟

شبهه دیگر این است که عذابهای بی‌ایمانان در برابر گناهانشان بی‌مورد است؛ زیرا آنها خدای را

^{۲۵۴} i(1) - i(1) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (اسراء/ ۱۹). E\.

شناخته‌اند تا از نافرمانی او پرهیز کنند؛ مثلاً اگر سلطانی با لباس عادی و به‌طور ناشناس، چندی در بین مردمان باشد و از آنها انواع بی‌ادبی و دشنام ببیند اگر بخواهد در برابر بی‌ادبیهای آنها انتقام بگیرد و تلافی نماید، قطعاً برخلاف عدل است و خواهند گفت ما معذور بودیم چون سلطان را شناختیم.

خدا بر هیچ عاقلی پوشیده نیست

پاسخ این است که جاهل و بی‌خبر از خدا هیچ‌گاه معذور نیست و تشبیه به سلطانی که شناخته نشده غلط است؛ زیرا خداوند بر هیچ انسان عاقل پوشیده نیست. اگر عاقلی او را شناخته برای این است که نخواسته او را بشناسد، بلی اگر از نعمت عقل بی‌بهره باشد معذور است وگرنه عاقلی که برای اثبات چیزی به یک دلیل قطعی عقلی مطمئن می‌شود،

چگونه شک می‌نماید در خداوندی که ستارگان
آسمان و دانه‌های باران و برگ‌های

(۱) - وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَأُولَٰئِكَ كَانَتْ لَهُمْ مَشْجُورًا، (اسراء / ۱۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۵۹

درختان و جانوران و جنندگان دریا و صحرا و
هرچه لباس هستی پوشیده همه بر کمال دانش و
توانایی او گواهند:

هر گیاهی که از وحده لا شریک له
زمین روید گوید

هر برگ درختان سبز
است معرفت
هر ورقش دفتری
کردگار

درباره هر چیز می شود تشکیک کرد، جز درباره خداوند که جای هیچ گونه شکی نیست: «آیا در خداوندی که پدید آوردنده آسمانها و زمین می باشد شکی است؟!». ۲۵۵

پس اینها کیستند؟

اگر پرسید چگونه در خداوند تعالی جای شکی و تردیدی نیست در حالی که می بینیم بیشتر افراد بشر در خدا شک دارند، بلکه صاحبان یقین و اطمینان بسیار کمند و همچنین درباره قیامت ۲۵۶ و قرآن مجید ۲۵۷ نیز می فرماید هیچ گونه شکی در آن نیست

۲۵۵ -i\ (1) ... أُنْفِ اللَّهُ شَكَّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (ابراهیم / ۱۰). E\.

۲۵۶ -i\ (2) وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا (حج / ۷). E\.

۲۵۷ -i\ (3) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره / ۲). E\.

در حالی که بسیاری از بی‌دینها در قیامت و جز
مسلمین همه در قرآن شک دارند.

شبکور آفتاب را نمی‌بیند

پاسخ این است که بلی خدا و قیامت و قرآن هر سه
عین حق و حقیقت‌اند به طوری که صاحبان فطرت
سلیم و عقل صریح، شک در آنها را سزاوار
نمی‌دانند؛ چنانچه صاحب چشمی که آفتاب را
می‌بیند شک در آن را روا نمی‌داند اما کسانی که
در این سه حقیقت شک دارند به بیماری روانی
گرفتارند؛ یعنی فطرت نخستین خود را از دست
داده‌اند و تیرهای شهوات و هوا و هوس و
تقلیدهای باطل، چشم دلشان را کور ساخته
به طوری که نتوانند حقیقت را ببینند مانند کوری یا
محبوسی در زندان تاریک که در طلوع آفتاب
شک می‌کند.

(۱) - ... أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...،
(ابراهیم / ۱۰).

(۲) - وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارِيْبٍ فِيهَا ...، (حج / ۷).

(۳) - ذَالِكَ أَلِكْتَبُ لَّارِيْبٍ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ...،
(بقره / ۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۰

خلاصه، شک و ریب (دودلی) و اضطراب (نداشتن
اطمینان) همه در این افراد است نه حق.

خود را به صورت سرگرم می کنند

اگر در احوال اهل شک دقت شود، دانسته
می گردد که شکشان در اثر این است که
نمی خواهند حق را بشناسند؛ چون اگر به راستی
طالب شناسایی حق بودند و در اجزای جهان
آفرینش به دیده عبرت می نگریستند و نشانه های

حکمت و قدرت را در آنها نظر می کردند، هیچ گاه در شک نمی ماندند.

اهل شک مانند جماعتی هستند که چون کتابی که در آن مطالب جالب و مضامین عالی با خط زیبا و چاپ مرغوب است به دستشان رسد، برخی از ایشان سرگرم نظر کردن به زیبایی خط و کاغذ و چاپ آن می گردند و پاره‌ای هم مشغول خواندن و دانستن مطالب آن می شوند.

کتاب آفرینش را درست بنگرید

اهل یقین مانند کسانی هستند که از دیدن و خواندن آن کتاب، بزرگی مقام علمی صاحب کتاب را تدبر می کنند و توانایی او را می فهمند که چگونه مطالب عالی را در قالب الفاظ، ظاهر ساخته و قدرت بیان و قلم خود را آشکار نموده است:

به نزد آنکه جانش در تجلی است
همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض اعراب و جواهر چون
مراتب همچو آیات وقوفست
حروفست
از او هر عالمی چون
یکی زان فاتحه و آن دیگر اخلاص
سوره خاص

خداشناسی به جای کیهان شناسی

امروزه بشر در شناسایی اجزای جهان آفرینش،
تلاشها می کند و رنجها می برد و مال و عمر را صرف
آن می کند اما در شناسایی آفریننده جهان،
کوششی ندارد بلکه به فکر آن

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۱

هم نمی‌افتد؛ مثلاً در رسیدن به کره ماه و شناسایی وضع آن و بهره‌برداری از آن، چه هزینه‌های سنگینی که صرف می‌کنند و چه رنجها که می‌برند و چه تلفاتی که می‌دهند، ولی در شناختن آفریدگار کره ماه و به حرکت درآورنده آن با این نظم شگفت، حاضر نیست مقداری از عمر خود را صرف کند.

به همین جهت است که دانشهای امروزی، خوشبختی اجتماع و آسایش حقیقی او را نمی‌تواند تأمین کند؛ چون مرز دانش بشری فعلاً همان آفریده‌ها شده و به آفریننده آنها نمی‌رسد.

«پس رو گردان از کسی که از یاد ما (آفریدگار جهان) رویگردان است و جز بهره‌های مادی زندگی دنیا چیزی نمی‌خواهد، این است مقدار دانش اینها».^{۲۵۸}

^{۲۵۸} i\ - (1) فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَٰلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ... (نجم/ ۲۹ و ۳۰). E\.

پیشرفت علم تشریح و بی‌خبری از سازنده

مثلاً در علم طب و تشریح بدن و تشخیص انواع بیماریها و مداوای آنها پیشرفت شایانی بهره بشر شده ولی درباره سازنده و درست کننده آن دستگاه عجیب و ترکیب کننده آن خبری ندارند و دانش ایشان تا حد خداست و از خدا و آنچه راجع به اوست جز جهل و شک و بی‌خبری چیزی ندارند؛ یعنی از شناسایی خداوند جهان آفرین و اسما و صفات او و همچنین ملائکه که لشکریان الهی و در غیب و ملکوت این عالمند و از شناسایی پیغمبران و کتابهای آسمانی و زندگی پس از مرگ و ایستگاه همیشگی انسان که به سزای کردارهایش و عقایدش می‌رسد کاملاً بی‌خبر و در حیرت و اضطرابند.

«بلکه دانش ایشان درباره زندگی پس از مرگ نیست (و تمام شده و تنها دانش‌شان درباره زندگی مادی و زودگذر دنیوی است) بلکه اینها از حیات

دیگر انسانی در تردید و حیرتند بلکه از آن
کورانند». ۲۵۹

(۱) - فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا
لِحَيَاةِ الدُّنْيَا * ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ ... (نجم / ۲۹
و ۳۰).

(۲) - بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
مِّنْهَا بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ، (نمل / ۶۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۲

یعنی دیگر امیدی نیست که از شک بیرون آمده به
آن زندگی دانا و بینا شوند.

چرا دنبال خداشناسی نمی‌رویم؟

چرا بیشتر مردم دانششان تا مرز خداست و در خدا
و آنچه به او برمی‌گردد دانشی ندارند؟ آیا واقعاً

۲۵۹ -\i (2) بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ\ E. (نمل / ۶۶). E\

توانایی به دست آوردن دانش به خدا را ندارند؟ یا اینکه آن‌طور که دانستن آفریده را می‌جویند و تعقیب می‌کنند، آن را نمی‌طلبند؟ و اگر توانایی دارند چرا آن را نمی‌طلبند؟

اینها پرسشها نیست که پاسخ صریحی برای آن می‌توان داد، آنچه به نظر می‌رسد این است که به هیچ‌وجه نمی‌شود گفت انسان از شناسایی آفریدگار خود ناتوان است در حالی که اصل آفرینش او و اعطای نور عقل به او برای رسیدن به دانش حقیقی و معرفت حضرت آفریدگار و بهره‌مندی از مقام قرب به اوست و به حکم عقل و صریح قرآن مجید، خداوند همه چیز را برای انسان و انسان را برای معرفت و رسیدن به مقام بندگی آفریده است.

پستی همت و قناعت به بهره مادی

اما چرا بشر دنبال شناسایی حق نرفته و در این راه رنجی نمی‌برد؟ تنها سبب آن پستی همت و قناعت کردن به لذتهای مادی است؛ یعنی برای رسیدن به بهره‌های مادی و آنچه وابسته به آنها است یعنی ثروت و مقام در تحصیل دانشهای مادی (دانش همه چیز جز خدا و آنچه راجع به اوست) کوشش می‌کند و چون در معرفت خدا و بندگی او هیچ‌گونه حظّ مادی و لذّت حیوانی نیست، دنبال آن نمی‌رود و آن را نمی‌جوید و به حال جهل می‌ماند.

نه تنها در خداپرستی لذت مادی نیست بلکه باید از بی‌بندوباری و خودخواهی و خودپرستی دست برداشته و طوق بندگی خدا را به‌گردن نهاده و کاملاً مطیع فرمان او باشد.

این مقامی است که جز صاحبان همتهای بلند و برجسته‌ها و نخبه‌های افراد بشر،

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۳

مشتری آن نمی شوند.

«بلکه آدمی می خواهد گاهی که در دنیاست به گنهاری بگذراند». ۲۶۰

نمونه تاریخی از همت‌های بلند

دوازده نفر از سربازان اسلام اسیر رومیها شدند و آنها را به مرکز کشور نزد امپراتور بردند، امپراتور در هیئت و شکل و اخلاق ایشان فکر می کرد که چگونه مردمی هستند که با نیروی اندک و شماره کم همه جا پیروز می شوند؟ به ایشان گفت:

سربازان مرا تربیت کنید تا مانند شما شوند و در مقابل، حقوق بسیاری به شما می دهم.

۱۶۰-۱ (1) بل یُریدُ اِلَیْنِیْ لِنُفِخَ أَمَامَهُ، (قیامت / ۵). E\.

گفتند: دین به ما اجازه نمی‌دهد که به شما کمک کنیم و این آیه را خواندند:

«پروردگارا! به وسیله نعمتهایی که به من عطا فرمودی هرگز از گنهکاران پشتیبانی نخواهم کرد.»^{۲۶۱}

امپراتور دستور داد آنها را به کلیسا برند و دخترهای زیبا را نشانشان داده بر آنها عرضه کنند اگر به دخترها اظهار میل کردند، وعده وصل بدهند به شرطی که آنچه را پیشنهاد به آنها کرده‌اند بپذیرند.

ایشان را به کلیسا وارد کردند چون چشمانشان به دختران زیبا افتاد چشمها را به زیر افکنده گفتند اینجا شهوتخانه است نه پرستشگاه.

^{۲۶۱} \i\ 2) - ... رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُخْرِمِينَ\، E\ (فصص/ ۱۷)، E\

به امپراطور خبر دادند که آنها به دخترها میلی پیدا نکردند و از آنها رو گردانیدند.

گفت: به ایشان بگویند اگر پیشنهاد مرا نپذیرید شما را می کشم.

همه با خوشحالی گفتند: آرزوی ما کشته شدن در راه خداست؛ زیرا پیغمبر ما فرموده اگر در بستر بمیرید ممکن است به بهشت بروید و ممکن است نروید ولی اگر در راه خدا کشته شوید، حتماً اهل بهشت خواهید بود.

(۱) - بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ، (قیامت / ۵).

(۲) - ... رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا
لِّلْمُجْرِمِينَ، (قصص / ۱۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۴

مال و مقام و شهوت و تهدید

خواننده عزیز خوب تأمل نما در شهامت و فتوت و استقامت بر صراط توحید و بندگی این دوازده نفر که چگونه مال و مقام و ریاست و غریزه جنسی که هر یک از این سه به تنهایی کافی است که اشخاص پست همت و ضعیف الاراده را ذلیل و تسلیم کند، چگونه این رادمردان را نتوانست از پا درآورد و از راه بندگی حق باز دارد برای کشته شدن حاضر شدند ولی حاضر نشدند به اسلام و مسلمین خیانت کنند؛ چون در حقیقت خیانت به خداست.

از این بیانات معلوم شد که چرا مشتری حق و خداشناسی و خداپرستی کم است.

لذت روحانی به مراتب بالاتر است

باید دانست هرچند در شناسایی و بندگی خدا لذت مادی و حیوانی نیست بلکه باید تا اندازه‌ای ترک لذات (از راه غیرمشروع) نیز کرد لکن در برابر

لذتهای معنوی و بهره‌های روحانی به طور بهتر و
زیادتر و کاملتر است تا آنجا که اگر بزرگترین
لذتهای مادی را بر او عرضه بدارند، نخواهد
پذیرفت:

اگر لذت ترک لذت دگر لذت نفس لذت
بدانی نخوانی

چنانچه اگر انواع ناکامیها و نامرادیها و سختیها به او
روی آورد، همان لذت معرفت و بندگی، آنها را
جبران خواهد نمود.

و چون غرض از این کتاب نفع عمومی است به
جای ذکر برهانهای عقلی بر قوت و تقدم لذات
روحی بر لذات مادی، داستان تاریخی [ذیل] ذکر
می‌شود.

تیر می‌خورد ولی قرائت را رها نمی‌کند

در یکی از غزوه‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه لشکر اسلام بود، شبی پاسبانی لشکر را بر عهده «عمار بن یاسر و عباد بن بشر» گذاشت. آن دو نفر چنین قرار دادند که

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۵

تا نصف شب، پاسبانی نوبت عباد و از نصف شب تا صبح به عهده عمار باشد. عمار خوابید و عباد بیدار بود و مشغول نماز شد. یک نفر یهودی قصد لشکر اسلام کرد تا آنها را در شب غافلگیر کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بکشد. از دور دید در میان لشکر یک نفر فقط ایستاده و بقیه خوابند و چون هوا تاریک بود، ندانست انسان است یا حیوان یا درخت یا چیز دیگر. پس تیری به سوی او انداخت و آن تیر بر بدن عباد نشست و نماز را قطع نکرد. تیر دیگر به سوی او انداخت و بر بدنش نشست باز نماز را رها نکرد. تیر سوم را رها نمود و بر بدن

عباد نشست، پس نماز را مختصر کرده عمار را بیدار نمود. عمار دید تیرهایی بر بدن عباد نشسته و خون زیادی از او رفته با عتاب به او گفت چرا در همان تیر نخستین مرا بیدار نکردی؟

گفت: ای عمار! در نماز سوره کهف را می خواندم و دوست نداشتم آن را رها کنم و اگر نمی ترسیدم دشمن مرا از پای درآورده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسد و من در پاسبانی تقصیر کرده باشم هیچ گاه از تمام کردن نماز و خواندن تمام سوره کهف دست بر نمی داشتم هرچند به قیمت جانم تمام می شد، پس هردو حرکت کردند و دشمن را از لشکر اسلام دور کردند.^{۲۶۲}

نگاهی به جانبازان کربلا

^{۲۶۲} ۱\ (i) - سفينة البحار ۲/ ۱۴۴. E\

خواننده عزیز در لذت روحانی نماز تدبیر کن
چگونه بر زخمهای پیکان چیره بوده بلکه بر رفتن
جان.

و اگر بیشتر بخواهی بدانی که چقدر لذت بندگی
نیرومند است، در حالات اصحاب حضرت
سیدالشهداء علیه السلام دقت نما که به راستی
حیرت آور است؛ چگونه از مال و مقام و عیال و
اولاد دست برداشتند و با کمال اختیار از لذات
مادی گذشتند و انواع بلاها و سختیها را با بهجت و
سرور به جان خریدند؟!

(۱) - سفینه البحار ۲ / ۱۴۴.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۶

آیا شوخی «بُریر» را در شب عاشورا نشنیدی؟
می‌گفت: «هرگز در عمرم مثل امشب دلشاد و خرم
نیستم چون می‌دانم فردا جایم در بهشت است».

آیا حالات «عابس» را در روز عاشورا تدبیر کرده‌ای
که زره و کلاهخود را از سر و تن افکند و عریان
خود را به دریای لشکر زد؟ با اینکه چندین مرتبه
حضرت به آنها اجازه داد که برگردند ولی ایشان
دست برنداشتند و برخی از آنها مانند غلام سیاه
برای رفتن به میدان جنگ و کشته شدن از آن
حضرت، التماس می‌کرد و زبان حال همه این بود:

شاهها من ار به عرش	مملوک این جنابم و
رسانم سریر فضل	محتاج این درم
گر برکنم دل از تو و	این مهر بر که افکنم
بردارم از تو مهر	این دل کجا برم؟

دانش مادی مؤید خداپرستی است

از آنچه گفته شد دانسته گردید که انسان از رسیدن به مقام معرفت و خداپرستی نباید کوتاهی کند بلکه همراه تحصیل دانشهای مادی در رسیدن به معرفت الهی نیز کوشا باشد و نه تنها این دو دانش با هم منافاتی ندارند بلکه دانشهای مادی مؤید خداشناسی است چنانچه در بحث علاج شک، ذکر می شود.

باید دانست که غرض از ایجاد آسمانها و زمین و فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی، رسیدن بشر به مقام معرفت و عبودیت است و در این مقام به دو آیه از قرآن مجید اشاره می شود:

آفرینش برای خداشناسی

«خداوند است که آفرید هفت آسمانها را و از زمین^{۲۶۳} مانند آن (یعنی هفت زمین

(۱) - در کتاب «الهیة والاسلام» شهرستانی گوید: مراد از هفت زمین، همان سیارات هفتگانه منظومه شمسی (زمین، زهره، عطارد، مشتری، مریخ، ارانوس، زحل) و هفت آسمان همان کره بخاری محیط به هر یک از هفت زمین است و این آیه بیان منظومه شمسی ماست و

چون عدد مفهوم ندارد؛ مثلاً اگر کسی بگوید دو عدد اسب دارم که چنین و چنان است، دلالت نمی‌کند که اسب دیگری ندارد، بلکه ممکن است صد اسب دیگر هم داشته باشد، پس منافاتی ندارد با بودن میلیونها زمین و آسمانهای آنها و هزاران منظومه در جهان آفرینش که بگویند هفت آسمان و هفت زمین، برای مزید اطلاع به کتاب مزبور مراجعه شود.

^{۲۶۳} (1) - در کتاب «الهیة والاسلام» شهرستانی گوید: مراد از هفت زمین، همان سیارات هفتگانه منظومه شمسی (زمین، زهره، عطارد، مشتری، مریخ، ارانوس، زحل) و هفت آسمان همان کره بخاری محیط به هر یک از هفت زمین است و این آیه بیان منظومه شمسی ماست و

چون عدد مفهوم ندارد؛ مثلاً اگر کسی بگوید دو عدد اسب دارم که چنین و چنان است، دلالت نمی‌کند که اسب دیگری ندارد، بلکه ممکن است صد اسب دیگر هم داشته باشد، پس منافاتی ندارد با بودن میلیونها زمین و آسمانهای آنها و هزاران منظومه در جهان آفرینش که بگویند هفت آسمان و هفت زمین، برای مزید اطلاع به کتاب مزبور مراجعه شود.

صد اسب دیگر هم داشته باشد، پس منافاتی ندارد با بودن میلیونها زمین و آسمانهای آنها و هزاران منظومه در جهان آفرینش که بگویند هفت آسمان و هفت زمین، برای مزید اطلاع به کتاب مزبور مراجعه شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۷

آفرید) فرود می آید حکم پروردگار در بین آسمانها و زمینها (کارها به تقدیر و تدبیر او ساخته و پرداخته می گردد و از امر اوست زندگی و مرگ، توانگری و درویشی، تنگی و فراخی، بیماری و تندرستی و مانند اینها) تا شما بدانید که خداوند بر همه چیز توانا و به همه چیز داناست».^{۲۶۴}

یعنی غرض از ایجاد هفت آسمان و هفت زمین و تمام تدبیرات الهی در آن، شناسایی شما ای گروه

۲۶۴ - (1) i\ - (1) i\ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (E\، (طلاق/ ۱۲). E\

بشر! می‌باشد که خدایتان را به توانایی و دانایی
بی‌پایان بشناسید.

آفرینش جن و بشر برای پرستش

«و نیافریدم جن و بشر را مگر برای اینکه مرا
پرستند». ۲۶۵

یعنی به مقام بندگی برسند که در آن سلطنت الهی
است و غرض از ایجاد، رسیدن بشر است به مقام علم
و عمل که به منزله دوبرال است برای او که به آن
دو قوه به عالم اعلی اوج گیرد و به مقامات و
درجاتی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی
نشنیده و به دل هیچ کس نگذشته برسند.

اینک که سختی بیماری شک و جهل و لزوم
تحصیل دانش و یقین دانسته گردید باید راه درمان
آن تذکر داده شود.

۲۶۵- (2) i و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات/ ۵۶). E\.

درمان شک و رسیدن به یقین

ایمان به خدا یعنی شناختن حق و گرویدن به او
چیزی نیست که از خارج وجود

(۱) - اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ
مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا،
(طلاق / ۱۲).

(۲) - وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ،
(ذاریات / ۵۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۸

انسانی از راه حواس مانند چشم و گوش وارد قلب
و درون او گردد، بلکه امری است تکوینی و فطری
که همزمان با ایجاد بشر به او داده شده است و
نیروی زیاد کردن آن به او عطا شده به طوری که

می‌تواند به برکت پیروی شرع و مواظبت از دستورات الهی به مقام «یقین» برسد بلکه آخرین درجات آن را دارا شود به تفصیلی که می‌آید.

نیروی برق در اجسام

این فطرت و قدرت بر خداشناسی در نهاد بشری مانند جریان کهربا است در اجسام؛ چنانکه به دست آوردن برق موجود در اجسام و بهره‌برداری از آن متوقف بر اسباب و وسایل علمی و تجربی است که بدون آنها به دست نمی‌آید، همچنین ظهور نور علم و ایمان که در فطرت و نهاد بشر نهفته است و بهره‌مندی از آن متوقف بر اموری است که اگر انسانی در تحصیل آنها بکوشد آن نور ظاهر و رو به زیادتی است تا به نهایت درجه یقین رسیده از آن کامیاب گردد و اگر در آن امور مسامحه کند آن نور فطری رو به کمی گذاشته تا جایی که بکلی نابود می‌گردد.

پاکی از آلودگیها

آن اموری که ظهور نور فطرت متوقف بر آن است به طور کلی و بیان اجمالی دو چیز است: «تخلیه و تحلیه»؛ «تخلیه» یعنی دل را از انواع آلودگیها که از هوسرانی و کارهای حیوانی و شیطانی و خلاصه فراموشی حق پیدا شده و نور فطرت به آن پوشیده گردیده و آینه دل را زنگار زده، پاک سازد به تفصیلی که می آید.

«تخلیه» یعنی به وسیله فکر و ذکر، نور فطرت را تقویت نماید به تفصیلی که ذکر می شود.

فطری بودن ایمان

«پس راست گردان روی خود را برای دین حق (که همان توحید و اسلام است یعنی

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۶۹

بر دین حق روی آور و بدان متوجه باش) در حالی که از طریقه‌های دیگر رویگردان باشی و به همان راه راست پابرجا باش (ملازم باش و پیروی نما) خلقت خداوند که بشر را بر آن آفریده است (و مراد از فطره الله همان توانایی بر شناختن خداوند و یگانگی او و پیروی از لوازم توحید که همان دین اسلام است و این قدرت را خداوند در نهاد بشر آفریده است) دگرگونی نمی‌پذیرد (یا اینکه خلقت و فطرت الهی را نباید تغییر داد؛ یعنی بر طریقه توحید و دین اسلام باید پابرجا بود) این دین راست و راه مستقیم است و لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند.^{۲۶۶}

خلقت خدا دگرگونی نمی‌پذیرد

توضیح مطلب آنکه آفریدگار جهان هر موجودی را که آفریده، از جماد و نبات و حیوان و غیر آنها،

^{۲۶۶} i\1-i\1 فَأَمْرٌ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، (روم/ ۳۰)، E\.

توانایی تکامل یعنی رسیدن به کمال مناسب خودش و حرکت به سوی آن را در او آفریده به طوری که تبدیل و دگرگونی در آن محال است؛ مثلاً در دانه گندم توانایی آفریده که نزد فراهم شدن اسباب یعنی ریخته شدن در خاک و رسیدن آب به آن شکافته گردد، نیمی از آن ریشه و در زمین ثابت و نیم دیگر بیرون آمده و شاخ و برگ می شود، سپس چند برابر خود را تحویل دهد و این رویه هیچ گاه تغییری نخواهد یافت یعنی دانه گندم هرگز عدس یا جو تحویل نمی دهد یا مثلاً نطفه حیوانی اگر در رحم قرار گرفت باید تدریجاً تکمیل شود تا به صورت همان حیوانی که از او جدا شده در آید و هیچ گاه حیوان دیگری نخواهد شد.

استقامت در راه فطرت، کمال بشر است

اما انسان از آنجایی که کمال او در نظم دادن حیات مادی دنیوی و تأمین

(۱) - فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ
النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، (روم / ۳۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۰

آسایش زندگی جاودانی و مقامات روحانی است و
به این کمال نمی‌رسد مگر وقتی که بر راه راست
توحید و پیروی از دین خدا پابرجا باشد پس
خداوند توانایی این کمال را در نهاد بشر آفرید.

و چون رسیدن بشر به کمال مناسب انسانی وقتی
است که با اختیار و میل خودش آن قدرت خداداد
را آشکار سازد و به سوی کمالش حرکت کند تا
صاحب ایمان و معرفت و خویهای انسانی گردد،
پس پر ظاهر است که پابرجا بودن بر راه توحید و
بندگی پروردگار برخلاف میل حیوانی است و

صرف نظر کردن از آن نیاز به همت عالی دارد؛
چنانکه گذشت.

خلاصه هر موجودی رسیدن به کمال مناسبش، نزد
فراهم شدن اسباب، حتمی است و در انسان سبب
عمده آن «خواست» خود اوست و غالباً به حد
حیوانی قانع می‌شود و انسانیت را «نمی‌خواهد» تا
به آن برسد و تمام مواعظ و تذکرات الهی و
بزرگان دین و بشارتهای ثواب و ترساندنیهای از
عقاب برای پیدا شدن «خواست و اراده» انسان
است که به کمال برسد.

از این بیان دانسته می‌شود جواب از این پرسش که
اگر ایمان به خدا فطری بشری است، پس چرا بیشتر
افراد بشر ایمان به خدا ندارند؟ و خلاصه‌اش این
شد که «در انسان ظهور فطرت بسته به اراده
اوست».

اگر راستی بخواهد حتماً می‌شناسد

هر انسانی که این خواست در او پیدا شود؛ یعنی به راستی بخواهد خداشناس شود و بر آن خواست ثابت بماند، قطعاً خواهد شناخت، چه اشخاصی که مدت‌ها گرفتار خودبینی و پندارهای ناروایی که نفس و شیطان به آنها القا کرده بودند و به خیال خود برهانهایی بر انکار خدا می‌بافتند و به این پندارها دلخوش می‌شدند تا جایی که جهان بزرگ آفرینش را بدون پدید آورنده و خودرو و بی‌سرپرست می‌پنداشتند و مقام شامخ انسانیت را انکار نموده و او را حیوانی که به حد کمال رسیده یعنی شاخ و دم و پشم

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۱

او ریخته و از چهار دست و پا راه رفتن ترقی کرده با دو پا راه می‌رود و خلاصه از حالت میمونی، خود

به خود بالاتر رفته تا به این صورت رسیده خیال می‌کردند و بسیاری از بی‌خردان هم چون این پندار نادرست موافق با بی‌بندوباری و شهوترانی است پذیرفته و اساس کردار خود را بر مادیت و حیوانیت گذاردند و هنوز هم اکثریت بشر را این دسته تشکیل می‌دهند.

وجدانشان بیدار شد

لکن همان اشخاصی که پرچمدار این راه نادرست بودند چون از مستی غرور به هوش آمدند و در خود فرو رفتند، همان شعور باطنی و وجدان آنها آگاهشان کرد و نادرست بودن پندارهایشان را برایشان آشکار نمود و برای نمونه نامهای چند نفر از آنها یاد می‌شود:

۱- داروین الهی می‌شود

صاحب فرضیه مشهور تبدل انواع «شارلز روبرت داروین»، با کسی که الحادهای برخی از طبیعیون قرنهای اخیر از او گرفته شده و مؤسس مکتب پرهیاهوی «داروینیسیم» است، بنا به نقل «جان کلور مونس» نویسنده معروف آمریکایی، عاقبت در برابر فشار نیروها و احساسهای فطری و شعور باطن، زانو زده در اواخر عمرش نسبت به فلسفه خود بدین و به نیروی ازلی و ابدی الهی معترف شده و به گفته «بخنر» دانشمند آلمانی در کتاب «اصل الانواع» ضمن نامه‌هایی که به دوستان خود می‌نوشت از آن جمله چنین اعتراف کرده است: «محال است عقل رشید با دیدن این نظام و هماهنگی شگفت جهان بگوید دنیا مبدأ متعال و آفریدگار مدبری ندارد».

۲- شاگرد به دنبال استاد

فیلسوف مشهور آلمانی «رئینگ» که نخست از
پیروان جدی داروین و مخالف

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۲

خداپرستان بوده، بر اثر فشار مداوم، همین احساس
مقدس درونی؛ یعنی فطرت و وجدانش، عاقبت به
تألیف کتابی به نام «دنیا مخلوق است» دست زده و
با یقین و خضوع تمام، اعتراف کرده است که جهان
را آفریدگار و خدایی است.

۳- رومین مادی هم الهی می شود

فیلسوف دیگری به نام «رومین انگلیسی» که از
معتقدین سرسخت به مبانی ماتریالیسم بوده، عاقبت
همان نیروی مرموز شعور باطن و فطرت، او را
واداشت تا بگوید: «تمام مبانی علمی و فلسفی من
در باب پدیدار شدن جهان از ماده بلاشعور باطل
است و وجود جهان نیز بدون صانع متعال و حکیم

مقتدر که احساس درونم به تحقق او گواه و حکمت‌های آفرینش او را تصدیق می‌کند، محال است و آفریدگار جهان حق است.»

۴- فارادی هم زانو می‌زند

فیلسوف و محقق علوم طبیعی و فیزیک و شیمی؛ «میکائیل فارادی انگلیسی» که جهان را جز مزج و ترکیب‌های اتفاقی از مواد، چیزی دیگر نمی‌پنداشت و به خداوند حکیم مدبر معتقد نبود و تمامی عمرش در تحقیقات فیزیکی و شیمیایی صرف شد، در یکی از روزهای سال ۱۸۶۷ مسیحی که در بستر بیماری افتاده بود، در پاسخ یکی از دوستانش که از او پرسید: «فارادی! به چه تحقیق و نظریه می‌اندیشی؟»، چنین گفت:

«خدای را شکر که به هیچ نظریه‌ای فکر نمی‌کنم. من به پیشگاه خداوند پیشانی مسکنت می‌سایم و

زانوی اعتراف به زمین می‌زنم، تنها به او که فطرت
من و احساس و شعور باطنم و همه نظامات علوم،
وجود او را شهادت می‌دهند، می‌اندیشم. من
خدای خود را می‌شناسم و اطمینان دارم که
تقصیرات و لاطائلات مرا به انکسار و عجز و توبه‌ام
خواهد بخشید». ۲۶۷

(۱) - نقل از کتاب جاهلیت و اسلام / تألیف یحیی
نوری / صفحه ۳۰۶ (با اندکی اختلاف در نقل).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۳

توحید، اسلام و خداشناسی، فطری است

در «اصول کافی»، کتاب ایمان و کفر»، پنج حدیث
از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل

کرده و در آنها امام علیه السلام «فطره الله» را به معنای توحید و اسلام تفسیر فرموده است.

در توحید صدوق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر نوزادی از بشر بر فطرت زاییده می‌شود؛ یعنی بر معرفت خداوند».^{۲۶۸}

فریادرس در جایی که فریادرسی نیست

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام راه خداشناسی را پرسید، امام فرمود: «ای بنده خدا! آیا سوار کشتی شده‌ای؟».

گفت: بلی.

^{۲۶۸} (۱) «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَغْنَى عَلَى الْمَعْرِفَةِ...»، (توحید صدوق / ۳۳۱). E\.

فرمود: «آیا کشتی که در آن سوار بودی شکسته شده در جایی که کشتی دیگری نبوده و شنا کردن هم سودی نداشته؟».

گفت: بلی.

فرمود: «آیا در آن حال دلت متوجه شده که کسی هست که می‌تواند تو را نجات دهد؟».

گفت: بلی.

فرمود: «آن کس که دلت در آن حال به او متوجه شده همان خداوندست که می‌تواند نجات دهد، گاهی که نجات دهنده‌ای نباشد و فریادرسی کند جایی که فریادرسی نباشد».

علم خداشناسی بیرون نیست

حضرت مسیح علیه السلام فرمود: «ای بنی اسرائیل! نگویند علم در آسمان است هر که بالا

(۱) - «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ يَعْنِي عَلَيَّ الْمَعْرِفَةَ...»، (توحيد صدوق / ۳۳۱).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۱۷۴

رود آن را بیاورد و نه در زیر زمین است هر که پایین رود آن را می آورد و نه پشت دریاهاست هر کس از دریا رد شود آن را بیاورد، بلکه علم در دل‌های شما است، به آداب روحانیین مؤدب شوید و خوبیهای راستان را بگیرید تا دانش در دل‌هایتان آشکار شود». ۲۶۹

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «علم به تحصیل دانش از دیگری نیست بلکه آن نوری است که روشن می شود در دل کسی که خدا رهنمایی او را بخواهد». ۲۷۰

^{۲۶۹} (۱) - «قال المسيح عليه السلام يا بني اسرائيل! لا تقولوا العلم في السماء من يصعد يأتي به ولا في تخوم الارض من ينزل يأتي به ولا من وراء البحر من يعبر يأتي به. العلم مجبول في قلوبكم تأدبوا بآداب الروحانيين وتخلقوا باخلاق الصديقين يظهر العلم في قلوبكم»، (المجلى / ابن ابي جمهور احسائي). E\.

^{۲۷۰} (۲) - «ليس العلم بالتعلم انما هو نور يقع في قلب من يريد الله ان يهديه»، (بخارالأنوار ۱ / ۲۲۵). E\.

ظاهراً مراد از این علم، علوم کسبی نیست بلکه ایمان به خدا و معرفت اسما و صفات و آنچه راجع به اوست می‌باشد.

چرا تفکر در ذات نهی شده؟

آنچه ذکر شد که ایمان به خدا و شناسایی او فطری بشر است، مراد یقین به این مطلب است که آفریدگار همه یکی است و دانا و تواناست. اما شناسایی ذات و حقیقت خداوند از عهده بشر و سایر آفریده‌ها بیرون بلکه محال است مخلوق از ذات خالق باخبر شود؛ زیرا معنای شناسایی ذات، احاطه بر اوست و محال است که مخلوق بر خالق احاطه پیدا کند بلکه «آفریدگار، محیط بر همه است».^{۲۷۱}

^{۲۷۱} (3) - i ... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ، (فصلت / ۵۴). E\

از اینجاست که در شرع مقدس، تفکر در ذات خداوند نهی شده و تفکر در افعال و نعمتهای او که موجب معرفت او شود، واجب گردیده است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «در دستگاه آفرینش خداوند سخن گوید و درباره ذات خداوند دم فرو بندید؛ زیرا گفتگو در ذات خداوند جز سرگردانی سخنگو، چیزی نیفزاید».^{۲۷۲}

(۱) - «قال المسيح عليه السلام يا بني اسرائيل! لا تقولوا العلم في السماء من يصعد يأتي به ولا في تخوم الارض من ينزل يأتي به ولا من وراء البحر من يعبر يأتي به. العلم مجبول في قلوبكم تأدبوا بآداب الروحانيين وتخلقوا باخلاق الصديقين يظهر العلم في قلوبكم»، (المجلى / ابن ابي جمهور احسائي).

^{۲۷۲} (۴ i) - «تکلموا فی خلق الله ولا تکلموا فی الله فان الکلام فی الله لا یزداد صاحبه الا تحیراً»، (کافی / ۱ / ۹۲ / باب نمی). E\.

(۲) - «ليس العلم بالتعلم انما هو نور يقع في قلب من يريد الله ان يهديه»، (بحار الأنوار ۱ / ۲۲۵).

(۳) - ... **أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ**، (فصلت / ۵۴).

(۴) - «تکلموا فی خلق الله ولا تتکلموا فی الله فان الکلام فی الله لا یزداد صاحبه الاتحیراً»، (کافی ۱ / ۹۲ / باب نهی).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۵

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس در خدا بیندیشد که چگونه است، هلاک گردد». ۲۷۳

چه اشخاصی که برای دانستن این امر محال که شناسایی حقیقت و ذات پروردگار عالم است، اندیشه کردند و چون به جایی نرسیدند در شک افتادند بلکه به الحاد گراییدند؛ یعنی گفتند چون ذات خدا را شناختیم پس اصلاً خدا نیست.

^{۲۷۳} (۱ \ i) - «من نظر فی الله کیف هو؟ هلك»، (کافی ۱ / ۹۳ / باب نهی). E\.

آیا می‌شود منکر چیز ناشناخته شد؟

باید به آنها گفت **اولاً**: اندیشه شما در ذات خدا غلط و طلب محال است؛ زیرا آفریده، هرگز محیط به آفریدگار نمی‌شود. و **ثانیاً**: اگر شما ذات حق را نشناختید چگونه منکر او می‌گردید؟ در حالی که ذات و حقیقت بسیاری از موجودات را نشناخته و آنها را منکر نیستید؛ مثلاً تاکنون حقیقت نور را نشناخته و حقیقت امواج را ندانسته‌اید و کیفیت دیدن را نفهمیده‌اید و قوه مفکره و سایر قوای باطن را باور دارید، ولی از حقیقت آن بی‌خبرید؛ چنانکه اگر کسی به شما بگوید: ای کسی که فهم نداری، عقل نداری! ناراحت می‌شوی و می‌گویی: از کجا من عقل ندارم؟ اگر بگوید: چون من حقیقت عقل را نشناخته‌ام، آیا این جواب را می‌پذیری؟

چگونه به خدای نادیده ایمان بیاوریم؟

بالجمله بشری که حقیقت بسیاری از موجودات را
نشناخته ولی آنها را به واسطه آثارشان باور دارد،
چگونه متوقع است که ذات آفریدگار این
موجودات ناشناخته را بشناسد و چون شناسد منکر
او گردد؟

از اینها بدتر دستهای بی‌خبر و تهی مغز که
می‌گویند: «چگونه می‌توان به خدای نادیده ایمان
آورد؟»، باید به آنها گفت عقل و حافظه و فهم و
سایر قوای درونی شما

(۱) - «من نظر فی الله کیف هو؟ هلك»، (کافی ۱/
۹۳/ باب نهی).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۶

چون نه خود و نه دیگری آن را می بیند و همچنین اجسام لطیفی که به چشم نمی آید مانند هوا باید منکر آنها شد با اینکه آثارشان مشاهده می شود.

چشم سر، ماده بین است

باید به آنها فهمانید که دید چشم انسانی تا مرز جسمانیات و مرکبات است، آن هم به شرط اینکه مانند هوا لطیف نباشد. جایی که این چشم از دیدن جسم لطیف ناتوان است چگونه می تواند طمع دیدن پروردگاری را بکند که لطیف مطلق و پدید آورنده اجسام لطیف و کثیف است و همه جا حاضر و بر همه چیز محیط و قوام سراسر جهان هستی به اوست.

خلاصه انسان باید اندازه دید خود را بداند تا فوق آن را منکر نشود و به آثار، او را بشناسد:

گر بدیدی چشم	پس بدیدی گاو و
حیوان شاه را	خر الله را
گر نبودی حسّ	جز حس حیوان ز
دیگر مر تو را	بیرون هوا
پس بنی آدم مکرم	کی به حس مشترک
کی بدی	محرم شدی

داستانی از معامله بهلول با ابوحنیفه

گویند روزی «ابوحنیفه» در محضر اصحابش گفت:
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کلماتی گفته که
 مرا به شگفتی آورده است. گوید: «خداوند در دنیا
 و آخرت دیده نمی‌شود»، چگونه می‌شود چیزی
 موجود باشد و دیده نشود؟

«و شیطان در قیامت به آتش می‌سوزد» و حال آنکه شیطان از آتش است و شیء به چیزی که از آن آفریده شده است، معذب نمی‌شود.

و کارهای بندگان مستند به خود آنها است و حال آنکه در قرآن است که تمام افعال مستند به خداوند است.^{۲۷۴}

(۱) - از این داستان معلوم می‌شود که «ابوحنیفه» می‌گفته خدا در آخرت دیده می‌شود و شیطان به آتش نمی‌سوزد و جبری مذهب هم بوده است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۷

بهلول در مجلس حاضر بود، کلوخی برداشت و بر سر ابوحنیفه زد که سرش شکست و خون جاری شد و فرار کرد.

^{۲۷۴} (۱) - از این داستان معلوم می‌شود که «ابوحنیفه» می‌گفته خدا در آخرت دیده می‌شود و شیطان به آتش نمی‌سوزد و جبری مذهب هم بوده است. E\

ابوحنیفه به حاکم وقت شکایت برد، بهلول را حاضر کردند و سبب این کار را از او پرسیدند.

گفت: ابوحنیفه به امام صادق علیه السلام در سه مسأله ایراد کرد و من به این کلوخ که بر سرش زدم جواب هر سه ایرادش را دادم؛ یکی اینکه می گوید نمی شود چیزی موجود باشد و دیده نشود، اکنون مدعی است من سرش را به درد آورده‌ام. خوب درد سرش را نشانم دهد و چون دیده نمی شود معلوم می شود دروغ می گوید و دردی نیست.

دیگر آنکه می گوید چون شیطان از آتش آفریده شده است پس به آتش نمی سوزد، این کلوخ، خاک است و ابوحنیفه هم از خاک است، پس نباید او را آزاری برساند.

نیز می گوید بشر در کارهایش اختیاری ندارد و جبر است پس این شکستن سر هم کار خداست نه من،

پس چرا از من شکایت می‌کند؟ و حاکم بهلول را آزاد کرد.

انحراف برخی از دانشمندان طبیعی

این مطلب یعنی ندیدن و نیافتن چیزی نشانه نبودن آن چیز نیست (عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود) با اینکه از بدیهیات و ضروریات عقلی است دسته‌ای از دانشمندان علوم طبیعی که در قرون گذشته به واسطه تحلیل و تجزیه و ترکیب ماده، خواص و آثار شگفت‌آوری به دست آوردند و صنایع و اکتشافات و اختراعات حیرت‌انگیزی انجام دادند لکن چنان مغرور پندارهای خود شدند که برخلاف حکم قطعی عقلی که گذشت، گفتند جهان هستی منحصر به عالم ماده است که ما فهمیدیم و منکر عالم غیب و ماورای طبیعت شدند و روح و ملائکه و جن و غیر اینها از امور ماورای طبیعت را باور نکردنی شمردند و جهان بزرگ هستی را غیر

مرتبط به خدای دانا و توانا که مجرد و منزّه از مادّه و مادیات ادّعا کردند و با این ادّعا خود را در بین عقلای جهان رسوا و مفتضح ساختند.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۸

دانش ما قطره‌ای در مقابل اقیانوس

شکر خدا را که بیشتر دانشمندان علوم طبیعی بویژه عصر حاضر (قرن بیستم) این پرده‌های غرور و پندارهای غلط را از روی فطرت و شعور باطن برداشته و در برابر بزرگی و توانایی و حکمت بی‌پایان خداوند عالم، سر تعظیم فرود آورده و به بقای روح پس از مرگ و عالم پاداش، اعتراف دارند و می‌گویند: «دانشهای ما مانند قطره است و مجهولاتمان مانند اقیانوس بزرگ و بی‌پایان».

مانند تصورات مورچه و سیم تلفن

در «تفسیر طنطاوی»^{۲۷۵} بیست نفر از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی را نام می‌برد که هم به خدا و روح و آخرت اعتراف دارند و بعضی از آنها مانند «اسپنسر انگلیسی» که بزرگترین فیلسوف این قرن و استاد «ایلی دوسیون» بوده کتابها و مقاله‌هایی نوشته‌اند که نقل آنها موجب طول کلام است.

در صفحه ۱۶۱ قسمتی از مقاله مفصل «لورد اولیفر لورج انگلیسی» را نقل کرده تا اینکه می‌گوید: نسبت اطلاع بشر از موجودات ماورای طبیعت (ارواح) همان نسبت اطلاع مورچه است از زندگی انسان.

مثلاً مورچه‌ای از پای چوب تلفن می‌گذرد و به مقدار دید چشمش چوب را می‌بیند ولی خبر ندارد این چوب وسیله نصب سیم تلفن و آن وسیله ارتباط

بشهرهای شهری با شهر دیگر است. همچنین ما هم از
عوامل غیب خبر نداریم.

در جلد اول دائرةالمعارف «فرید وجدی» و غیر
آن بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی را که الهی
هستند، نامبرده است.

دانش و اقرار به خدا با هم پیش می‌روند

«هرشل انگلیسی» از بزرگان دانشمندان هیئت
می‌گوید: «به هر نسبت که دامنه

(۱) - جزء ۲ / ۴۸.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۷۹

علم توسعه پیدا کند، براهین تابناک و نیرومند بر
وجود خالق ازلی و صاحب قدرت بی‌پایان افزوده
می‌شود؛ زیرا دانشمندان زمین شناسی و ریاضی و
فلکی و طبیعی دست به دست هم داده و تخت علم

را محکم و استوار ساخته‌اند و این تخت همان
عرش عظمت خدای یگانه است.»

نیروی همیشگی، فوق انسان

علامه اجتماعی «هربرت اسپنسر» می‌گوید؛ ما از
میان این همه اسرار که هرچه بیشتر تحقیق می‌کنیم
بر غموض و ابهام آن می‌افزاید، یک حقیقت واضح
و قطعی را درک می‌کنیم و آن حقیقت این است
که فوق انسان، یک نیروی ازلی و ابدی وجود دارد
که همگی اشیا از او پدید آمده‌اند.

تناسب کائنات و بزرگی آفریدگار

«لینه» دانشمند فیزیولوژی فرانسوی می‌گوید:
«همانا که خدای ازلی بزرگ که همه چیز می‌داند
و همه کار می‌تواند به وسیله بدایع صنع خود بر من
چنان تجلی کرد که مدهوش و سرگشته شدم؛ زیرا
چه قدرتها و چه حکمتها و چه ابداعها که او در

مصنوعات خود از کوچکترین تا بزرگترین آنها به
ودیعت نهاده است.»

سپس همین دانشمند بزرگ می گوید: آن منافی
که از کائنات به ما می رسد بهترین گواه بر عظمت
رحمت خدایی است که آنها را مسخر ما ساخته
است همانطور که جمال و تناسب آنها از حکمت
پهناورش حکایت می کند و حفظ موجودات از
تلاش و فساد همچنین تجدّد و تحوّل آنها به جلالت
و به عظمت آن خدا اقرار می کند.»

گفته‌های مختصر از دیگر دانشمندان

علامه «فونتتل» در دائرةالمعارف خود می نویسد:
«اهمیت علوم طبیعی تنها در آن نیست که سوز
اشتیاق عقلهای ما را فرو می نشاند بلکه بزرگترین
اهمیت آن علوم این

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۰

است که عقول ما را به خالق عالم متوجه می‌سازد
و روحمان را به احساسات اعجاب و اجلال نسبت به
ذات مقدس او می‌آراید».

«پاسکال» فیلسوف معروف می‌گوید: « [خداوند]
خالق کره بی‌پایانی است که مرکزش در همه
جاست و محیطش مکانی ندارد».

و باز همین فیلسوف می‌گوید: «هیچ چیز جز عقیده
به خدا، سوز درون و تشنگی روح ما را فرو
نمی‌نشانند».

«لامنه» می‌گوید: «کلمه‌ای که در انکار خالق گفته
شود، لب گوینده خود را می‌سوزاند».

نیز می‌گوید: «جستجو از چیزی غیر از خدا و بیرون
از ذات او جستجو از عدم محض است».

«لو کوردین» می گوید: «خدا همان خورشید یگانه‌ای است که اشعه جاودانیش موجودات را مدد و حیات می بخشد».

«فیو» می گوید: «خدا دانای همه چیز و متصرف در همه چیز است و به عنوان پروردگار مطلق همه چیز را تدبیر و اداره می کند».

«جوردن» می گوید: «خدا همان ناموس ازلی ثابت است که همگی کائنات، وجود و ترقی خود را از او می گیرند».

دائرةالمعارف قرن نوزدهم از علامه اقتصادی «پرودن» نقل می کند که گفت:

«خدا، آن حقیقتی است که به ادراک و وصف در نمی گنجد ولی با وجود این، وجودش ضروری و غیر قابل ادراک است».

نیز همین فیلسوف می گوید: «پیش از آنکه عقول ما، وجود خدا را کشف کنند، دل‌های ما را به وجود او گواهی داده‌اند».

«لامارتین» شاعر و نویسنده بزرگ فرانسه می گوید:
«دلی که از خدا تهی باشد مانند محکمه‌ای است
که از قاضی تهی باشد».^{۲۷۶}

(۱) - نقل از فرهنگ قصص قرآن / ۳۵۴.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۱

آنچه نقل شد نمونه‌ای از اعتقادات دانشمندان غربی بود. و غرض از نقل آن، توجه جوانان عزیز است که از دانشهای ایشان بهره می‌برند و آنها را بزرگ می‌دانند، بدانند که خود ایشان در اعتقاد به خدا و ایمان به پروردگار، مقرر و معترف هستند.

^{۲۷۶} 1\ i) - نقل از فرهنگ قصص قرآن / ۳۵۴ E\.

تخلیه، پاک کردن آلودگیهاست

«تخلیه» یعنی خالی نمودن خود از آنچه مانع خدانشناسی است و پاک کردن آینه دل است از کدورتها و آلودگیهای معنوی که اهم آنها خودبینی است یعنی خود را مستقل ببیند و به تخیلات و موهومات و پندارهای ناروا که از راه تقلید به دست آورده دلخوش بدارد و همینکه پاره‌ای از خواص بعضی اشیاء را دانست خود را دانشمند شمرد در حالی که نسبت دانسته‌هایش با نادانسته‌هایش نسبت متناهی با نامتناهی است.

چگونه کسی می‌تواند خود را دانشمند بشمرد در حالی که از بدیهی‌ترین چیزها و بالاترین دانشها یعنی خدا و خدانشناسی بی‌خبر است؟ آیا جز غرور و جهل مرکب چیزی دیگر در اوست؟ یعنی نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند.^{۲۷۷}

چاره خودبینی

باید پی در پی در بیچارگی و عدم استقلال (به حسب ذات و صفات و افعال) بیندیشد مثلاً عقبگرد کند و حالات پیشین خود را از هنگامی که ذرات پراکنده در عناصر بود و سپس در پشت پدر و رحم مادر و بعد گهواره تا وقتی که به حد رشد رسید و وضع فعلی، آنگاه آتیه خود را هم با دقت تدبّر کند تا ساعت مرگ و پس از آن گور تا وقتی که دوباره به صورت خاک و ذرات پراکنده نخستین درآید:

«از خاک شما را آفریدیم و در

(۱)

- آن کس که نداند در جهل مرکب و نداند که نداند ابدالدهر بماند

مطالبی راجع به جهل مرکب در اوایل کتاب
(مبحث علاج کفر) ذکر شده به آنجا رجوع شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۲

خاک برمی گردانیم و برای بار دیگر شما را از خاک
بیرون می آوریم». ۲۷۸

پس از آن در حال فعلی خود تأمل کند و ببیند
چگونه زندگی و مرگ، تندرستی و بیماری، توانایی
و ناتوانی، جوانی و پیری، عزت و ذلت و جمیع
شؤونش به اختیار خودش نیست یعنی تابع اراده و
خواست او نخواهد بود، تا جایی که فهم و
حافظه اش هم به میل او نیست چه مطلبهایی که

۱۷۸ - (1) مِنْهَا خَلَقْنٰكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰى، (طه / ۵۵)، E\.

آرزوی دانستن آنها را دارد و به آن نمی‌رسد و چه اموری که دانسته بود و از خاطرش محو شده و هرچه می‌کوشد به یادش نمی‌آید.

خلاصه باید بیچارگی و کوتاهی و نیستی خود را از هر جهت بفهمد و هراندازه که بیشتر پی به عجز و نقص خود ببرد برای شناسایی آفریننده خود و همه و دانایی و توانایی بی‌نهایت او آماده‌تر می‌شود.

خودشناسی و خداشناسی

از اینجاست که پاره‌ای از اهل تحقیق حدیث مشهور نبوی صلی الله علیه و آله و سلم: «هرکسی خود را شناخت هرآینه پروردگارش را شناخته»^{۲۷۹} این طور معنا کرده‌اند: «هرکس خود را به حدوث (تازه پیدا شده) و فنا و زوال، شناخت، پروردگار خود را به قدم (همیشگی) و بقا و دوام شناخته است، هرکس خود را به بیچارگی و ناتوانی و نادانی

^{۲۷۹} (۲) (۱) - «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، (بخارالأنوار ۶۱ / ۹۹). E\.

شناخت، پروردگارش را به قوه و توانایی و دانایی بی‌نهایت می‌شناسد، هرکس خود را آفریده و تربیت شده و روزی داده شده شناخت، پروردگارش را آفریننده و تربیت کننده و روزی دهنده می‌داند و هکذا».

پس از دقت و تأمل واضح می‌شود که این مطلب مسلم است؛ زیرا عاقل وقتی که دانست پیدایش تن و روان او و تربیت و تدبیرش از خود یا دیگری مثل خودش نیست، به یقین می‌داند که آفریننده و تربیت دهنده و تدبیر کننده تن و روان او و همچنین ربّ و مدبّر همه اجزای عالم وجود، آفریدگار است و بس.

(۱) - مِنْهَا خَلَقْنَكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى، (طه / ۵۵).

(۲) - «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، (بحار الأنوار
۹۹ / ۶۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۳

کسی که بخواهد در شناسایی پروردگار، راسخ شود
باید در این مطلبی که ذکر شد زیاد تفکر کند و
خواندن مناجات حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام^{۲۸۰} و تأمل در معانی آن برای این منظور مفید
است.^{۲۸۱}

خود را مبین که رستی

شرح بیشتری درباره بیماری خودبینی در بحث کبر
و عجب این کتاب به یاری خداوند متعال ذکر
می شود و مجملًا باید دانست که تا انسانی خود را

^{۲۸۰} (۱) - در مفاتیح الجنان ضمن اعمال مسجد کوفه نقل شده است. E\

^{۲۸۱} (۲) - بعضی از فقرات آن یادآوری می شود: «... مؤلای! مؤلای! انت الحی وانا المیت و هل یزحم المیت الا الحی؟ مؤلای! مؤلای! انت الباقی وانا الفانی و هل یزحم الفانی الا الباقی؟ مؤلای! مؤلای! انت الدائم وانا الزائل و هل یزحم الزائل الا الدائم. مؤلای! مؤلای! انت الزائر وانا المزور و هل یزحم المزور الا الزائر؟...». (مفاتیح الجنان،

در اعمال مسجد بزرگ کوفه، ص ۸۱۵، چاپ نشر محمد). E\

مستقل و بی‌سرپرست می‌پندارد و تنها هستی خود را می‌بیند، در عالم معرفت نمی‌تواند قدمی گذارد و هرگاه به نور عقل و تفکر، عدم استقلال خود را دانست آنگاه حجاب اعظم از روی نور فطرتش برداشته شده و در کمال روشنی پروردگارش را می‌شناسد و به او می‌گردد، تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»:

یک نکته‌ات بگویم
خود را مبین که
رستی

تا فضل و علم بینی
بی‌معرفت نشینی

هوسرانیها و آرزوهای واهی مانع خداشناسی است
به طور کلی هوسرانیها و پیروی از آرزوهای
شیطانی و افراط در لذات حیوانی مانند پرخوری و
پرخابی و پرگویی، عموماً حجابهایی است که

پوشنده نور فطرت انسانی است و از یاد خدا بی خبر
کننده و موجب بیماری دل و روان است و افراط
در بعض این امور اگر برای بدن زیان آور باشد،
زیانی که عقلاً به آن اعتنا کنند، حرام و گرنه مکروه

(۱) - در مفاتیح الجنان ضمن اعمال مسجد کوفه نقل
شده است.

(۲) - بعضی از فقرات آن یادآوری می‌شود: «...
مَوْلَايَ! مَوْلَايَ! اَنْتَ الْحَيُّ وَاَنَا الْمَيِّتُ وَهَلْ يَرْحَمُ
الْمَيِّتَ اِلَّا الْحَيُّ؟ مَوْلَايَ! مَوْلَايَ! اَنْتَ الْبَاقِي وَاَنَا
الْفَانِي وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَانِي اِلَّا الْبَاقِي؟ مَوْلَايَ! مَوْلَايَ!
اَنْتَ الدَّائِمُ وَاَنَا الزَّائِلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الزَّائِلَ اِلَّا الدَّائِمُ.
مَوْلَايَ! مَوْلَايَ! اَنْتَ الرَّازِقُ وَاَنَا الْمَرْزُوقُ وَهَلْ يَرْحَمُ
الْمَرْزُوقَ اِلَّا الرَّازِقُ؟...». (مفاتیح الجنان، در اعمال
مسجد بزرگ کوفه، ص ۸۱۵، چاپ نشر محمد).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۴

است. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «نگاه ناروا تیر زهر آلودی است از تیرهای شیطان و چه بسیار نگاهی که پشیمانی درازی در پی دارد». ۲۸۲

جایی که یک نگاه ناروا، تیر زهر آلود شیطان است که به دل و روان نگاه کننده می‌خورد، گناهان بالاتر و بزرگتر، با دل و روان آدمی چه می‌کنند؟ یا کسی که از بامداد تا شب هنگام مرتباً به گناه نگاه ناروا آلوده می‌گردد چقدر دلش بیمار می‌شود؟ آیا پس از این همه خرابیها و آلودگیها چگونه نور فطرت طلوع کرده به یاد خدا می‌افتد؟ و چگونه با دل تیرخورده می‌تواند حقیقت را دریابد و حق را ببیند و خدای را بشناسد؟

چشم آلوده نظر از بر رخ او نظر از آینه
رخ جانان دور است پاک انداز

۲۸۲ (۱) i - «النظر سهم من سهام ابليس مسموم وكم من نظرة اورثت حسرة طويلة»، (سفينة البحار ۲ / ۵۹۶). E\

مگر لطف حق شامل حال شود و حالت حسرت و پشیمانی پیدا شده، آتش حسرت کثافت‌های دل را بسوزاند و به آب توبه دل را شستشویی دهد.

غسل در اشک زدم پاک شو اوّل و پس
کاهل طریقت دیده بر آن پاک
گویند انداز

خلاصه، هر گناهی که از انسان سر می‌زند هر چند صغیره باشد به همان اندازه نور فطرتش را می‌پوشاند و آینه دلش را زنگ می‌زند و بین او و ادراکش یعنی شناختن خدا حجاب می‌گردد و فاصله می‌اندازد.

شواهد این مطلب از آیات و روایات بسیار است از آن جمله در «سوره مطففین» می‌فرماید: «نه چنین است بلکه چرکین کرده و زنگ زده بر دلهای ایشان

گناهانی که بجا می‌آورند (یعنی گناهانشان بر دل‌هایشان چیره شده و آن را سیاه و زنگ‌زده و از پذیرفتن حق بازداشته است) جز این نیست که ایشان در این روز (از شناسایی پروردگارشان) محجوب و از رسیدن به رحمت و ثواب او محرومند». ۲۸۳

(۱) - «النظر سهم من سهام ابليس مسموم و کم من نظره اورثت حسره طویله»، (سفینه البحار ۲ / ۵۹۶).

(۲) - كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ، (مطففين / ۱۴ و ۱۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۵

نیز در «سوره روم» آیه ۱۰ می‌فرماید: «پس عاقبت و سرانجام کسانی که بدی کردند و گناهکار شدند

۲۸۳ - (2) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ، (مطففين / ۱۴ و ۱۵).

این شد که به آیات خدا تکذیب کردند و به آنها سخریه نمودند یعنی در اثر گناهکاری دل‌هایشان تاریک شده و زنگ گرفته و در نتیجه به جای ایمان به آیات الهیه به آنها کافر شدند».^{۲۸۴}

از امام باقر علیه السلام مروی است که فرمود: «هیچ بنده مؤمن نباشد مگر اینکه در دل او نقطه سفیدی هست (همان نور توحید که فطرت اوست) چون گناه کند، نقطه سیاهی در میان آن پیدا شود و چون توبه کند آن سیاهی زایل شود و اگر بر گناه مداومت کند، آن سیاهی زیاد شود تا آنکه تمام نقطه سفیدی را بپوشاند و هرگاه آن سفیدی پوشیده شد، صاحب او هرگز به خیر روی نیاورد و گرد کار خیر نگردد و همیشه در گناهکاری باشد و

^{۲۸۴} i(1)-\i\م كَانَ عَقِبَهُ الَّذِينَ أَشْرُوا الشُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ، (روم/ ۱۰). E\.

این است معنای قول خداوند: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**.^{۲۸۵}

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرماید: «چیزی تباه کن تر برای دل از گناه نیست به راستی دل با گناه هماغوش می شود و پیوسته گناه می کند تا اینکه ظلمت گناه بر دل چیره شده آن را سرنگون سازد مانند کاسه‌ای که وارونه شود و دیگر چیزی در آن نماند، همچنین دل گناهکار طوری می شود که دیگر مطلب حقی در آن جای نمی گیرد و پندی را نمی پذیرد و حقی را باور نمی کند».^{۲۸۶}

(۱) - **ثُمَّ كَانَ عَقِبَهُ الَّذِينَ أَسُوا السَّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ**، (روم / ۱۰).

^{۲۸۵} (۲) ۱- «عن الباقر عليه السلام ان [قال]: ما من عبد الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنباً خرج في النكتة نكتة سوداء، فان تاب، ذهب ذلك السواد وان تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فاذا [ت] البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدا وهو قول الله عزوجل: ۱\ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ E\، (کافی / ۲ / ۲۷۳). E\ ^{۲۸۶} (۳) ۱- «عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «كان ابي عليه السلام يقول: ما من شيء افسد للقلب من خطيئة، ان القلب ليوافق الخطيئة فما تزال به حتى تغلب عليه فيضير اعلاه اسفله»، (اصول کافی / ۲ / ۲۶۸ / باب الذنوب). E\

(۲) - «عن الباقر عليه السلام ان [قال]: ما من عبد الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنباً خرج في النكتة نكتة سوداء، فان تاب، ذهب ذلك السواد وان تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فاذا [ت] البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدا وهو قول الله عزوجل: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**»، (كافي / ۲ / ۲۷۳).

(۳) - عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «كان ابي عليه السلام يقول: ما من شيء افسد للقلب من خطيئة، ان القلب ليواقع الخطيئة فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير اعلاه اسفله»، (اصول كافي / ۲ / ۲۶۸ / باب الذنوب).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۱۸۶

دردناكترین دردها برای دل

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «هیچ دردی برای دل از گناهان، دردناکتر نیست و هیچ ترسی از مرگ، سخت‌تر نیست و بدانچه گذشته بس است برای اندیشه و مرگ بس است برای پند و اندرز». ۲۸۷

نیز فرمود: «همانا از دو چیز بر شما می‌ترسم؛ پیروی از هوا و درازی آرزو. اما پیروی هوا به‌راستی از حق باز می‌دارد و اما درازی آرزو پس آخرت را از یاد می‌برد». ۲۸۸

تو پیدایی ولی آرزوها نمی‌گذارد

امام سجاد علیه السلام نیز در دعای «ابوحمزه ثمالی» عرض می‌کند: «و به راستی کوچ‌کننده‌ای به سوی تو ای پروردگار من! راهش نزدیک است (زیرا راه خدا راه دل است و شکی نیست که

۲۸۷ (۱) - «لا وجمع اوجع للقلوب من الذنوب ولا خوف اشد من الموت وكفى بما سلف تفكراً وكفى بالموت واعظاً»، (کافی ۲ / ۲۷۵ / باب الذنوب). E\.
۲۸۸ (۲) - «انما احاف عليكم اثنتين اتباع الهوى وطول الامل اما اتباع الهوى فانه يصد عن الحق واما طول الامل فينسى الآخرة»، (اصول کافی ۲ / ۳۳۵ و ۳۳۶ / باب اتباع الهوى). E\.

آفریده‌ای که قیام و قوامش به آفریدگارش می‌باشد، آفریدگارش به او از هر که و هر چه نزدیکتر می‌باشد) و به راستی تو از آفریده‌ها و بندگان پنهان نیستی مگر اینکه کردارهای ناروای بندگان آنها را از تو محجوب داشته یا آرزوهای واهی آنها را به خود سرگرم و از تو بازداشته است».^{۲۸۹}

و خلاصه، اعمال و آمال یعنی کردارها و آرزوها بین تو و بندگان حجاب شده و نمی‌گذارد تو را ببینند و بشناسند.

یار نزدیکتر از من به وین عجبت که من از
من است وی دورم

(۱) - «لاوجع اوجع للقلوب من الذنوب ولا خوف

^{۲۸۹} (3) (i) - «... وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبَ الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْبِبَهُمُ الْأَعْمَالَ (الامال) دُونَكَ» (دعای ابی حمزه ثمالی) E\....

اشد من الموت وكفى بما سلف تفكراً وكفى بالموت
واعظاً»، (کافی ۲ / ۲۷۵ / باب الذنوب).

(۲) - «انما اخاف عليكم اثنتين اتباع الهوى وطول
الامل اما اتباع الهوى فانه يصد عن الحق واما طول
الامل فينسى الاخرة»، (اصول کافی ۲ / ۳۳۵ و ۳۳۶ /
باب اتباع الهوى).

(۳) - «... وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَأَنَّكَ لَا
تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ (الامال)
دُونَكَ» (دعای ابی حمزه ثمالی)

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۷

سر گرمیها نمی گذارند به یاد خدا بیفتیم

از آنچه گفته شد دانسته گردید که بزرگترین مانع
بین بنده و خدا و گرویدن به او، خودبینی و
هواپرستی و شهوترانی بلکه تمام گناهان جسمی و

قلبی، همه حجاب و مانع از آشنایی دل با حضرت
آفریدگار است.

اگر در حال اجتماع کنونی دقت شود دانسته
می‌گردد که این بی‌ایمانی و دوری از خدا که
سرتاسر اجتماع را فراگرفته علتش همان اشاعه فحشا
و منکرات و پیروی از شهوات و انواع سرگرمیها
یعنی از یاد برنده خدا و آخرت است مانند سینماها
و سایر مناظر شهوت‌انگیز، به طوری که از هر طرف
انسان رو کند جز اسباب غفلت چیزی به چشم
نمی‌خورد و به گوش نمی‌رسد و تمام مردم همتشان
تحصیل زندگی اشرافی و تجملات و تشریفات زاید
و سودجویی و ثروت‌اندوزی و مقام طلبی است.
همه در جوش و خروشدن ولی هدفی جز رسیدن به
آرزوهای دنیوی و واهی ندارند.

راه را گم کرده‌ایم

در خرّمی و شادیند هنگامی که به آرزوی مادی برسند و اندوهگین و نالانند وقتی که زیان دنیوی ببینند. در یاد و گفتگوی همه چیزند جز یاد خدا، در راه رسیدن به آرزوهای مادی کوشایند و رنجها می‌برند اما در راه معنویت و رسیدن به مقام انسانیت گویا خبری ندارند. از فقدان هرچیز نالانند جز از فقدان صفات آدمیت، از هر خطری و زیانی دلهره دارند و فرار می‌کنند جز از خطر گناه و زیانهای آخرتی، برای ثروتمندی و افزودن مال دنیا کاملاً هشیار و مراقبند ولی برای ثروت باقی و سرمایه حقیقی که ایمان است بکلی بی‌خبر و به فکر آن نمی‌افتند که نکند کم شود یا از بین برود و بی‌ایمان بمیرند.

شگفت‌آور آنکه همه با این وضعشان که گفته شد از فشار زندگی نالان و شکوه می‌کنند و از بیماریهای روانی و بدنی سخت در عذابند، نه تنها بیمارستانها

را پر کرده‌اند بلکه برای تیمارستانها جای خالی نگذاشته‌اند و مرتباً بر تعداد بیماران افزوده می‌گردد و باز دست از راه شیطانی بر نمی‌دارند و توبه نمی‌کنند و یادی از خدا که درمان درد همه

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۸

است نکرده تزلزل و اضطراب و ناراحتیهای درونی خود را به یاد پروردگار چاره نمی‌کنند تا در وادی امن قرار گیرند.^{۲۹۰}

دوره نکبت‌بار

به راستی حالات بشر امروز همان است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به راستی در دوره‌ای واقع شده‌اید که خیر در آن رو به برچیده شدن و از بین رفتن است و شر در آن رو به آمدن و زیاد شدن است. طمع شیطان در هلاکت مردم و

^{۲۹۰} i(1) ... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، (رعد / ۲۸). E\.

گمراهی آنها رو به فزونی است، پس این زمانی است که ذخیره و ساز شیطان قوی شده و مکر او بیشتر مردم را فراگرفته است و شکارش برای او درست شده است (یعنی مردم برای شکار شیطان تسلیم شده‌اند به طوری که با کمال آسانی آنها را صید می‌کند) چشم خود را در هر جا خواهی بینداز آیا می‌بینی جز تهیدستی که از فقر، در رنج و غصه و حسرت است و به بردباری و قناعت و امید به ثوابهای آخرتی خود را راحت نمی‌کند (یعنی نمی‌بینی مگر تهیدستی که بردبار نیست) یا توانگری را که نعمت خدا را به کفران بدل کرده (یعنی مال‌داران این زمان شکر توانگری را بجا نمی‌آورند که مال را در راه خشنودی خدا صرف کنند و از تهیدستان دستگیری نمایند) یا می‌بینی بخیلی را که ندادن حق خدا را از دارایش، زیاد شدن مال و ثروتمندی قرار داده است یا می‌بینی گردنکشی را

که از فرمانبری حق سرپیچی می کند گویا در گوش او از شنیدن و پذیرفتن اندرزها و پندها گرانی و کری است».^{۲۹۱}

و به راستی با یک بررسی اجمالی، آشکار می شود که عمده اجتماع امروزی از این چهار گروه تشکیل شده: تهیدستان ناراضی و جزوع (بسیار ناله کننده)، توانگران ناسپاس، بخیلان حریص و کسانی که از بندگی خدا رو گردانند.

(۱) - ... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، (رعد / ۲۸).

(۲) - نهج البلاغه / خطبه ۱۵۲.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۸۹

آیا باید از اجتماع کناره گرفت؟

^{۲۹۱} (۲) - نهج البلاغه / خطبه ۱۵۲. E\.

اگر پرسیده شود که در چنین اجتماعی که موانع
خداشناسی از شمار افزون است اگر کسی بخواهد
خداجو شود و به مقام یقین برسد و آخرت خود را
تأمین نماید چه کند؟

آیا باید از اجتماع بیرون رفته و به تنهایی زندگی
کند و دست از کسب و کار برداشته تمام لذتها را
رها نماید؟ یا به دنبال مدعیان مقام ارشاد از
فرقه‌های صوفیه بدود؟

شروع نفس و تنهایی بیشتر است

پاسخ این است که راه خداشناسی و رسیدن به مقام
انسانیت چنین نیست و عقل و شرع این رویه را ناروا
می‌دانند. آیا ایمان و دانش و کسب فضایل در
تنهایی ممکن است بهره کسی شود؟ آیا کسی که از
شروع اجتماع فرار کرده تنهایی را برمی‌گزیند دیگر
از شروع در امان است؟ در حالی که سرچشمه شررها

که نفس و شیطانست همیشه با اوست و تا پاک نشود
(به تفصیلی که می‌آید) جز شرّ از او سر نمی‌زند
هرچند به ظاهر کار نیک باشد.

گر نماز و روزه نفس مکار است
می‌فرماید فکری بایدت

بلکه همان اختیار تنهایی اگر از روی میل نفس باشد
عین شرّ است.

حذر از پیروی نفس مردم افکن تر از این
که در راه خدا غول بیابانی نیست

نماز جماعت و حج، شعار اسلام

بزرگترین فریضه‌های الهی، نماز شبانه‌روزی است
که باید با اجتماع خوانده شود و در «سوره بقره»
صریحاً دستور می‌فرماید: «با نمازگزاران نماز

بخوانید»^{۲۹۲} و پس از آن حج است که باید در
موسم مخصوص در اجتماع انجام گیرد و اگر خوب
دقت شود از

(۱) - ... وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ، (بقره / ۴۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۰

اجتماع خیراتی پیدا می‌شود که در تنهایی هرگز
بهره شخص نخواهد شد.

نیز پیروی کردن از مدعی ارشاد جز زیانکاری و
گمراهی سودی ندارد؛ زیرا آن مدعی که خود
هنوز به مقام یقین نرسیده بلکه اسیر نفس و خواهان
مقام و شهرت و زیادی پیروان و مریدان است
چگونه می‌تواند دیگری را ارشاد کند و از قید نفس
آزاد سازد: «کوری عصا کش کور دگر شود».

^{۲۹۲} i\ (1) - ... وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ، E\، (بقره / ۴۳).

پس چه باید کرد؟

باید دانست که پروردگار علیم و حکیم که درد و درمان بندگانش را بهتر می‌داند، به وسیله پیغمبر و جانشینانش راه نجات را روشن فرموده و بندگان را مهمل نگذاشته است، بلکه برای آنها دستوراتی داده و وظیفه‌هایی معین فرموده است به طوری که برای هر حرفی که می‌گوید یا نگاهی که می‌کند یا لقمه‌ای که فرومی‌برد یا جایی که می‌رود یا می‌نشیند یا به کسی که برخورد می‌کند و خلاصه برای هر حرکت و سکونی، حکمی از احکام پنجگانه (حرام، واجب، مکروه، مستحب و مباح) بیان شده تا جایی که برای تخلیه، احکام متعددی معین فرموده که در رساله‌های عملی موجود است.

یاد گرفتن و به کار بستن احکام دین

بنابراین، وظیفه همه است که از نعمت دین
قدردانی کرده و از آن بهره‌مند شود، به اینکه
نخست احکام دین را یاد بگیرد (البته در ابتدا آنچه
مورد ابتلا است) و بعد خود را و او دارد تا به آنچه
دانسته عمل کند یعنی واجبی از او فوت نشود و
حرامی از او سر نزنند و تا اندازه توانایش در انجام
مستحبات و ترک مکروهات، کوتاهی نکند.

به یقین کسی که در امر دین، دانا شد و به آن عمل
کرد، با بودن در همین اجتماع کثیف آلودگی پیدا
نمی‌کند بلکه آلودگیهایی که در نفس اوست پاک
می‌شود و «تزکیه نفس به اکسیر شرع قطعی است»
بلکه جز به برکت کیمیاگری شرع راهی برای
تزکیه

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۱

نفس نیست و تفصیل این مطلب موجب طول کلام است. برای نمونه [ذیلًا] چند حکم ذکر می‌شود:

پنج مرتبه شستشو در شبانه‌روز

مثلاً از احکام الهی، نماز پنجگانه در پنج وقت است (صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا) کسی که بر آنها مواظبت کرده در اول وقت با رعایت آداب و شرایطش بجا آورد، خصوصاً با جماعت، از آلودگی‌هایی که در بین این اوقات از اجتماع به او رسیده پاک می‌گردد.

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی است: «مَثَل مواظبت کننده بر اوقات نماز پنجگانه، مَثَل کسی است که در شبانه‌روز پنج مرتبه بدن خود را در آب شستشو دهد».

آیا در بدن او دیگر کثافتی دیده می‌شود؟ همچنین است قلب نماز گزار.

هر حکمی اثر ویژه خود را داراست

و مانند نماز است روزه، زکات، حج و سایر واجبات که هر یک را اثری است در تزکیه نفس و مداوای بیماری دل که در دیگری نیست به طوری که اگر تمام واجبات را بجا آورد جز یک واجب، از خاصیت آن واجب محروم و به همان اندازه به بیماری دل گرفتار و در شکنجه خواهد بود و هیچ چیز آن را جبران نمی کند.

چنانچه در ترک هر حرامی جلوگیری از بیماری دل و آلودگی روان و گرفتار نشدن به عذاب آخرتی است.

یاد مرگ، دل را پاک می کند

در بجا آوردن هر مستحبی نیز اثری در تزکیه نفس است که در مستحب دیگر نیست و نیز موجب ثواب

و اجر آخرتی است و در ترک آن محرومیت
جبران ناپذیر است؛

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۲

مثلاً از مستحباتی که از تزکیه نفس و برطرف کردن
موانع خداشناسی است زیاد یاد مرگ کردن است.
در خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که
در نهج البلاغه جمع آوری شده کمتر خطبه‌ای است
که آن حضرت سفارش یاد مرگ فرموده باشد، از
آن جمله می‌فرماید:

«و سفارش می‌کنم شما را که از مردن، زیاد یاد
کنید و غفلت خود را از آن کم کنید چگونه از یاد
چیزی بی‌خبر باشید در حالی که او شما را از یاد
نمی‌برد و به شما حتماً می‌رسد و مهلت هم
نمی‌دهد؟...»^{۲۹۳}

^{۲۹۳} (۱) «و اوصیکم بذكر الموت و اقلال الغفلة عنه و كيف غفلتكم عما ليس يغفلكم...» (صبحی صالح / نهج البلاغه / خطبه ۱۸۸). E\.

در ضمن در نامه‌ای آن حضرت به عامل خود در مصر، «محمد بن ابی بکر»، چنین می‌فرماید: «زیاد کنید یاد کردن مرگ را هنگامی که نفستان می‌خواهد شما را به شهوات بکشد (و اگر در آن حال یاد مرگ کنید بر نفس چیره می‌شوید) و مرگ برای اندرز دادن بس است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غالباً اصحاب خود را به یاد کردن مرگ سفارش می‌فرمود: «که زیاد یاد مرگ کنید؛ زیرا آن شکننده لذت‌های نفس و بازدارنده شما از شهوات است».^{۲۹۴}

حضرت باقر علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسش شد: داناتر و زیرکترین افراد مؤمنین کیست؟، فرمود: «هرکدام بیشتر یاد

^{۲۹۴} (۲۸۱) - «... فاکتروا ذکر الموت عندما تنازعكم اليه انفسكم من الشهوات وكفى بالموت واعظاً وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كثيراً ما يوصي اصحابه بذكر الموت فيقول: أكثروا ذكر الموت فانه هادم اللذات حایل بينكم وبين الشهوات»، (بجارات‌الأنوار ۷۱ / ۲۶۴). E\.

مرگ کند و زیاده‌تر برای زندگی پس از مرگ
تأمین زاد کند و برای آن آماده باشند». ۲۹۵

خواص و آثار یاد مرگ کردن در بحث قساوت
قلب و چاره آن ذکر می‌شود.

(۱) - «وَأَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَأَقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ
وَكَيفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ...»، (صبحی صالح /
نهج البلاغه / خطبه ۱۸۸).

(۲) - «... فَاكثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ عِنْدَمَا تَنَازَعَكُمْ إِلَيْهِ
أَنْفُسَكُمْ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَكَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً وَكَانَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيراً مَا يُوَصِّي
أَصْحَابَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ فَيَقُولُ: أَكثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَانْهَهِ
هَادِمَ اللَّذَاتِ حَايِلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الشَّهَوَاتِ»،
(بحار الأنوار ۷۱ / ۲۶۴).

۲۹۵ (3\i) - «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن المؤمنین اکیس؟ قال: اکثرهم ذکراً للموت واشدهم استعداداً له»، (بحار الأنوار ۶ / ۱۲۶). E\.

(۳) - «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
أيّ المؤمنين أکیس؟ قال: اکثرهم ذكراً للموت
واشدهم استعداداً له»، (بحار الأنوار ۶ / ۱۲۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۳

خواب و خورت زمرحله عشق دور کرد

پرهیز از مکروهات هم برای جلوگیری از آلودگی
روان و بیماری دل آدمی است به طوری که اگر
مکروهی بجا آورد، اثر ناروایی در روانش
می‌گذارد (البته نه به مقدار اثر حرام) و نیز موجب
کم شدن اجر و ثواب آخرتی هم می‌باشد مثلاً از
جمله مکروهات، پرخوری و در حال سیری، چیز
خوردن است (در صورتی که ضرر معتدّ به نداشته
باشد و گرنه حرام می‌باشد) و پرخوابی و پرگویی
(در صورتی که سخن حرام نباشد و گرنه یک
کلمه‌اش هم حرام است) در «سوره اعراف»

می‌فرماید: «بخورید و بیاشامید و اسراف (زیاده‌روی) نکنید جز این نیست که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد». ۲۹۶

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند هر پرخور و پرخوابی را دشمن می‌دارد». ۲۹۷

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «بر تو باد به خاموشی زیاد؛ زیرا سکوت، دور کننده شیطان است و یاری کننده تو است بر دینداریت». ۲۹۸

روایات در نکوهش زیاده‌روی در خوردن و خوابیدن و پرگویی بیهوده و همچنین در ستایش میانه‌روی در هر سه بسیار است مجملًا باید دانست که میانه‌روی در هر سه (خفتن، خوردن، گفتن) برای تزکیه نفس و نظافت دل و طلوع نور فطرت،

۲۹۶ - (۱) i' ... وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ، (اعراف / ۳۱)، E\.

۲۹۷ - (۲) i' - «ان الله يبغض كل آكل نوم»، (مجموعه وژام / ۱ / ۱۰۰) با اختلاف، E\.

۲۹۸ - (۳) i' - «عليك بطول الصمت فانه مطردة للشيطان وعون لك على امر دينك»، (سفينة البحار ۲ / ۵۰)، E\.

تأثیر بسزایی دارد و علاوه بر این، تجربه و وجدان،
بزرگتر گواهی است بر درستی این گفتار.

نیاز وقت سحر و لذت مناجات

خواننده عزیز آزمایش کن و شبی در خورد و
خواب، اقتصاد کن و سحر برخیز و چند رکعت نماز
بخوان و با پروردگارت راز و نیاز نما و به یک شب
و دو شب اکتفا مکن

(۱) - ... وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْرِفِينَ، (اعراف / ۳۱).

(۲) - «ان الله يبغيض كل اكل نئوم»، (مجموعه
ورّام / ۱ / ۱۰۰) با اختلاف.

(۳) - «عليك بطول الصمت فانه مطرده للشيطان
وعون لك على امر دينك»، (سفینه البحار ۲ / ۵۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۴

بلکه آن را عادت خود قرار ده آنگاه قرب
آفریدگارت را خواهی دانست و شیرینی یاد او را
خواهی چشید و مقامات روحانی را تا حدی
خواهی فهمید:

اندکی صرفه بکن ارمغان بهر ملاقاتش
در خواب و خور ببر
شور قلیل النوم مّا باش در اسحار از
یهجعون یستغفرون

شب زنده‌داری و روزه‌داری، اسلحه‌های مؤمن

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «بین بنده و
خدا هیچ پرده‌ای تاریکتر و ترسناکتر از نفس و هوا
(یعنی میلها و خواهشهای باطل نفس) نیست و برای
از بین بردن این دو (یعنی روحانی شدن و از قید
هوا آزاد شدن) وسیله‌ای مانند احتیاج به سوی خدا
(یعنی خود را ذاتاً و صفه‌اً و فعلاً محتاج به خدا ببیند)

و خشوع برای خدا و گرسنگی در روز و بیداری در
شب، نیست.»^{۲۹۹}

حذر از پیروی نفس مردم افکن تر از این
که در راه خدا غول بیابانی نیست

سخت است ولی می‌ارزد

تزکیه نفس یعنی پاک کردن خود از انواع
آلودگیهای معنوی بر طبق دستور شرع مقدس که
اجمالتاً به آن اشاره شد، هرچند بسیار دشوار و بر
نفس گران است ولی چون تنها راه خوشبختی و
رستگاری^{۳۰۰} و یگانه وسیله رسیدن به حیات پاکیزه
انسانی است^{۳۰۱}، پس باید زحمت کشید و رنجها برد

^{۲۹۹} 1\ i) - «... ولا حجاب اعظم واوحش بین العبد و بین الرب من النفس والهوى وليس لقتلهما فى قطعهما سلاح وآلة مثل الافتقار الى الله والخشوع والجوع والظماء بالنهار

والسهر بالليل...» (سفينة البحار ۲/ ۶۰۳)، E\.

^{۳۰۰} 2\ i) - فذَّ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا، (شمس / ۹)، E\.

^{۳۰۱} 3\ i) - ... فَلْمُحَيِّثُهُ حَيَوَاءَ طَبِيبَةٍ...، (نحل / ۹۷)، E\.

تا نفس تزکیه شده به دست آید. به امید اینکه به
خوشبختی همیشگی رسید:

نابرده رنج گنج میسر مزد آن گرفت جان
نمی‌شود برادر که کار کرد

(۱) - «... ولا حجاب اعظم واوحش بین العبد و بین
الرب من النفس والهوی و لیس لقتلها فی قطعها
سلاح وآله مثل الافتقار الی الله والخشوع والجوع
والظماء بالنهار والسهر باللیل...»، (سفینه البحار ۲/
۶۰۳).

(۲) - **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا**، (شمس / ۹).

(۳) - **... فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً**...، (نحل / ۹۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۵

البته از آن بهره‌مندیهایی که نصیب انسان می‌شود از حیات طیبه انسانی و ثوابهای الهی، تمام ناراحتیهایی که دیده و رنجهایی که کشیده است جبران می‌شود.^{۳۰۲}

تحلیه به فکر و ذکر

پس از برطرف کردن موانع خداشناسی باید به دو چیز مداومت نماید: «فکر و ذکر».

در «سوره آل عمران» می‌فرماید: «به درستی که در آفرینش آسمانها (و کواکبی که بر سر ما سایه افکنده‌اند با آن همه اسرار و شگفتیها) و (در آفرینش) زمین (که بر آن زندگی می‌کنیم با این همه آفریده‌های شگفت) و در کوتاهی و بلندی شب و روز (با نظم تخلف‌ناپذیر) نشانه‌ها و دلیلهای خداوندی است برای صاحبان خرد و اندیشه، آنان که خدا را یاد می‌کنند در حال ایستادن و نشستن و

^{۳۰۲} ۱۸- (1) كَلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ E\، (حافه/ ۲۴). E\.

هنگام خوابیدن (و استراحت کردن؛ یعنی در همه حالات به یاد خدایند) و در کیفیت آفرینش آسمانها و زمین اندیشه می کند (و به وسیله تفکر می فهمند که جهان بزرگ آفرینش، بیهوده خلق نشده بلکه برای غرض مهمی است و آن رسیدن انسان است به مقام معرفت و بندگی و در نتیجه رسیدن به سعادت همیشگی) پس می گویند پروردگارا! این جهان آفرینش را بیهوده نیافریدی و تو پاکی (از اینکه کار بیهوده کنی) پس ما بندگانت را از سختی آتش نگهدار (و به راه معرفت و بندگی راهنمایی فرما و ثابت مدار)». ۳۰۳

اندیشه در آفرینش آسمانها و زمین

«آیا ایشان در نفسهای خود اندیشه نمی کنند که خداوند (این جهان پهناور آفرینش) آسمانها و زمین

۳۰۳ - i\ 2) i\ ۱) إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَتَعُودًا وَعَلَىٰ خُجُومِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا شُبْحًا فَفَعَلْنَا عَدَابَ النَّارِ E\ (آل عمران/ ۱۹۰ - ۱۹۱) E\

را (و آنچه در بین آنهاست) نیافریده است مگر به
حق (برای

(۱) - **كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ،**
(حاقه / ۲۴).

(۲) - **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيمًا
وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ،** (آل عمران / ۱۹۰ - ۱۹۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۶

نتیجه ثابت و زوال ناپذیر) و مدتی که (در علم
خداوندی) معین است (و چون اجل عالم رسید،
نیست و نابود شده و سرانجامش عالم آخرت است
که فناپذیر می باشد) و به درستی که بیشتر مردمان

به دیدار پروردگارشان در سرای آخرت و رسیدن
به پاداش کردارهایشان کافرنند». ۳۰۴

پیشرفت دنیوی و عقبگرد معنوی

خواننده عزیز! خوب در این آیه شریفه تأمل نما:
«اینها به کار خویش در دنیا دانا و بینایند، ظاهر
زندگانی دنیا را می‌دانند و از باطن آن و
سرانجامش و خلاصه [از] آخرت، بی‌خبرانند». ۳۰۵

آیا اکثریت بشر امروز غیر این هستند که دانشهایشان
همه راجع به عالم دنیاست و زندگی مادی و کمتر
موضوعی است که در آن پیشرفت شگفت‌انگیزی
نکرده باشد؟

مثلاً در علم کشاورزی، درختکاری، گیاه‌شناسی به
راستی به حد کمال رسیده‌اند.

۳۰۴ -\i(1) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ (روم/۸) E\.

۳۰۵ -\i(2) يٰۤاَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هٰذِهِمْ هُمْ يَغْلِبُونَ (روم/۷) E\.

در علم طب و جراحی و راه تشخیص درد و دوی بدن انسانی، پیشرفتهای شگفت‌انگیز نموده تا جایی که قلب را جراحی یا تبدیل می‌کنند و در صنعت و اختراع و تأمین وسایل زندگی این عالم چیزها دانسته و یافته‌اند که پیش از این به خیالشان نمی‌گذشت تا چه رسد باور کنند، تا جایی که از زمین گذشته و فضا را تسخیر کرده‌اند و از مسافت ۳۲۲ هزار کیلومتر گذشته به کره ماه قدم گذاشتند.

ولی متأسفانه با این همه دانشهایی که از ظاهر این جهان به دست آورده‌اند، از باطن و پدیدآورنده آن خبری ندارند و فنا و زوال این عالم را باور ندارند با اینکه محققین همین دوره دانسته و گفته‌اند که زمین را اجل و عمری است که چون به آن برسد نابود و متلاشی می‌گردد و گفته‌اند منظومه شمسی ما در سنین پیری است.

(۱) - أُولَئِكَ يَتَفَكَّرُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا
مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَفُرُونَ (روم / ۸).

(۲) - يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ
الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ، (روم / ۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۷

از همه ظاهرتر، فنانی هر فردی است که اینجا
هیچ کس ماندنی نیست ولی اصلاً این معنا به دل آنها
اثر نمی کند تا به فکر زندگی پس از مرگ بیفتند.

پس جهان دیگری در پیش است

نیز تفکر نمی کنند که آفرینش این جهانی که سراسر
آن حکمت است برای غرض مهم و نتیجه ثابتی
است و آن این است که این جهان فانی را یک
جهان باقی در پیش است تا انسانهایی که از زندگی

سرسام آور این جهان، رهایی یافتند به آن جهان وارد شده به تمام خوشی برسند؛ یعنی به یک راحتی برسند که هیچ ناراحتی در پی نداشته باشد و به لذتی که هیچ ناکامی و سروری که هیچ اندوهی با آن نباشد.

جهان آفرینش برای معرفت حق

خلاصه مطلب، بشر باید در دستگاه آفرینش از آسمانها و آنچه در آن است بنگرد و تفکر کند^{۳۰۶} تا بداند خلقت هر جزء کوچکی از اجزای آفرینش، دارای غرض و حکمتی است پس همه جهان آفرینش هم برای غرض مهمی است.

برای پیدا کردن آن غرض مهم پس از مراجعه به کلمات خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام فهمیده می شود که:

^{۳۰۶} i\1-1) فل انظروا ماذا في السموات والأرض...، (یونس / ۱۰۱) E\.

جهان آفرینش برای انسان و انسان نیز برای شناسایی خدا و بندگیش آفریده شده است و معرفت و عبودیت به منزله دوبال برای اوج گرفتن به مقام علوی و رسیدن به زندگانی پاکیزه انسانی است که در آن است لذتها و بهجت‌هایی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به دلی نگذشته است^{۳۰۷}: «هیچ کس نداند که چه ذخیره کرده‌اند برایشان از نعمت‌هایی که موجب روشنی چشم است، پاداش آنچه عمل کردند».^{۳۰۸}

^{۳۰۷} i\ 2) - \i\ ۱) فَا لَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ... E\... (سجده/ ۱۷) E\.

^{۳۰۸} i\ 3) - \i\ ۱) - شیخ بحابی - علیه‌الرحمه - شأن انسان را در عالم هستی و مقامی که باید به آن برسد خوب بیان می‌فرماید: E\.

وی زبده عالم کون و مکان	ای مرکز دایره امکان
خورشید مظاهر لاهوتی	تو شاه جواهر ناسوتی
در چاه طبیعت تن مانی؟	تا کی ز علائق جسمانی
قانع به خزف ز در عدنی؟	تا چند به تربیت بدنی؟
ای یوسف مصر برآی از چاه	صد ملک زهر تو چشم به راه
سلطان سریر شهود شوی	تا والی مصر وجود شوی
به زخارف عالم حس مغرور	زمعارف عالم عقلی دور
پیوسته به لهُو و لعب دلشاد	از موطن اصلی ناری یاد

(۱) - قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...،
(یونس / ۱۰۱).

(۲) - فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ...، (سجده / ۱۷).

(۳) - شیخ بهایی - علیه الرحمه - شأن انسان را در
عالم هستی و مقامی که باید به آن برسد خوب بیان
می فرماید:

ای مرکز	دائره	وی زبده	عالم کون
امکان		و مکان	
تو شاه	جواهر	خورشید	مظاهر
ناسوتی		لاهوته	

به چه دل بسته و به که هم نفسی؟

یک دم به خود آی و بین چه کسی؟

در چاه طبیعت تن	تا کی ز علائق
مانی؟	جسمانی
قانع به خزف ز در	تا چند به تربیت
عدنی؟	بدنی؟
ای یوسف مصر	صد ملک زبهر تو
برآی از چاه	چشم به راه
سلطان سریر شهود	تا والی مصر وجود
شوی	شوی
به زخارف عالم حس	زمعارف عالم عقلی
مغرور	دور
پیوسته به لهو و لعب	از موطن اصلی ناری
دلشاد	یاد
به چه دل بسته و به	یک دم به خود آی
که هم نفسی؟	و بین چه کسی؟

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۸

و به عبارت دیگر: غرض خداوند از ایجاد انسان و آفرینش جهان فانی و باقی:

اولاً: بالذات ظاهر ساختن صفات جمالی یعنی قدرت بی پایان و فضل وجود و کرم خداوند است که کمال آنها در مورد نیکان و صاحبان ایمان از بشر در عالم آخرت آشکار خواهد شد و آنچه در دنیاست برای نمونه است.

ثانیاً: و بالعرض ظهور صفات جلالی حق یعنی عدل حقیقی و قهر شدید خداوند است که در مورد اشرار و کفار از افراد بشر آشکار می شود (و توضیح بیشتری برای این مطلب در محل مناسبی ذکر می شود).

آیات قرآنی در امر به تفکر و تعقل و نظر کردن و تدبّر نمودن، بسیار است و در آنچه ذکر شد، کفایت است.

اندیشه در آفرینش، بهترین عبادت است

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «آگاه ساز دلت را با اندیشه نمودن (نبه بالتفکر)».

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بهترین عبادتها ادامه فکر در خدا و قدرت اوست».^{۳۰۹}

و حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «عبادت، زیادتی نماز و روزه نیست، جز این نیست

(۱) - «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ»، (اصول کافی ۲ / ۵۵ / باب التفکر).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۱۹۹

که عبادت تفکر در کار خداوند است».^{۳۱۰}

^{۳۰۹} (۱) - «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ»، (اصول کافی ۲ / ۵۵ / باب التفکر). E\.

^{۳۱۰} (۱) - «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»، (اصول کافی ۲ / ۵۵ / باب التفکر). E\.

نیز از حضرت صادق علیه السلام مروی است که:
«بیشتر عبادت ابی ذر اندیشه کردن و عبرت گرفتن
بود».

و حضرت می فرمود: «یک ساعت اندیشه کردن بهتر
از یک سال عبادت کردن است جز این نیست که
صاحبان عقل و اندیشه پند می گیرند».^{۳۱۱}

شاید این حدیث اشاره به این باشد که یک ساعت
اندیشه کردن در صنع الهی، گاه می شود معرفی
بهره اش می شود که از یک سال عبادت بدون
اندیشه به آن معرفت نمی رسد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «و اگر
در توانایی بزرگ و نعمت سترگ خدا
می اندیشیدند بی گمان به راه راست (خداشناسی)
بر می گشتند و از شکنجه های دوزخ

^{۳۱۱} (۲\۱) - «کان اکثر عبادة ابي ذر رحمة الله التفكر والاعتبار - تفكر ساعة خير من عبادة سنة انما يتذكر اولوا الالباب»، (بحارالانوار ۲۲ / ۴۳۱ و ۷۱ / ۳۲۷). E\.

می‌هراسیدند»^{۳۱۲}؛ یعنی می‌فهمیدند پشت این عالم
سرای جزا و ثواب و عقاب است و از آن
می‌ترسیدند.

رشته‌های گوناگون اندیشه

نیز حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «اندیشه
کردن، به نیکویی و به کار بستن آن وامی‌دارد».^{۳۱۳}
مجلسی رحمه الله در شرح این حدیث می‌فرماید:
«تفکری که در این حدیث رسیده شامل همه اقسام
اندیشه‌های درست است؛ مانند: اندیشه در بزرگی
خدا که انسان را به ترس و

(۱) - «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ
التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»، (اصول کافی ۲ / ۵۵ /
باب التفکر).

^{۳۱۲} (۳۱ / ۱) - «وَلَوْ تَكْفُرُوا فِي عَظِيمِ الْمُنْذَرَةِ وَحَسِيمِ النُّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ...»، (صبحی صالح / نخب البلاغه / خطبه ۱۸۵). E\

^{۳۱۳} (۴ / ۱) - «[إِن] التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ»، (اصول کافی ۲ / ۵۵ / باب التفکر). E\

(۲) - « كان اكثر عباده ابي ذر رحمه الله التفكير والاعتبار - تفكر ساعة خير من عبادة سنة انما يتذكر اولوا الالباب»، (بحار الأنوار ۲۲ / ۴۳۱ و ۷۱ / ۳۲۷).

(۳) - «وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَجَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ...»، (صبحی صالح / نهج البلاغه / خطبه ۱۸۵).

(۴) - « [إِنَّ] التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ»، (اصول کافی ۲ / ۵۵ / باب التفكير).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۰

اطاعت او و اومی دارد و مانند اندیشه در از بین رفتن دنیا و لذتهای آن که انسان را به ترک و کناره گیری از آن و اومی دارد و مانند تفکر در سرانجام مردمان خوبی که در گذشته بودند، انسان را به پیروی از آثار و کردار آنان و اومی دارد و مانند اندیشه در انجام گنهکاران و بدکرداران که موجب پرهیز

کردن از کار آنها می‌شود و همچنین تفکر در عیبهای نفس و آفات آن که موجب توجه به اصلاح آن می‌شود و مانند تفکر در اسرار عبادات و هدفهای آن که سبب می‌شود آن را به وجه بهتر بیاورد و مانند فکر کردن در درجات عالی آخرت که انسان را به تحصیل آن وامی‌دارد و مانند فکر در احکام و مسائل شرعی که انسان را به عمل کردن به آن می‌خواند و همچنین تفکر در خوبیهای پسندیده که انسان را به تحصیل و آراسته شدن به آن می‌خواند».

پیشینیان کجايند؟

«حسن صیقل» گوید: «به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم اینکه مردم روایت می‌کنند (از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) که اندیشه کردن یک ساعت از یک شب زنده‌داری بهتر است، چگونه فکری است؟».

امام علیه السلام فرمود: «به ویرانه یا به خانه [که] می‌گذرد پس بگوید کجایند آنها که در تو نشیمن داشتند؟ کجایند آنها که تو را ساختند؟ چه شده است تو را که سخن نمی‌گویی؟»

(سخنگو در تو نیست و همه رفته‌اند).^{۳۱۴}

از آنچه گذشت، برتری اندیشه و مراتب و انواع آن دانسته می‌شود و چون تنها وسیله معرفت خداوند، تفکر است، راه فکر کردن، به‌طور مختصر یادآوری می‌شود.

راه اندیشه و خداشناسی

هر موجودی را که انسان می‌بیند از کوچک و بزرگ باید جهت آیت (نشانه و دلیل

(۱) - «قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يروى

^{۳۱۴} (1) - «قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يروى الناس أن تفكر ساعة خير من قيام ليلة قلت: كيف يتفكر؟ قال عليه السلام: يمر بالحربة أو بالدار فيقول: أين ساكنوك؟ أين بائوك؟ ما [با] لك لا تتكلمين؟»، (کافی ۲ / ۵۴ / باب التفكير). E\

النَّاسُ أَنْ تَفَكَّرَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ قُلْتُ: كَيْفَ
يَتَفَكَّرُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَمُرُّ بِالْخَرَبَةِ أَوْ بِالدَّارِ فَيَقُولُ:
أَيْنَ سَاكِنُوكَ؟ أَيْنَ بَانُوكَ؟ مَا [بَا] لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟»،
(کافی ۲ / ۵۴ / باب التفكير).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۱

خدا) بودن آن را متوجه شود^{۳۱۵} به اینکه اندیشه
نماید که هر پدیده‌ای، پدیدآورنده‌ای دارد،
هر جنبنده‌ای جنباننده‌ای می‌خواهد و چون در
هر موجودی حکمت و غرض و منفعتی می‌بیند،
پس می‌فهمد که صاحب عالم دارای اراده و دانایی
و توانایی بی‌نهایت است، خصوصاً با اندیشه در

^{۳۱۵} (1\ i) - «ولتر» مشهورترین فلاسفه و نویسندگان فرانسه (۱۶۹۴-۱۷۷۸) که از بزرگترین عقول بشری به شمار [رفته] است در کتاب خود (قاموس فلسفی) می‌نویسد: «
راه طبیعی برای رسیدن به معرفت خدا و شایسته‌ترین روشها برای پرورش مدارک و مشاعر عمومی این است که مطالعه و دقت خود را تنها در نظام آفرینش محصور نسازیم بلکه
خاطر و ذهن خود را به مقاصد و حکمتهایی که هر یک از موجودات برای آن آفریده شده‌اند، متوجه کنیم.» E\.

باز می‌نویسد: «من چون در ساعتی می‌نگرم که عقربک آن، اوقات مختلف را نشان می‌دهد ناچار به آن نتیجه می‌رسم
که قطعاً عقل و فکری، چرخهای این دستگاه را مرتب ساخته است که در اثر آن نظم و ترتیب عقربک می‌تواند اوقات
و ساعات را معین کند. و همچنین وقتی در اعضای بدن می‌نگرم چنین نتیجه می‌گیرم که قطعاً عقلی، این اعضا و اجزا
و جهازها را منظم ساخته و برای زندگی آماده کرده است...» (فرهنگ قرآن / ۳۵۶).

موجوداتی که دارای اراده و دانایی و توانایند
مانند حیوانات یا بالاتر؛ انسان.

آیا انسانی که دارای اراده و شعور است و پدیده‌ای
است از پدیده‌های جهان آفرینش، پدید آورنده
این انسان فاقد اراده و شعور است؟! در حالی که
این اراده و شعور انسان نیز پدیده‌ای است از
آفریدگار جهان هستی.

نگاهی به چرخهای یک ساعت

مثلاً ساعتی که مشتمل بر چرخها و پیچ و مهره‌های
فراوان است تا برسد به عقربه‌ها و صفحه شماره‌دار
آن که در هر جزء کوچک یا بزرگ آن خاصیتی
است که اگر نباشد، ساعت کار نمی‌کند و کارخانه
لنگ می‌شود، آیا عاقلی می‌تواند بگوید این ساعت
خودش پیدا شده و چرخها و سایر اجزایش روی
هم ریخته شده است؟! آیا می‌توان گفت سازنده

آن دارای اراده و شعور نبوده است؟ هرگز چنین چیزی نمی‌شود بلکه هر عاقلی از دیدن کارخانه ساعت و خاصیت‌های اجزای آن یقین می‌کند که سازنده آن دارای حیات و اراده و

(۱) - «ولتر» مشهورترین فلاسفه و نویسندگان فرانسه (۱۶۹۴-۱۷۷۸) که از بزرگترین عقول بشری به شمار [رفته] است در کتاب خود (قاموس فلسفی) می‌نویسد: «راه طبیعی برای رسیدن به معرفت خدا و شایسته‌ترین روشها برای پرورش مدارک و مشاعر عمومی این است که مطالعه و دقت خود را تنها در نظام آفرینش محصور نسازیم بلکه خاطر و ذهن خود را به مقاصد و حکمتهایی که هریک از موجودات برای آن آفریده شده‌اند، متوجه کنیم».

باز می‌نویسد: «من چون در ساعتی می‌نگرم که عقربک آن، اوقات مختلف را نشان می‌دهد ناچار به

آن نتیجه می‌رسم که قطعاً عقل و فکری، چرخهای این دستگاه را مرتب ساخته است که در اثر آن نظم و ترتیب عقربک می‌تواند اوقات و ساعات را معین کند. و همچنین وقتی در اعضای بدن می‌نگرم چنین نتیجه می‌گیرم که قطعاً عقلی، این اعضا و اجزا و جهازها را منظم ساخته و برای زندگی آماده کرده است...»، (فرهنگ قرآن / ۳۵۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۲

شعور و توانایی بوده است و در این حکم هیچ‌گونه تردیدی نخواهد داشت.

آیا دستگاههای بدن کمتر از یک ساعت است؟

اینک گوئیم بدن انسان با آن همه دستگاههای حیرت‌انگیزی که در آن است مانند دستگاه غذایی، هاضمه، نامیه، مولده، تصفیه خون (قلب)، کبد، کلیه، بینایی، شنوایی، و از همه عجیتر دستگاه مغز

و محل ادراکات و ... آیا کمتر از کارخانه یک ساعت است؟ آیا نباید انسان عاقل از دیدن آن یقین کند که سازنده این بدن، صاحب اراده و شعور و توانایی بی‌نهایت است در حالی که همان ساعت و مصنوعات دیگر بشر، آنها هم آفریده شده پروردگار عالم است: «خداوند آفریننده شما و کارهای شماست»^{۳۱۶}؛ زیرا هر چیزی که ساخته شده دست بشر است اجزای اصلی آن همان آفریده شده‌های خداست و اراده و فهم و شعور و توانایی سازنده آن، همه آفریده شده خداست.

نگاه از روی عادت نه عبرت!

بلی چیزی که هست چون انسان زمانی که از مادر زاییده می‌شود و بینایی پیدا می‌کند و موجودات این جهان را می‌بیند، قوه تمیز و عقل ندارد که سازنده آنها را بشناسد و چون به حدّ عقل می‌رسد

^{۳۱۶} i\ (1) -i\ واللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ\، (صفات/ ۹۶). E\.

در اثر اینکه چندین سال همه روزه این موجودات را می‌دیدید بدون اینکه عبرت بگیرید، دیگر موجودی برایش بزرگی و اهمیت و نشانه دانایی و توانایی بی‌نهایت خداوندی را ندارد.

شاهد این مطلب این است که اگر موجود تازه‌ای که ندیده، ببیند فوراً می‌گوید:

«اللَّهُ اکبر» بزرگ است خداوند، چه آفریده شگفتی دارد!! در حالی که آفرینش خودش شگفت‌آورتر است.

بالجمله وظیفه انسانی پس از رسیدن به حدّ عقل آن است که هر موجودی را که می‌بیند جهت آیت بودن آن را متوجه باشد و آن را نشانه توانایی و دانایی خداوند بداند:

(۱) - وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ، (صافات / ۹۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۳

«و چه بسیار نشانه‌های (قدرت و حکمت و توحید خداوند) که در آسمانها و زمین است بر آنها می‌گذرند در حالی که ایشان از آنها روی گردانانند».^{۳۱۷} و از اندیشه کردن در آنها صرف‌نظر می‌کنند تا به وسیله آنها خدا را بشناسند. باید در کتاب آفرینش به دقت بررسی کرد تا به بزرگی و یگانگی صاحب آن دانا گردید.

به نزد آنکه جانش همه عالم کتاب حق
در تجلی است تعالی است

توحید مفضل را بخوانید

برای آشنایی و تمرین اندیشه در آیات الهی، کتاب شریف «توحید مفضل» که فرمایشات امام صادق علیه السلام در ضمن چهار مجلس است و در بیان

^{۳۱۷} i(1)-\i(1) وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ، (یوسف/ ۱۰۵).

آیات خدا در آسمان و زمین و آنچه در آن است و بیان نشانه‌های توانایی و دانایی خداوند در آفرینش بشر می‌باشد، مخصوصاً مطالعه کنید و از مطالب آن بهره‌مند گردید.

در اینجا برای زیادتی بصیرت در راه اندیشه چند داستان کوتاه یادآوری می‌شود:

۱- داستان سلطان کافر و وزیر الهی

گویند در زمان پیش، سلطانی بود طبیعی و کافر، وزیری داشت الهی و موحد. وقتی وزیر برای راهنمایی و اندیشه کردن سلطان تدبیری می‌کند، دستور می‌دهد در قسمتی از بیابان غیرمسکونی، ساختمان باشکوهی بنا کنند و در آن انواع درختها و گلها غرس نمایند، پس از پایان آن، روزی به قصد شکار با سلطان از آن راه می‌گذرند چون به آن

ساختمان می‌رسند، سلطان اظهار حیرت می‌کند و می‌پرسد این بنا را کی ساخته است؟

من از اینجا زیاد گذشته‌ام و ساختمانی ندیده‌ام.

وزیر گفت: ممکن است خودش درست شده باشد بدون اینکه مهندس و بنایی داشته باشد.

(۱) - وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ، (یوسف / ۱۰۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۴

سلطان گفت: مگر چنین چیزی ممکن است؟! گفت آری اینجا چون مجرای سیل است ممکن است سیل که آمده سنگها را از کوهها جدا کرده و در راه غلطیده و ساییده شده، اینجا که رسیده روی هم قرار گرفته و گلها هم روی هم ریخته شده و در عبور آب از جنگلها درختانی جدا شده و در راه در

اثر تماس با زمین تراشیده شده و بر روی این ساختمان قرار گرفته و مقداری هم در زمین اینجا فرو رفته و درخت گل و ریاحین شده است.

سلطان گفت هیچ عاقلی این حرف را از تو نخواهد پذیرفت، این دستگاه ساختمان، به زبان حال می گوید مرا مهندس و بنای باشعور و با کمالی ساخته است و باید تحقیق کنی چه کسی اینجا چنین تأسیسی کرده است؟!

وزیر گفت: شما می گوید: عاقل نمی تواند پذیرد چنین ساختمانی بدون سازنده باشعور و اراده و توانایی خودش پیدا شده، آیا این ساختمان، مهمتر از ساختمان بدن من و شما و سایر افراد بشر و حیوانات و بعد انواع نباتات است؟ و خلاصه جهان آفرینش با این نظم شگفت انگیزی که مشاهده می شود آیا عاقلی می تواند بگوید خود به خود پیدا شده است و آن را علت و سرپرستی که صاحب

اراده و دانایی بی‌نهایت باشد نیست؟ با این بیان لطیف، سلطان را وادار به اندیشه کردن نمود تا نور فطرتش طالع و الهی و خداپرست شد.

۲- گفتگوی علی بن میثم با مرد ملحد

«علی بن میثم» از علمای شیعه و همزمان مأمون عباسی بوده است. شیخ مفید نقل فرموده که: روزی علی بن میثم بر حسن بن سهل وزیر مأمون وارد گردید در حالی که یکی از ملاحده (بی‌دینها و منکرین خدا) در پهلوئی حسن نشسته بود و مردم به او زیاد احترام می‌کردند و او را گرامی می‌داشتند و گوش به سخنان باطله او می‌دادند. علی بن میثم را سخت ناراحت کرد پس گفت: امروز چیز عجیبی دیدم. گفتند چه دیدی؟ گفت امروز کنار دجله دیدم یک کشتی بدون ملاح (ناخدا و کشتیبان) مردم را سوار کرده از این طرف دجله به آن طرف

می‌رساند. از آن طرف هم مردمی را سوار کرده
این طرف

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۵

پیاده می‌کند در حالی که کشتیان نداشت.

آن مرد ملحد گفت: ای وزیر! گوش به حرف این
شخص نده؛ زیرا عقل خود را از دست داده و
دیوانه شده است. وزیر گفت: چرا؟ ملحد گفت:
می‌گویند کشتی که چوب و جماد است و عقل و
شعور و چاره‌جویی ندارد، مردم را به خودی خود
بدون کشتیان از آب عبور می‌دهد.

علی بن میثم رو به آن ملحد نموده گفت: چگونه
است که حرکت منظم کشتی را بدون کشتیان
محال می‌دانی و مرا از گفتن آن دیوانه می‌خوانی
ولی حرکت منظم آفتاب و زمین و سایر کرات
آسمانی با موجودات در آنها که سرتاسر حکمت و

نظم است بدون سرپرست و پروردگار دانستن را
محال نمی‌دانی و خود را عاقل می‌خوانی؟
آن ملحد شرمسار و تسلیم گردید و دانسته شد که
داستان ساختگی کشتی، وسیله هدایت او بوده
است. ۳۱۸

سفیده و زرده تخم مرغ

«ابوشاکر دیصانی» که مردی زندق و منکر خدا
بود! بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت ای
جعفر بن محمد! مرا به پروردگارم راهنمایی کن.

حضرت فرمود: بنشین و نشست. بچه‌ای در آنجا بود
و با تخم مرغی بازی می‌کرد، حضرت فرمود: بچه!
این تخم را به من بده.

بچه آن تخم مرغ را داد. پس به دیصانی فرمود:
نگاه کن این تخم مرغ را که مانند قلعه محکمی

است و پوست ضخیم و محکمی آن را پوشانیده و در زیر آن پوسته نازکیست و در داخل آن سفیده روانی است که (مانند نقره است) وسط آن زرده مایع (مانند طلا) موجود است نه زرده داخل سفیده می‌شود و نه سفیده داخل زرده، نه چیزی داخل آن می‌گردد و نه چیزی از داخل آن بیرون می‌شود و معلوم نیست که از داخل آن حیوان نر بیرون می‌آید یا ماده و چون شکافته گردید جوجه‌ای مانند طاووس به رنگهای

(۱) - محدث قمی رحمه الله / نقل از کتاب تحفه الاحباب / ۲۳۷.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۶

گوناگون که در پره‌های اوست، از میان آن بیرون می‌آید.

ای دیصانی! آیا برای پیدایش این تخم مرغ با چنین خصوصیتی تدبیر کننده‌ای دانا و آفریننده‌ای توانا می‌دانی یا اینکه خود به خود پیدا شده؟

ابوشاکر دیصانی سر به زیر انداخت و مدتی اندیشه کرد ناگاه سر برداشت و گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له...؛ گواهی می‌دهم بر یگانگی خداوند عالم که شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست و تو پیشوا و حجت خدا بر مردم هستی و من از آن عقیده‌ای که داشتم توبه می‌کنم.»^{۳۱۹}

کلمات خدا بی پایان است

ناگفته پیداست: «اگر بنا شود نشانه‌های خدا و گواه‌های یکتایی او به رشته تحریر درآید،

^{۳۱۹} (۱\ 1) - مجرالاتوار ۳ / ۳۱ و ۳۲ (باب اثبات الصانع). E\.

اگر درختها قلم و دریاها مرکب شود، قلمها تمام و دریاها پایان می‌پذیرند ولی کلمات و آیات الهی تمام نمی‌شود»^{۳۲۰}؛ زیرا هر موجودی کلمه‌ای است از کلمات الهی که گواهی دهنده بر دانایی و توانایی و یگانگی آفریننده خود و نامتناهی بودن او و صفاتش می‌باشد:

برگ درختان سبز هر ورقش دفتر است
در نظر هوشیار معرفت کردگار

قدرت فوقی در کار است

خواننده عزیز! خوب در حالات خود و دیگران تأمل کن چه بسیار کارهایی که بشر قصد جدی برای انجام دادن آن دارد و به فاصله کمی آن قصد نیست می‌شود و چه بسیار اموری که بر ترک آن قصد جدی دارد و نمی‌شود. چه کارهایی که

^{۳۲۰} (2) - (i) فل لو كان البحر مبداء لكلمة ربي لتفد البحر قبل أن تنفذ كلمته ربي ولو جفتا بئلهي مداءا، (كهف/ ۱۰۹)، E\.

مقدمات آن را فراهم کرده به طوری که رسیدن نتیجه و پیدایش آن امر قطعی است لکن واقع نمی‌شود، بلکه گاهی ضد آن واقع می‌شود. آیا این فسخها و نقضها و مخالفتها شاهد بزرگی بر قدرت فوق و قاهر پروردگار عالمیان نیست؟ چنانچه در بحث شرک گذشت.

(۱) - بحار الأنوار ۳ / ۳۱ و ۳۲ (باب اثبات الصانع).

(۲) - قُلْ لَوْ كَانَا بُحْرًا مَدَادًا لَكَلِمَتِ رَبِّي لَنَفِدَا
لُبْحُرًا قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا،
(کهف / ۱۰۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۷

اگر محوّل حال چرا مجاری احوال
جهانیان نه قضاست برخلاف رضا است

هزار نقش بر آرد
زمانه و نبود
یکی چنانچه در
آئینه تصور ما است
که نقش بند حوادث
کسی ز چون و چرا
ورای چون و
دم همی نیارد زد
چراست

برای مزید بصیرت به چند داستان مشهور دینی
اشاره می‌شود.

۱- شداد بهشتی که ساخت نمی‌بیند

خلاصه داستان «شداد» به تفصیلی که در تواریخ
ثبت است از این قرار است که: به فرمان او شهری
ساختند که اطرافش چهل فرسخ بود و ساختمانهای
آن خشتی از طلا و خشتی از نقره و درختانی ترتیب
داده بود از زر سرخ و سیم سفید و به جای میوه‌ها،
جواهر به کار برده بود و به جای سنگریزه در جویها
لؤلؤ و مرجان ریختند.

چون پایان یافتن و آمادگی آن را به شداد خبر دادند برای استراحت در آن (و افتتاح آن) حرکت کرد، ولی پیش از آنکه در آن گام گذارد، اجلس رسید و مرد.

۲- بنی اسرائیل را تعقیب می کند ولی ...

فرعون با ششصد هزار نفر، حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را تعقیب کرد تا آنها را بگیرد و شکنجه دهد و چیره شدنش برایشان به نظر، قطعی می رسد؛ چون به رود نیل رسید از همان دوازده راهی که برای بنی اسرائیل باز شد و عبور کردند فرعون با لشکرش وارد شدند و چون همه آنها در این راهها قرار گرفتند به امر خداوند آبها بر آنها ریخته شد و همه غرق شدند.

۳- نمرود، ابرهه و حضرت سلیمان

«نمرود» به قصد کشتن حضرت ابراهیم علیه السلام آن حضرت را در آتش افروخته افکند ولی ابراهیم نسوخت و به سلامت بیرون آمد و عاقبت خودش به وسیله ناتوانترین

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۰۸

آفریده‌ها یعنی «پشه» مرد.

«ابرهه» با لشکر بسیار و فیلهای جنگی به قصد خراب کردن کعبه معظمه رو به مکه آمد ولی به مقصود نرسید و خداوند ابابیل (پرستو) را فرستاد که با هریک، سه دانه ریگ بود و بر آنها انداختند و همه را هلاک ساختند.

حضرت سلیمان علیه السلام یک روز فرمود: «امروز می‌خواهم راحت باشم، کسی به من مراجعه نکند» و (سپس) پشت بام قصر رفت و بر عصا تکیه نمود. در همان حال ملك الموت جان او را گرفت.

۵- ذکر (یاد خدا کردن)

با دیدن آفریده به یاد آفریدگار بیفتید

«ذکر» یعنی یاد خدا کردن بر دو قسم است:
«واجب و مستحب». ذکر واجب در سه مورد است:

اول: هنگام مشاهده آفریدگان، باید پدید آورنده آنها را یاد کند و توانایی و حکمت بی پایان و دیگر صفات کمالی او را بشناسد و نعمتهای بی پایانش را از او ببیند و دوستیش را در دل جای دهد.

چون خدای را شناخت و دوست داشت و به او گروید، آنگاه دوام این حالت مستحب است یعنی هرچه را می بیند خدا را نزد آن یاد کند و به هر

نعمتی برخوردار می‌کند آن را از خدا بداند و در هیچ حالی خدا را فراموش ننماید.

این مرتبه از ذکر، افضل عبادات است؛ چنانچه در «باب تفکر» ذکر شد و در چند آیه از قرآن مجید به این مرتبه از ذکر اشاره فرموده از آن جمله: «(صاحبان خرد و اندیشه آنانند که) یاد می‌کنند خداوند را (در تمام حالات) از ایستادن و نشستن و استراحت کردن»^{۳۲۱}؛ یعنی در هیچ حالی خدا را فراموش نمی‌کنند و همیشه به یاد اویند.

و نیز می‌فرماید: «پس یاد کنید نعمتهای خداوند را و از فساد کنندگان در زمین نباشید».^{۳۲۲}

(۱) - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
...، (آل عمران / ۱۹۱).

^{۳۲۱} i\ 1) - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ...، (آل عمران / ۱۹۱). E\

^{۳۲۲} i\ 2) - ... فَادْكُرُوا ءَالَءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. E\ (اعراف / ۷۴).

(۲) - ... فَادْكُرُوا ءَالَآءَ اللّٰهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْاَرْضِ
مُفْسِدِينَ، (اعراف / ۷۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۰

و در این آیه شریفه اشاره است به این که صلاح در یاد خداست چنانکه فساد در فراموشی اوست. و همچنین می فرماید: «هنگامی که اعمال حج پایان یافت (با کوشش و جدیت) به یاد خدا پردازید مانند یاد کردنتان از پدرانتان یا شدیدتر».^{۳۲۳}

خدا را یاد کردن سزاوارتر از یاد پدر است

پیش از اسلام، اعراب پس از اعمال حج، چند روزی در منی می ماندند و با بیانات گوناگون از شعر و نثر به پدرانشان افتخار می کردند، خداوند در برابر این کار نکوهیده دستور می فرماید که: مسلمانان پس از پایان مراسم حج به یاد خدا سرگرم

۳۲۳ - (۱) فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا كُنتُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا... (بقره / ۲۰۰). E\.

شوند و نعمتهای بی پایان او را متذکر شوند و صفات کمالی او را یاد آور شوند بالاتر از یاد کردن اعراب از پدرانشان؛ زیرا پدر جز وسیله تربیت و پرورش چیز دیگری به فرزندش نرسانده در حالی که در این جهت هم مسخر حضرت آفریدگار بوده و در حقیقت همین پرورش هم مانند سایر نعمتهای بیرون از شمار، همه از خداوند است، پس باید همیشه خدا را یاد کرده و او را ستایش نمود و به او بالید و امیدوار بود: «و خدا را یاد کنید چنانکه شما را راهنمایی فرموده است»^{۳۲۴}؛ یعنی خدای را در نعمت هدایت که از نعمتهای معنوی است فراموش نکنید و آن را از خدا بدانید.

«چون نماز، پایان یافت در زمین (برای تجارت و کسب و کار) پراکنده شوید و از فضل خدا بجوید

۳۲۴ - (۲) i ... وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُكُمْ (قره/ ۱۹۹) E\.

(یعنی طلب روزی خود از خدا کنید به وسیله کار)
و خداوند را زیاد یاد کنید تا رستگار شوید». ۳۲۵

دوام یاد خدا نزد هر نعمت

(۱) - فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَسِكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ
ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ... (بقره / ۲۰۰).

(۲) - ... وَأَذْكُرْهُ كَمَا هَدَلَكُمْ ... (بقره / ۱۹۹).

(۳) - فَإِذَا قُضِيََتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا
مِن فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ،
(جمعه / ۱۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۱

بالجمله یاد خداوند نزد نعمتهای او تا آنجا که وسیله
معرفت و محبت و ایمان به او شود، واجب است،
اما دوام ذکر نزد هر نعمتی مستحب و موجب قرب

۳۲۵ - (3) فَإِذَا قُضِيََتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (جمعه / ۱۰). E\

او است و بهره‌برداری از مقام شاکرین است، لکن باید دانست که دوام یاد خدا نزد هر نعمتی، خیلی مشکل و از عهده نوع بشر بیرون است؛ زیرا نعمتهای الهی درباره هر فردی افزون از شمار است^{۳۲۶} و غفلتهای غیراختیاری انسان هم بسیار.

در هر نفسی دو نعمت موجود

مثلاً یکی از نعمتهای الهی «دستگاه تنفس» است که در شبانه روز بیش از ۲۴۰۰۰ مرتبه به آسانی نفس می‌کشد در حالی که قسمت مهم آن در خواب است و در بیداری هم اشتغالات او مانع است که التفات به این نعمت داشته باشد و این مطلب را سعدی شیرازی خوب بیان کرده است:

^{۳۲۶} i\ (1) ... وَإِنْ تَعْلَمُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا... (ابراهیم / ۳۴) E\.

«هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون
برمی‌گردد مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت
موجود و بر هر نعمتی شکری لازم:»:

از دست و زبان که	کز عهده شکرش به
بر آید؟	در آید
بنده همان به که ز	عذر به درگاه خدا
تقصیر خویش	آورد
ورنه	کس نتواند که بجای
خداوندیش	آورد ^{۳۲۷}
ما نتوانیم وصف	با همه کر و بیان
حمد تو گفتن	عالم بالا

خودشان فراموش شدند

چنانکه زیادی یاد خدا موجب زیادتی معرفت و
محبت و خوشبختی دو جهان است، در برابرش

فراموشی خدا، موجب بدبختی و محرومیت و فراموشی خود است؛ یعنی چون خدا را فراموش کرد، خودش را نیز فراموش می کند و در نتیجه در مقام تحصیل سعادت خود که ایمان و عمل صالح است بر نمی آید: «و نباشید مانند کسانی که خدای را فراموش کردند (یعنی خدای را شناختند و بر نعمتهایش سپاسگزاری نمودند و

(۱) - ... وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا ...، (ابراهیم / ۳۴).

(۲) - سعدی - گلستان

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۲

او را نپرستیدند و فرمانش نبردند) پس خداوند آنها را به فراموشی خودشان مبتلایشان کرد»^{۳۲۸}؛ یعنی از دنیا بهره آخرتی برنداشتند.

^{۳۲۸} i(1) - \i و لا تُكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَلَهُمْ أَنْفُسَهُمْ ...، (حشر / ۱۹).

از خود، جز بدن نمی فهمد

توضیح مطلب آنکه: به برهانهای عقلی و نقلی ثابت است که حقیقت انسان همان روان اوست و بدن به منزله مرکب و وسیله کارهای اوست و جنبشهای تن همه از اوست و به فساد و مرگ تن، روح از آن فاصله می گیرد ولی نیست نمی شود و در عالم ملکوت باقی و ابدی است و به آثار کارهای خیری که به وسیله تن انجام داده همیشه بهره مند است چنانکه اگر کارهای شری انجام داده همیشه در رنج است.

انسانی که در دنیا خدا را فراموش کرد و او را شناخت و به او نگرید، در نتیجه ذات و حقیقت خود را هم فراموش می کند و خود را تنها همان تن و زندگیش را همان زندگی مادی چند روز دنیا می پندارد به طوری که مرگ را نیستی حقیقت خود خیال می کند و در نتیجه تمام کوشش او،

تأمین حیات مادی و سلامتی تن است به طوری که از کوچکترین چیزی که با سلامتی تنش مزاحمت دارد پرهیز می کند ولی از چیزهایی که (گناهان) سلامتی روانش را از بین می برد پرهیزی ندارد، اگر به مختصر بیماری دچار شود، می کوشد به وسیله دکتر و دوا یا جراحی آن را علاج کند و از بذل مال و وقت هیچ دریغ ندارد، ولی برای بیماری روانش که هزاران سال باید در عالم برزخ برای آن گرفتار و از آن در رنج و شکنجه خواهد بود اعتنایی ندارد.

آشکار است که اینها همه در نتیجه فراموشی ذات است که اثر فراموشی خداست.

نمی گوییم که اگر تن بیمار شد آن را مداوا نکند، بلکه باید آن را علاج کند تا به وسیله بدن سالم بتواند کارهای نیک کند ولی در بیماری روانش باید هزاران مرتبه بیشتر اهمیت دهد و آشکار است

این کار وقتی می‌شود که انسانی ذات خودش را بشناسد و فراموشش نکند و آن هم در صورتی است که پروردگارش را بشناسد و در نظر داشته باشد:

(۱) - وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...،
(حشر / ۱۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۳

در زمین مردمان	کار خود کن کار
خانه مکن	بیگانه مکن
کیست بیگانه تن	کز برای اوست
خاکی تو	غمناکی تو
تا تو تن را چرب و	جوهر جان را نبینی
شیرین می‌دهی	فربهی
گر میان مشک تن را	روز مردن گند او
جا شود	پیدا شود

مشگ را بر تن مزین	مشگ چبود نام پاک
بر دل بمال	ذوالجلال
ای برادر! تو همین	مابقی تو استخوان و
اندیشه‌ای	ریشه‌ای
گر گلست اندیشه تو	ور بود خاری تو
گلشنی	همیشه گلشنی ^{۳۲۹}

یاد خدا نزد واجبات و محرمات

مورد دوم از مواردی که یاد خدا واجب است هنگامی است که به واجبی یا حرامی برخورد کند، باید خدای را یاد آورد و آن واجب را انجام یا حرام را ترک نماید؛ مثلاً ماه مبارک رمضان، روزه را ترک نکند، موسم حج اگر شرایط وجوب در او جمع شده باشد، حج را بجای آورد، سر سال اگر زکات یا خمس بر او واجب شده باشد فوراً ادا کند؛

^{۳۲۹} (۱) i - مولوی - مثنوی، معنوی. E\

هنگام رسیدن بلا و مصیبت خدا را یاد کند و بر آن بلا شکبیا باشد و دل خود را به امید رسیدن به پاداش آرامش دهد و اگر به مستحبی برخورد کرد به مقدار توانایش خدای را یاد کند و آن مستحب را انجام دهد، مثلاً در برخورد با مسلمانان ابتدا به سلام کردن را ترک نکند و اگر به او سلام کردند جواب آن را حتماً باید بدهد یا صله رحم، اگر طوری است که در ترکش عرفاً قطع رحم می‌شود واجب است مثلاً مریض است او را عیادت کند، گرفتار است رفع گرفتاریش نماید و در غیر این صورت، صله رحم مستحب و مسامحه در آن سزاوار نیست.

همچنین در برخورد به هر حرامی باید آن را ترک کند و خدای را فراموش ننماید و در برخورد به مکروهات هم تا می‌تواند مسامحه نکند و آن را ترک نماید؛ مثلاً اگر نظر حرامی پیش آید خدای

را یاد کند و چشم از آن بپوشد، اگر آواز حرامی
است گوش نگیرد

(۱) - مولوی - مثنوی، معنوی.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۴

یا از آن فرار نماید، اگر مال حرامی است آن را
تصرف نکند، اگر کلمه حرامی است آن را بر زبان
جاری نسازد. خلاصه در هیچ حالی خدای را
فراموش ننماید یعنی او را فرمانبرداری کند.

و این است مراد از ذکر کثیر که در قرآن مجید
مکرر فرموده: «زیاد یاد خدا کنید» و در چند
روایت، امام علیه السلام همین مطلب را بیان
فرموده است.

بهترین و سخت ترین کارها

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال (و در روایت دیگر سخت‌ترین چیزی) که خداوند بر بندگانش واجب فرموده، سه چیز است. و بنا به روایت دیگر امتحان نشده مؤمن به چیزی که سخت‌تر باشد بر او از سه چیز:

۱- «انصاف با مردم»: یعنی با مردم با انصاف رفتار کنی. نپسندی برای آنها چیزی مگر آنچه برای خود می‌پسندی.

۲- «مواسات»: یعنی با برادر دینی در مال همدردی کردن؛ اگر تهیدست باشد بذل مال کند، اگر بیمار است به همچنین.

۳- «یاد خدا در هر حال»: نه اینکه زبان به «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر» بگردد (هرچند این هم ذکر است) لکن منظور این است که اگر به چیزی برخورد کردی که خدا فرموده

آن را بجای آور، انجام دهی و اگر فرموده ترک کنی، آن را رها نمایی».^{۳۳۰}

و به همین مضمون چهار حدیث در اصول کافی نقل شده است.

(۱) - «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيتَ لَهُمْ مِثْلَهُ وَمَوَاسَاتِكَ الْأَخَ فِي الْمَالِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَيْسَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ فَقَطُّ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ أَخَذْتَ بِهِ أَوْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ نَهَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُ تَرَكْتَهُ»، (اصول کافی ۲ / ۱۴۴ / باب الانصاف والعدل).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۵

مهمترین اقسام ذکر

^{۳۳۰} (۱ \ i) - «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيتَ لَهُمْ مِثْلَهُ وَمَوَاسَاتِكَ الْأَخَ فِي الْمَالِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَيْسَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ فَقَطُّ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ أَخَذْتَ بِهِ أَوْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْءٌ نَهَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُ تَرَكْتَهُ»، (اصول کافی ۲ / ۱۴۴ / باب الانصاف والعدل). E\.

بنابراین اهمیت این مرتبه از ذکر خدا به خوبی دانسته شد، بلکه اگر ملاحظه حلال و حرام در گفتار و کردار نباشد عبادت بدنی و ذکرهای زبانی هم یا بی‌فایده یا کم‌فایده است و این مطلب در اول کتاب گناهان کبیره بیان شده و در اینجا تذکر به این آیه شریفه کافی است که: «خداوند تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد».^{۳۳۱}

مراقبه همین است

این مرتبه از ذکر یعنی خدای را در هر حال حاضر و ناظر دانستن و از پیروی دستوراتش سرپیچی نکردن همان مراقبه است که تنها وسیله نجات از هر مهلکه و رسیدن به هر درجه‌ای است.

یعنی چنانکه حقتعالی بر بندگانش همیشه رقیب (نگاهدار) است و بر گفتار و کردارهای آنها نگهبانانی از ملائکه گماشته که همه را ثبت نمایند،

^{۳۳۱} (۱-۱) ... إِنَّمَا يَنْتَظِرُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، (مانده / ۲۷) E\.

همچنین بنده هم حضور او را مراقب و مواظب باشد و در محضرش گناهی نکند.

اینک برای تنوع در مطالب کتاب، چند داستان از مراقبه ذکر می‌شود:

نکته‌ای از داستان یوسف و زلیخا

۱- گویند هنگامی که زلیخا حضرت یوسف علیه السلام را در حجره خلوت نگاهداشت ناگاه مقنعه را از سر برداشته و بر روی بتی که در حجره نصب بود، انداخت یوسف علیه السلام سبب آن را پرسید. زلیخا گفت چون خواستم با تو گلاویز شوم از بت خجالت کشیدم و از آن حیا کردم و آن را پوشیدم که مرا نبیند.

یوسف علیه السلام فرمود تو از حضور جمادی که ساخته شده دست بشر است حیا می‌کنی و من از حضور آفریدگار جهان حیا نکنم؟! پس از او فرار

کرد و در نتیجه بچه در گهواره بپاکدامنی او
شهادت داد و عاقبت هم به مقام سلطنت رسید و
زلیخا هم به طور مشروع

(۱) - ... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، (مائده / ۲۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۶

به وصال او رسید به تفصیلی که در قرآن است. ۳۳۲

مرغ را زنده برگردانید

بعضی از بزرگان یکی از شاگردانش را بیش از
دیگران مورد عنایت و تربیت قرار داده بود. سبب
آن را پرسیدند فرمود بر شما آشکار خواهد شد.
روزی به هریک از شاگردانش مرغی داد و گفت
این مرغ را در حالی که کسی تو را نبیند ذبح کن
و بیاور. همه رفتند و هریک مرغ خود را در جای

خلوتی کشتند و آوردند ولی آن شاگرد محترم مرغ را زنده آورد. استاد سبب آن را پرسید. گفت شما امر کردید مرغ را در جایی که کسی مرا نبیند ذبح کنم، من هر جا رفتم خدا را حاضر و ناظر دیدم.^{۳۳۳}

استاد گفت: این حال مراقبه‌اش سبب تقدم او بر دیگران است.^{۳۳۴}

گفتگوی چوپان با ابن عمر

گویند وقتی ابن عمر به غلامی که گوسفندانی را می‌چراند برخورد کرد و به او گفت یک گوسفند به من بفروش. چوپان گفت مال من نیست و مالک هم چنین اذنی به من نداده است. ابن عمر گفت گوسفند را به من بفروش و پول آن را برای خودت بردار و به مالک خود بگو آن گوسفند را گرگ

^{۳۳۳} (۲) - فخر رازی / لوامع البينات / ۲۰۶ E\.

^{۳۳۴} (۳) - فخر رازی / لوامع البينات / ۲۰۶ E\.

ربوده. چوپان گفت «فاین الله؛ پس خدا کجاست؟»؛ یعنی اگر مالک من نیست خدا که حاضر و ناظر است.

این مراقبه چوپان در ابن عمر اثر کرد به طوری که نزد مالک آن غلام رفت و او را خرید و آزاد کرد و بعد همان گله گوسفندان را هم از همان مالک خرید و به آن غلام آزاد شده بخشید و بعد از این ابن عمر همیشه این کلمه چوپان را تکرار می کرد و می گفت «فاین الله». ۳۳۵

(۱) - احیاء العلوم.

(۲) - فخر رازی / لوامع البینات / ۲۰۶.

(۳) - فخر رازی / لوامع البینات / ۲۰۶.

(۴) - فخر رازی / لوامع البینات / ۲۰۶.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۷

جعبه را تحویل می‌دهد

هنگامی که مسلمین وارد مدائن شدند و هرچه توانستند جمع‌آوری کردند، مردی آمد و جعبه‌ای در دست داشت و آن را تحویل انبار داد. مسلمانان شک داشتند که آن جعبه چیست؛ چون مانند آن را ندیده بودند. از آورنده پرسیدند آیا چیزی از آن برداشته‌ای؟ پاسخ داد اگر ایمان به خدا نداشتم و خدا را حاضر و ناظر نمی‌دانستم این جعبه را برای شما نمی‌آوردم. از هویت او پرسیدند، گفت به خدا سوگند! خودم را معرفی نمی‌کنم مبادا ستایشم کنید، دنبال او رفتند تا داخل طایفه خود شد. از مشخصات او سؤال کردند معلوم شد او «عامر بن عبد قیس» است.^{۳۳۶}

ذکر واجب زبان، نماز است

قسم سوم از ذکر خدا، «ذکر لسانی» است و واجب آن همان نمازهای واجب؛ یعنی نمازهای پنجگانه شبانه روز و نماز میت و طواف و قضاهاى خود یا والدین به تفصیلی که در رساله‌های عملی موجود است.

اهمیت نماز و بزرگی ثواب آن و سختی عقوبتهای ترک آن در کتاب گناهان کبیره ذکر شده است.

دلیل بر اینکه ذکر واجب زبانی همان نماز واجبى است؛ این است که در سوره جمعه می‌فرماید: «ای کسانی که [به سوی ایمان] گرویدید هرگاه بانگ نماز در روز جمعه بلند شود، پس شتاب کنید به سوی ذکر خدا» که همان نماز است^{۳۳۷}، و در سوره

^{۳۳۷} i\ (2) - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ... (جمعه/ ۹). E\.

طه نیز می‌فرماید: «و برپادار نماز را برای یاد
من». ۳۳۸

(۱) - طبری / تاریخ ۱۶ / ۴.

(۲) - **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمٍ
لِجُمُعَةٍ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ...** (جمعه / ۹).

(۳) - **... وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**، (طه / ۱۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۸

تسبیحات اربعه، دعا و صلوات

ذکر مستحب را نیز انواعی است: **تهلیل** (یعنی
شهادت به یگانگی خداوند).

تحمید (ثنا گفتن). **تسبیح** (گواهی به پاکی خداوند
دادن). **تکبیر** (شهادت به بزرگی خدا دادن) و
مختصر آنها جمله «**سبحان الله والحمد لله ولا اله الا**

۳۳۸ -\i (3) ... وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، (طه / ۱۴). E\.

اللّٰه والّٰه اكبر» و نیز گفتن: «ولا حول ولا قوه الا باللّٰه» می باشد.

و نیز از ذکر خداست و دعا و مناجات با حضرت قاضی الحاجات چنانچه از دعاست صلوات بر محمد و آل او و نیز تلاوت قرآن مجید از ذکر خداوند است.

ذکر خدا هرچه بیشتر، بهتر

باید دانست که برای ذکر پروردگار حدی نیست و هرچه بیشتر به آن مشغول شود، بیشتر بهره مند می شود.

در «سوره احزاب» می فرماید: «ای کسانی که گرویدید خداوند را یاد کنید بسیار یاد کردنی و او را بامداد و پسین، تسبیح نمایید».^{۳۳۹}

^{۳۳۹} i(1)-\i یا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا E\، (احزاب / ۴۱ - ۴۲). E\.

در « کتاب عدّه الداعی » روایات فضیلت ذکر را نقل کرده و برای رعایت اختصار نقل نگردید و همین جمله برای اهمیت آن کافی است که بدانیم رستگاری همیشگی و سعادت حقیقی انسان به زیادتی ذکر خداوند تأمین می‌شود چنانچه می‌فرماید: «خدا را زیاد یاد کنید تا رستگار شوید». ۳۴۰

از اهل بیت علیهم السلام انواع نمازهای مستحبی و دعاها و مناجات و اقسام ذکرها به مقداری رسیده که اگر کسی بخواهد در همه ساعات شب و روز به ذکر خدا سرگرم باشد می‌تواند. خداوند توفیق بهره‌برداری عنایت فرماید.

(۱) - **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا*
وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، (احزاب / ۴۱ - ۴۲).**

۳۴۰ - (۲) i ... وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، (جمعه / ۱۰)، E\.

(۲) - ... **وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**، (جمعه /
۱۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۱۹

نماز شب و رسیدن به مقام محمود

ناگفته نماند که در بین نمازهای مستحب از همه با فضیلت تر و با اثرتر، «نوافل یومیه» است. خصوصاً «نافله شب» که یازده رکعت و وقت آن نصف دوم شب تا طلوع فجر است و آیات و روایات درباره فضیلت سحرخیزی و نماز شب و استغفار در سحر بسیار است و خلاصه هر کس به هر مقامی که رسیده به برکت سحرخیزی بوده^{۳۴۱}؛ چنانچه از آیه شریفه این مطلب استفاده می‌شود: «و پاره‌ای از شب را بیدار باش به نماز خواندن و این واجبی است (زاید بر نمازهای یومیه) برای تو، امید است که

^{۳۴۱} (۱ \ i) - هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از بین دعای شب و ورد سحری بود E

پروردگارت تو را به مقام محمود بپا دارد»^{۳۴۲}؛ یعنی مقامی که در آن تمام مردم تو را ستایش کنند و آن مقام شفاعت کبراست.

از این آیه استفاده می‌شود که نماز شب تنها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واجب بوده و بر امتش برای آسان کردن کار بر آنها واجب نشده بلکه مستحب مؤکد است؛ یعنی اگر شب را تا صبح بخوابند و نماز شب را ترک کنند عذابی ندارند بلکه برایشان آن محرومیت‌های جبران ناپذیر است از رسیدن به مقامات و درجات که اساس آنها شیعه آل محمد شدن است.

روایات و تأکید بر نماز شب

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «از شیعیان ما نیست کسی که نماز شب نمی‌خواند».^{۳۴۳}

^{۳۴۲} i\ 2) - (ومن الليل فتهجد بهی نافلة لك عسى أن يبعثك ربك مقامًا محمودًا)، (بنی اسرائیل / ۷۹). E\.

^{۳۴۳} i\ 3) - (ليس من شيعتنا من لم يصل صلاة الليل)، (بخارالأنوار / ۸۷ / ۱۶۲). E\.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد نباید شب را روز کند مگر اینکه نماز شب را بخواند».^{۳۴۴} و در توفیق مبارک حضرت حجه بن الحسن

(۱) - هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

(۲) - **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا،** (بنی اسرائیل / ۷۹).

(۳) - «لیس من شیعتنا من لم یصل صلوۀ اللیل»، (بحار الأنوار ۸۷ / ۱۶۲).

(۴) - «من کان یؤمن باللّٰه والیوم الآخر فلا یتن الابوتر»، (بحار الأنوار ۸۷ / ۱۰۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۰

- عجل الله تعالى فرجه الشريف - به ابن بابویه سه مرتبه تأکید می‌فرماید که بر تو باد به نماز شب «وعلیک بصلوة اللیل». ۳۴۵

قرآن مجید، سحرخیزان را می‌ستاید

خداوند کریم سحرخیزی و نماز شب را در چند جای از قرآن مجید ستوده است از آن جمله: «اهل ایمان پهلوهای خود را از خوابگاهها خالی می‌کنند (و برای نماز شب برمی‌خیزند)، می‌خوانند پروردگارشان را از روی ترس از قهر و امید به لطف و ثواب او و از آنچه به آنها داده‌ایم می‌دهند، پس نمی‌داند کسی آنچه از نعمتها و مقامهایی که چشمها را روشن می‌کند برای آنها در نهانی (یعنی در غیب این عالم که برای آنها ذخیره شده است) به پاداش

آنچه می کرده‌اند^{۳۴۶} (که از آن جمله سحرخیزی و نماز شب است)».

در جای دیگر می‌فرماید: «آیا کسی که کافر شده به خداوند، برابر است با کسی که (خدا را شناخته و به آخرت ایمان آورده) در اوقات شب به بندگی و اطاعت او ایستاده و در حال سجده و ایستاده او را می‌خواند در حالی که از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؛ بگو آیا مساوی هستند کسانی که (به خدا و آخرت) دانا می‌باشند و کسانی که نمی‌دانند؟ جز این نیست که پندپذیر می‌شوند کسانی که دارای عقل اند».^{۳۴۷}

از این آیه شریفه به خوبی دانسته می‌شود که خواندن نماز شب و زاری کردن به درگاه خداوند از روی بیم و امید، نشانه علم و معرفت و خردمندی

^{۳۴۶} i\ - (2) تَسَخَّاقِ جُثُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُوْنَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ E\، (سجده/ ۱۶ -

E\.(۱۷)

^{۳۴۷} i\ - (3) اَمْزُ هُوَ قَيْتٌ ءَاتَاءَ اَلَيْلِ سَاجِدًا وَقَانِمًا يَحْدُرُ الْاٰخِرَةَ وَيَرْجُوْا رَحْمَةً رَبِّهِ فَاِنَّ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ وَالَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اَوْلَا الْاَلْبَابِ E\، (زمر/ ۹). E\

است، چنانچه ترک و بی‌اعتنایی به آن، نشانه
بی‌خبری و بی‌خردی است.

(۱) - بحار الأنوار ۸۷ / ۱۶۲.

(۲) - تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا
أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةٍ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
(سجده / ۱۶ - ۱۷).

(۳) - أَمَّنْ هُوَ قِنْتُ عَانَاءَ الْإِيلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ
لَأُخْرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ لَأَلْبَسَ،
(زمر / ۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۱

هر آن کس از به بیداری شب او
حقیقت بوی دارد خوی دارد

«جز این نیست که پرهیز کنندگان از شرک و گناه در بوستانها و چشمه‌ها (در قیامت) خواهند بود. گیرندگانند آنچه را پروردگارشان به آنها عطا می‌فرماید. ایشان پیش از این (در دنیا) نیکوکار بودند، اندکی از شب می‌خوابیدند (یعنی بیشتر شب را به بندگی به سر می‌بردند) و در سحرگاهان آمرزش می‌جستند (همیشه خود را در انجام وظیفه بندگی در پیشگاه خداوند مقصر دیده و در سحرها از حضرتش آمرزش می‌خواستند) و در مالهای ایشان بهره‌ای است برای نیازمندی که سؤال می‌کند و نیازمندی که سؤال نمی‌کند».^{۳۴۸}

۳۴۸ - (1) - i\i\ ۱۹ - ۱۵ - E\ (ذاریات/ ۱۹ - ۱۵) E\ لَسَّاتِلٍ وَ لَمُخْرُومٍ، (ذاریات/ ۱۹ - ۱۵) E\

علامه مجلسی رحمه الله در جلد هیجده بحار الأنوار پس از نقل آیات قرآنی در فضیلت نماز شب بیش از هفتاد حدیث نقل نموده و ما اینجا فقط به ذکر یک روایت اکتفا می کنیم.

۲۶ خاصیت برای نماز شب

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نماز شب سبب خشنودی پروردگار و دوستی ملائکه و سنت پیغمبران و سبب نور معرفت و اصل ایمان و راحتی بدنها و کراهیت شیطان و وسیله پیروزی بر دشمنان و موجب اجابت دعا و پذیرفته شدن اعمال و زیادتی روزی و شفیع میان صاحب خود و ملک الموت و چراغ و فرش قبر و پاسخگو از نکیر و منکر و مونس و زیارت کننده صاحب خود در قبرش تا روز قیامت است و چون روز قیامت شود سایه‌ای است از رحمت بر سر صاحبش و تاج است بر سرش و پوشش است بر تنش و نوری است در

جلوش و پرده‌ای است بین او و آتش و حجتی
است برای او نزد پروردگار و

(۱) - إِنَّ الْأُمْتَقِينَ فِي جَنَّةٍ وَعُيُونٌ * ءَأَخَذِينَ مَا
ءَاتَلَهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا
قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ *
وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَآلِ الْمَحْرُومِ، (ذاریات / ۱۵ -
۱۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۲

سبب سنگینی حسنات و وسیله عبور از صراط و کلید
درب بهشت است.»

در این حدیث ۲۶ خاصیت برای نماز شب ذکر
شده که از همه مهمتر نور معرفت است. پس کسی
که خواهان معرفت و مقام یقین است، باید از

بیداری در سحر و نماز شب مسامحه نکرده بلکه بر آن مداومت کند تا ان شاء الله به مقصود برسد.

کیفیت نماز شب

هشت رکعت به نیت نماز شب به صورت چهار تا دو رکعتی به هر سوره‌ای که بخواهد، پس از آن دو رکعت به نیت «شفع» و پس از سلام، یک رکعت به نیت «وتر» بخواند و اگر مجال باشد در قنوت وتر هفتاد یا صد مرتبه استغفار یا سیصد مرتبه «العفو»، و آمرزش جویی برای چهل مؤمن بسیار خوب است و دعاهای رسیده از اهل بیت علیهم السلام بویژه دعای ۳۲ از صحیفه سجادیه و دعاهایی که در جلد هیجده بحار الأنوار نقل شده، رستگاری بزرگی است، خداوند همه را موفق بدارد.^{۳۴۹}

i(1)\E\ ۳۴۹

رخ اندر خاک مالید، ای عزیزان!

-چو خواهد شد رخ اندر خاک ریزان

فرو ریزد دو رخ چون برگ گل پاک

براندیشید از آن ساعت که در خاک

نه رخ در پيش او بر خاك ماليد	در آن ساعت نه بتوانيد ناليد
شبان روزي بدينسان حضرتي هست	كنون باري شما را قدرتي هست
مگر سوز دل و آه سحرگاه	نخواهد بود با تو هيچ همراه
مگر شايسته اسرار گردی	مخسب ای دوست تا بيدار گردی
مگر بيدار گردانی خرد را	برو با گور افکن خواب خود را
برآمد صبح پیری و تو خفته	الا ای روز و شب در خواب رفته
دلت را غافل و آشفته گیرد؟	نمی ترسی که مرگت خفته گیرد؟
عزیزان و وفاداران برفتند	تو در خوابی و بيداران برفتند
که داری ایمنی و تندرستی	مکن در وقت صبح ای دوست سستی
چو آید صبحگاه آنگاه بخشند	هر آن خلعت کز آن درگاه بخشند
که بسیاری دمد صبح و تو در خاك	برآر از سینه پر خون دمی پاك
غم دیرینه دل باز می گوی	زبان بگشا و با حق راز میگوی
نیاز خویش با حق عرضه داری	زهی لذت که در شبهای تاری
گاهی در گریه و گه در نمازی	گشاده پیش او دست نیازی
خلائق خفته تو باشی و او بس	ننازی تو که در پیش چنان کس
ز خود دور و بدو نزدیک بودن	خوشا با حق شب تاریك بودن

-چو خواهد شد
رخ اندر خاک
ریزان

رخ اندر خاک
مالید، ای عزیزان!

براندیشید از آن
ساعت که در خاک

فرو ریزد دو رخ
چون برگ گل
پاک

در آن ساعت نه
بتوانید نالید

نه رخ در پیش او بر
خاک مالید

کنون باری شما را
قدرتی هست

شبان روزی بدینسان
حضرتی هست

نخواهد بود با تو
هیچ همراه

مگر سوز دل و آه
سحرگاه

مخسب ای دوست تا
بیدار گردی

مگر شایسته اسرار
گردی

برو با گور افکن
خواب خود را

مگر بیدار گردانی
خرد را

برآمد صبح پیری و تو خفته	الا ای روز و شب در خواب رفته
دلت را غافل و آشفته گیرد؟	نمی ترسی که مرگت خفته گیرد؟
عزیزان و وفاداران برفتند	تو در خوابی و بیداران برفتند
که داری ایمنی و تندرستی	مکن در وقت صبح ای دوست سستی
چو آید صبحگاه آنگاه بخشند	هر آن خلعت کز آن درگاه بخشند
که بسیاری دمد صبح و تو در خاک	برآر از سینه پر خون دمی پاک
غم دیرینه دل باز می گوی	زبان بگشا و با حق راز میگوی
نیاز خویش با حق عرضه داری	زهی لذت که در شبهای تاری

گشاده پیش او دست	گهی در گریه و گه
نیازی	در نمازی
ننازی تو که در پیش	خلائق خفته تو باشی
چنان کس	و او بس
خوشا با حق شب	ز خود دور و بدو
تاریک بودن	نزدیک بودن

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۳

مراتب ایمان و کمی یقین

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ایمان یک درجه بالای اسلام است و پرهیزگاری یک درجه بالای ایمان است و یقین یک درجه بالای پرهیزکاری است و بین مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است.»

راوی از امام علیه السلام پرسید: یقین کدام است؟
فرمود: «توکل کردن بر خدا و تسلیم شدن برای
خدا و خشنودی به خواست خدا و واگذاری کار
خود به خدا».^{۳۵۰}

مجلسی رحمه الله در شرح این حدیث از بعض
محققین چنین نقل نموده است: «دانش و بندگی،
دو گوهری است که آنچه می‌بینی یا می‌شنوی از
کتابهای دینی و بیانات دانشمندان و اندرزهای
پندگویان برای این دو است بلکه آمدن پیغمبران
و فرستاده شدن کتابهای آسمانی برای این دو
است، بلکه آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در
آنهاست برای این دو است». و بس است برای
دانستن شرافت علم، آیه شریفه: «خداوندی که
هفت آسمانها را آفرید و از زمین مثل آنها را و

۳۵۰ (۱) «... والایمان فوقه بدرجه والتقوی فوق الامان بدرجه والیقین فوق التقوی بدرجه ولم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین قال قلت فأی شیء الیقین؟ قال: التوکل علی الله والتسلیم لله والرضا بقضاء الله والتفویض الی الله...» (اصول کافی ۲ / ۵۲ / کتاب الکفر والایمان). E\

امرش در بین آنها فرومی آید تا بدانید که خدا بر هر چیز تواناست و به همه چیز داناست».^{۳۵۱}

(در این آیه شریفه غرض از ایجاد عالم را دانش به خدا و پی بردن به علم و توانایی بی پایان او بیان فرموده چنانچه گذشت) و بس است در شرافت «عبادت»، آیه شریفه:

(۱) - «... والایمان فوقه بدرجة والتقوى فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوى بدرجة ولم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین قال قلت فای شیء الیقین؟ قال: التوکل علی الله والتسليم لله والرضا بقضاء الله والتفویض الی الله...»، (اصول کافی ۲ / ۵۲ / کتاب الکفر والایمان).

(۲) - **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا** (E\۳۵۱\۱-2) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (E\۳۵۱\۱-2)

۳۵۱\۱-2) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (E\۳۵۱\۱-2)

شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا،
(طلاق / ۱۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۴

«و نیافریدم جن و بشر را مگر برای اینکه مرا
پیرستند»^{۳۵۲} (و علم و عبادت با هم‌اند یعنی لازم و
ملزوم و سبب و مسبب یکدیگرند؛ چون دانش سبب
زیادتی بندگی و بندگی سبب زیادتی دانش است)
و مراد از «علم» همان دین است یعنی شناختن خدا
و ملائکه که واسطه وحی اویند و شناسایی کتاب
خدا؛ یعنی قرآن و شناسایی روز جزا چنانچه
خودش فرموده است^{۳۵۳} و^{۳۵۴}

و مرجع ایمان به علم است؛ زیرا ایمان، همان
تصدیق به شیء است آن طوری که واقع اوست و

^{۳۵۲} i\1-i\1 وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، E\... (ذاریات / ۵۶). E\...

^{۳۵۳} i\2-i\2 عَمَّ الرُّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ... E\... (بقره / ۲۸۵). E\...

^{۳۵۴} i\3-i\3 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا، E\... (نساء / ۱۳۶). E\...

لازمه تصدیق به شیء تصور آن است و این تصور و تصدیق همان علم است.

و کفر مقابل ایمان و به معنای پوشیدن حق و باور نداشتن آن است و مرجع کفر، جهل است.

و ایمان در شرع، مختص باور داشتن این پنج چیزی است که ذکر شد (خدا، ملائکه، کتب آسمانی، پیغمبران و روز جزا) پس علم به آنها واجب است.^{۳۵۵} و منظور از فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم: «دانشجویی بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است»^{۳۵۶} همین است. «البته هر کس به اندازه توانایش»^{۳۵۷}؛ زیرا برای علم و ایمان مراتبی است در قوت و ضعف و درجاتی است در کمی و زیادی که بعضی بالاتر از بعضی است؛ چنانچه اخبار کثیره بر آن دلالت دارد.

^{۳۵۵} (۴) i - اعتقاد به امامان دوازده گانه جزء اعتقاد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ چون لازمه ایمان به نبی، ایمان به وصی است. E\.

^{۳۵۶} (۵) i - «طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة» (بخارالأنوار ۱۰۸ / ۱۵) E\.

^{۳۵۷} (۶) i - لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... E\ (بقره/ ۲۸۶) E\.

(۱) - وَمَا خَلَقْتُ إِلَّا لِنَاسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ،
(ذاریات / ۵۶).

(۲) - ءَأَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَأَ لِمُؤْمِنُونَ
كُلٌّ ءَأَمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَكَاتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ...،
(بقره / ۲۸۵).

(۳) - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَأَمَنُوا ءَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رِسُولِهِ وَأَ لِكِتَابِ الَّذِي
أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَكَاتِهِ وَكُتُبِهِ
وَرُسُلِهِ وَأَ لْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا، (نساء /
۱۳۶).

(۴) - اعتقاد به امامان دوازده گانه جزء اعتقاد به
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ چون
لازمه ایمان به نبی، ایمان به وصی است.

(۵) - «طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة»،
(بحار الأنوار ۱۰۸ / ۱۵).

(۶) - **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ...** (بقره / ۲۸۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۵

این برای آن است که ایمان به مقدار علمی است که به آن حیات دل می‌باشد و آن نوری است که در قلب روشن می‌شود به واسطه برداشته شدن حجاب بین بنده و پروردگارش؛ چنانچه فرموده: «خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، آنها را از تاریکیها به سوی روشنی می‌کشاند».^{۳۵۸}

و: «آیا کسی که مرده بود پس اورا زنده کردیم و به او دادیم نوری که با آن در بین مردم حرکت نماید، مانند کسی است که در تاریکیهاست و از آنها بیرون شدنی نیست».^{۳۵۹}

^{۳۵۸} i\ 1) - i\ ... اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ... E\... (بقره / ۲۵۷). E\.

^{۳۵۹} i\ 2) - i\ أَوْ مَن كَانَ مِنَّا فَأَخْبِينَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّنَّلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا... E\... (انعام / ۱۲۲). E\.

و از امام صادق علیه السلام است که: «دانش فرا گرفتن، به زیادتى درس خواندن نیست، بلکه، نوری است که خداوند در دل کسی که می‌خواهد او را راهنمایی فرماید روشن می‌کند». ۳۶۰

و این نور مانند نورهای دیگر قوی و ضعیف و کم و زیاد دارد؛ چنانچه فرموده:

«چون خوانده شود برایشان آیات خدا، ایمانشان را زیادتى می‌کند». ۳۶۱

و: «بگو پروردگارا! دانش مرا زیاده فرما». ۳۶۲

و هر اندازه حجاب برداشته شود، این نور زیادتى می‌گردد و ایمان قوی‌تر و کامل‌تر می‌گردد تا جایی که همه دل را نور می‌گیرد پس شرح صدر نصیبش می‌شود و حقایق اشیا را می‌فهمد و آنچه غیب است (ماورای ماده و طبیعت) بر او آشکار

۳۶۰ - (۳) i - «ليس العلم بكثرة التعلم انما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد ان يهديه»، (منية المرید، شهید ثانی / ۱۶۷). E\.

۳۶۱ - (۴) i ... وَإِذَا تَلَّيْتْ عَلَيْهِمْ ءَايَةً زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ...، (انفال / ۲). E\.

۳۶۲ - (۵) i ... وَفَلَّ رَبُّ زَيْنٍ عَلِيمًا ...، (طه / ۱۱۴). E\.

می‌شود و هر چیزی را به جای خود می‌بیند، پس به مقدار نور و شرح صدرش، راستگویی انبیا در آنچه خبر داده‌اند اجمالاً و تفصیلاً بر او هویدا می‌شود. پس در دلش داعیه (میل و اراده) عمل به

(۱) - ... اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ...، (بقره / ۲۵۷).

(۲) - أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ...، (انعام / ۱۲۲).

(۳) - «ليس العلم بكثرة التعلم انما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد أن يهديه»، (منية‌المريد، شهید ثانی / ۱۶۷).

(۴) - ... وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ...، (انفال / ۲).

(۵) - ... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا، (طه / ۱۱۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۶

هرچه به آن دستور داده شده و پرهیز از هرچه از آن نهی شده پیدا می‌گردد (یعنی ملکه پرهیزگاری را دارا می‌شود) پس نور معرفتش با نورهای اخلاق نیک و خویهای پسندیده افزوده می‌شود؛ چنانچه فرمود: «نورشان در پیش رو و طرفهای راست ایشان می‌دود».^{۳۶۳}

همچنین فرموده: «نور بر نور».^{۳۶۴}

و هر عبادتی که درست انجام دهد قلب را صفایی می‌دهد و آن را آماده افاضه نور و شرح صدر و معرفت و یقین می‌نماید و این نور او را به عبادت دیگر وامی‌دارد که آن هم موجب نور و شرح صدر بیشتر و معرفت زیادتر و یقین قوی‌تر گردد و

^{۳۶۳} i(1) - \i ... نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأُخْتِهِمْ E\... (تحریم / ۸).

^{۳۶۴} i(2) - \i ... نُورٌ عَلَى نُورٍ E\... (نور / ۳۵).

همچنین تا آنجا که خدا خواهد و شواهد این مطلب از قرآن مجید و اخبار، بسیار است.

چون آنچه گفته شد دانسته گردید پس بدان که اوایل درجات ایمان تصدیق‌هایی است که با شکها و شبهه‌ها آمیخته است با اختلاف مراتبش و ممکن است که با شرک هم آلوده باشد؛ چنانچه فرموده: «و ایمان به خدا نمی‌آورند بیشترشان مگر اینکه مشرک‌اند».^{۳۶۵} و از این مرتبه‌های ایمان غالباً تعبیر به «اسلام» می‌شود؛ چنانچه فرمود: «اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان ندارید و لکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل‌هایتان جا نگرفته است».^{۳۶۶}

و اواسط درجات ایمان، تصدیق‌هایی است که از هر شک و شبهه پاک باشد چنانچه فرمود: «آنان که

^{۳۶۵} i(3)-\i و ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ، E\ (یوسف/ ۱۰۶)، E\.

^{۳۶۶} i(4)-\i قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلٌّ لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَشْلَعْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...، E\ (حجرات/ ۱۴)، E\.

ایمان به خدا و رسولش دارند و سپس هیچ ریب و
شکی نداشته باشند».^{۳۶۷}

(۱) - ... نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَنِهِمْ ...،
(تحریم / ۸).

(۲) - ... نُورٌ عَلَى نُورٍ ...، (نور / ۳۵).

(۳) - وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ،
(یوسف / ۱۰۶).

(۴) - قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا
أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ ...، (حجرات /
۱۴).

(۵) - ... الَّذِينَ ءَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ قُل لَّمْ يَرْتَابُوا
...، (حجرات / ۱۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۷

^{۳۶۷} E\ (5) - الَّذِينَ ءَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ قُل لَّمْ يَرْتَابُوا ...، E\ (حجرات / ۱۵).

و بیشتر اطلاق ایمان بر این درجه از ایمان است چنانچه فرموده: «جز این نیست مؤمنین کسانی هستند که هرگاه خداوند یاد کرده شود دل‌هایشان ترسان شود و هرگاه آیات خدا بر آنها خوانده شود ایمانشان زیاده گردد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند».^{۳۶۸}

اواخر درجات ایمان، همان تصدیق‌های خالی از شک و شبهه است لکن به اضافه کشف و شهود و ذوق و عیان (یعنی دیدن به چشم دل و به ذایقه دل) و محبت کامل به حضرت آفریدگار و شوق تام به حضرتش چنانچه فرموده: «این مؤمنین خداوند دوستشان می‌دارد و اینها هم خدا را دوست می‌دارند. در برابر اهل ایمان ذلیلان (فروتنان) و در برابر کافران عزیزانند و در راه خدا از ملامت

^{۳۶۸} i(1) - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ فَلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَحْمَةٍ يُتَوَكَّلُونَ E\، (انفال/ ۲). E\.

کسی باک ندارند، این است فضل خدا که به هر کس خواست می‌دهد...»^{۳۶۹}

از این مرتبه از ایمان به «ایقان» تعبیر می‌شود؛ چنانچه فرموده: «ایشان به آخرت یقین دارند»^{۳۷۰}، چنانچه از آن تعبیر به احسان هم می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«احسان آن است که خدا را پرستی مثل اینکه او را می‌بینی»^{۳۷۱}.

و به این سه مرتبه از ایمان که ذکر شد، در این آیه شریفه اشاره شده است:

«بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کار نیک کرده‌اند، گناه و حرجی نیست در آنچه پیش از این از محرمات خورده‌اند، البته وقتی که پرهیز کرده و ایمان آورند و کار نیک کنند آنگاه پرهیز کرده و

^{۳۶۹} i\ (2) - i' ... يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ E\... (مانده/ ۵۴). E\

^{۳۷۰} i\ (3) - i' ... وبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ E\ (بقره/ ۴). E\

^{۳۷۱} i\ (4) - i' «الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه»، (بخارالأنوار ۶۷/ ۳۱۳). E\

ایمان آورند سپس پرهیز کرده و نیکوکاری کنند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»^{۳۷۲}

(۱) - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، (انفال / ۲).

(۲) - ... يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَىٰ لِمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَىٰ الْكُفْرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ...، (مائده / ۵۴).

(۳) - ... وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، (بقره / ۴).

(۴) - «الاحسان ان تعبد الله كانك تراه»، (بحار الأنوار ۶۷ / ۳۱۳).

^{۳۷۲} i\ 5) - i\ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ خِتَابٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ جُودٌ الْمُحْسِنِينَ\ E، (مانده / ۹۳). E\.

(۵) - لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ
فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ
اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ، (مائده / ۹۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۸

و چنانچه ایمان را سه درجه است به تفصیلی که
ذکر شد همچنین کفر هم در مقابل ایمان سه مرتبه
است که در آیه شریفه به آن اشاره شده است:
«آنان که ایمان آوردند سپس کافر شدند پس ایمان
آورده سپس کافر شدند و سپس بر کفر خود
افزودند، خداوند آنها را نمی‌آمزد و راهنماییشان
نمی‌فرماید.»^{۳۷۳}

پس نسبت احسان و یقین به ایمان مانند نسبت ایمان
به اسلام است.

^{۳۷۳} i(1) - إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا E\، (نساء / ۱۳۷).

و از برای یقین سه مرتبه است؛ «علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین»؛ چنانچه در این آیات به آنها اشاره شده است^{۳۷۴} و فرق بین این سه مرتبه به ذکر مثالی آشکار می‌شود: مثلاً علم الیقین (به دیدن دودی که بالا می‌رود) علم به بودن آتش است. و عین الیقین دیدن جرم آتش است. و حق الیقین سوخته شدن به آتش است و بالاتر از این سه، مرتبه‌ای نیست و قابل زیاد شدن هم نیست؛ چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«اگر پرده کنار رود، یقین من زیاد نمی‌شود»^{۳۷۶}
 (پایان فرمایش مجلسی رحمه الله)

کفر هم سه مرتبه دارد

برابر سه درجه «ایمانی» که ذکر شد، «کفر» هم سه مرتبه دارد:

^{۳۷۴} E\۱\۱-2) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ، E\۱\۱-5) (تکائر / ۵ - ۷) E\۱\۱-3) اِنَّ هَذَا هُوَ حَقُّ الْيَقِينِ، E\۱\۱-95) (واقعه / ۹۵) E\۱\۱-4) «لَوْ كَشِفَتِ الْعَطَاءُ مَا ارْدَدْتُ يَقِينًا»، (بحار الأنوار، ۴۰ / ۱۵۳) E\۱\۱-4)

^{۳۷۵} E\۱\۱-3) اِنَّ هَذَا هُوَ حَقُّ الْيَقِينِ، E\۱\۱-95) (واقعه / ۹۵)

^{۳۷۶} E\۱\۱-4) «لَوْ كَشِفَتِ الْعَطَاءُ مَا ارْدَدْتُ يَقِينًا»، (بحار الأنوار، ۴۰ / ۱۵۳)

مرتبۀ اوّل: شک و تردید و وسوسه در یکی از اصول پنجگانه (خدا، رسول، ملائکه، قرآن و آخرت) است چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «دل‌هایشان به شک افتاد، پس ایشان در شک خویش سرگردانند». ۳۷۷.

(۱) - **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا يَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا، (نساء / ۱۳۷).**

(۲) - **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ *
ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ، (تكاثر / ۵ - ۷).**

(۳) - **إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ، (واقعه / ۹۵).**

(۴) - **«لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِينًا»، (بحار الأنوار، ۴۰ / ۱۵۳).**

(۵) - ... وَأَرْتَابَتْ قُلُوبَهُمْ فَهَمَّ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ،
(توبه / ۴۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۲۹

مرتبۀ دوم: انکار است؛ یعنی با اینکه نسبت به حق شک دارد و درستی و نادرستی آن را نمی‌فهمد، منکر هم می‌شود؛ چنانچه در قرآن مجید تذکر می‌فرماید: «و آنانکه به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان انکار کننده است و ایشان تکبر کنندگانند».^{۳۷۸} و بیشتر اطلاق کافر بر این مرتبه است.

مرتبۀ سوم: دشمنی با حق است؛ یعنی علاوه بر شک و انکارش، با حق مخاصمه می‌کند و می‌خواهد آن را باطل جلوه داده از بین برد؛ چنانچه می‌فرماید: «آنانکه با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند سرنگون شوند؛ چنانکه سرنگون شدند آنانکه پیش از ایشان

^{۳۷۸} i\ (1) - ... فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ E\، (نحل / ۲۲). E\

بودند و فرورستادیم نشانه‌های روشن و برای کافران عذابی است خوار کننده»^{۳۷۹}. و چنانچه تفاوت درجات سعادت و ثواب آخرت به اعتبار درجات ایمان است که ذکر شد، همچنین تفاوت درکات شقاوت و عذاب آخرت به اعتبار مراتب کفر است.

در هر یک از این سه مرتبه اگر ظاهر موافق باطن باشد؛ یعنی گفتار و کردارش مطابق شک یا انکار یا دشمنی باطنی او باشد، کافر است و اگر ظاهرش برخلاف باطن باشد منافق است.

پس «نفاق» هم سه مرتبه دارد: اظهار ایمان با شک درون، تصدیق به حق با انکار قلبی، اظهار دوستی با حق با دشمنی باطنی و عذاب مرتبه سوم

^{۳۷۹} i\ 2) - i\ ۱۸ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَثُوبًا كَمَا كَتَبَتِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ أَكْفَرُوا بِهَا (مجادله / ۵). E\.

«سخت‌ترین عذابها و درک‌هاش پایین‌ترین درکات است».^{۳۸۰}

نمونه‌ای از اهل یقین

«اسحاق بن عمار» گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

(۱) - ... فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ، (نحل / ۲۲).

(۲) - إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ، (مجادله / ۵).

(۳) - إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...، (نساء / ۱۴۵).

^{۳۸۰} E\... (3) إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ... (نساء / ۱۴۵).

نماز بامداد را با مردم گزارد و به جوانی در مسجد نگریست که چرت می‌زد و سر به زیر داشت، رنگش زرد و تنش لاغر و دیده‌هایش به گودی فرو رفته بود.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای فلانی! چگونه بامداد کردی؟

گفت: یا رسول الله! در حال یقین صبح نمودم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از گفته او در شگفت شد و به او فرمود برای هر یقین حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟

در پاسخ گفت یا رسول الله! همان یقین من است که مرا اندوهناک کرده و شبم را به بی‌خوابی کشیده و روز گرمم را به تحمل تشنگی (از روزه) جانم از دنیا و آنچه در آن است به تنگ آمده و

روگردان است تا آنجا که گویا می بینم عرش پروردگرم برای بررسی حساب مردم برپاست و همه محشور شده اند و من در میان آنهایم، گویا به اهل بهشت می نگرم که در نعمتند و در بهشت با هم تعارف می کنند و بر پشتیها تکیه زده اند و گویا به دوزخیان نگاه می کنم که در آن زیر شکنجه اند و فریاد می کشند گویا من هم اکنون نعره آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم طنین انداز است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش فرمود: «این بنده ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن فرموده». سپس به او فرمود: بدانچه بر آنی بچسب (که خطر دارد) عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برایم دعا بفرمایید که در خدمت شما شربت شهادت نوشم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش دعا فرمود
و درنگی نکرد تا در یکی از غزوات پیغمبر به جبهه
جهاد رفته، نهمین نفری بود که شهید شد.^{۳۸۱}

چشم و گوش و زبان، خدایی می شود

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در
شب معراج از پروردگرم مقام مؤمن را نزد او
پرسیدم تا اینکه فرمود: «و تقرب نجوید هیچ
بندهای به من، به عملی که دوست داشتنی تر باشد
نزد من، از آنچه بر او واجب کرده‌ام و براستی که
با عمل به نافله (مستحبات) به من نزدیکی

(۱) - اصول کافی ۲ / کتاب الایمان والکفر / باب
حقیقه الایمان والیقین / ۵۳ / حدیث ۲.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۳۱

جوید تا آنجا که دوستش دارم و چون دوستش
داشتم پس گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او
شوم که با آن ببیند و زبانش شوم که با آن گویا
شود و دستش شوم که با آن برگیرد، اگر بخواندم
پاسخش گویم و اگر از من بخواهد به او بخشم».^{۳۸۲}

صوفیه به گمراهی افتاده‌اند

مجلسی رحمه الله در شرح این حدیث گوید شیخ
بهائی گفته است این از حدیثهای درست است و با
اندک تفاوتی میان خاصه و عامه مشهور است و
فقرات این حدیث را شرح داده است.

در معنای جمله «سمعه الذی یسمع به» گوید برخی
از صوفیان و معتقدین حلول و اتحاد به ظاهر این
عبارتها چنگ زده و به گمراهی افتاده و دیگران را
هم گمراه ساخته‌اند، تا اینکه گوید برای این عبارتها
معانی عقل پسندی است بر روش استعاره و مجاز که

^{۳۸۲} (۱) - اصول کافی ۲ / کتاب الایمان والکفر / باب من اذی المسلمین / ۳۵۲ / ضمن حدیث ۷ و ۸. E

در حدیث و قرآن شایع است و با عقاید اهل ایمان مخالف نیست.

پس وجوهی که بزرگان در معنای حدیث بیان کرده‌اند و آنچه به نظر خودش رسیده بیان فرموده است و برای رعایت اختصار، تنها معنایی که از شیخ بهائی نقل نموده، اینجا ذکر می‌شود.

آنکه چشیده‌اند، می‌دانند

«شیخ بهائی» فرموده است: «صاحب‌دلان را در اینجا سخنان بلند پایه و اشارات نهان و گرانمایه‌ای است. نکاتی که اهل ذوق فهمند و بوی خوشش بر جانها نشیند و استخوان پوسیده تن‌ها را زنده کند و بدان راه نبرد جز کسی که ریاضتهای جانکاه کشیده و تن به مجاهده اخلاقی داده تا از جام معرفت آنها نوشیده و مطلب آنها را فهمیده. و آنکه این رموز

نفهمد و به این کنوز معرفت دست نیابد و جز
بهره‌مندی از لذتهای پست تن، کاری

(۱) - اصول کافی ۲ / کتاب الایمان والکفر / باب من
اذی المسلمین / ۳۵۲ / ضمن حدیث ۷ و ۸.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۳۲

نداشته، چون این سخنان شنود در خطر بزرگی
افتد و به پرتگاه حلول و اتحاد و الحاد سرازیر شود
تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

و ما در اینجا سخنی آریم که آسان توان فهمید،
گوییم:

کنایه از کمال دوستی و نزدیکی

«این تعبیرات برای مبالغه در قرب به خداست و
شرح تسلط محبت است بر ظاهر و باطن و نهان و
عیان بنده و مقصود (خدا بهتر می‌داند) این است

که چون بنده خود را دوست دارم، او را به مقام انس کشم و در عالم قدس آرام و اندیشه‌اش را یکسره به عالم ملکوت غرقه کنم و حواسش را به تصرف خود گیرم تا به منزله گوش و چشمش شوم^{۳۸۳}».

روایات در درجات ایمان و مقامات اهل یقین و فضایل آن بسیار است، کسانی که مایلند به کتاب «الایمان والکفر اصول کافی» مراجعه نمایند.

غرض تذکر خواننده عزیز است که در هر حدی و مرتبه‌ای از ایمان است به آن قانع نشود و طالب مقام یقین و [و موفق به] طی سه مرتبه آن گردد و برای تشویق خوانندگان برخی از آثار و برکات مقام یقین که در کلمات ائمه معصومین علیهم السلام به آنها اشاره شده است به طور خلاصه یادآوری می‌شود.

۳۸۳ (۱) - الأربعون حدیثاً، الحدیث الخامس و الثلاثون، ص ۴۱۵ - ۴۱۶. E\

آثار بزرگ برای یقین

اگر کسی مورد لطف حضرت آفریدگار شود و نور یقین بر دلش افاضه فرماید به طوری که تمام دلش را بگیرد، همه رذیله‌هایش برطرف می‌شود و در برابرش به هرخوی نیکی متّصف می‌گردد: «ایشانند کسانی که خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می‌فرماید». ۳۸۴

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «یقین، بنده را به هر مقام بلند و ارجمند و شگفت‌آوری

(۱) - الأربعون حدیثاً، الحدیث الخامس و الثلاثون، ص ۴۱۵-۴۱۶.

(۲) - ... فَأَوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ...، (فرقان / ۷۰).

۳۸۴ - (۲) i ... فَأَوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ...، (فرقان / ۷۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۳۳

می‌رساند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بزرگی مقام یقین چنین خبر داد هنگامی که گفته شد عیسی علیه السلام روی آب راه می‌رفت، فرمود: اگر یقین او زیاد (زیادتر) می‌شد در هوا راه می‌رفت».^{۳۸۵}

و در مقدمه این کتاب روایتی از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «از آثار یقین، دارا شدن توکل و رضا و تسلیم و تفویض است».

کمی آرزو، اخلاص و زهد نشانه‌های یقین

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود کوتاهی آرزوهای دنیوی و اخلاص در عمل (که تنها برای خدا باشد و بس) و زهد در دنیا، نشانه‌هایی از یقین است».^{۳۸۶}

^{۳۸۵} (۱) i- «الیقین یوصل العبد الی کل حال سنی ومقام عجیب كذلك اخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن عظیم شأن الیقین حین ذکر عنده ان عیسی بن مریم علیه السلام کان یمشی علی الماء فقال لوزاد یقینه لمشی فی الهواء»، (سفینة البحار ۲ / ۷۳۴) E\.

^{۳۸۶} (۲) i- قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «یُسْتَدَلُّ عَلَى الْيَقِينِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَالْخُلَاصِ الْعَمَلِ وَالرُّغْدِ فِي الدُّنْيَا»، (شرح غرر ۶ / ۴۵۲ / حدیث ۱۰۹۷۰) E\.

و نیز از آن حضرت مروی است که: «صبر، زهد، صدق و رضا ثمره یقین است».

یعنی درخت پاکیزه «یقین» در هر دلی غرس شد، میوه‌اش این صفات فاضله و ملکات پسندیده است.

خوشی در یقین و اندوه در شک

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند به عدلش خوشی و آسایش را در یقین و رضا قرار داده و غصه و اندوه را در شک و سخط».^{۳۸۲}

توضیح مطلب آنکه صاحب یقین می‌داند که همه کارها به دست توانای حضرت آفریدگار است و هرچه واقع نشده او نخواسته و هرچه واقع شده او خواسته است. و نیز

(۱) - «الیقین یوصل العبد الی کل حال سنی ومقام

^{۳۸۲} (۳) (۱) - «... ان الله تعالى بعدله وقسطه جعل الروح والراحة في اليقين والرضا وجعل الهم والحزن في الشك والسخط»، (کافی ۲ / ۵۷)، E\.

عجیب كذلك اخبر رسول الله صلى الله عليه و آله
و سلم عن عظم شأن اليقين حين ذكر عنده ان عيسى
بن مريم عليه السلام كان يمشى على الماء فقال
لوزاد يقينه لَمْشَى فِي الْهَوَاءِ»، (سفينة البحار ٢ /
٧٣٤).

(٢) - قال امير المؤمنين عليه السلام: «يُسْتَدَلُّ عَلَى
الْيَقِينِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَأَخْلَاصِ الْعَمَلِ وَالزُّهْدِ فِي
الدُّنْيَا»، (شرح غرر ٦ / ٤٥٢ / حديث ١٠٩٧٠).

(٣) - «... ان الله تعالى بعدله وقسطه جعل الروح
والراحة في اليقين والرضا وجعل الهم والحزن في
الشك والسخط»، (كافي ٢ / ٥٧).

قلب سليم، ج ١، ص: ٢٣٤

پروردگار را به حکمت و رأفت شناخته است، پس
در برابر هرچه میل و خواست نفسانیش بود واقع
نشده، اندوهی ندارد و نمی گوید ای کاش! واقع

شده بود؛ چنانچه در برابر آنچه واقع شده از اموری که برخلاف میل و رغبت نفس او بود حسرتی ندارد و نمی‌گوید ای کاش! واقع شده بود.

«نمی‌رسد مصیبتی در زمین و نه در نفسهای شما مگر اینکه پیش از آنکه آن را واقع سازیم در لوح محفوظ ثبت و مقدر است و این ثبت در لوح بر خداوند آسان است تا اینکه اندوهناک نشوید بر آنچه از شما فوت شده و شادمان نگردید به آنچه به شما داده شده و خداوند دوست نمی‌دارد هر متکبر فخر کننده را».^{۳۸۸}

خود را نمی‌بیند تا ناز کند

از این آیه شریفه دانسته می‌شود که اهل یقین چنانکه از هرچه به آنها نرسیده یا از دستشان رفته اندوهناک نمی‌شوند، از هرچه به آنها رسیده نیز

^{۳۸۸} i(1) - i(1) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَكَيْلًا تَأْسَفُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ E\ (حدید/ ۲۲ - ۲۳). E\

شادمان نمی‌گردند و تکبر و ناز به آنها هم نمی‌نمایند؛ زیرا خود را بنده حق شناخته‌اند و آنچه دارند همه را ملک او می‌دانند و هیچ استقلالی برای خود نمی‌بینند تا کبری یا نازی داشته باشند.

آرامش در همه حال ویژه اهل یقین است

نیز صاحب یقین در هر پیشامد ناگواری و حادثه سختی، وحشت و اضطراب درون ندارد؛ زیرا خود را تنها ندیده و کارها را همه از خدا می‌داند و هیچ پریشانی به خود راه نمی‌دهد بلکه در کمال امن و قرار، منتظر است که پروردگار دانا و توانا برای او چه خواهد و چه کند.

چون می‌داند جز خواسته خدا چیزی در عالم نمی‌شود و خواست او هم جز به خیر و

(۱) - مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ

إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرٌ * لَّكِنَّا تَأْسَوْنَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُونَ بِمَا ءَاتَكُم
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ، (حديد / ۲۲ - ۲۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۳۵

صلاح تعلق نمی‌گیرد، هیچ نگرانی و ناراحتی به
خود راه نمی‌دهد و در این حال است که بیماری
و تندرستی، عزت و ذلت، ثروتمندی و تهیدستی،
برتری و پستی، ستایش و بدگویی مردم، زندگی و
مرگ ... برایش یکسان است و به راستی آسایش و
آرامش واقعی در دنیا و آخرت برای اهل یقین
است و بس: «ایشانند که برایشان امن است و ایشانند
راه‌یافتگان».^{۳۸۹}

«خداست که آرامش را در دل‌های مؤمنین فرستاد تا
بر ایمانشان افزوده شود».^{۳۹۰}

^{۳۸۹} E\... i(1)-\i ... اولئك لهم الأمل وهم مُهْتَدُونَ، E\ (انعام / ۸۲)، E\.

^{۳۹۰} E\... i(2)-\i هو الذي أنزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا إيماناً مع إيمانهم ...، E\ (فتح / ۴)، E\.

و بالجمله، سکون و قرار و امنیت و خوشی دل از آثار یقین است؛ چنانچه وحشت و اضطراب و ناراحتی و اندوه از آثار «شک» است.

تنها از خدا می ترسد و به خدا امیدوار است

نیز صاحب یقین امید و طمعی به هیچ آفریده‌ای ندارد و از هیچ آفریده‌ای نیز بیمی در او نیست و تنها ترسش از گناهانش است؛ چنانچه امیدش نیز تنها به بخشش و فضل پروردگارش می باشد.

«آنان که مردم به آنها گفتند دشمن آماده جنگ با شماست پس از آنها بترسید، پس زیاد شد ایمانشان و گفتند خدا ما را بس است و خوب و کیلی است، ایشان رو به نعمت و فضل الهی آوردند و با هیچ گونه بدی رو به رو نشدند و خشنودی خدای

را پیروی کردند و خدا دارای فضل بزرگی
است.» ۳۹۱

ارزش عمل، به یقین است

باید دانست که مقامات و درجات آخرت به اعتبار
مقام یقین و مراتب آن است و

(۱) - ... اُولَئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ، (انعام / ۸۲).

(۲) - هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ فِي قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ
لِيَزِدُّوْا اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ ...، (فتح / ۴).

(۳) - الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ
فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَقَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ
الْوَكِيْلُ * فَاَنْقَلَبُوْا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللّٰهِ وَفَضْلِ لِّمَ يَمْسَسُهُمْ
سُوْءٌ وَّاَتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَظِيْمٍ،
(آل عمران / ۱۷۳ - ۱۷۴).

۳۹۱ - i\ 3) الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَقَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ * فَاَنْقَلَبُوْا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللّٰهِ وَفَضْلِ لِّمَ يَمْسَسُهُمْ سُوْءٌ وَّاَتَّبَعُوْا رِضْوَانَ
اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَظِيْمٍ، (آل عمران / ۱۷۳ - ۱۷۴). E\.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۳۶

اجر و ثواب عبادات نیز به اعتبار یقین می باشد؛ یعنی هر اندازه یقین عبادت کننده بیشتر، پاداش و ارزش عملش فزونتر است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کردار پیوسته اندک از روی یقین، نزد خداوند از کردار بسیار بی یقین، بهتر است».^{۳۹۲}

نیز فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بنده مزه ایمان را نچشد تا بداند که آنچه به او رسیده چیزی نبوده که از او بگذرد و به او نرسد؛ یعنی حتمی و تقدیر الهی بوده و آنچه به او نرسیده، نرسیدنی بوده؛ یعنی حتمی و مقدر الهی این بوده و بداند که زیانبخش و سودبخش همان خداست عزوجل»^{۳۹۳}؛ یعنی هیچ آفریده‌ای نتواند سود و

^{۳۹۲} (۱) 1 - «ان العمل الدائم القليل على اليقين افضل عند الله من العمل الكثير على غير يقين»، (کافی ۲ / ۵۷ / باب فضل اليقين / حدیث ۳) E\.

^{۳۹۳} (۲) 2 - «لا يجد عبد طعم الايمان حتى يعلم ان ما اصابه لم يكن ليخطئه وان ما اخطاه لم يكن ليصيبه وان الضار النافع هو الله عزوجل»، (کافی ۲ / ۵۸ / حدیث ۷) E\.

زیانی برساند؛ چون آفریده شده، قدرت و استقلال ندارد. همانطوری که ذاتش از خداست توانایش هم از خداست.

خواب عالم از عبادت به بود

امیرالمؤمنین علیه السلام شنید مردی از حروریّه (خوارج نهروان) را که مشغول نماز شب و قرآن خواندن بود، حضرت فرمود: «خوابیدن با یقین بهتر از نماز خواندن با شک در حق است».^{۳۹۴}

آیات و روایات در فضیلت ایمان و اهل آن و شرافت علم و اهل آن، بیشترش راجع به یقین است، از اینجاست که پیغمبران و بزرگان دین این مقام را از خداوند مسئلت می نمودند.

(۱) - «ان العمل الدائم القليل على اليقين افضل»

^{۳۹۴} (۳۱) - «سمع اميرالمؤمنين عليه السلام رجلا من الحرورية يتعهد ويقرأ فقال عليه السلام نوم على يقين خير من صلوة في شك»، (صبحی صالح / نخب البلاغه / قصار الحكم / E\.(۹۷)

عندالله من العمل الكثير على غير يقين»، (كافي ٢ / ٥٧ / باب فضل اليقين / حديث ٣).

(٢) - «لا يجد عبد طعم الايمان حتى يعلم ان ما اصابه لم يكن ليخطئه وان ما اخطاه لم يكن ليصيبه وان الضار النافع هو الله عزوجل»، (كافي ٢ / ٥٨ / حديث ٧).

(٣) - «سمع اميرالمؤمنين عليه السلام رجلا من الحرورية يتهدد ويقراً فقال عليه السلام نوم على يقين خير من صلوة في شك»، (صحيح صالح / نهج البلاغه / قصار الحكم / ٩٧).

قلب سليم، ج ١، ص: ٢٣٧

دعاهای بزرگان در طلب يقين

حضرت صادق عليه السلام فرمود: «سه چیز را پیغمبران از هم نسخه گرفتند و به یکدیگر رساندند از آدم تا رسید به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله

و سلم که همیشه هر گاه بامداد می فرمود می خواند:
خدایا! به راستی من از تو خواهان ایمان دلنشینم
(که همیشه در دلم ثابت بماند) و یقینی واقع بینانه
تا بدانم که به من نرسد جز آنچه تو بر من نوشتی و
مرا بدانچه بهره ام کردی خشنودم فرما». ۳۹۵

و کلینی رحمه الله فرموده بعضی اصحاب این جمله
را بر دعای مزبور افزوده است: «تا دوست ندارم
زودتر شدن آنچه تو عقب اندازی و نه عقب افتادن
آنچه تو پیش اندازی، ای خدای زنده! ای خدای
پاینده! به رحمت تو دادرسی کنم کار مرا اصلاح
فرما و مرا به خودم هرگز وامگذار تا به یک چشم به
هم زدن و درود خدا بر محمد و آل او باد!». ۳۹۶

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه
این دعا را می خواندند: «خدایا! نصیب من فرما

۳۹۵ (1) 1 - «ثَلَاثٌ تَنَاسَخَهَا الْأَنْبِيَاءُ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَصَلْنَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلِمَ كَانَتْ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاطِرُ بِهِ قَلْبِي وَيَقِينًا

حَتَّى أَغْلَمَ اللَّهُ لَا يُصِيبُنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَرَضْتَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي»، (اصول کافی ۲ / ۵۲۴ / کتاب الدعاء / حدیث ۱۰) E\.

۳۹۶ (2) 1 - «حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأَخِيرَ مَا عَجَّلْتَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ اصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ

وآلِهِ»، (کافی ۲ / ۵۲۴) E\.

ترس از حضرتت را، ترسی که به سبب آن گناه نکنم و روزی من فرما از فرمانبریت آنچه را که وسیله رسیدن به رضای حضرتت باشد. و به من ده از نور یقین آنچه سبب شود مصیبت‌های دنیا بر من آسان گردد. خداوندا! ما را بهره‌مند فرما به گوش‌های ما و چشم‌های ما و قوت ما تا زنده‌ایم و هریک از آنها را وارث ما قرار ده (یعنی تا نفس آخر چشم و گوش و نیروی مرا باقی بدار تا از آنها بهره ببرم) و خونخواهی ما را بر عهده ستم‌کننده بر ما قرار ده و ما را بر دشمنان یاری فرما و مصیبت ما را در دین ما قرار نده و نه دنیا را بزرگتر هم و مقصد ما و نه اندازه دانش ما و مسلط مفرما بر ما کسی را که بر ما رحم نمی‌کند به

(۱) - «ثَلَاثٌ تَنَاسَخَهَا الْأَنْبِيَاءُ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَصَلْنَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سلم كان إذا أصبح يقول: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا
تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَيَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يُصِيبُنِي إِلَّا مَا
كَتَبْتَ لِي وَرَضْتَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي»، (اصول کافی ۲ /
۵۲۴ / کتاب الدعاء / حدیث ۱۰).

(۲) - «حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا
عَجَّلْتَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ اصْلِحْ لِي
شَأْنِي كُلَّهُ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا وَصَلَّى
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»، (کافی ۲ / ۵۲۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۳۸

رحمت ای رحیم ترین رحم کنندگان!». ۳۹۷

این دعا را در مفاتیح، ضمن اعمال شب نیمه شعبان
ذکر نموده است و مداومت بر این دو دعا و دعای

۳۹۷ (۱) - «اللهم اقسم لنا من خشيتك ما يحول بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك ومن اليقين ما يهون به علينا مصيبات الدنيا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا ما احببتنا واجعله الوارث منا واجعل ثارنا على من ظلمنا وانصرنا على من عادانا ولا تجعل مصيبتنا في ديننا ولا تجعل الدنيا أكبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا»،
عوالي اللغالي ۱ / ۱۵۹ و ۱۶۰. E\.

مکارم الاخلاق صحیفه سجادیه علیه السلام^{۳۹۸} بسیار نافع است.

سفارشهای ششگانه حضرت باقر (ع) به جابر

حضرت باقر علیه السلام دستوراتی به «جابر جعفی» که از شیعیان ویژه آن حضرت بود، می‌دهد که چون راه خوشبختی دو جهان و گمشده هرعاقلی است با توضیح بیشتری بیان می‌شود:

۱- «خلاص کن (یا خالص کن) خود را برای رسیدن به راحتی خود، به درستی تفویض (کار خود را جزئی و کلی به خدا وا گذاشتن و چیزی نخواستن جز آنچه خدا خواسته، عبارت از تفویض است)».

از آنجایی که خواسته‌های هر بشری بی‌پایان است و عالم ماده تنگ و سرای مزاحمت می‌باشد به

^{۳۹۸} (۲) i- «... وَبَلِّغْ بِإِيمَانٍ أَكْمَلَ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ...» (صحیفه سجادیه/ دعاوه فی مکارم الاخلاق / ش ۲۰). E\.

طوری که هر انسانی به هزار یک آرزوهایش نمی‌رسد، بنابراین، آسایش حقیقی برای بشر محال قطعی است، مگر اینکه به نور معرفت به «مقام تفویض» برسد؛ یعنی آرزوهای نفس را رها کرده، نخواهد جز آنچه خدای دانا و حکیم برایش خواسته و به آنچه رسیده دلخوش باشد و از آنچه به او نرسیده یعنی خدا نخواسته ناراحت نباشد چنانچه گذشت.

(۱) - «اللهم اقسم لنا من خشيتك ما يحول بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك ومن اليقين ما يهون به علينا مصيبات الدنيا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا ما احييتنا واجعله الوارث منا واجعل ثارنا على من ظلمنا وانصرنا على من عادانا ولا تجعل مصيبتنا في ديننا ولا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ

علمنا ولا تسلط علينا من لا یرحمنا»، (عوالی اللئالی
۱ / ۱۵۹ و ۱۶۰).

(۲) - «... وَبَلَّغْ بِإِيمَانِي اكْمَلَ الْإِيمَانَ وَاجْعَلْ يَقِينِي
أَفْضَلَ الْيَقِينِ...»، (صحیفه سجادیه / دعاؤه فی مکارم
الاخلاق / ش ۲۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۳۹

در حدیث نبوی مشهور است که: «ابتدای دانش،
شناسایی خدا و پایش واگذاری کار به او
است»^{۳۹۹}:

ای بسا عیش که با
بخت خدا داده
کنی

کار خود گر به خدا
بازگذاری حافظ

بنده را با «خواست» چکار؟

^{۳۹۹} (۱ \ i) - «اول العلم معرفة الجبار وآخر العلم تفويض الامر اليه»، (الذريعة، آقا بزرگ نمرانی / ۲۳ / ۱۵۰).

از بزرگی نقل شده که سبب بیداری او از خواب غفلت و کوشش در تحصیل معرفت و بندگی، کلام غلامی بود. روزی در بازار برده فروشان غلامی را دید و خواست آن را بخرد، پس نزد او آمد و گفت نام تو چیست؟

غلام گفت: هرچه بخوانی.

پرسید: تو را بخرم؟

گفت: اگر بخواهی.

پرسید: خوراک تو چیست؟ گفت: هرچه بخورانی.

پرسید: لباس چیست؟

گفت: هرچه بپوشانی، از مسکنش پرسید گفت هر جا که جا دهی.

گفت ای غلام! این چه جوابهایی است که می دهی؟

غلام گفت: آقا! غلام را با خواست چکار؟ آن شخص متنبه شد و بر سر خود زد و گفت ای کاش در عمرم یک روز با مولای حقیقم این طور بودم.

آسایش خیال موجب راحتی تن است

۲- «و طلب کن راحتی تن را به جمع نمودن دل از تفرقه».

هر انسانی که به دنیا حریص شد و برای رسیدن به آرزوها و هوسها فعالیت بیش از اندازه کرد، از نعمت آسایش محروم و اعصابش کوییده می شود و در نتیجه دستگاه

(۱) - «اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه»، (الذریعه، آقا بزرگ تهرانی / ۲۳ / ۱۵۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۰

هاضمه و سایر دستگاههای تنش به زحمت می افتد و از کار، باز می ایستند و تن، رنجور می شود. برای سلامتی و راحتی تن هیچ دارویی بهتر از بیرون آمدن از «تفرقه» نیست.

با کم کردن گناه، آسایش خیال را تأمین کن

۳- «و خالص شو برای جمع کردن دل به کمی خطا».

پوشیده نیست که هر نکبتی و ناراحتی به انسان می رسد در اثر گناه است؛ چنانچه در حال کسانی که به بیماری حرص، بخل، حسد، حقد، کبر، سوءظن و حب دنیا گرفتارند اگر دقت کنید این مطلب به خوبی آشکار می شود.

چنین اشخاصی چه رنجها که می برند و چه ناراحتیها و شکنجه هایی که از این نکبتها که به آن دچارند تحمل می کنند تا جایی که به مرگ خود راضی

می‌شوند و در چند جای این کتاب به این موضوع اشاره شده است.

یاد خدا در تنهایی، رقت قلب می‌آورد

۴- «و برسان خود را به رقت قلب به وسیله زیاد یاد خدا کردن در تنهایی‌ها».

اهمیت رقت قلب در بخش دوم این کتاب ذکر می‌شود و بزرگترین وسیله برای رسیدن به آن، در تنهایی یاد خدا کردن است بویژه در حالت سجده، چنانچه مروی است: «کسی که در جایی که دیگری او را نبیند به سجده رفته، خدا را بخواند و گریان شود، شیطان از دست او ناله می‌کند».^{۴۰۰}

نیز از امام باقر علیه السلام مروی است: «نزدیکترین حالات بنده با پروردگارش گاهی است که در سجده، گریان باشد».^{۴۰۱}

^{۴۰۰} 1\ (i) - صدوق رحمه الله / ثواب الاعمال / ۰۳۲.E

^{۴۰۱} 2\ (i) - همان.E

(۱) - صدوق رحمه الله / ثواب الاعمال / ۳۲.

(۲) - همان.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۱

چنانچه در قرآن مجید است: «پس سجده کن و نزدیک شو». ۴۰۲

اندوه، قلب را نورانی می کند

۵- «و برسان خود را به نور قلب به وسیله دوام حزن».

یعنی برای رسیدن به نور دل بهتر [ین] وسیله اش دوام اندوه قلب است و مراد از آن طلب نور یقین می باشد مانند مادری که فرزند عزیز خود را گم کرده و همیشه دلش به یاد او و در جستجوی او و رسیدن به اوست، همچنین شخص مؤمن باید

۴۰۲ -\i(1) ... وَأَسْخُدُ وَأَقْرَبُ\E، (علق / ۹)، «سجده واجب».\E

همیشه در جستجو و رسیدن به نور یقین بوده همه همتش وصال آن باشد و تا به آن نرسیده به هیچ چیز آرام نگیرد و این حالت نشانه اهل آخرت بودن است؛ چنانچه نشانه اهل دنیا بودن این است که هرگاه به آرزوی مادی خود رسد، دلخوش شده هیچ غم و حزنی در دلش نیست جز رسیدن به هوسی دیگر از هوسهایش.

«خشنود شدن به زندگی دنیا و اطمینان پیدا کردن به آن».^{۴۰۳}

اندوه را باید پنهان داشت

ناگفته نماند حزن بر امر آخرت از عبادات قلبی است؛ چنانچه مروی است: «هرگاه خداوند اراده خیر به بنده اش داشته باشد در دلش نائحه‌ای از حزن می‌افکند»^{۴۰۴}، بنابراین، نباید حزن قلبی خود

^{۴۰۳} i\ 2) - \i ... وَرِضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنُونُوا بِهَا ... E\... (یونس / ۷) E\.

^{۴۰۴} i\ 3) - \i «اذا اراد الله بعبده خيراً جعل في قلبه نائحة من الحزن»، (عدة الداعي / ۱۵۵)، باختلاف E\.

را بر مردم آشکار کند مبادا ریا شود و به گناه شرک مبتلا گردد، بلکه باید ظاهرش برخلاف باطنش باشد؛ یعنی دلش پراز اندوه آخرت و ظاهرش شادمان باشد؛ چنانچه رسیده: «مؤمن شادیش در چهره‌اش می‌باشد و اندوهش در دلش». ۴۰۵

(۱) - ... **وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ**، (علق / ۹)، «سجده واجب».

(۲) - ... **وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا** ...، (یونس / ۷).

(۳) - «اذا اراد الله بعد خيراً جعل في قلبه نائحه من الحزن»، (عدة الداعي / ۱۵۵)، باختلاف.

(۴) - «المؤمن بشره في وجهه، وحزنه في قلبه...»، (فيض الاسلام / نهج البلاغه / قصار ۳۲۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۲

از خدا بترس تا گرفتار شیطان نشوی

۶- «و پرهیز کن از شر شیطان به درستی ترس از خداوند». ۴۰۶

یعنی کسی که به راستی در دلش از خدا می‌ترسد و به آتش خوف می‌سوزد، هیچ‌گاه فریب اهریمن را نمی‌خورد و در نتیجه، به آتش شیاطین هم متأثر نخواهد شد. شرح بیشتر و تفصیل این مطلب در بخش دوم می‌آید.

معنای یقین را بهتر بدانیم

«یقین» که تنها راه خوشبختی و رسیدن به درجات است و آرزوی همه بزرگان می‌باشد، نوری است که از طرف حضرت آفریدگار در دل روشن می‌شود و به سبب آن، حق و واقع بر انسان روشن شده بدان معتقد می‌شود، به قسمی که اگر مخالف

۴۰۶ (1) قال عليه السلام لجابر الجعفي: «... وتخلص الى راحة النفس بصحة التفويض واطلب راحة البدن باجمام القلب وتخلص الى اجمام القلب بقلة الخطأ وتعرض لركة القلب بكثرة الذكر في الخلوات واستجلب نورالقلب بدوام الحزن وتحرز من ابليس بالخوف الصادق...» (بهارالأنوار ۷۸/ ۱۶۴). E\.

حق صدها شبهه و وسوسه کند در او هیچ اثر نکند و او را متزلزل نسازد؛ مانند کسی که از دور ببیند دود و جرقه آتش بلند است و یقین کند در آن خانه آتش است در این حال هیچ کس نمی‌تواند او را از این اعتقاد باز دارد.

لوازم یقین از یقین جدا نیست

نیز به سبب آن نور که در دل انسانی روشن فرمود، آثار و لوازم آنچه را که شناخته و بدان گرویده پیدا می‌شود مانند کسی که از دور ببیند از حجره‌ای که وسایل زندگی در آن است، دود و شعله آتش بلند می‌شود و یقین می‌کند حجره‌اش آتش گرفته، لازمه این یقین این است که در خاموش کردن آتش شتاب کند، اگر هیچ حرکتی نکند و اعتنایی

(۱) - قال علیه السلام لجابر الجعفی: «... وتخلص الی

راحة النفس بصحة التفويض واطلب راحة البدن
باجمام القلب وتخلص الى اجمام القلب بقله الخطأ
وتعرض لرقه القلب بكثرة الذكر في الخلوات
واستجلب نورالقلب بدوام الحزن وتحرز من ابليس
بالخوف الصادق...»، (بحار الأنوار ۷۸ / ۱۶۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۳

نماید دانسته می‌شود یا غفلت او را گرفته یا به
واسطه شبهه‌ای که آتش اثاثیه‌اش را نمی‌سوزاند از
جا حرکت نمی‌کند.

اگر غفلت و واهمه بر یقین چیره نشود

نیز مانند کسی که از جنازه مرده‌ای در شب تاریک
در حجره در بسته وحشت دارد در حالی که یقین
دارد که از مرده کاری بر نمی‌آید و حرکتی ندارد.
اگر زنده بود از او ترس نداشت حال که مرده
چگونه از او می‌ترسد؟

پس دانسته می‌شود که قوه واهمه‌اش بر قوه عقل او غالب شده و نمی‌تواند به لوازم یقین خود که از آن جمله نترسیدن از مرده است ملتزم شود.

شاید جمله «ویقیناً صادقاً» که در آخر دعای «ابی حمزه» است اشاره باشد به یقینی که همراه آثار و لوازمش باشد.

لازمه یقین به صفات خدا

مثلاً یقین به اینکه خداوند دانا و بیناست و همیشه و همه جا با بنده‌اش حاضر و ناظر است، لازم‌اش شرم از حضور او و ترک هرچه خلاف ادب و بندگی است، می‌باشد؛ چنانچه لازمه یقین به توانایی بی‌پایانش توکل بر اوست در همه کارها و نترسیدن از غیر او. و لازمه یقین به رازقیتش، اندوه روزی نخوردن است؛ چنانچه لازمه یقین به اینکه همه امور به تقدیر و تدبیر اوست و جز حکمت و

مصلحت بندگان چیزی مقدر نمی‌فرماید صبر و رضا و تسلیم و تفویض و ترک حرص و بخل است و همچنین یقینهای دیگر که به آن اشاره می‌شود.

مقام شرح صدر، نور خدایی

به این نور یقین در چند جا از قرآن مجید اشاره شده است: «آیا کسی که خداوند

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۴

سینه‌اش را برای پذیرفتن اسلام گشایش داده و او قرین نوری از پروردگارش شده (مثل دیگران است)؟»^{۴۰۷}.

«آیا کسی که مرده بود پس زنده‌اش کردیم و برایش نوری قرار دادیم (که به آن حق را ببیند و به آن بگردد) که به کمک آن میان مردم راه

۴۰۷ - (1) أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ... (زمر/۲۲). E\...

می رود مانند کسی است که در تاریکیهاست که از آن بیرون شدنی نیست؟». ۴۰۸

«هر که را که خدا بخواهد راهنمایی فرماید، سینه‌اش را برای پذیرفتن اسلام بگشاید و هر کس را بخواهد گمراه کند (او را به خود واگذارد) سینه‌اش را تنگ و سخت نموده گویی می‌خواهد به آسمان بالا رود (پذیرفتن حق برایش در سختی مانند به آسمان بالا رفتن است) بدینسان خداوند بر کسانی که ایمان نمی‌آورند ناپاکی می‌نهد». ۴۰۹

نشانه‌های شرح صدر

هنگامی که این آیه شریفه نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند شرح صدر چیست؟ فرمود: نوری است که خدا در دل مؤمن

۴۰۸ -\i(2) أو من كان ميتا فأحييناهُ وجعلنا له نورا بجمي بوي في الناس كمن مئله في الظلمت ليس بخارج منها E\... (انعام/ ۱۲۲). E\ ۴۰۹ -\i(3) فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام ومن يرد أن يضله يجعل صدره ضيقا حرجا كأنما يصعد في السماء كذالك يجعل الله الرخص على الذين لا يؤمنون E\ (انعام/ ۱۲۵). E\

می اندازد پس سینه‌اش گشاد و باز می‌شود (برای پذیرفتن حق).

پرسیدند: آیا برای این نور، نشانه‌ای هست که بدان شناخته شود؟

فرمود: «آری، میل و رجوع به سوی آخرت و خالی شدن دل از دوستی دنیا و تدارک سفر آخرت پیش از رسیدن مرگ (به کوشش در توبه و اخلاص عمل)».^{۴۱۰}

(۱) - أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ... (زمر / ۲۲).

(۲) - أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّثَلَهُ فِي الظُّلْمَةِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا... (انعام / ۱۲۲).

^{۴۱۰} (۴ / ۱) - «... لما نزلت هذه الآية سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن شرح الصدر ما هو؟ فقال نور يقذفه الله في قلب المؤمن فينشرح له صدره وينفسح. قالوا فهل لذلك اشارة يعرف بها؟ فقال نعم الانابة الى دارالخلود والنجاح عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزول الموت»، (مجمع البيان ۴ / ۳۶۳ / ذيل آيه ۱۲۵ از سوره انعام). E\.

(۳) - فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ
وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا
يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ، (انعام / ۱۲۵).

(۴) - «... لما نزلت هذه الآية سئل رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم عن شرح الصدر ما هو؟ فقال
نور يقذفه الله في قلب المؤمن فينشرح له صدره
وينفسح. قالوا فهل لذلك اماره يعرف بها؟ فقال نعم
الانابه الى دارالخلود والتجافى عن دار الغرور
والاستعداد للموت قبل نزول الموت»، (مجمع البيان
۴ / ۳۶۳ / ذيل آيه ۱۲۵ از سوره انعام).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۲۴۵

آیا می شود جبر باشد؟

از این آیات شریفه که نور یقین و شرح صدر و
هدایت از خداست و همچنین تاریکی و ضیق صدر

و گمراهی کافر از خداست، ممکن است در ذهن خواننده «شبهه جبر» وارد گردد و بگوید بنابراین، مؤمن سزاوار مقام و درجه نیست چنانچه کافر هم سزاوار عقوبت و شکنجه نمی‌باشد؛ چون هدایت مؤمن و گمراهی کافر به دست خودشان نبوده است، دیگر آنکه گمراه کردن کافر برخلاف عدل است و خلاصه این مطلب موافق مذهب جبر است و برخلاف وجدان قطعی و عقل صریح و دلیلهای نقلی است. لذا لازم است معنای هدایت به طور اختصار بیان شود تا دانسته گردد که جبر نیست.

هدایت تکوینی برای همه است

«راهنمایی» که از افعال خداوند است بر دو جور است: «تکوینی و تشریحی»؛ هدایت تکوینی الهی آن است که خداوند حکیم همه انواع آفریده‌ها را راهنمایی فرموده به راه رسیدن به کمال و ظهور خاصیتشان و راه به دست آوردن سود و فرار از

زیان و نگهداری خود و این هدایت را در نهادشان همزمان با آفریدنشان قرار داده است؛ چنانچه پس از دقت در رشد و نمو انواع گیاهها و ظهور خاصیت آنها و تأمل در بدن حیوانات و کیفیت توالد و تناسل آنها و تدارک مسکن و طلب آذوقه و آشکار کردن خاصیتشان مانند «عسل ساختن و خانه سازی زنبور عسل»، به خوبی دانسته می‌شود.

اشاره به این مرتبه از هدایت است آیه شریفه: «خداوندی که داده است هر چیزی را (از انواع آفریده‌ها) صورتی که (لایق حال و موافق کمال آن بوده و مطابق منفعتی که به آن وابسته است) سپس راهنمایی فرمود (و شناسا کرد او را به چگونگی بهره‌برداری آن و نگهداری و رسیدن به کمال به وجه اختیار یا طبع)». ^{۴۱۱}

۴۱۱ -\i(1) ... اَلَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى\، (طه / ۵۰).E\

(۱) - ... اَلَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى، (طه / ۵۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۶

و «خداوندی که تقدیر فرموده، پس راهنمایی کرد». ۴۱۲

هدایت تشریحی عامه و خاصه

هدایت تشریحی الهی در اموری است که باید به اختیار و اراده بشر انجام گیرد و تأمین کننده سعادت حقیقی و زندگی پس از مرگ اوست و آن امور عبارت است از اعتقادات حقه و اعمال نیک که آمدن پیغمبران و امر و نهی و پیا شدن قیامت و ثواب و عقاب همه برای آنهاست.

این قسم هدایت بر دو جور است «عامه و خاصه»؛

هدایت عامه به معنای راهنمایی و نشان دادن راه نجات و سعادت است؛ مثلاً فقیری می‌خواهد خود را به شخص کریمی برساند تا بی‌نیاز شود، شما آدرس صحیح و نشانه درست منزل و زمان ملاقات آن کریم را برایش بیان می‌کنید به طوری که اگر به همان نشانه برود به مقصود خواهد رسید.

هدایت خاصه آن است که تنها به بیان نشانه و راهنمایی قناعت نکنید بلکه به همراه او رفته دستش را بگیرید و به مقصودش برسانید و در راه امید او را به رسیدن به مقصود تقویت و در سختیهای راه، او را یاری کنید.

فطریات، پیمبران و کتابهای آسمانی، هدایت عامه است

«هدایت عامه» همان است که در فطرت و نهاد بشر قرار داده و با فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی

آن را آشکارتر ساخته و حجت خود را به خلق تمام فرموده است.

به عبارت دیگر: تمام اعتقادات حقه و تشخیص اعمال نیک و میل به آنها را فطری بشر ساخته آنگاه پیغمبر و کتاب را برای تفصیل و بیان آن فطریات فرستاده و اشاره به

(۱) - **وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ**، (اعلیٰ / ۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۷

این مرتبه از هدایت است آیه شریفه: «ما راه را نشان دادیم خواه سپاسگزار شود (و راهپیمایی کند) یا کفران (نعمت هدایت) نماید».^{۴۱۳}

و همچنین آیه شریفه: «و راهنمایی نمودیم انسان را دو راه خیر و شر».^{۴۱۴}

^{۴۱۳} i\1- (1) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا، (دهر) انسان / ۳. E\.

^{۴۱۴} i\2- (2) وَعَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ، (بلد / ۱۰). E\.

این قسم هدایت نسبت به عموم بشر به طور تساوی واقع شده و حجت خدا بر همه خلق تمام است و آنهایی که راهپیمایی نکردند و به نجات و سعادت نرسیدند عذری ندارند، مگر آنهایی که به حسب آفرینش دچار کمبود عقلی باشند، یا بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب او اصلاً به آنها نرسیده باشد. این دو طایفه معذورند و چون حجت الهی بر آنها تمام نشده معذب نخواهند بود و خداوند به رحمت و اسعهاش با آنها معامله می‌فرماید.

این دو دسته را جاهل قاصر (نادان کوتاه) و دیگران که هدایت را نپذیرفتند جاهل مقصر (کوتاهی کننده) گویند که از آنها بازخواست می‌شود.

پس از این مقدمه دانسته می‌شود آیاتی از قرآن مجید که در آنها فرموده: «کافرین، فاسقین، ظالمین ... را خداوند هدایت نمی‌فرماید»، مراد

هدایت خاص و مرتبه دوم است که از شعبه‌های فضل الهی می‌باشد و زاید بر عدل است.

هدایت خاصه پس از پذیرفتن هدایت عامه است

هر گاه بنده‌ای هدایت نخستین را پذیرفت و ایمان آورد؛ پروردگار، او را مورد الطاف خود قرار داده و با توفیقات خود یاری می‌فرماید و از وسوسه‌های ابلیس نگهداری می‌کند تا جایی که دلش را به نور یقین روشن کند و شرح صدرش دهد و در برابر، اگر بنده‌ای هدایت نخستین را نپذیرفت بلکه آن را انکار نمود، خداوند هم به جزای انکارش او را به خودش وا می‌گذارد و توفیقش نمی‌دهد و دلش را مهر کرده در ظلمات نادانی و

(۱) - **إِنَّا هَدَيْنَهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**، (دهر (انسان) / ۳).

(۲) - وَهَدَيْنَهُ النَّجْدَيْنِ، (بلد / ۱۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۸

بی خبری رهایش می فرماید تا جایی که اصلاً حق را نبیند و آن را نجوید و دلش مرکز وسوسه های ابلیس شود، این است معنای اضلال (گمراه کردن) خدا و هدایتش.

«استوار می دارد خداوند کسانی را که ایمان آوردند (هدایت نخستین را پذیرفتند) به گفتار استوار (عقاید حقه) در دنیا و آخرت و گمراه می فرماید ستمگران را (کسانی که هدایت نخستین را نپذیرفتند) و خداوند هر چه بخواهد می کند».^{۴۱۵}

و: «آنان که هدایت الهی را پذیرفتند خداوند هم هدایتشان را زیاده فرموده و به ایشان پرهیزگاریشان را می دهد».^{۴۱۶}

^{۴۱۵} i\ 1) - i\ ۱۱۰ یُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، E\ (ابراهیم / ۲۷). E\

^{۴۱۶} i\ 2) - i\ ۱۱۶ وَالَّذِينَ هَمُّوا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ، E\ (محمد / ۱۷). E\

و: «کسی که به خداوند ایمان آورد، خداوند هم دلش را هدایت می‌فرماید».^{۴۱۷}

و: «آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، پروردگارشان ایشان را به ایمانشان هدایت می‌فرماید».^{۴۱۸}

و: «کسانی که در راه ما بکوشند ما هم آنها را به راههای خویش هدایت کنیم و خداوند با نیکوکاران است».^{۴۱۹}

و: «کسی را که خداوند هدایتش را بخواهد برای پذیرفتن اسلام شرح صدرش می‌دهد».^{۴۲۰} و ...

پاداش پذیرفتن و کیفر انکار کردن حق

پس از دقت در این آیات و نظایر آن به خوبی دانسته می‌شود که زیادتای ایمان و نور یقین و شرح

^{۴۱۷} i\ (3) - \i ... وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ...، E\... (تعبان/ ۱۱)، E\...

^{۴۱۸} i\ (4) - \i إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يُهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِذْنِهِمْ...، E\... (یونس/ ۹)، E\...

^{۴۱۹} i\ (5) - \i وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ...، E\... (عنکبوت/ ۶۹)، E\...

^{۴۲۰} i\ (6) - \i فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...، E\... (انعام/ ۱۲۵)، E\...

صدر و سایر توفیقات و الطاف معنوی و خلاصه
«هدایت خاصه الهی» در

(۱) - یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ
وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، (ابراهیم / ۲۷).

(۲) - وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ،
(محمد / ۱۷).

(۳) - ... وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ ...، (تغابن / ۱۱).

(۴) - إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ
بِإِيمَانِهِمْ ...، (یونس / ۹).

(۵) - وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ
الْمُحْسِنِينَ، (عنكبوت / ۶۹).

(۶) - فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ...،
(انعام / ۱۲۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۴۹

مرتب‌ه پس از هدایت نخستین است که عمومی است و در حقیقت همه آنها پاداش تسلیم شدن در برابر حق و ایمان آوردن است.

چنانچه در برابرش ضیق صدر، تاریکی دل، کوری باطن، اضطراب درونی و سوسه‌های شیطانی و خلاصه اضلال الهی همه پس از انکار حق و نپذیرفتن آن است و کیفر آن می‌باشد؛ چنانچه خودش می‌فرماید: «و گمراه نمی‌کند خداوند مگر فاسقان را». ۴۲۱

و: «این چنین گمراه می‌فرماید خداوند کافران را». ۴۲۲

و: «گمراه می‌کند خداوند ستمگران را». ۴۲۳

۴۲۱ -\i (1) ... وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ\E، (بقره/ ۲۶).E\

۴۲۲ -\i (2) ... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ\E، (غافر/ ۷۴).E\

۴۲۳ -\i (3) ... وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ...E\، (ابراهیم/ ۲۷).E\

و: «خداوند گروه ستمگران را راهنمایی نمی‌فرماید». ۴۲۴

و: «این (عذاب بزرگ برای کافران) برای این است که برگزیدند زندگی دنیا را بر آخرت و خداوند هدایت نمی‌کند کافران را». ۴۲۵

و: «کسانی که به آیات خداوند ایمان نمی‌آورند خداوند هم ایشان را هدایت نمی‌فرماید و بر ایشان عذاب دردناکی است». ۴۲۶

و: «خداوند راهنمایی نمی‌فرماید دروغگوی بسیار ناسپاس را». ۴۲۷ و ...

این آیات شریفه و غیرها صریح است که هدایت خاصه و گمراه (واگذاری) الهی بدون جهت و جزایی نیست و تا استعداد و طلب حقیقی نباشد

۴۲۴ -i\ 4) وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ، E\، (توبه / ۱۹)، E\.

۴۲۵ -i\ 5) ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوْا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْاٰخِرَةِ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ، E\، (نحل / ۱۰۷)، E\.

۴۲۶ -i\ 6) اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاَيِّ اللّٰهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللّٰهُ وَهُمْ عَدٰٓتٌ اِلَيْهِمْ، E\، (نحل / ۱۰۴)، E\.

۴۲۷ -i\ 7) ... اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كٰذِبٌ كٰثِرٌ، E\، (زمر / ۳)، E\.

نمی‌شود؛ یعنی اگر بنده مرتبه‌ای از مراتب هدایت نخستین را که به همه داده شده پذیرفت، برای عطای مرتبه‌ای از مراتب هدایت دوم (خاصه) آماده می‌شود.

(۱) - ... وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفٰسِقِينَ، (بقره / ۲۶).

(۲) - ... كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ الْكٰفِرِينَ، (غافر / ۷۴).

(۳) - ... وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰلِمِينَ ...، (ابراهیم / ۲۷)

(۴) - وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ، (توبه / ۱۹).

(۵) - ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْآخِرَةِ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰفِرِينَ، (نحل / ۱۰۷).

(۶) - اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِآيٰتِ اللّٰهِ لَا يَهْدِيَهُمُ اللّٰهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ، (نحل / ۱۰۴).

(۷) - ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ، (زمر/ ۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۰

تخلیه و تحلیه، فکر و ذکر مقدمه مقصود

اگر به آنچه درباره چاره بیماری شک ذکر شد، از تخلیه و تحلیه، فکر و ذکر عمل بشود آمادگی کامل پیدا می‌شود برای افاضه بالاترین مراتب هدایت خاصه و آن عطای نور یقین و مراتب آن است.

خلاصه هرچه بنده متوجه آن شده و استعدادش را پیدا کرده و خواسته حقیقی او شده است، همان را به او می‌دهند اگر خواسته‌اش درجات هدایت است بالایش می‌برند و اگر درکات گمراهی است، پایش می‌برند.

«هریک از اینها و آنها (دنیا خواهان و آخرت جویان) را کمک دهیم از بخشش پروردگارت و نیست بخشش پروردگارت باز داشته شده».^{۴۲۸}

و: «هر کس پس از آشکار شدن راه هدایت با پیغمبر فاصله گیرد و به مخالفت پردازد و راهی جز راه مؤمنین پیماید ما هم در آن راهی که برگزیده یاریش دهیم و به جهنمش در اندازیم و بد جایی است جهنم».^{۴۲۹}

مجاری یقین یعنی اموری که باید به آنها یقین داشت

در بحثهای گذشته وجوب تحصیل یقین و مقام و بزرگی و آثار و مراتب آن و راه رسیدن به آن ذکر شده و نیز گفته شد که باید یقین، صادق و تام باشد

^{۴۲۸} E\i\ 1) - (1) كَلَّا تُبَدُّ هُوَلَا ء وَهُوَلَا ء مِنْ عَطَا ء رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَا ء رَبِّكَ مَحْظُورًا E\، (اسراء / ۲۰). E\.

^{۴۲۹} E\i\ 2) - (2) وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا E\، (نساء / ۱۱۵). E\.

به طوری که نور آن تمام دل را بگیرد و آثار آن در دل آشکار شود.

حال باید دانست به چه چیزهایی باید یقین داشت، پس گوییم تمام امور اعتقادی که در قرآن مجید و سنت قطعیه به دانستن و یقین به آنها امر شده، واجب است تحصیل یقین به آنها و در این کتاب به آنها اشاره شده است و در این مقام برای یادآوری خواننده عزیز به طور فهرست ذکر می‌شود:

(۱) - كَلَّا نُمَدُّ هُوَلًا ۚ وَهُوَلًا ۚ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا، (اسراء / ۲۰).

(۲) - وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا، (نساء / ۱۱۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۱

۱. توحید ذاتی

یعنی یقین به آنکه حضرت واجب‌الوجود که تمام جهات آفرینش، آفریده شده اوست و همه به او قائم و وابسته است یکی است به تفصیلی که در بحث شرک گذشت:

فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ...^{۴۳۰}؛ «باید بدانی که خدا شریک ندارد».

۲. توحید صفاتی

یقین به اینکه تمام صفات کمالیه مانند دانایی، شنوایی، بینایی، گویایی، ازلی و ابدی است. هر کمالی که برگشت آن به علم و قدرت او باشد، همه عین ذات مقدس او جل جلاله است ... هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{۴۳۱}؛ «خداوند به هر چیزی داناست».

۴۳۰ (۱) ۱ - محمد (ص) / ۱۹۰. E

۴۳۱ (۲) ۲ - حدید / ۳.۰۳. E

... وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^{۴۳۲}؛ «خداوند بر همه چیز توانا است».

... إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^{۴۳۳}؛ «همانا خدا شنوا و بینا است»، یعنی تمام دیدنیها و شنیدنیها را می‌داند بدون نیاز به چشم و گوش مانند آدمی.

... وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا^{۴۳۴}؛ «خداوند با موسی سخن گفت (یعنی ایجاد سخن کرد بدون نیاز به آلت آن یعنی زبان مانند آدمیان)».

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ...^{۴۳۵}؛ «و توکل نما بر زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، همیشه بوده و خواهد بود».

و یقین به اینکه آنچه از صفات کمالیه الهیه در آفریده شده‌هاست همه عطای اوست.

۴۳۲ - (۱۳) حدید / ۲

۴۳۳ - (۱۴) اسراء / ۱

۴۳۴ - (۱۵) نساء / ۱۶۴

۴۳۵ - (۱۶) فرقان / ۵۸

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً...^{۴۳۶}؛ «خداست که شما را از سستی آفرید پس قرار داد پس از سستی برای شما قوت را (یعنی هر چه توانایی است از خداست)».

(۱) - محمد (ص) / ۱۹.

(۲) - حدید / ۳.

(۳) - حدید / ۲.

(۴) - اسراء / ۱.

(۵) - نساء / ۱۶۴.

(۶) - فرقان / ۵۸.

(۷) - روم / ۵۴.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۲

... فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا^{۴۳۷}؛ «پس قرار دادیم انسان را
شنا و بینا».

عَلَّمَهُ ا لُبْيَانَ^{۴۳۸}؛ «خدای مهربان انسان را سخن
گفتن آموخت».

و خلاصه اصل حیات و شؤون و کمالات مراتب آن
که به هر آفریده‌ای بخشش شده همه پرتو و عطای
حی بالذات جلّ جلاله است.

نیز باید یقین داشت به اینکه هر نوع نقصی و ضعفی
که در آفریده شدگان هست در خداوند نیست؛ مثلاً
جسم نیست، از چیزی ترکیب نشده و از این رو به
چشم حیوانی دیده نمی‌شود و مکان ندارد بلکه
مکان آفرین است.

محل عروض هیچ حادثه‌ای نیست، خواب و
خستگی و سستی که از لوازم جسم است در او راه

۴۳۷ 1\ (i) - دهر / E\۰.۲

۴۳۸ 2\ (i) - الرحمن / E\۰.۴

ندارد. و خلاصه هیچ نوع نیاز در او جل جلاله تصور نمی‌شود و از اینجاست که دانسته می‌شود صفات الهی حد و نهایت ندارد؛ مثلاً نتوان گفت توانایی و دانایی خداوند تا فلان حد و اندازه است.

و پس از یقین به توحید صفات الهی باید سعی کرد که این یقین، صادق یعنی راست و درست شود به اینکه نورش در دل جای گیرد و بر واهمه و خیال غالب شود سپس آثار آشکار گردد؛ مثلاً کسی که به یقین خدای را به دانایی و توانایی بی‌نهایت و مهربان بر بندگان شناخت، پس باید تکیه‌اش بر او باشد و بیم و امیدش به او باشد و از آنچه برای بنده‌اش خواسته راضی باشد؛ چنانچه لازمه یقین به اینکه خدای را مکان نیست و همه جا با آفریده شدگان می‌باشد حیا از حضور خداوند است در جلوت و خلوت، پس گناه و خلاف ادب بندگی نباید از او سرزند.

... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ...^{۴۳۹}؛ «هر جا باشید خدا با شما است»، چنانچه لازمه یقین به اینکه عزت و علو و عظمت و کبریایی از صفات مختصه خداوندی می باشد آن است که برای خود و برای هیچیک از آفریده شدگان عزت و بزرگی نداند و نبیند پس اگر

(۱) - دهر / ۲.

(۲) - الرحمن / ۴.

(۳) - حدید / ۴.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۳

ذره‌ای از کبر در دلش باشد با یقین مزبور منافات دارد بلکه باید همیشه و در همه حال و با همه متواضع باشد.

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۴۰}؛ «تنها برای خداست بزرگی و برتری در آسمانها و زمین و تنها اوست صاحب عزت و حکمت».

۳. توحید افعالی

یعنی به یقین بداند هرچه در جهان آفرینش لباس هستی پوشیده و هر خاصیتی از هر آفریده آشکار شده بلکه هر حالتی و عارضه‌ای در آنها پیدا شود، همه از خداوند است؛ مثلاً گیاهی که سر از زمین درمی‌آورد خدا او را نمودار کرده، شکل و زیبایش از خداوند است، بوی خوشش از خداست، خاصیت سیری یا شفا که از خوردن آن در بدن حیوان و انسان پیدا می‌شود از خداست.

زنبور عسل، اصل پیدایش او از خداست، هوش و تمیزش در ساختمان خانه‌اش و نشستن روی گیاه

معطر و عسل دادنش از خداست و همچنین اثر عسل در بدن و شفا یافتن از بعضی امراض هم در شرایط مخصوصه آن هم از خداست، بدن انسان چنانکه اصل خلقت و ترکیب عجیب آن از خداست، ظهور خاصیت هر عضوی از آن هم از خداست.

حالات عارضه بر آن مانند خواب و بیداری، صحت و بیماری، حزن و شادی، خنده و گریه، ثروت و تهیدستی، عزت و ذلت، ظفر و شکست، ترس و امنیت، سیری و گرسنگی، تمیز خوبی و بدی، قوه و سستی و غیر اینها همه از خداست تا جایی که افعال اختیاریه یعنی کارهایی که بشر به اختیار و اراده خودش انجام می‌دهد مانند راه رفتن، نشستن، سخن گفتن، خواندن، نوشتن، خوردن، آشامیدن، پوشیدن و بنایی و خیاطی و سایر کارهای ارادی همه آنها وابسته به ادامه قدرت و اراده و مشیت خداوند است. و خلاصه هر کاری را که بشر بخواهد

انجام بدهد وابستگی دارد به اینکه خداوند ادامه
حیات و توانایی به او بدهد و آن کار مطابق مشیت
و خواست خدا باشد وگرنه آن کار

(۱) - جائیه / ۳۷.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۴

شدنی نخواهد بود و خلاصه خالق جمیع کائنات و
عوارض و حالات، خداوند است؛ چنانچه رازق و
روزی دهنده همه خداست. و نیز حیات و ممات
همه از خداست و در کوچکترین تصرفی در جهان
هستی برای او شریکی نیست و همگی به اذن و
مشیت و اراده و قضا و قدر اوست (بیده‌الملک)
یعنی پادشاهی و تصرف به طور کلی در جهان
آفرینش تنها به دست توانای خداوند است.

و اما یقین صادق به توحید افعالی:

پس کسی که به یقین دانست همه چیز از خداست
به تفصیلی که گذشت، پس آنچه به او می‌رسد اگر
ملائیم با اوست؛ یعنی نعمت است، باید شکرگزار
پروردگارش باشد:

وَمَا بِكُمْ مِّن نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ... ٤٤١

و اگر ناملائیم است باید صابر باشد؛ زیرا کار خدا
بی حکمت و مصلحت نیست و این بلا آزمایشی
است.

... وَنَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً... ٤٤٢؛ «و آزمایش
می‌کنیم شما را به بدی و خوبی».

و چه بسا این بلا کفاره گناهی باشد یا موجب ثوابی
گردد و خلاصه هر بلایی به هر کس در این جهان
برسد تلافی و جبران خواهد شد.

٤٤١ (1) - نحل / ٥٣. E\

٤٤٢ (2) - انبیاء / ٣٥. E\

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَآلْجُوعٍ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ *
 أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأَوْلَيْكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ^{٤٤٣}؛ «و آزمایش می کنیم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی از مالها و جانها و میوه‌ها و مزده ده به صبر کنندگان. آنان که هرگاه پیشامد ناملایمی به ایشان رسد گویند ما ملک خداییم و به سوی او بازگردندگانیم. ایشانند که صلوات و رحمت پروردگارشان برایشان است و همان هدایت یافتگانند».

نیز کسی که به یقین دانست که رازق، خداست و به حکم عقل و صریح قرآن مجید

(۱) - نحل / ۵۳.

(۲) - انبیاء / ۳۵.

(۳) - بقره / ۱۵۵ - ۱۵۷.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۵

دریافت که روزی هر جنبنده‌ای بر عهده پروردگار
جهان است:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...^{۴۴۴}؛ «و
نیست جنبنده‌ای در زمین مگر بر خداست روزی
او».

و چنانی که اصل روزی از خداست همچنین تقسیم
بندی و کم و زیاد آن بر حسب مصالح روزی
خواران هم از خداست.

... نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ...^{۴۴۵}؛ «ما قسمت کردیم
بین ایشان معیشت ایشان را» (و لازمه این یقین،

^{۴۴۴} 1\ i - هود / ۶. E\.

^{۴۴۵} 2\ i - زخرف / ۳۲. E\.

حریص نبودن و عجول نبودن در طلب روزی است و قانع شدن به آنچه به او رسیده و اندوهناک نبودن به آنچه به او نرسیده و غم آتیه نداشتن است و نسبت به کسانی که سهم آنها از روزی بیشتر رسیده، حسادت نداشتن و در هیچ حال غضبناک نشدن است).

نیز کسی که به یقین دانست که رسیدن هر کس به هر خیری و خلاصی از هر شری همه از خداست و اسباب همه مسخر و مقهور اراده حضرت آفریدگار است، پس لازمه آن دوام حالات انقطاع الی الله است؛ یعنی در هیچ حالتی و برای هیچ حاجتی، برای هیچ سببی، ذلیل و خاضع نگردد و دست نیاز جز به درگاه حضرت بی نیاز دراز نکند و جز خدای را نخواند و به هر سببی که رو می کند تنها به امید حضرت مسبب الأسباب باشد و در انتظار ظهور خواسته و اراده پروردگار باشد.

نیز لازمه یقین به اینکه منعم در جهان آفرینش تنها خداست و بس، آن است که در دل او غیر از محبت پروردگار و آثار قدرت او، دوستی هیچ آفریده‌ای به طور استقلال نباشد؛ هرچه را که دوست دارد از جهت این باشد که آثار قدرت و نعمت حضرت منعم جلّ جلاله است:

به جهان خرم از آنم عاشقم بر همه عالم
که جهان خرم از که همه عالم از
اوست اوست

(۱) - هود / ۶.

(۲) - زخرف / ۳۲.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۶

آنچه گفته شد از آثار توحید صفاتی و افعالی برای نمونه و یادآوری بوده و آنچه که نوشته نشد به نور فطرت و دل روشن خواننده عزیز و دقت او در آیات قرآن مجید واگذار گردید.

۴. یقین به عدل

پس از یقین به توحید افعالی، باید یقین داشت به اینکه خداوند در تمام افعالش «عادل» است؛ یعنی به مقدار ذره و کمتر از آن، ظلم و ناروا در عالم تکوین و عالم تکلیف نبوده و نخواهد بود. اما در عالم تکوین پس هر آفریده شده‌ای هرچه قابلیت و استعداد داشت و به زبان حال می‌خواست به او عطا شده است: **وَأَتَلْكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ... ۴۴۶.**

آنکه هفت اقلیم عالم هر کسی را هرچه
را نهاد لایق بود داد

آن دو شاخ گاو اگر آدمی را نزد خود
خر داشتی نگذاشتی
گربه مسکین اگر پر تخم گنجشک از
داشتی زمین برداشتی

و اما در عالم تکلیف پس **اولاً:** انسان را در کارهایش قادر مختار قرار داد که در راه خیر و شر توانا و آزاد باشد. و **ثانیاً:** تکالیفی که بر عهده انسان از پیمودن راه خیر به وسیله پیغمبر قرار داد، تماماً کمتر از طاقت انسان است و تکلیفی که انجام آن از عهده انسانی بیرون باشد نفرموده. و **ثالثاً:** در آثار اعمال بشر؛ یعنی ثواب و عقاب یا مزد بر اطاعت و زجر بر مخالفت، کمال عدل را ظاهر فرمود، تا جایی که عمل انسانی کمتر از ذره‌اش هم حساب خواهد شد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^{٤٤٧}؛ «هر کس به مقدار ذره‌ای کار خیری کرده آن را خواهد دید و هر کس به مقدار ذره‌ای کار شری انجام داده آن را خواهد دید»، بلکه به اهل ایمان و عده‌های فضل داده یعنی بیش از استحقاق به آنها اجر خواهد داد، بلکه بدون حساب مرحمت خواهد کرد.

(۱) - سوره ابراهیم / ۳۴.

(۲) - زلزال / ۷-۸.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۷

... إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^{٤٤٨}؛ «جز این نیست که پاداش داده شوند شکیبایان مزد خویش را بی‌شمار».

٤٤٧ 2\ - زلزال / ٧-٨ E\.

٤٤٨ 1\ - زمر / ١٠ E\.

۵. توحید در اطاعت و عبادت

یعنی یقین به اینکه سزاوار اطاعت و فرمانبری و عبادت و پرستش جز خداوند کسی نیست و لازمه این یقین آن است که از هیچ آفریده‌ای اطاعت نکند بجز آنهایی که خدا به آن امر فرموده؛ مانند اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام و نایب امام و اطاعت والدین و شوهر به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره ذکر شده؛ چنانچه لازمه یقین به توحید در عبادت ترک پرستش هر آفریده‌ایست به طور استقلال به تفصیلی که در بحث شرک گذشت. یا به طور شرکت به تفصیلی که در بحث ریای گناهان کبیره ذکر شده است.

... **أَمَرَ آلًا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ...** ^{۴۴۹}؛ «خداوند امر فرمود که جز او را نپرستید».

پس باید بنده خالص خدا باشد و معنای اخلاص در عبودیت در بحث شرک، گذشت.

از آنچه گفته شد از آثار یقین صادق، به خوبی دانسته می‌شود که اخلاق فاضله و ملکات حسنه که آنها از عبادات قلبیه و از لوازم ایمان و تحصیل آنها بر همه واجب است (مانند خوف، رجا، حیا، تواضع، خشوع، صبر، شکر، قناعت، محبت، توکل، رضا، تسلیم، اخلاص و مانند اینها) همه شاخه و برگ شجره طیبه یقین است به طوری که اگر یقین صادق به توحید در دلی استوار شود و نورش همه دل را بگیرد، تمام این صفات حسنه در او آشکار می‌گردد؛ چنانچه ضد آنها یعنی بی‌باکی، ناامیدی، بی‌حیایی، کبر، قساوت، جزع، کفران، حرص، عداوت، هواپرستی و مانند اینها همه شاخه و برگ شجره خبیثه کفر است.

و از اینجاست که در این کتاب تأکید بسیار شده در لزوم تحصیل یقین صادق به امید اینکه خواننده عزیز آنچه را گفته شده عمل کند و آرام نشده تا به یقین صادق برسد و از

(۱) - زمر / ۱۰.

(۲) - یوسف / ۴۰.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۸

برکت آن اخلاق فاضله که سعادت دنیا و درجات آخرت او در آنهاست دارا شده و از رذایل پاکیزه گردد. و در این کتاب به هریک از این اخلاق حسنه اشاره شده است و اگر خواننده طالب اطلاع بیشتری بر آنها باشد به کتاب «محنة البیضاء» تألیف

فیض یا «معراج السعاده» تألیف نراقی و مانند آن از کتابهای اخلاق مراجعه نماید.

۶. یقین به نبوت

پس از یقین به اینکه خداوند، حکیم است، به طوری که کوچکترین جزئی از جهان آفرینش بی حکمت و بدون غرض آفریده نشده و سپس تفکر می کند و می بیند که نتیجه و غایت از خلقت آنچه در زمین است، انسان است و اما نتیجه و غرض از خلقت انسان پس اگر همین حیات محدود مادی باشد به طوری که از خاک خلق شود و سپس در خاک نیست گردد، واقعاً خلقت او عبث و بیهوده و لغو خواهد بود، بلکه بزرگتر ظمی بر او واقع شده؛ زیرا از لوازم حیات مادی انسان انواع مزاحمت و بیماریها و سختیهاست؛ چنانچه در بحثهای گذشته به این مطلب اشاره شد.

پس «عقل» یقین می کند بر اینکه قطعاً بشر را حیات جاودانی در پیش است و به مرگ، نیست نخواهد شد و در آن جهان ابدی تمام سعادت او که غرض از ایجاد اوست آشکار خواهد شد، سپس می فهمد که برای دانستن تفصیل حیات ابدی و راه رسیدن به سعادت همیشگی، بر خداوند است که یک نفر از افراد بشر را به آن عالم ابدی آشنا سازد و از علم خود او را دانا فرماید تا سایر افراد بشر را راهنمایی کند و آنها را از راه سعادتشان آگاهی دهد و ضمناً برای نظم حیات اجتماعی بشری قانونهایی برای آنها قرار دهد و بر آنها حکومت الهی نماید.

نیز برای اطمینان افراد بشر به صدق گفتار او و یقین به اینکه از طرف خداوند است، باید رشته‌ای از قدرت غیرمتناهی الهی به او باشد که سایر افراد بشر از مثل آن عاجز باشند؛ یعنی دارای معجزه باشد و پس از دانستن آنچه ذکر شد و رجوع به قرآن

مجید و دانستن معجزه بودن آن به بیانی که در بحث علاج کفر گفته شد، به یقین دانسته می‌شود

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۵۹

که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر برحق و رسول خدا بوده و هرچه فرموده همه صادق و به هرچه امر کرده اطاعت او واجب است. و از جمله خبرهایی که در قرآن مجید و سنت متواتر قطعی بدان تصریح فرموده آن است که او آخر پیغمبران است و پس از او خدا رسولی نخواهد فرستاد و آنچه را بشر تا قیامت به دانستن آن نیازمند است، بیان فرموده است. و لازمه این یقین آن است که پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر بشری ادعای پیغمبری کند و بگوید بر من از طرف خدا وحی می‌رسد و مردم باید تابع من شوند، به یقین دروغگو و باطل است و اگر در اثر ریاضات باطله و یادگرفتن بعضی علوم

غریبه کارهای عجیب و غریب از او دیده شود یا از امور نهانی خبرهایی دهد قطعاً سحر و از شیاطین است و اگر توانایی باشد برای جلوگیری از فسادش واجب است کشتن او.

۷. امامت

پس از مراجعه به ادله عقلیه و نقلیه که در بحث امامت، علما ذکر نموده‌اند (به کتاب «کفایت الموحدین» مراجعه شود) و مراجعه به روایات متواتره قطعیه به یقین دانسته می‌شود که اوصیای رسول خدا دوازده نفرند که دوازدهمین آنها یعنی حضرت مهدی بن حسن عسکری علیهما السلام را خداوند عمر طولانی داده تا هر زمان که صلاح دانست او را ظاهر فرماید و زمین را از عدالت پر سازد و امامت آن بزرگوار متصل به قیامت است. و نیز هریک از این دوازده امام علیهم السلام علاوه بر اتفاق تمام فرق اسلام بر فضیلت و علم و ورع آنها

همه دارای معجزات قاهرات بودند که در کتابها ثبت است (به کتاب «مدینه‌المعاجر» مراجعه شود). و لازمه یقین به امامت آن بزرگواران یقین به صدق آنهاست و اینکه گفتار آنها همان گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است چنانی که گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خداست.

پس آنچه را که ثابت و قطعی باشد، از فرمایشات آنها واجب است پذیرفتن و اطاعت آن و از آن جمله است اخبار به ظهور مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پس از غیبت طولانی به تفصیلی که در کتب روایات ثبت است و برای اهل یقین حضور و

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۰

غیبت امام مساوی است، **اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ.**

۸. برزخ

یعنی حیات انسانی از ساعت مرگ تا قیامت: ... وَمِنْ
وَرَأَيْهِمْ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ^{۴۵۰}؛ «پس از مرگ
ایشان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند».

باید به یقین بداند که انسان با مرگ، نیست و نابود
نمی‌شود و مرگ انسان همان جدایی بین روان و
بدن است و قطع کلی علاقه روح از تن می‌باشد و
پس از این جدایی، کالبد در خاک فاسد و متلاشی
و در آخر خاک می‌شود و روح در همان جدایی با
بدن لطیفی است که در شکل و صورت مانند همین
کالبد جسمانی است و از شدت لطافت به چشم
حیوانی دیده نمی‌شود.

و باید یقین داشت به اینکه پس از مرگ از عقاید و
اعمال پرسشهایی خواهد شد و باید جوابهای آنها را
آماده داشت و اما دانستن کیفیت و تفصیل آن لازم
نیست.

نیز باید یقین داشت که در برزخ فی الجمله ثواب و عقاب هست؛ یعنی از آثار عقاید و کردارش بهره‌مندی دارد تا برسد به قیامت کبرا و ثواب کلی الهی و بهشت جاودانی یا نعوذبالله به عذاب همیشگی و بسیاری از مؤمنین که کردارهای ناروایی داشته‌اند به همان عذاب برزخی حساب آنها تسویه می‌شود به طوری که در قیامت هیچ گرفتاری ندارند و تفصیل گزارشات برزخ در کتاب «معاد» نوشته شده به آنجا مراجعه شود.

و لازمه یقین مزبور، سعی در تحکیم عقاید حقه کردن به طوری که در دل جای گرفته باشد تا هنگام پرسش گنگ و حیران نباشند. و نیز با شتاب هرچه بیشتر و به هر عمل خیری از واجبات و مستحبات دست اندازد و خلاصه از کشت کاری برای حیات پس از مرگ خود یک لحظه فارغ نشیند چون وقت ضیق و هنگام درو نزدیک است؛

زیرا فاصله بین انسان و برداشت نتیجه‌هایش جز مرگ چیزی نیست و آن هم در هر لحظه انسانی را تهدید می‌کند.

(۱) - مؤمنون / ۱۰۰.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۱

۹. یقین به قیامت

یعنی روزی که اولین و آخرین افراد بشر برانگیخته شده و جمع می‌شوند، روزی که آفتاب و ماهتاب را دیگر نوری نیست، روزی که کوهها در اثر زلزله‌های پی در پی خرد و مانند رمل، نرم می‌گردد، روزی که زمین و آسمان عوض می‌شود، روزی که یک دسته با کمال امنیت و شادی و سفیدرویی نامه عملشان به دست راست است، دسته

دیگر در نهایت شدت و اضطراب و اندوه و سیاه رویی، نامه عملشان به دست چپ آنهاست.

اجمالاً روزی است که خداوند عالم آن را بزرگ یاد فرموده و به طوری است که بزرگان دین از یاد آن ترسناک و غمگین و گریان و نالان می شدند و به راستی هردل بیداری اوصاف آن روز را در قرآن مجید بخواند و دقت کند آرامش و قرار از او گرفته می شود و دل از دنیا و شهوات آن می برد و از هول آن روز به خداوند پناهنده می شود.

دانستن اینکه قیامت چه وقت برپا می شود هیچ لزومی ندارد و همچنین دانستن بعض خصوصیات و کیفیات آن را نه لازم است و نه نافع، بلکه پرسش آنها بیجاست؛ زیرا از علوم مختصه خداوند است، بلی موافق آن روز که در قرآن مجید به آن تصریح شده لازم است دانستن بلکه واجب است یقین به آن. و آن موافق عبارت است از میزان،

صراط، حساب، شفاعت، بهشت و دوزخ چنانچه ذکر خواهد شد.

۱۰. میزان

وَأَلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ...^{۴۵۱}؛ «و سنجش در قیامت حق و ثابت است».

واجب است یقین به اینکه در قیامت تمام عقیده‌ها و خلقها و گفتارها و کردارهای هر فردی سنجیده می‌شود؛ یعنی مقدار ارزش درستیهایش و پستی و استحقاق عقوبت نادرستیهایش و در صورت اختلاط، درستی و نادرستی سنجیده می‌شود که کدام یک بیشتر است.

مسأله میزان در قیامت، مکرر در قرآن مجید بیان شده و اما کیفیت میزان، چگونه

^{۴۵۱} (۱۸۱) - اعراف / ۸. E

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۲

اعمال سنجیده و به چه وسیله این بررسی انجام می‌گیرد، پس دانستن آن هیچ لزومی ندارد و چون در قرآن و سنت قطعی، بیانی نشده، پرسش از آن هم بیجا است. چیزی که واجب است همانا بررسی دقیق کردن هرفردی است به اعمال خودش و عقاید و اخلاق و گفتار و کردارش را با میزان قرآن و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بسنجد. و نیز پیش از آنکه در موقف میزان حاضرش کنند، در دنیا گناهانش را دقیقاً در نظر گیرد و از هر یک توبه‌ای که پاک کننده آن باشد انجام دهد.

در «تفسیر منهج» است که: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواند: **فَمَنْ**

يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شَرًّا يَرَهُ^{٤٥٢}، اعرابی حاضر بود گفت:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! آیا خدای
در قیامت به مثقال ذره اعتبار می کند و بر آن عقاب
می فرماید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی.

اعرابی برخاست گریان و نالان و می گفت:
«واسوأناه! وافیحتاه! ای وای از رسوایی! ای
وای از بدی و زشتی من».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دل
اعرابی از ایمان با خبر شده است؛ زیرا نشانه ایمان
و یقین به میزان الهی در قیامت همانا به فکر گناه و
رسوایی آن روز افتادن است نه پرسشهای بیهوده
مانند پرسش از اینکه نامه عمل از چه جنس است و

ملائکه به چه وسیله ثبت می کنند و چگونه می شود
تمام گفتارها و کردارهای شخص ثبت شود؟ غافل
از اینکه اینها از امور ملکوتی است و از ادراک
بشری دور است و باید اجمالاً به آن ایمان آورد و
آنچه را پروردگار خبر داده است بدان یقین داشت
و سعی کند بر اینکه گناهانش که در نامه عملش ثبت
است و فردا به دستش می دهند و باید بخواند پاک
شود به وسیله توبه از آنها.

۱۱. صراط

واجب است یقین به اینکه در قیامت جبری به روی
جهنم گذارده می شود و

(۱) - زلزله / ۷ - ۸

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۳

عموم خلائق باید از آن بگذرند؛ هر که جهنمی است از آن جسر به دوزخ سرنگون می‌شود و هر کس بهشتی است از آن به سلامت می‌گذرد تا به بهشت برسد و عبور از آن مختلف است؛ گروهی مانند برق جهنده و گروهی دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مانند دویدن اسب، گروه دیگر مانند پیاده و گروه دیگر با دست و پا و گروه دیگر مانند بچه، خود را به زمین کشند و خدا صراط را برای مؤمنین عریض و برای گناهکاران باریک می‌گرداند و همواری و ناهمواری آن و تاریکی و روشنی آن بر حسب حالات گذرندگان است.

و در روایات ذکر شده که عقبه‌های محشر بر روی صراط است و اهم آنها «عقبه مرصاد» می‌باشد که در آن از مظالم یعنی ظلمهای مردمان به یکدیگر بررسی می‌شود و عدل الهی آشکار می‌گردد و در روایات چنین ذکر شده که از گناهان مظلوم به

مقدار ظلمی که به او شده برداشته و بر عهده ظالم می‌گذارند و یا از حسنات ظالم اگر داشته باشد به مقدار ظلمی که کرده برداشته و به مظلوم داده می‌شود و بعضی از اهل ایمان که در این عقبه و امانده شوند خداوند از فضل خود صاحب حق را راضی فرموده و آن مؤمن را نجات خواهد داد.

۱۲. کوثر و شفاعت

واجب است یقین به «کوثر» و آن نهری است در بهشت یا حوضی است در محشر که طولش به قدر مابین ایله بصره و صنعای یمن است، آبش سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل و خوشبوتر از مشک است، سنگریزه‌اش یاقوت و مرجان و زبرجد است. قدحهایی اطراف آن به عدد ستارگان گذارده است و بوی عطر آن از هزار سال راه به مشام می‌رسد و هرکس از آن آب بیاشامد، سیراب می‌شود و چنان لذتی می‌برد که آرزو می‌کند از

نزد آن به جای دیگر نرود و آن نهر متعلق به رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و ساقی آن
امیرالمؤمنین علیه السلام است و جز دوستان آل
محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای دیگران از
آن بهره‌ای نیست.

و اما «شفاعت»، واجب است یقین به اینکه حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم
السلام

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۴

در قیامت کسانی را از اهل ایمان که با دین حق
باشند و به واسطه گناه کبیره‌ای وامانده و گرفتارند
از آنها شفاعت می‌کنند.

یعنی نجات او را از خداوند می‌خواهند پس او را
گرفته و به بهشت می‌رسانند؛ چنانکه در حدیث
متواتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ادّخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی»؛ «ذخیره کرده‌ام شفاعت خود را برای آنهایی که گناه کبیره کرده‌اند از امتم».

و بعضی علما فرموده‌اند مستفاد از روایات است که شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام پنج قسم است:

الف- شفاعت آنها برای خلاصی از هول محشر و در این شفاعت تمام امتها بهره خواهند برد.

ب- شفاعت آنها درباره بعضی از اهل ایمان که بی حساب به بهشت روند.

ج- شفاعت آنها در برداشته شدن عذاب از مؤمنین که به سبب گناه کبیره مستحق عذاب شده‌اند.

د- شفاعت آنها در بیرون آوردن از آتش، مؤمنینی را که به سبب گناهان در جهنم افتاده‌اند.

۵- شفاعت آنها در بلند کردن مقام و درجه مؤمنی که مقامش پایین است.

و باید دانست که در آیات و روایات برای چند طایفه شفاعت ثابت است؛ یعنی خداوند به آنها اذن در شفاعت می‌دهد از آن جمله‌اند پیغمبران، شهیدان، ملائکه، علما و مؤمنین کامل.

ناگفته نماند که اعتقاد به شفاعت موجب غرور و جرأت بر گناه نمی‌شود؛ چنانچه بعضی بی‌خبران گفته‌اند که هر کس در هر زمانی هر نوع گناهی داشته و هر اندازه که باشد بدون هیچ عذابی شفاعت به او خواهد رسید تا سبب جرأت بر گناه کاری شود، بلکه **اَوَّلًا**: شرط قطعی رسیدن شفاعت آن است که با ایمان و دین حق مرده باشد و کیست که یقین داشته باشد که با ایمان خواهد مرد، خصوصاً با آنچه در قرآن و اخبار به آن اشاره شده

که گناهکاری و بی‌باکی و بی‌بند و باری سبب زوال
ایمان و مردن با کفر می‌شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۵

و ثانیاً: گاه می‌شود که در اثر زیادی گناه در اوایل
مواقف قیامت شفاعت به او نمی‌رسد بلکه پس از
سالها بودن در رنج و عذاب شفاعت به او برسد تا
جایی که پس از سالها بودن در جهنم به وسیله
شفاعت از آن خلاص شود و خلاصه امید شفاعت
موجب تقویت رجای به رحمت الهی با خوف
است؛ یعنی خوف از نرسیدن شفاعت به او و از اینجا
است که امر شده از پروردگار بخواهید تا شفاعت
به شما برسد:

«اللهم ارزقنا شفاعه محمد وآل محمد».

۱۳. بهشت

واجب است یقین به اینکه پروردگار از برای اهل ایمان مهمانخانه‌ای که سزاوار بزرگی اوست تدارک فرموده و در انواع پذیراییها از خوراکیها و آشامیدنیها و پوشیدنیها و دیدنیها و شنیدنیها و مناکحه و انواع لذات روحیه مانند لقای بزرگان است که در رأس آنها حضرات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد علیهم السلام می‌باشند مهیا شده به تفصیلی که در قرآن مجید و روایات بیان شده و این نعمتها و لذتها طوری است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خلاصه هیچ بشری مادام که در دنیا است ادراک نکرده و نخواهد فهمید چگونه است و از اینجاست که پرسش از حقیقت بهشت و مکان آن و بعضی خصوصیات آن بیجاست؛ زیرا برتر از ادراک بشر است و تا به آن نرسد حقیقت آن را نتوان درک کرد.

بلی چند مطلب است راجع به بهشت که می توان فهمید و در قرآن مجید به آنها اشاره شده و مختصراً بدون نقل شواهد تذکر داده می شود: یکی آنکه بهشت ابدی است یعنی هر مؤمنی که در بهشت جایش دادند برای توقف او در بهشت مدت و نهایت نیست بلکه همیشگی است و از او گرفته نخواهد شد. دیگر آنکه در بهشت هیچ تضاد و تناکر یافت نمی شود، نه در ذوات و نه به حسب حالات، **اما در ذوات**، پس تمام بهشتیان همه با هم ملائم و در کمال محبت و انس هستند، به طوری که خوشی و ناز و نعمت هر یک عین خوشی دیگری است تا جایی که از لذات روحیه بهشتیان تلاقی و مقابله و مصاحبت یکدیگر است، خلاصه یک نفری

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۶

که با هم‌نشینان ناملایم باشد در بهشت دیده نخواهد شد.

و اما در حالات: پس بهشتیان از اول ورودشان در بهشت در فرح و سرور و شادی هستند و یک لحظه غم و غصه عارض آنها نخواهد شد و نیز از همان اول دارای قوه و قدرتند که یک آن ضعف و سستی ندارد، در حالت جوانی هستند که پیری ندارد در صحت و سلامتی هستند که بیماری ندارد، همیشه در ناز و نعمت و تمامیتی هستند که هیچ نوع نیازی و نقصی ندارند در عزتی هستند که هیچ ذلتی ندارند و خلاصه در حیاتی هستند که هیچ موتی آنها را تهدید نمی‌کند.

نیز سلطنتی بلاعزل دارند که سلطنت تمام کره زمین نسبت به پادشاهی بهشتیان هیچ است؛ زیرا سلطان دنیوی هر لحظه خطر عزل و بیماری و مرگ او را تهدید می‌کند و نیز به هزار یک از

آرزوها و اراده‌هایش نرسیده ناکام می‌میرد ولی سلطنت بهشتیان که نمونه‌ای از سلطنت الهی است ابدی و بدون مزاحم می‌باشد و در هر لحظه هر چه اراده کند و بخواهد مقرر می‌سازد، غرفه‌اش هزار در دارد ملائکه با کسب اجازه از هردری بر او وارد شده تحیت و تهنیت می‌گویند و اگر بخواهد تمام بهشتیان را ضیافت کند توانایی دارد وسعه پادشاهی بهشتیان در روایات به تفصیل ذکر شده و کافی است دقت در این آیه شریفه **وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا**^{۴۵۳}؛ «زمانی که بینی بهشت را نعمت فراوان و پادشاهی بزرگی را خواهی دید (در حالی که در قرآن مجید حیات دنیا و پادشاهی آن را نسبت به آخرت لهو و لعب بیان فرموده است)».

نیز در بهشت، نعمتها و لذتهایش مکرر و یکنواخت نیست، بلکه هر لحظه اگر بخواهد نعمت تازه‌ای و نمایش فرحبخش علی‌حده‌ای است.

نیز در هر جمعه هر کس هر چه دارد هفتاد برابر می‌شود و نیز لذتهایش هیچ نوع المی ندارد؛ یعنی هر وقت بخواهد میل به خوردن و آشامیدن و مواقع و نعمه‌های فرحبخش شنیدن می‌تواند به طور دوام مشغول باشد بدون اینکه گرسنگی یا تشنگی

(۱) - دهر / ۲۰.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۷

عارض آنها شود، درد معده و بی‌اشتهایی و خستگی و سستی ندارد و هیچ نوع قاذورات و کثافات در

آنها نیست تا جایی که مو و ناخن بر بدنها دیده نمی‌شود چون همه نعمتها خالص و لطیف است.

نیز تمام موجودات بهشتی از پرتو حیات تامه و حقیقه بهشتیان همه دارای شعورند تا جایی که مرغان بهشتی با بهشتیان سخن می‌گویند و برگهای درختان هنگام وزیدن نسیم بهشتی، به حرکت آمده و از نغمه‌های فرحبخش آنها به تسبیح و حمد آفریدگار دلهای بهشتیان را غرق شادی می‌کنند.

خیلی دوست دارم بیشتر، از اوصاف بهشت بنویسم؛ چون بنابر اختصار و فهرست‌وار نوشتن است، به همین مقدار قناعت می‌شود ولی خواننده عزیز «شنیدن کی بود مانند دیدن» سعی کنی چند روزی که در دنیا هستی خود را آماده رسیدن به این ضیافتخانه حضرت پروردگار کن یعنی از هر نوع آلودگی و کثافت کاری و انواع گناهان پرهیز نما و به انواع طاعات و عبادات روح خود را

قوت ده و آینه دل را صیقل زن و محبت خدا و
دوستانش را در آن جای ده و بدین وسیله به او
نزدیک شو! و خلاصه پاک شو و تا در محل پاک با
پاکان محشور شوی، بندگی خدا کن تا به پادشاهی
خدایی رسی، غلام او باش تا خواجه مطلق شوی.

۱۴. دوزخ

واجب است یقین به دوزخ در سرای آخرت و آن
گودالی است بی پایان که در آن انواع رنجها و
شکنجه‌ها و سختی‌هایی که بیرون از ادراک بشری
است به تفصیلی که در قرآن مجید و روایات ذکر
شده و آن در برابر بهشت که مهمانخانه الهی بوده
زندانخانه خدایی است برای متمردين و گردنکشان
جن و انس.

نیز در برابر بهشت که «دارالسلام» و محل لطیفان و
نرم دلان و پاکان است، دوزخ، بیمارستانی است که

محل غلیظها و سنگدنها و ناسالمهاست؛ یعنی افرادی
که بیماری

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۸

قلبی آنها هیچ قابل درمان نباشد و آنها کسانی
هستند که با کفر و عناد و دشمنی با حق مرده‌اند، به
حکم الهی که قرار دادن هر چیزی به جای مناسب
اوست باید همیشه در بیمارستان بمانند و چون از
انسانیت هیچ ندارند باید مالک دوزخ بر آنها مسلط
باشد و آنهایی که بیماریشان قابل علاج باشد و آنها
کسانی اند که ایمان به حق در دلشان باشد لکن قلب
سلیم ندارند یعنی به بیماری قلبی و خویهای
حیوانی و کردارهای غیرانسانی گرفتارند و خلاصه
گناهکارند باید هر یک به مقدار پاک شدن از آن
آلودگیها در دوزخ بمانند مگر اینکه پیش از رسیدن
به آن مقداری که عدل الهی برایش مقرر داشته
شفاعت به او رسد و او را پاک کرده به بهشت رساند

و باید دانست آنچه در حالات بهشتیان گفته شد، ضد آن برای دوزخیان است همیشه در گرسنگی و تشنگی به سر می‌برند نه مانند گرسنگی در دنیا بلکه چنان در فشار است که برای علاج آن به خوردن زقوم حاضر می‌شود و برای آرامش درد تشنگی به آشامیدن حمیم (آب جوشان دوزخ) تن در می‌دهد و از جهت مکان، چنان در فشارند مانند فشار میخ کوبیده شده در دیوار و چنان در تاریکی هستند که دست خود را نمی‌بینند و چنان در غصه و حسرت و ذلتی به سر می‌برند که بیرون از ادراک بشریت است. و خلاصه انواع شکنجه‌ها در دوزخ است و در قرآن مجید و روایات بیان شده طوری است که اگر خواننده آنها دل پاکی خالی از قساوت داشته باشد، موها بر بدنش راست شود، پوست بدنش به لرزش آید، دلش از جای کنده گردد و از اینجاست که بزرگان دین هنگام

یادآوری آنها صیحه می‌زدند، گریان و نالان می‌شدند و گاهی غش کرده، مدهوش می‌گردیدند و این حالات آن بزرگواران موجب طول کلام است.

نیز باید دانست در دوزخ علاوه بر عذابهای جسمانی چند نوع عذاب روحی است که اشدّ از جسمانیست [که] یکی [از آنها] یأس از نجات است.

توضیح مطلب آنکه گناهکارانی که باید به دوزخ روند اگر در دل آنها ایمان به خدا جای دارد هرچند به مقدار ذره‌ای باشد پس آنها را در طبقه اول دوزخ (که حبس موقت

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۶۹

است) جای می‌دهند تا پس از گذشتن مقداری که باید بمانند آنها را بیرون بیاورند و آنها را که یک ذره هم ایمان به خدا در دلشان نیست در طبقات

پایین (حبس ابدی) جای دهند و آنها شش طبقه است و هر که شقی تر و استحقاق عقوبتش بیشتر است در طبقه پایین تر است تا اسفل السافلین که جای منافقین است و پس از جای دادن هر فردی در طبقه مناسب با او درهای هفت طبقه به روی آنها بسته و مقل می شود و ندا می کنند به طوری که همه آنها بشنوند: اینجا حبس ابدی است و کسی بیرون آمدنی نیست. اثر این ندا در دوزخیان بیش از همه عذابهاست.

دیگر موضوع، تضاد و تناکری است که بین دوزخیان است؛ یعنی همه آنها با یکدیگر دشمنند و در تلاقی با هم کارشان فحاشی و دشنام دادن و ملامت و سرزنش است چه زخم زبانها که از شیاطین و مالک دوزخ و مأمورین آن می شنوند تا جایی که از شکنجه ها و سختیها ناله نمی کنند بلکه از ترس شماتتها که اثرش در روانشان بیش از شکنجه ها است.

دیگر موضوع، حسرت‌های دوزخیان است گاهی که می‌بینند بهشتیان و درجات آنها و محرومیت‌های خودشان را می‌فهمند که در آن حال، آتشهای حسرت، دلشان را کباب می‌کند بیش از شکنجه‌هایی که داشتند.

اگر گفته شود یقین به امور اعتقادیه مزبور در نهایت سختی و اشکال است به طوری که کمتر کسی به مقام یقین می‌رسد، پس آنهایی که اهل ایمانند لکن به مقام یقین نرسیده‌اند حالشان در آخرت چگونه است؟

در جواب گوییم امور اعتقادیه که واجب است یقین به آنها و در تحت چهارده عنوان ذکر شد، دلیلهای و برهانهای عقلی و نقلی بر آنها در این کتاب ذکر شده و نیز راه رسیدن به مقام یقین به آنها هم ذکر شده که اگر کسی راه و روش خود را مطابق آنچه در این کتاب از قرآن و اخبار نوشته شده قرار

دهد، قطعاً به مقام یقین خواهد رسید، بلی عمل کردن به این دستورات گران است و همان جهاد اکبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۰

خواننده عزیز بداند:

نابرده رنج گنج میسر مزد آن گرفت جان
نمی شود برادر که کار کرد

دینداری و خداپرستی، با هواپرستی جمع
نمی شود.

دینا به مراد خواهی این هردو نخواهد
و دین درست شد نه فلک بنده
تست

و تا آنجا که خدا یاری فرموده سعی شده است که مطالب با بیان ساده نوشته شود تا عموم، آنها را بفهمند و بر خواننده عزیز است که مطالبی که نوشته شده و در بحثهای آتیه نوشته می‌شود، با دقت و مکرر بخواند و هر جمله‌ای را که نفهمد از اهل علم پرسش نماید تا راه سعادت و نجات خود را بیابد، آنگاه راه و روش خود را بر طبق آنها قرار دهد و بر زحمت و مشقت و ناراحتی و ناخوشی نفس بسازد به امید رسیدن به آسایش ابدی به تفصیلی که گذشت:

«صَبْرًا أَيْمَانًا قَلِيلَةً [قَصِيرَةً] اَعْقَبَتْهُم رَاحَةً طَوِيلَةً»^{۴۵۴}؛
یعنی اهل ایمان روزهایی که در دنیا هستند بر رنج مخالفت نفس صبر می‌کنند، برابرش راحت بی‌نهایت به آنها خواهد رسید.»

^{۴۵۴} (۱) i - فتح‌البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۴، ص ۶۱۲، فتح‌البلاغه صبحی الصالح، خطبه ۱۹۳. E\

و اما پرسش از حالات آنهایی که به مقام یقین
نرسیده‌اند، در جهان پس از مرگ هرچند از
بحثهای گذشته جواب آن دانسته می‌شود لکن
چون مطلب مهم و دانستن آن لازم است؛ در اینجا
با بیانی روشنتر یادآوری می‌شود.

قبلاً باید سه جمله کوتاه را در نظر داشت

الف- نجات از شکنجه و سختیهای آخرتی را مراتبی
است: نجات از خلود در دوزخ (زندان حبس ابد).
نجات از دخول در طبقه اول دوزخ (حبس موقت).
نجات از هولها و واماندگیها و ماندنهای در موقفهای
قیامت، نجات از رنجها و شکنجه‌های برزخی،

(۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۴، ص ۶۱۲،
نهج البلاغه صبحی الصالح، خطبه ۱۹۳.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۱

نجات از هر ناراحتی و ناملایمی از ساعت مرگ تا ابد.

ب- ثواب و عقاب انسانی در جهان پس از مرگ از سه ناحیه است:

اوّل: عقاید او یعنی چیزهایی که باور داشته و دل به آنها بسته و به آنها گرویده و پایبند شده است.

دوّم: اخلاق و خویها و عاداتها و خویهایی که جایش دل انسانی است به تفصیلی که در این کتاب است.

سوّم: گفتارها و کردارهای روزمرّه او که به وسیله بدن انجام می‌دهد.

ج- به طور کلی شکنجه‌ها و سختیهای آدمی در جهان پس از مرگ در صورتی است که مقصّر باشد نه قاصر (قاصر یعنی کوتاه، مقصر یعنی کوتاهی کننده، مثلاً کسی که قامتش یک متر است به چیزی که در دو متری است دسترسی ندارد لکن کسی که

قامتش دو متر است اگر بنشیند و بگوید دسترسی به آن چیزی که در دو متری است ندارم به او می‌گویند تو مقصری یعنی خودت را کوتاه کرده‌ای چون می‌توانی برخی‌زی و آن چیز را برداری. خلاصه کسی که هیچ دسترسی به حق ندارد، «قاصر» است و کسی که مسامحه می‌کند و دنبال آن نمی‌رود تا بیابد، «مقصر» است).

پس از دانستن این سه مطلب، گوییم نجات از خلود دوزخ برای کسی است که در دنیا خداوند جهان آفرین را شناخت و به این دانش جازم شد و در دلش جای داد و به او گروید و بعد با این ایمان قلبی به خدا بمیرد. و خلاصه با شک و ظن و دودلی نسبت به پروردگارش نباشد بلکه با جزم و اطمینان به اینکه خدایی دارد که آفریننده او و همه آفریده شدگان است و با علاقه قلبیه به او بمیرد، اگر به سبب تقصیرهایش در عقاید دیگر و در اخلاقش و

کردارش گرفتار شکنجه‌های فراوان شود تا بالأخره به دوزخ افتد در آن ماندنی نخواهد بود و در چند جا از قرآن مجید تصریح شده به اینکه خلود در آتش دوزخ برای کسی است که در ایمان به خدا تقصیر کرده (نه قصور یعنی اگر در اثر کمبود عقل بی‌ایمان بوده عذابی ندارد) و فطرت خدا داده را که ایمان به خداست ضایع ساخته و منکر خدا شده و قلدری و سرکشی کرده است. و خلاصه قصور، در منکر خدا تصور

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۲

نمی‌شود، بلکه هر کس منکر خداست مقصر است؛ زیرا جز طغیان نفس و سرکشی از اینکه خود را آفریده شده و بنده و مقهور خدا دیدن مانعی برای ایمان به خدا که فطری هر بشری می‌باشد نیست.

و اما نسبت به سایر عقاید مزبوره که یقین به آنها واجب است چنانچه گفته شد پس اگر در نرسیدن به مقام یقین یا جزم به آنها اگر مکلف تقصیر کرده و کوتاهی نموده معذب خواهد بود و اگر قاصر بوده، عذابی ندارد، مانند آنهایی که در خارج از کشورهای اسلامی به سر می‌برند و از اول عمر تا آخر اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و سایر عقاید مزبوره به گوش آنها نرسیده یا اگر شنیده‌اند توانایی تحقیق و رسیدن به جزم و اعتقاد به آنها را نداشتند یا اگر داشتند و مشغول تحقیق بودند مرگ آنها رسیده، تمام این افراد از ناحیه نداشتن عقاید حقه عذابی ندارند.

و اما عذاب از ناحیه نداشتن خویهای ناروای حیوانی پس چون در این جهت مانند نداشتن ایمان به خدا قصور تصور نمی‌شود، معذب خواهد بود؛ زیرا پیدایش هر خلق ناروایی در انسان به سبب تکرار

کارهای نارواست پس آن خلق نتیجه کسب خودش هست و نیز خلقی که در انسان پیدا شد انسانی می‌تواند به وسیله ترک کارهای ناروا آن را از بین ببرد؛ مثلاً خوی حسادت، پیدایش آن در انسان و رسوخ آن سبب تکرار حسدورزیهاست؛ چنانچه اگر حسدورزی را بکلی ترک کند، آن خوی شیطانی زایل می‌شود.

و اما عذاب از ناحیه گفتارها و کردارهای ناروا. پس در هر کدام مقصر بوده عذاب دارد و در هر کدام قاصر بوده عذابی ندارد، توضیح مطلب آنکه بسیاری از گفتارها و کردارها حرام است و هر انسانی که کمبود عقلی نداشته باشد زشتی آن را می‌فهمد مانند شراب، قمار، زنا، لواط، دزدی، ظلم، خیانت و جنایت پس در برابر آنها معذب خواهد بود، هرچند حرمت آنها از طرف دین الهی به گوشش نرسیده باشد و اما کردارهای ناروایی که

عقل عادی بشری از ضرر و فساد آن بی‌خبر است و از طرف دین هم به گوش او نرسیده بدون تقصیری در این ندانستن، پس بر آنها معذب نمی‌شود؛ زیرا به حکم عدل

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۳

الهی تا حجت خدایی بر کسی تمام نباشد عذاب نمی‌شود.

ناگفته نماند آنچه گفته شد درباره قاصر ها که اگر از ناحیه عقاید حقه قصوری داشته باشند عذاب ندارند، در صورتی است که از روی تقصیر، عقاید فاسده نداشته باشند و الا معذب خواهند بود و نیز از مقامات و آثار حسنه عقاید حقه‌ای که فاقد است محروم می‌باشد و نیز چنانی که در برابر کردارهای نیکی که از روی قصور ترک کرده استحقاق عذاب ندارد همچنین استحقاق ثواب هم ندارد و البته این

قاعده از روی میزان عدل است ولی خداوند کریم را فضلهاست، ممکن است به فضلش قاصرها را از بعضی مراتب ثواب بهره‌مند فرماید چنانی که با اهل ایمان فضلها دارد از آن جمله هرگاه مؤمن عازم شود بر کار خیری و مانع پیدا شود از انجام آن، پروردگار کریم ثواب آن کار خیر نکرده را به او عنایت می‌فرماید: ... **وَسَلُّوا لِلَّهِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**^{۴۵۵}؛ «از خداوند بخواهید از فضلش، خداوند به همه چیز داناست»، **(اللَّهُمَّ عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ)**.

با بزرگان دین باشید

از آنجایی که هر خیر و رحمت و فیضی از مبدأ فیاض جل جلاله به هر کس برسد به وسیله ائمه معصومین از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و این مطلب نزد امامیه از مسلمیات می‌باشد و

تفصیل آن با مراجعه به فقرات زیارت جامعه به خوبی آشکار می‌گردد، بنابراین بر کسی که خواهان نور یقین است لازم است که قرب معنوی و اتصال روحانی و ربط قلبی را با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیاد کند.

چون قلب تزکیه شده او محاذی آن انوار الهی قرار گیرد، قطعاً محل آن انوار واقع می‌شود همانند انعکاس نور آفتاب در آئینه صیقلی شده که در برابرش قرار گیرد.

از اینجاست که در قرآن مجید امر شده که با بزرگان دین ربط معنوی داشته باشید،

(۱) - نساء / ۳۲.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۴

[خداوند] می‌فرماید: «ای کسانی که به خدا ایمان آوردید پرهیز کنید از مخالفت خدا و با راستگویان باشید»^{۴۵۶}؛ یعنی با کسانی که اهل صدق هستند.

صدق در مراتب ششگانه

مراد از معیت با صادقین (با راستگویان باشید) موافقت و متابعت است و مراد از صدق، تمام مراتب ششگانه صدق است؛ یعنی صدق در: گفتار، کردار، عزم، وفای به عهد، تساوی ظاهر و باطن، و صدق در مقامات دین به تفصیلی که در ضمن تفسیر «سوره قمر» ذکر شده است.^{۴۵۷}

پس باید معصوم باشند

چون در این آیه شریفه امر به پیروی از صادقین شده، پس یقیناً باید معصوم باشند؛ زیرا کسی که جایز الخطاست امر به پیروی او عقلاً درست نیست و

^{۴۵۶} E\ -i\ (1) یا يُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، (توبه / ۱۱۹). E\

^{۴۵۷} E\ -i\ (2) - به کتاب «حقانقی از قرآن» تألیف اینجانب مراجعه فرماید. E\

این مطلب را «فخر رازی» در تفسیر خود پذیرفته است و می‌گوید: «مسلم است که مراد از صادقین، معصومین می‌باشند و یقیناً همیشه در بین امت، معصوم هست تا مردم از او پیروی کنند لکن چون ما معصوم را نمی‌شناسیم پس مراد جمیع امت است.»

پاسخ کلام فخر رازی

در پاسخ او گوییم شیعه دوازده امامی، معصوم را شناخته‌اند به واسطه روایاتی که متواتراً از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و برهانهای عقلی و نقلی که در بحث امامت ذکر شده، معصومین دوازده نفرند، نخستین آنها **حضرت علی بن ابیطالب** و آخرشان **حضرت مهدی** - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است که اینک زنده و به واسطه مصالحتی، از انظار پنهان است و زمانی

خواهد رسید که آن بزرگوار ظاهر شده، زمین را از داد پر سازد.

(۱) - **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**، (توبه / ۱۱۹).

(۲) - به کتاب «حقائقی از قرآن» تألیف اینجانب مراجعه فرمایید.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۵

پیغمبر، صادقین را می شناساند

در «تفسیر نورالثقلین و تفسیر برهان» روایاتی نقل نموده که در آنها تصریح شده که مراد از «صادقین» در این آیه شریفه، معصومین می باشند، از آن جمله در تفسیر صافی از اکمال نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام خلافت عثمان در میان جمعی از مهاجرین و انصار فرموده: «شما را به

خدا سوگند! آیا چنین نبود که وقتی این آیه نازل شد، سلمان گفت: یا رسول الله! این آیه عمومی است یا ویژه افرادی است؟ پس فرمود:

اما مأمورین (به پیروی از صادقین) پس همه مؤمنین اند اما **صادقین** پس ویژه برادرم (علی بن ابیطالب علیه السلام) و اوصیای من پس از اوست تا روز قیامت؟ (مهاجرین و انصار) گفتند: آری.

به کشتی نجات بچسبید

از جمله احادیث صحیح و مسلم بین شیعه و سنی، فرمایش پیغمبر است که^{۴۵۸}:

«مَثَلُ اهل بیت من کشتی نوح است، هر کس به آن چسبید، رستگار شد و هر کس از آن رو گردانید، غرق گردید».^{۴۵۹}

^{۴۵۸} (۱) 1 - «مَثَلُ اهل بیت کسفیة نوح من تمسک بما نجی ومن تخلف عنها غرق»، (سفینة البحار ۲ / ۶۳۱). E
^{۴۵۹} (۲) 2 - برای آشنا شدن به سند و تواتر این حدیث به کتاب «غایة المرام» تألیف سید هاشم بحرانی مراجعه شود. E

شکی نیست که مراد از تمسک به اهل بیت علیهم السلام همان اتصال روحانی است که به برکت موافقت و متابعت و دوستی حاصل می‌شود.

دوستی اهل بیت (ع) برای خودتان است

آیات قرآن مجید و روایات متواتره که در آن دوستی و قبول ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم واجب شده برای بهره‌مندی خلق از آن بزرگان است که از همه مهمتر افاضه نور یقین می‌باشد.

(۱) - «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من تمسک بها

نجی ومن تخلف عنها غرق»، (سفینه البحار ۲ / ۶۳۱).

(۲) - برای آشنا شدن به سند و تواتر این حدیث به

کتاب «غایه المرام» تألیف سید هاشم بحرانی

مراجعه شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۶

«بگو آنچه از شما از اجر خواستم (وجوب مودت نزدیکانم) برای بهره‌مندی خود شماست». ۴۶۰

«کسی که فرمانبرداری کند از خدا و پیغمبرش پس ایشانند با کسانی که خداوند نعمت داده است به آنها از پیغمبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران و خوب رفیقانی هستند». ۴۶۱

از این آیه شریفه به خوبی فهمیده می‌شود که نتیجه دوستی و پیروی و تسلیم (پذیرفتن ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) اتصال روحانی با بزرگان دین است که اثر مهم آن رسیدن به مقام یقین می‌باشد.

از خدا می‌خواهیم با شما باشیم

۴۶۰ -i\ (1) ... ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَمْرِ فَهُوَ لَكُمْ... E\... (سبأ/ ۴۷) E\.

۴۶۱ -i\ (2) ... وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا... E\ (نساء/ ۶۹) E\.

در زیارت عاشورا می خوانیم: «از خداوندی که مرا به شناسایی شما و دوستان شما گرامی داشت و روزی من کرد، بیزاری از دشمنان شما را می خواهم که مرا با شما بگرداند در دنیا و آخرت». ۴۶۲

و به این مضمون (یعنی بودن با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اتصال روحانی به آنها) در زیارات و دعاها بسیار است.

معنای معیت از کتاب شفاء الصدور

در کتاب «شفاء الصدور» در شرح این جمله چنین نگاشته است: **معیت** (با هم بودن) بر سه قسم است:

اول: معیت قیومیّه که عبارت از احاطه به وجود شیء است به طوری که انفکاک

۴۶۲ (3\i)- «... فاستقل الله الذي اكرمني بمعرفتكم ومعرفة اوليائكم ورزقي البرائة من اعدائكم ان يجعلني معكم في الدنيا والآخره...» (مفاتیح/ زیارت عاشورا). E\.

(۱) - ... مَا سَأَلْتُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ...، (سبأ / ۴۷).

(۲) - وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا، (نساء / ۶۹).

(۳) - «... فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي كَرَّمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَرَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَني مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...»، (مفاتيح / زیارت عاشورا).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۷

او از او محال باشد، به این معنا که اگر مقیم رفع
علاقه اقامت از او کند، نیست و نابود شود و این
معیت خداست با خلق وهو معکم اینما کنتم.

نظامی گفته و خوب سروده:

زیرنشین علمت ما به تو قائم چو تو
کائنات قائم به ذات

دوم: معیت مصاحبت است که عبارت از همراهی و انضمام دو شیء با یکدیگر باشد به حسب جسمانیّت چنانچه انسانی را با انسانی جمع کنند یا خطی با خطی ضم نمایند.

سوم: معیت روحانیه است که عبارت از موافقت در اخلاق و اطوار و مشابهت در رفتار و کردار باشد و عموم این معیت بسیار قلیل الاتفاق است و آنچه مطلوب سائل است این است که خدای تعالی او را با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به معیت روحانیه در دنیا و آخرت برساند و این معنا بجز این نمی شود که نفس در مراتب کمالات ترقی کند و دفع رذایل از خود نماید و زنگ شقاوت به صیقل علم و عمل از آینه دل بزدايد تا به حسب

مرتب‌ه از ظلال مقدسه آن انوار متلألئه شود و آن وقت البته به درجه معیت رسد قهراً، پس روح این معیت، آن معیت اولی است و آن بی‌سنخیت البته صورت نگیرد.

و چون مقدمه این کار ولایت آن ذوات قدسیه و انوار الهیه است به حقیقت ولایت و تمام متابعت بعد از اظهار آن درجه، مناسب شد که خدای را به حق یاد کند که خود کرامتی است بزرگ و وسیله‌ای است عظیم برای نیل این مقام و صفت جمالیه‌ای است که ذکرش موجب تحریک سلسله اجابت است و از خدای این مقام را مسئلت نماید و به این ملاحظه «فای تفریح» را بعد از ذکر ولایت و برائت آورد و صفت «اکرام به معرفت» را برای خدای تعالی اثبات نمود تا موجب جلب امثال آن شرف و اعطای اشباه آن کرامت باشد. (پایان نقل از کتاب شفاء الصدور).

اینها آثار و لوازم معیت است

آنچه را محقق مزبور در بیان معیت روحانی ذکر فرمود، بیان پاره‌ای از لوازم و آثار

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۸

آن مقام است و اما حقیقت و سایر آثار آن؛ پس، از ادراک آنهایی که به آن مقام نرسیده‌اند بالاتر است.

نیز رسیدن به چنین مقامی کسبی نیست بلکه موهب خدایی است و چیزی که از طرف بنده است که خود را آماده سازد به تزکیه؛ یعنی تخلیه و تحلیه و فکر و ذکر به شرحی که گذشت و شدت طلب و دوام التجا به شرحی که می‌آید.

دوستی مؤمن کامل هم ...

نیز آیات و روایاتی که در آنها امر به مودت و ولایت مؤمن کامل و شیعه خالص شده^{۴۶۳} برای بهره‌مندی از نور یقین آنهاست؛ چون مؤمن کامل نهایت اتصال را به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارد و متصل به مؤمن هم در اثر مصاحبت و علاقه دوستی و ادای حقوق برادر ایمانی، با او ربط روحانی پیدا می‌کند، متصل به متصل هم متصل است، پس اتصال روحانی به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نصیب او می‌شود.

(۱) - از آن جمله در عیون اخبار الرضا علیه السلام

۴۶۳ (۱) - از آن جمله در عیون اخبار الرضا علیه السلام باب ما كتب للمؤمن من محض الايمان، صفحه ۱۲۱ و در حصال نظیر آن از حضرت صادق علیه السلام است؛ چنانچه در جلد ۷، بحارالأنوار، صفحه ۶۸ رسیده: «ويجب الولاية لاولياء آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم الذين مضوا على منهاج نبيهم ولم يغيروا ولم يبدلوا مثل سلمان الفارسي وابي ذر الغفاري والمقداد بن الاسود وعمار بن ياسر وحذيفة بن اليمان وأبي الهيثم بن التيهان وسهل بن حنيف وعبادة بن صامت وابي ايوب الانصاري وخزيمة بن ثابت ذى الشهادتين وابي سعيد الخدري واما لهم رضى الله عنهم والولاية لاتباعهم واشياعهم والمهتدين بمدىهم السالكين منهاجهم رضوان الله عليهم ورحمته». (بحارالأنوار ۶۸ / ۲۶۳). E

حضرت رضا علیه السلام فرمود: واجب است دوستی آنهایی که دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند؛ آنهایی که بر طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند تا از دنیا رفتند و سنت و طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تغییر و تبدیل ندادند مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه، ابوالهیثم، سهل بن حنیف، عباده و ابویوب، خزیمه، ابوسعید و آنها که مانند آنها بودند خداوند از همه آنها راضی باد. و نیز واجب است دوستی آنها که تابع و پیرو نامبردگانند و هدایت شدگان به همان هدایت آنها و روندگان راهی که آنها رفتند. رضوان و رحمت خداوند بر همه آنها باد.

باب ما كتب للمأمون من محض الايمان، صفحه ۱۲۱
و در خصال نظیر آن از حضرت صادق علیه السلام
است؛ چنانچه در جلد ۷، بحار الأنوار، صفحه ۶۸
رسیده: «ويجب الولاية لأولياء آل محمد صلى الله
عليه و آله و سلم الذين مضوا على منهاج نبهم ولم
يغبروا ولم يبدلوا مثل سلمان الفارسي و ابي ذر
الغفاري و المقداد بن الاسود و عمار بن ياسر و حذيفة
بن اليماني و ابي الهيثم بن التيهان و سهل بن حنيف
و عبادة بن صامت و ابي ايوب الانصاري و خزيمه بن
ثابت ذى الشهادتين و ابي سعيد الخدرى و امثالهم
رضى الله عنهم و الولاية لاتباعهم و اشياعهم
و المهتدين بهديهم السالكين منهاجهم رضوان الله
عليهم و رحمته»، (بحار الأنوار ۶۸ / ۲۶۳).

حضرت رضا عليه السلام فرمود: واجب است دوستی
آنهايي که دوستان آل محمد صلى الله عليه و آله و
سلم بوده‌اند؛ آنهايي که بر طريقه رسول خدا صلى

الله علیه و آله و سلم بودند تا از دنیا رفتند و سنت و طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تغییر و تبدیل ندادند مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه، ابوالهیثم، سهل بن حنیف، عباد و ابویوب، خزیمه، ابوسعید و آنها که مانند آنها بودند خداوند از همه آنها راضی باد. و نیز واجب است دوستی آنها که تابع و پیرو نامبردگانند و هدایت شدگان به همان هدایت آنها و روندگان راهی که آنها رفتند. رضوان و رحمت خداوند بر همه آنها باد.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۷۹

گفتگوی حضرت صادق (ع) با غلامش

حضرت صادق علیه السلام را غلامی بود که هرگاه آن حضرت سواره به مسجد می‌رفت، آن غلام همراه آن حضرت می‌رفت و وقتی که از استر پیاده

می گشت و داخل مسجد می شد، آن غلام استر را نگاه می داشت تا آن جناب مراجعت نماید.

اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگاه داشته بود، چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند، یکی از آنها رو کرد به غلام و گفت میل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مالم را به تو دهم و من مال بسیار از هرگونه دارم تو برو آن مالها را برای خود قبض کن و من به جای تو اینجا می مانم، غلام گفت از آقای خود خواهش می کنم.

پس رفت خدمت حضرت صادق علیه السلام و عرض کرد فدایت شوم! می دانی خدمت مرا نسبت به خودت و طول خدمتم را پس هرگاه حق تعالی

چیزی را برای من رسانیده باشد، شما منع آن خواهید کرد؟

حضرت فرمود من آن را به تو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خودم منع می کنم تو را؟ پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خود برای آن جناب حکایت کرد، حضرت فرمود: اگر تو بی میل شده ای در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده در خدمت ما، قبول کردیم ما او را و فرستادیم تو را، پس غلام پشت کرد به رفتن.

حضرت او را طلبید و فرمود به جهت طول خدمت تو در نزدیک ما یک نصیحتی تو را بنمایم آن وقت مختاری در کار خود و آن نصیحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آویخته و چسبیده باشد به نور الله و امیرالمؤمنین علیه السلام آویخته باشد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام

آویخته باشند به امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان
ما آویخته باشند به ما پس داخل شوند درجایی که
مداخل شویم و وارد شوند آنجایی که ما وارد
شویم.

غلام چون این را شنید عرض کرد من از خدمت
شما جایی نمی‌روم و در خدمت شما خواهم بود،
اختیار می‌کنم آخرت را بر دنیا و بیرون رفت به
سوی آن مرد.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۰

مرد خراسانی گفت ای غلام! بیرون آمدی از نزد
حضرت صادق علیه السلام به غیر آن رویی که با آن
خدمت آن حضرت رفتی؟ غلام کلام آن حضرت
را برای او نقل کرد و او را برد خدمت آن حضرت،
حضرت قبول فرمود ولای او را و امر فرمود که
هزار اشرفی به غلام دادند.^{۴۶۴}

^{۴۶۴} (۱) - منتهی الامال / ۲ / حالات اصحاب حضرت صادق علیه السلام، E\

پس دانسته شد که متصل به متصل، متصل است.

بیزاری از کفار، دوری از تاریکی آنهاست

چنانچه آیات و روایاتی که در آنها از دوستی و علاقمندی با اهل شک و نفاق و جهل و عناد نهی شده بلکه دستور به بیزاری از آنها داده شده است برای این است که مؤمن از تیرگی و کدورت باطنی آنها محفوظ بماند و بالجمله اگر مصاحبت و صداقت و علاقه قلبی با اهل یقین نصیب شود، امید هر خیری در آن خواهد بود و در نتیجه به مقام یقین خواهد رسید.

صفات رفیق در شخص اثر می کند

مسلم و وجدانی است که نفس انسانی آثار و کمالات مصاحب و رفیق خود را می گیرد مثلاً اگر شما ببینید همسفرتان که رفیق صمیمی است از سفری که در پیش دارید دلهره دارد و ترسان و لرزان است و

پیوسته در مقام تدارک آذوقه راه است و برای نجات از شر دزدان، اسلحه تدارک می‌کند، قطعاً در شما هم ترس پیدا می‌شود و شما هم دوش به دوش او در صدد تحصیل آذوقه برمی‌آید.

همچنین اگر رفیقی داشتید که از سفر آخرت سخت ترسناک است و دائماً به فکر تهیه توشه برای این سفر مهیب می‌باشد، پس در شما هم ترسی پیدا می‌شود که به فکر این سفر هولناک و تهیه زاد آن برآید و همین طور است اگر رفیقان صاحب توکل یا سایر صفات کمالیه باشد شما هم از این صفات بهره‌مند می‌شوید؛ چنانچه در برابرش اگر رفیق

(۱) - منتهی الامال ۲ / حالات اصحاب حضرت صادق علیه السلام.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۱

شما اهل غفلت باشد شما را هم غافل می کند اگر
بخیل و حریص باشد شما را هم مثل خودش خواهد
کرد. ۴۶۵

با یاد کنندگان خدا باش

برای تأکید مطلب به پاره‌ای از آیات و روایات
اشاره می‌شود: «وادار خودت را به شکیبایی با
کسانی که می‌خوانند پروردگارشان را در بامداد و
پسین و می‌خواهند (رضای) او را و چشمت را از
ایشان برمگردان». ۴۶۶

i(1)\E\ ۴۶۵

رسید از دست محبوبی به دستم

-گلی خوشبو در حمام روزی

که از بوی دلاویز تو مستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری

ولیکن مدتی با گل نشستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم

وگرنه من همان خاکم که هستم

کمال همنشین در من اثر کرد

از قامت آن سنبل رعنا شنوی

هر بوی که از مشک و قز نفل شنوی

i(2)-\i\ ۴۶۶ واصبیر نفسك مع الّدين يدعون ربهم بالغدوة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم E\... (كهف / ۲۸). E\

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه وصیت فرمود که: «بهترین بهره‌مندیهای شخص، همنشین نیک است، با اهل خیر همنشین باش از آنها خواهی شد». ۴۶۷

و نیز فرمود لقمان به فرزندش که: «فرزندم مصاحب دانشمندان باش و با آنها همنشینی کن و ایشان را در خانه‌هایشان زیارت نما امید است مانند آنها شده پس از علما شوی». ۴۶۸

نیز فرمود: «همنشینی کن با دانشمندان تا خوشبخت شوی، همنشینی کن با

(۱)

۴۶۷ (۳) - «ومن خیر حظ المرء قرین صالح، جالس اهل الخیر تکن منهم»، (من لایحضره الفقیه ۴ / ۳۸۵). E
۴۶۸ (۴) - عن علی علیه السلام قال: «ان لقمان قال لابنه یا بنی صاحب العلماء وجالسهم وزرهم فی بیوتهم لعلک ان تشبههم فتکون منهم»، (کنزالفوائد / چاپ مطبعة المصطفوی / ۲۱۴). E

- گلی خوشبو در حمام روزی
رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکی که از بوی دلاویز تو
یا عبیری مستم
بگفتا من گلی ناچیز ولیکن مدتی با گل
بودم نشستم
کمال همنشین در وگر نه من همان
من اثر کرد خاکم که هستم

هر بوی که از مشک از قامت آن سنبل
و قز نفل شنوی رعنا شنوی

(۲) - وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ
وَإِنْعَاشٍ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ...
(كهف / ۲۸).

(۳) - «ومن خير حظ المرء قرين صالح، جالس اهل
الخير تكن منهم»، (من لا يحضره الفقيه ۴ / ۳۸۵).

(۴) - عن علي عليه السلام قال: «ان لقمان قال لابنه
يا بني صاحب العلماء وجالسهم وزرهم في بيوتهم
لعلك ان تشبههم فتكون منهم»، (كنز الفوائد / چاپ
مطبعة المصطفوي / ۲۱۴).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۲۸۲

دانشمندان تا دانشت زیاد شود، با بردباران همنشینی
کن تا بردباریت زیاد شود با تهیدست (بردبار)
همنشینی کن تا سپاسگزاریت زیاد شود».^{۴۶۹}

همنشینی با صاحبان عقل و دین

^{۴۶۹} (۱) - «جالس العلماء تسعد. قال عليه السلام جالس العلماء تزد علماً. جالس العلماء تزد حِلماً. جالس الفقراء تزد شُكراً.» (غررالحکم ۳ / ۳۵۶ و ۳۵۷). E\.

نیز فرمود:

«صحبّت نیکوکاران سبب اهل خیر شدن است همچون باد که بر عطر می‌گذرد و بوی آن را با خود می‌آورد». ۴۷۰

«بر تو باد به نزدیک شدن به صاحبان عقل و دین». ۴۷۱

«معاشرت کردن با صاحبان برتریها، زندگی دلهاست». ۴۷۲

«هیچ چیز مانند همصحبتی نیکان، رساننده‌تر به هر خیر و نجات دهنده‌تر از هر شری نیست». ۴۷۳

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «برادری و دوستی پرهیزگاران را بجوی هر چند در تاریکیهای

۴۷۰ (۲\ 1) - «صُحْبَةُ الْأَخْيَارِ تُكْسِبُ الْحَيْرَ كَالرِّيحِ إِذَا مَرَّتْ بِالطَّيِّبِ حَمَلَتْ طَبِيبًا»، (غررالحکم / ۴ / ۲۰۲). E\.

۴۷۱ (3\ 1) - «عَلَيْكَ بِمُعَاذَةِ ذِي الْعَقْلِ وَالذِّينِ...»، (شرح غررالحکم / ۴ / ۲۹۱). E\.

۴۷۲ (4\ 1) - «مُعَايَشَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَوَةُ الْقُلُوبِ». (شرح غرر الحکم، ج ۶، ص ۱۲۶). E\.

۴۷۳ (5\ 1) - «لَيْسَ شَيْءٌ ادْعَى لِجَيْرٍ وَأَجَى مِنْ شَرِّ مِنْ صُحْبَةِ الْأَخْيَارِ»، (غررالحکم، ۵ / ۸۷). E\.

زمین باشد و هر چند عمرت را در جستجوی ایشان
تباه کنی.»^{۴۷۴}

حضرت سجاد علیه السلام هم در دعای ابی حمزه
چنین می فرماید: «شاید مرا در مجالس دانشمندان
نیافتی پس به خودم واگذارم کردی.»

از این جمله دانسته می شود که توفیقات و تمام
سعادت در مجالست اهل یقین است.^{۴۷۵}

(۱) - «جَالِسِ الْعُلَمَاءِ تَسْعَدُ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسِ
الْعُلَمَاءِ تَزِدُّدَ عِلْمًا. جَالِسِ الْحُلَمَاءِ تَزِدُّدَ حِلْمًا. جَالِسِ
الْفُقَرَاءِ تَزِدُّدَ شُكْرًا.»، (غردالحکم ۳ / ۳۵۶ و ۳۵۷).

(۲) - «صُحْبَةُ الْأَخْيَارِ تُكْسِبُ الْخَيْرَ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ
بِالطَّيْبِ حَمَلَتْ طَيْبًا.»، (غردالحکم ۴ / ۲۰۲).

^{۴۷۴} (۱) 6 - «واطلب مواحة الاتقياء ولو في ظلمات الارض وان افنت عمرك في طلبهم»، (بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۲). E\

^{۴۷۵} (۱) 7 - به روایات وارده در فضیلت حضور نزد عالم مراجعه شود. E\

(۳) - «عَلَيْكَ بِمُقَارَنَةِ ذِي الْعَقْلِ وَالِدَيْنِ ...»، (شرح
غردالحکم ۴ / ۲۹۱).

(۴) - «مُعَاشِرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَوَةُ الْقُلُوبِ». (شرح
غردالحکم، ج ۶، ص ۱۲۶).

(۵) - «لَيْسَ شَيْءٌ ادْعَى لِخَيْرٍ وَأَنْجِي مِنْ شَرٍّ مِنْ
صُحْبَةِ الْأَخْيَارِ»، (غردالحکم، ۵ / ۸۷).

(۶) - «وَاطْلُبْ مَوَاحَاةَ الْإِتْقِيَاءِ وَلَوْ فِي ظُلُمَاتِ
الْأَرْضِ وَإِنْ أَفْنَيْتَ عَمْرَكَ فِي طَلِبِهِمْ»، (بحارالانوار،
ج ۷۴، ص ۲۸۲).

(۷) - به روایات وارده در فضیلت حضور نزد عالم
مراجعه شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۳

ای بسا! ابلیس آدم رو که هست

روایات در این مقام بسیار و در آنچه گفته شد کفایت است، چیزی که مهم است دانستن نشانه‌های اهل یقین است تا به آنها ایشان را بیاید و از همنشینی‌شان کسب فیض کنید؛ زیرا مدعی مقام علم و یقین بسیار است و چه اشخاصی که خود غرق تاریکیهای نادانی و خودبینی هستند و با این حال، مدعی ارشاد و هدایت‌اند.

بنابراین، باید نشانه‌های اهل یقین را دانست تا در دام شیادان نیفتاد.

نشانه‌های اهل یقین

حضرت علی علیه السلام فرمود: «نزد هر عالمی نشینید مگر اینکه شما را از پنج چیز دور کند و به پنج چیز بخواند:

الف- شما را از شک و تردید و حیرت نجات بخشد و به یقین برساند.

ب- شما را از تکبر کردن منع و به تواضع وادارد.

ج- شما را از ریا کردن دور و به اخلاص بخواند.

د- شما را از دشمنی با بندگان خدا بازدارد و به خیرخواهی آنها وادارد.

ه- شما را از دوستی دنیا و میل به آن بازداشته به بی رغبتی آن بخواند».^{۴۷۶}

دعوت به حال نه زبان تنها

ناگفته نماند که مراد از دعوت به یقین و تواضع و اخلاص و زهد و نصیحت، دعوت کردن به زبان تنها نیست؛ زیرا دعوت به زبان تنها، بی نتیجه است بلکه نتیجه به عکس می دهد؛ چون کسی که دیگری را به زبان، به یقین و تواضع و اخلاص می خواند ولی

^{۴۷۶} (1) « لا تجلسوا عند كل عالم الاعمال يدعوكم من الخمس الى الخمس: من الشك الى اليقين ومن الكبر الى التواضع ومن الريا الى الاخلاص ومن العداوة الى النصيحة ومن الرغبة الى الزهد»، (بخارالأنوار / ۱ / ۲۰۵). E\.

به حسب کردار و حال، اهل رشک و ریا و کبر و عداوت و حب دنیا باشد این مفاصد در آن

(۱) - «لا تجلسوا عند کل عالم الاعالم یدعوکم من الخمس الی الخمس: من الشک الی الیقین ومن الکبر الی التواضع ومن الریا الی الاخلاص ومن العداوة الی النصیحة ومن الرغبة الی الزهد»، (بحار الأنوار ۱ / ۲۰۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۴

دیگری بیشتر خواهد شد؛ زیرا می گوید اگر درست بود خودش چنین نبود.

و اگر این مطلب را نفهمد همان تاریکی شک و ریا و کبرش در مصاحب بیچاره اثر خواهد گذاشت، پس مراد به دعوت در این حدیث به محاسن مزبور است به وسیله گفتار و کردار و به برکت نورانیت

باطنش یعنی قلبش تا مصاحب خود را متأثر کند به آن آثار مزبور، چنانچه به این مطلب در حدیث دیگر اشاره شده.

دیدارش به یاد خدا می اندازد

حواریون از حضرت مسیح علیه السلام پرسیدند با چه کس همنشینی کنیم؟ فرمود: «کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد (یعنی نور یقین او تاریکیهای اوهام و خیالات واهی و غفلات شما را پس زند و فطرت شما را که یاد خداست آشکار سازد) و سخن گفتنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت مایل کند (مانند مسافر غافلی که ببیند همسفرش سخت در مقام تدارک توشه راه است او هم به فکر خود افتد و در تهیه زاد راه بکوشد)». ۴۷۷

۴۷۷ (۱) - «... قالت الحواریون لعیسی یا روح الله! من مجالس؟ قال من ینکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله»، (اصول کافی ۱ / ۳۹) E\.

همنشینی یک مجلس بهتر از عبادت سال

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «مجلسی که بنشینم در آن با کسی که به دینش اعتماد دارم (اعتمادم به آن) از یک سال عبادت بیشتر است».^{۴۷۸}

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «مصاحبت با عالم و متابعت از او کردن، دین خداست که بدان پرستیده می‌شود و اطاعت از عالم سبب جمع کردن نیکیها و از بین بردن گناهان است و ذخیره‌ای است برای مؤمنین و برتری آنها در دنیا و اجر جمیل و رحمت آنهاست در آخرت».^{۴۷۹}

(۱) - «... قالت الحواریون لعیسی یا روح اللّٰه! من نجالس؟ قال من یدکرکم اللّٰه رؤیته ویزید فی

^{۴۷۸} (۲) (۱) - «... مجلس اجلسه الی من اثق به اوثق فی نفسی من عمل سنة» (کافی / ۱ / ۳۹) E\.

^{۴۷۹} (۳) (۱) - «... اعلموا أنّ صحبة العالم واتباعه دین یدان اللّٰه به وطاقته مکسبة للحسنات ممحات للسیئات و ذخیره للمؤمنین ورفعة فیهم فی حیاتهم وجمیل بعد مماتهم» (کافی

E\.(۱۸۸ / ۱)

علمکم منطقه ویرغبکم فی الاخره عمله»، (اصول کافی ۱ / ۳۹).

(۲) - «... لمجلس اجلسه الی من اثق به اوثق فی نفسی من عمل سنه»، (کافی ۱ / ۳۹).

(۳) - «... اعلّموا أنّ صحبه العالم واتباعه دین یدان الله به وطاقته مکسبه للحسنات ممحات للسیئات وذخیره للمؤمنین ورفعه فیهم فی حیاتهم وجمیل بعد مماتهم»، (کافی ۱ / ۱۸۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۵

در وافی می نویسد: «مراد از عالم در اینجا یا امام معصوم است یا هرعالمی که به علم خود عمل نماید».

چنانچه گذشت عالمی که به علم خود عمل کند و از هوای نفس گذشته به ائمه معصومین علیهم السلام

اتصال روحانی پیدا کرده باشد، مصاحبت با او
مصاحبت با امام علیه السلام است.

صورت دوستان هنگام مرگ

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بنگرید با که
سخن می‌گوید و می‌شنوید؛ زیرا کسی نمی‌میرد
مگر اینکه مصاحبینش هنگام مرگ صورت مثالیه‌شان
نزدش جلوه می‌کند اگر ایشان از نیکها بودند
صورت‌های مثالی نیک و اگر از بدان بودند آن صور
مثالیه هم بد است و کسی نمی‌میرد مگر اینکه هنگام
مرگش مرا می‌بیند، یعنی صورت مثالیه من هم
هست.»^{۴۸۰}

سرای وصال عشاق

^{۴۸۰} (1) i- «... انظروا من تمادثون؟ فانه ليس من احد ينزل به الموت الامثل له اصحابه الى الله ان كانوا خياراً فحياراً وان كانوا شراراً فشراراً وليس احد يموت الا تمثلت له عند
موته»، (کافی ۲ / ۶۳۸، E\.

مؤید این حدیث، روایت دیگری است که «انس بن مالک» نقل کرده: «روزی اعرابی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید قیامت کی بر پا می شود؟»

فرمود: برای قیامت چه آماده کرده‌ای؟ گفت: نماز و روزه زیادی ندارم و جز واجباتم، دستم تهی است مگر این که تو را دوست می دارم، فرمود: هر کس با هر که دوستی داشت با او محشور می شود». ^{۴۸۱}

(۱) - «... انظروا من تحادثون؟ فإنه ليس من احد ينزل به الموت الامثل له اصحابه الى الله ان كانوا خياراً فخياراً وان كانوا شراراً فشراراً وليس احد يموت الا تمثلت له عند موته»، (کافی ۲ / ۶۳۸).

^{۴۸۱} (۲) - «يَحْشُرُ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» (بخارالأنوار ۶۹ / ۸۱). E\.

(۲) - «يَحْشُرُ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»، (بحار الأنوار ۶۹ / ۸۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۶

و در حدیث دیگر است: «هر کس چیزی را دوست داشت با او محشور می‌شود هر چند سنگی باشد». ۴۸۲

از هر گوهری کمیابتر و گرانتتر

به راستی اهل یقین که دارای اوصاف مزبور باشند، همیشه عزیزالوجود و کمیاب بوده‌اند بویژه در زمان ما.

دی شیخ با چراغ
همی گشت گرد
شهر
کز دیو و دد ملولم و
انسانم آرزو است

گفتم که یافت می
نشود گشته‌ایم ما
گفت آنکه یافت می
نشود آنم آرزو است

۴۸۲ (۱) - «من أحب شيئاً حشره الله معه ولو كان حجراً»، (سفينة البحار / لغت حب). E\.

«زن صاحب یقین از مرد صاحب یقین عزیزتر (کمیا بتر و قیمتی تر) و مرد با یقین عزیزتر از یاقوت سرخ است»^{۴۸۳} (مراد از مؤمن در این روایت شریفه مؤمن کامل است).

ابوبصیر گوید که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «اسلام درجه‌ای است (از درجات و مقامات) گفتم بلی، فرمود: و ایمان درجه‌ای است بالاتر از اسلام. گفتم: بلی.

فرمود: و تقوا به یک درجه بالاتر از ایمان. گفتم: بلی. فرمود: و یقین یک درجه برتر از تقواست. گفتم: بلی. فرمود: پس چیزی کمتر از یقین به مردم نرسیده (یعنی یقین در بین مردم از هرچیز کمتر است) و جز این نیست که شما به پست‌ترین درجات

^{۴۸۳} (۲) ۱- قال علیه السلام: «الْمُؤْمِنَةُ أَغْرٌ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنُ أَغْرٌ مِنَ الْكَيْبَرِيَةِ الْأَخْتَرِ...» (کافی ۲ / ۲۴۲ / باب قلة عدد المؤمنين). E\.

اسلام بستگی دارید و بترسید از اینکه ناگهان از دست شما بیرون رود». ۴۸۴

خوب توجه فرمایید که امام علیه السلام به مثل ابی بصیر می فرماید: بترس از اینکه مختصر

(۱) - «من احب شیئاً حشره الله معه ولو كان حجراً»،
(سفینه البحار / لغت حب).

(۲) - قال علیه السلام: «المؤمنه اعزُّ من المؤمنِ
والمؤمن اعزُّ من الکبیرتِ الأحمرِ...»، (کافی ۲ / ۲۴۲
باب قلۀ عدد المؤمنین).

(۳) - ... قال علیه السلام: «فما أوتیَ النَّاسُ أَقْلَ من
الیقینِ وَإِنَّمَا تَمَسَّكْتُمْ بِأَدْنَى الْإِسْلَامِ فَإِیَّاكُمْ أَنْ یَنْفَلِتَ
من یدیکم»، (کافی ۲ / ۵۲ / ح ۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۷

۴۸۴ (3) - ... قال علیه السلام: «فما أوتیَ النَّاسُ أَقْلَ من یدیکم»، (کافی ۲ / ۵۲ / ح ۴) E\.

ایمانت از دست بیرون رود، پس امثال ما چقدر باید بترسیم و دائماً به خداوند بنالیم که ما را نگهدارد و همیشه ورد زبانمان دعای غریق باشد: «یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا مقلب القلوب! ثبت قلبی علی دینک».

علی بن جعفر علیه السلام گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «نه هر کس به ولایت ما قایل باشد مؤمن است (یعنی همه آنها که شیعه خوانده می شوند مؤمن کامل و صاحب یقین نیستند) بلکه آنها سبب انس و آسایش صاحبان ایمان و یقین اند».^{۴۸۵}

همه اصحاب گمراه شدند بجز سه نفر

«حمران بن اعین» گوید به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم فدایت شوم! چقدر ما (یعنی شیعیان) کم هستیم به طوری که اگر همه ما بر گوسفندی

^{۴۸۵} (۱) - «لَیْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ یُؤْمِنُ بِمُؤْمِنًا وَلَکِنْ جَعَلُوا اَنْسًا لِلْمُؤْمِنِینَ»، (کافی ۲ / ۲۴۴ / باب فلة عدد المؤمنین / حدیث ۷) E\.

جمع شویم آن را تمام نمی‌کنیم (یعنی یک
گوسفند طبخ شده همه ما را سیر می‌کند و زیاد هم
می‌آید چون تعداد شیعه کم است).

امام فرمود: «از این شگفت‌تر تو را خبر گویم،
جماعت مهاجر و انصار پس از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم منحرف شدند و از حق برگشتند
مگر سه نفر (سلمان، ابوذر و مقداد)».

«حمران» گوید گفتیم: حال عمار چگونه بود؟

فرمود: «خدا عمار را رحمت کناد، با امام خود
بیعت کرد و در راه حق شهید گشت».

پس پیش خودم گفتیم مقامی برتر از شهادت نیست
پس امام علیه السلام به من نظر کرد و فرمود: «شاید
پنداشته‌ای که عمار مانند آن سه نفر است؟ نه چنین
است».^{۴۸۶}

^{۴۸۶} (۲) (۱) - کتاب/۲ / ۲۴۴، کتاب الایمان والکفر/ باب قلت عدد المؤمنین. E\

مقداد، دارنده قلب پولادین

در روایت دیگر است که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از

(۱) - «لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ بِوَلَايَتِنَا مُؤْمِنًا وَلَكِنْ جُعِلُوا
أَنْسَاءً لِلْمُؤْمِنِينَ»، (کافی ۲ / ۲۴۴ / باب قلّه عدد
المؤمنین / حدیث ۷).

(۲) - کافی / ۲ / ۲۴۴، کتاب الایمان والکفر / باب قلت
عدد المؤمنین.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۸

حق برگشتند مگر سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد».
راوی پرسید: عمار چگونه بود؟ فرمود: «او هم از
حق برگشت لکن توبه کرد و به حق پیوست. پس
فرمود: اگر کسی را بخواهی که هیچ شک نکرده و

چیزی بر دلش نگذشت پس آن مقدار است، اما سلمان، پس بر دلش گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام اسم اعظم را می‌داند اگر آن را بخواند مردم هلاک می‌شوند (یعنی در دل خود اعتراض مختصری به آن حضرت داشت که چرا نفرین نمی‌کند) و اما ابوذر پس امیرالمؤمنین علیه السلام به او امر به سکوت فرمود و اینکه به سرزنش مردم مانع اعتنا نکند پس سخن گفت: (یعنی تقيه نکرد و حال آن که امر به تقيه داشت)».

اهل یقین و اطاعت امر امام (ع)

«مأمون رقی» گفت در خدمت آقایم حضرت صادق علیه السلام بودم که وارد شد «سهل بن حسن خراسانی»، سلام کرد بر آن حضرت و نشست و گفت یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! از برای شماست رأفت و رحمت و شما اهل بیت امامتید چه مانع است شما را که از حق خود بنشینید

به آنکه می‌یابی از شیعیان صد هزار نفر که مقابلت
شمشیر بزنند.

حضرت فرمود: «بنشین ای خراسانی! پس فرمود:
ای حنفیه! تنور را گرم کن»، پس آن کنیز تنور را
گرم کرد که مانند آتش سرخ شد و بالای آن سفید
گردید آنگاه فرمود:

«ای خراسانی! برخیز و در تنور بنشین». مرد
خراسانی عرض کرد ای آقای من! یابن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم! مرا به آتش عذاب مکن
و از من بگذر خدا از تو بگذرد.

فرمود: «از تو گذشتم. پس در این حال بودیم که
«هارون مکی» وارد شد و نعلین خود را به انگشت
سبّابه گرفته بود، عرض کرد: «السلام علیک یابن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم!».

حضرت فرمود: «نعلین را از دست بپنداز و در تنور بنشین». راوی گفت هارون نعلین را از دست انداخت و در تنور نشست و حضرت رو به مرد خراسانی کرد و شروع نمود با او حدیث خراسان گفتن مانند کسی که آن را مشاهده می کند.

پس فرمود: «ای خراسانی! برخیز و نظر کن به داخل تنور».

گفت برخاستم و در تنور نظر کردم دیدم هارون را که چهار زانو نشسته آنگاه از

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۸۹

تنور بیرون آمد و بر ما سلام کرد.

حضرت فرمود: «در خراسان چند نفر مثل این مرد هست؟».

گفت: به خدا قسم یک نفر هم نیست!

فرمود: «ما خروج نمی‌کنیم در زمانی که نمی‌بینی در آن پنج نفر که یاور ما باشند، ما داناتریم به وقت خروج.»^{۴۸۷}

نشانه‌های دیگر اهل یقین

باید آثار یقین به امور اعتقادیه از او آشکار شود و صدق یقین او دانسته گردد و در بحث مجاری یقین، آثار یقین صادق به تفصیل گفته شد و در این مقام چند مورد مهم آن به‌طور اختصار یادآوری می‌شود.

۱. اعتقاد به توحید افعالی واجب است

از آن جمله توحید افعالی است یعنی یقین داشته باشد که تمام اجزای جهان آفرینش چنانکه اصل هستی آنها از خداست، آثار و خواص موجود آنها هم از خداست؛ مانند سردی و تری آب و گرمی و

^{۴۸۷} (۱) - منتهی الآمال / ۲ / معجزات حضرت صادق علیه السلام. E\

خشکی آتش و روشنایی و حرارت نور آفتاب و همچنین آثار سایر مرکبات.

بلکه افعال اختیاری بشر هم چون متوقف بر اذن و خواست و قضای الهی است از این جهت مستند به خداست؛ یعنی چنانکه برگ از درخت بدون اذن و مشیت و علم الهی نخواهد افتاد، همچنین کلمه‌ای از دهان انسان بدون علم و اذن خداوند بیرون نمی‌آید.

یقین صادق به توحید افعالی

شرح توحید افعالی در بحث شرک گذشت، در اینجا باید متذکر شد که لازم است یقین صادق به این توحید پیدا کرد که در صدها آیه از قرآن مجید به آن امر شده است و

(۱) - منتهی الآمال ۲ / معجزات حضرت صادق علیه السلام.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۰

اگر کسی به راستی توحید افعالی را دانست و دلش به نور یقین به آن روشن شد، توکلش بر خدا خواهد شد و بس، در برابر قضای پروردگارش راضی و تسلیم و به برکت آن نور، از شر خشم و حقد و حسد و بدخلقی محفوظ و در برابرش از نعمت آسایش و دوستی و حسن خلق بهره‌مند می‌گردد؛ چنانچه گذشت.

۲. روزی هر آفریده‌ای بر خداست

از آن جمله است یقین به اینکه خداوند روزی بندگان را بر عهده گرفته است؛ چنانچه فرموده:

«نیست جنبنده‌ای مگر اینکه روزیش برعهده خداوند است». ۴۸۸

باید انسان یقین داشته باشد که روزی مقدرش به او خواهد رسید و هیچ آفریده‌ای جلو آن را نتواند بگیرد. اگر این یقین صادق شد؛ یعنی به راستی دلش به نور یقین روشن گشت و تیرگی واهمه را از بین برد، از شرور حرص نگهداشته می‌شود و بر چیزی که به او نرسیده اسفناک نمی‌گردد؛ چنانچه پیش از این گذشت.

۳. یقین به ثواب و عقاب

از آن جمله است یقین به ثواب و عقاب که در برابر عقاید و گفتارها و کردارهای همه، پاداشهایی است:

۴۸۸ i\1- وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا... (هود/۶). E\.

«پس هر کس هموزن ذره‌ای کردار نیکی کند آن را خواهد دید و هر کس هموزن ذره‌ای کردار زشتی کند آن را نیز خواهد دید».^{۴۸۹}

و به یقین بداند که نسبت ثواب به طاعات مثل نسبت سیری به نان است؛ یعنی چنانکه شخص گرسنه خواهان نان است و دریافتن آن حریص و آن را نگهدار می‌باشد، طالب ثواب الهی هم در طاعات، حریص و در حفظ آنها کوشا است. و نسبت عقاب را به گناهان نسبت سموم به هلاکت داند؛ چنانکه از هر سمی و جانور کشنده‌ای فرار می‌کند،

(۱) - وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا ...،
(هود / ۶).

(۲) - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، (زلزال / ۷ - ۸).

^{۴۸۹} ۱\۲ - (2) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، (زلزال / ۷ - ۸)، E\.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۱

از هر گناهی پرهیزد. و خلاصه هر گاه دل، به نور یقین روشن گردد نسبت به طاعات کوشا و حریص می شود؛ چنانکه از گناهان سخت در پرهیز است و همیشه مراقب گفتار و کردار خود است که مبادا هلاک شود.

هر اندازه این نور یقین بیشتر دل را بگیرد، این حرص و پرهیز بیشتر می گردد.

۴. خدای دانا با ماست

دیگر یقین به اینکه خداوند همیشه و در همه جا و در همه حال با بنده است و محیط بر اوست: «او با شما است هر جا که باشید»^{۴۹۰} و هیچ چیز از پنهان و آشکار از او مخفی نیست: «می داند خیانت دیده‌ها را و آنچه در دلها پنهان می کنید».^{۴۹۱}

^{۴۹۰} i(1)-\i ... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ، E\... (حدید/ ۴)، E\.

^{۴۹۱} i(2)-\i يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، E\ (غافر/ ۱۹)، E\.

این مطلب نزد هر مسلمان مسلم است لکن باید یقین صادق به آن داشت به تفصیلی که ذکر شد. نتیجه یقین به آن این است که دیگر خلوت و جمعیت برایش یکسان است و همیشه خود را در محضر سلطان حقیقی و ملک به حق دانا و بینا و توانای مطلق می‌بیند و در هر حال از هر حرکتی که خلاف ادب باشد در پرهیز است و چون می‌داند که باطنش نزد خداوند آشکار است در اصلاح باطن خود بیش از اصلاح ظاهرش برای مردمان می‌کوشد.

پاها را هم دراز نمی‌کند

در حالات «محقق اردبیلی» نقل شده چهل سال آخر عمرش در خلوت و جلوت، پاها را دراز نکرد، حتی هنگام خوابیدن و چون سبب آن

را می‌پرسیدند می‌فرمود: «چون در محضر پروردگارم، خجالت می‌کشم».

و این مطلب در حالات چند نفر دیگر نیز نقل شده است.

در حالات دیگری است که در بستر مرگ نمی‌گذاشت پایش را دراز کند و می‌گفت

(۱) - ... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ...، (حدید / ۴).

(۲) - يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، (غافر / ۱۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۲

عمری است در محضر پروردگارم بی‌ادبی نکردم الحال که می‌خواهم بمیرم چگونه بی‌ادبی کنم و چون در حال احتضار پایش را به قبله نمودند

معذرت طلبید و گفت پروردگارا چون در این حال
امر تو است راضی شدم.

از دیگری نقل شده که صدای بلند نمی‌داده و
می‌گفته صدای بلند در محضر سلطان حقیقی خلاف
ادب است.

خواننده گرامی! حال این بزرگان را قیاس کن با
کسانی که در محضر پروردگار عالمیان حرفهای
زشت و ناروا و ناسزا از دهانشان بیرون می‌آید و از
اینجا تفاوت اهل یقین و دیگران را بفهم.

استغفار معصومین از ترک ادب

از آنچه ذکر شد مطلب مهم دیگری نیز دانسته
می‌گردد، برای تنوع در مطالب کتاب آن را هم
ذکر می‌کنیم هرچند بیرون از بحث ماست و آن
موضوع گناه معصومین و آنچه از سوز و گداز و ناله
و استغفارشان به ما رسیده است با اینکه قطعاً

بی‌گناهند، پس مقداری از ناله‌های ایشان برای سرگرمیهای خود به امور مباح که لازم بوده مانند خوردن و خوابیدن بوده که اشتغال به این امور را در محضر رب‌العالمین خلاف ادب می‌دیدند و چون برای رعایت جنبه بشریت ناچار از آنها بودند، لذا معذرت می‌طلبیدند؛ چنانچه از جمله فقرات مناجات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل ابودرداء این است:

«ای کاش! می‌دانستم هنگام غفلت‌هایم از حضور تو و پرخواییم حالم چگونه است آیا تو نظر رحمت را از من برداشته‌ای یا به نظر لطف به من می‌نگری.»^{۴۹۲}

و نیز مقداری از این ناله و استغفارها برای حالاتی بود که در آن استغراق تام نبوده است؛ یعنی توجهی که مناسب حضرت آفریدگار باشد به

^{۴۹۲} (۱) - «لیت شعری ابغفلاقی معرض أنت عتی أم ناظر إلی»، (بخاراانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۲۱). E\.

طوری که از خود بی خود شده جز به خدا اصلاً
توجهی نداشته است.

(۱) - «لیت شعری ابغفلاتی معرض أنت عنی أم ناظر
إلی»، (بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۲۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۳

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه
عرض می کند: «کسی که خوبیهایش بدی است،
پس چگونه بدیهایش بد نباشد». ۴۹۳

فرزندش حضرت سجاد علیه السلام هم می گفت:
«پس توشه راهم کم است نمی بینم مرا به منزل
برساند، آیا برای کمی توشه بگیریم یا برای درازی
راه؟». ۴۹۴

خویهای پسندیده شاخه های درخت یقین

۴۹۳ (۱) - «... من کانت محاسنه مساوی فكيف لا تكون مساویه مساوی...» (دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه - مفاتیح الجنان) E\.

۴۹۴ (۲) - «فزادی قلیل لا اراه مبلغاً اللزاد أبکی أم لبعده مسافتی»، (بحار الانوار ج ۹۹، ص ۱۹۸) E\.

و این نور یقین به حضور حق تعالی، در هر دلی روشن شود، صفات کمالی «حیا، یم، امید، دلشکستگی، خشوع و ...» در او پیدا می‌شود و این اخلاق نیک هم موجب انواع طاعات و عبادات می‌گردد.

در حقیقت، یقین در هر یک از موارد مذکوره مانند درختی است که اخلاق حمیده شاخه‌های آن و طاعات و عبادات که آثار آن اخلاق نیک است، برگها و میوه‌های آن می‌باشد.

از این بیان به خوبی دانسته شد که اساس تمام خیرات و سعادات، «یقین» است.

از مصاحبت با ناجنس احتراز کنید

کسی که سعادت همنشینی با اهل یقین بهره‌اش شد، باید قدردانی کند و از آن بهره‌مند شود.

شرط بهره‌مندی از آن، پرهیز از مصاحبت اهل
جهل و شک و وسوسه است، همچنین کسی که اهل
یقین را نیافت، باید از مصاحبت ضدّ ایشان فرار
کند.

صحبت نیکانت گر باری از همصحبت
نبود نصیب بد می‌گریز

(۱) - «... مَنْ كَانَتْ مَحَاسِنُهُ مَسَاوِي فَكَيْفَ لَا تَكُونِ
مَسَاوِيهِ مَسَاوِي ...»، (دعای امام حسین علیه السلام
در روز عرفه - مفاتیح الجنان).

(۲) - «فزادی قلیل لا اراه مبلّغاً للزّاد أبکی أم لبعده
مسافتی»، (بحار الانوار ج ۹۹، ص ۱۹۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۴

زیرا مصاحبت آنها بر جهل و شک و سایر عیبهایش می‌افزاید بلکه پاره‌ای از عیبها را که نداشت دارا می‌شود و از اینجاست که در آیات و روایات از همنشینی جهال و اشرار نهی شده است.

اهل غفلت شما را متأثر نکنند

«پس بردباری کن که وعده خداوند حق است، پس خفیف (بی‌وزن و بی‌قدر) نسازد تو را کسانی که اهل یقین نیستند».^{۴۹۵}

از این آیه شریفه به خوبی دانسته می‌شود که همنشینی کسانی که یقین ندارند موجب حقارت و پستی شخص می‌شود و در نتیجه او را از مقام انسانیت و درجات رفیع روحانیت و آثار بزرگ یقین بی‌بهره می‌سازد. پس صبر بر تنهایی بهتر از مصاحبت بی‌یقین است.

^{۴۹۵} i\1- (1) فاصِرٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْحَبُونَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (روم / ۶۰). E\

«و پیروی مکن کسی که دلش را از یاد خودمان غافل ساختیم (یعنی توفیق یاد خود را از او گرفته و گرفتار خذلانش کردیم به سبب استحقاقش) و پیروی کرده است هوای نفس خود را و کارش تجاوز کاری است».^{۴۹۶}

«تو را باز ندارد از قیامت کسی که به آن ایمان نیاورده و هوای خود را پیروی کرده، پس هلاک شوی».^{۴۹۷}

«پس منشین بعد از یاد با گروه ستمگران^{۴۹۸} (یعنی کسانی که از یاد خدا بی خبرند با آنان منشین)».

از بی خبران دوری کن و گرنه از آنهایی

در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش چنین است: «دوری کن از اهل شرّ و از

^{۴۹۶} ... وَلَا تَطِيعْ مَنْ أَعْتَمَلْنَا قَلْبُهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا، E\، (كهف / ۲۸)، E\.

^{۴۹۷} ... فَلا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَآ يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَبَزَى، E\، (طه / ۱۶)، E\.

^{۴۹۸} ... فَلا تَتَّبِعْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، E\، (انعام / ۶۸)، E\.

(۱) - فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ، (روم / ۶۰).

(۲) - ... وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا، (كهف / ۲۸).

(۳) - فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَن لَّيُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى، (طه / ۱۶).

(۴) - ... فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، (انعام / ۶۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۵

هر که تو را از یاد خدا و یاد مرگ باز می‌دارد به وسیله گفتارهای فریبنده و بی سر و ته خود (و اگر از آنها دور نشدی) از آنها می‌شوی».^{۴۹۹}

^{۴۹۹} (۱) - «بائن اهل الشر ومن يصدك عن ذكر الله عزوجل وذكر الموت بالباطيل المزخرفة والاراجيف الملققة تكن منهم»، من لا يحضره الفقيه، ۴ / ۳۸۵ E\.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «به هر چیزی که برای دینت سودی ندارد اعتنایی مکن و در همنشینی با آن میل نکن به درستی که هرچه جز خدا، از بین رفتنی است و عاقبت ندارد».^{۵۰۰}

و از سخنان علی علیه السلام است: «پرهیز کن از معاشرت بدان، به درستی که اینها مانند آتشند که همنشینی شان [انسان را] می‌سوزاند».^{۵۰۱}

و: «از کسی که عیبهای مردمان را بازرسی می‌کند دوری کن به درستی که همنشین ایشان از آنها است».^{۵۰۲}

و: «از دوستی با دروغگو پرهیز؛ زیرا چیزی که دور است بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می‌کند».^{۵۰۳}

^{۵۰۰} (۲) (۱) - «انظر الى كل يفيدك منفعة في دينك فلا تعتدن به ولا ترغبن في صحبته فان كل ماسوى الله تبارك وتعالى مضحك وخيم عاقبته»، (قرب‌الاسناد/ چاپ جدید/ ۵۱/

ش ۱۶۷) E\.

^{۵۰۱} (۳) (۱) - «اياك ومعاشره الاشرار فائتھم كالنار مبائرھا تحرق»، (شرح غرر ۲ / ۲۸۹) E\.

^{۵۰۲} (۴) (۱) - «اياك ومعاشره متبعي غيوب الناس فائھ لم ينلھم مصاحبھم منهم»، (شرح غرر ۲ / ۲۹۱) E\.

^{۵۰۳} (۵) (۱) - «اياك ومصادقة الكذاب فائھ يقرب عليك البعيد ويبعد عليك القريب»، (شرح غرر ۲ / ۲۹۲) E\.

و: «پرهیز از همنشینی گنهکاران؛ زیرا کسی که به کاری خشنود باشد مانند بجا آورنده آن است». ۵۰۴

و: «بدترین برادرانت و فریب دهنده‌ترین آنها کسی است که تو را به دنیا سرگرم

(۱) - «بائن اهل الشر ومن یصدک عن ذکر الله عزوجل و ذکر الموت بالباطیل المزخرفة والاراجیف الملقه تکن منهم»، من لا یحضره الفقیه، ۳۸۵ / ۴

(۲) - «انظر الی کل یفیدک منفعه فی دینک فلا تعتدن به ولا ترغبن فی صحبتہ فان کل ماسوی الله تبارک و تعالی مضمحل وخیم عاقبتہ»، (قرب الاسناد / چاپ جدید / ۵۱ / ش ۱۶۷).

۵۰۲ (۶ i) - «ایاک و مصاحبة اهل الفسوق فان الراعی یفعل ففهم کالداحل معہم»، (شرح غرر / ۲ / ۳۰۶). E\

(۳) - «إِيَّاكَ وَمُعَاشِرَةَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهُمْ كَالنَّارِ مُبَاشِرَتِهَا
تُحْرَقُ»، (شرح غرر ۲ / ۲۸۹).

(۴) - «إِيَّاكَ وَمُعَاشِرَةَ مُتَتَبِعِي عِيُوبِ النَّاسِ فَإِنَّهُ لَمْ
يَسَلِّمْ مُصَاحِبُهُمْ مِنْهُمْ»، (شرح غرر / ۲ / ۲۹۱).

(۵) - «إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ
الْبَعِيدَ وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ»، (شرح غرر ۲ / ۲۹۲).

(۶) - «إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ أَهْلِ الْفُسُوقِ فَإِنَّ الرَّاغِبِينَ
بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ مَعَهُمْ»، (شرح غرر ۲ / ۳۰۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۶

کند و از آخرت باز دارد». ۵۰۵

و: «همنشینی با بدان کسب شر کردن است مانند
بادی که از مردار بگذرد بوی گند با خود
بردارد». ۵۰۶

۵۰۵ (1) - «سُرَّاءُ حَوَانِكَ وَاعْتَنَّهُمْ لَكَ مِنْ اِغْرَاكَ بِالْعَاجِلَةِ وَالْهَالِكِ عَنِ الْاِجْلَةِ»، (شرح غرر / ۴ / ۱۷۴). E\.

۵۰۶ (2) - «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تُكْسِبُ الشَّرَّ كَالرَّيحِ إِذَا مَرَّتْ بِالْبَيْتِ حَمَلَتْ نَبْتًا»، (شرح غرر / ۴ / ۲۰۵). E\.

و: «همنشینی با دنیا پرستان، فراموشی دهنده ایمان و کشاننده به فرمانبرداری شیطان است».^{۵۰۷}

«و از بزرگترین بلاها همنشینی با بی‌خرد است».^{۵۰۸}

حضرت سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود: «با پنج طایفه همنشینی مکن و با آنها سخن مگو و دوستی مکن در هیچ راهی، آنها دروغگو، فاسق، احمق، قطع کننده رحم و بخیل اند»^{۵۰۹} و مفسد هر یک را بیان فرموده است.

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود

چنانکه مقامهای مادی و دنیوی هرچه بالاتر رود و با ارج تر باشد زحمت و رنج رسیدن به آن نیز بیشتر است؛ مثلاً زحمت رسیدن به ریاست بر دهکده یا

^{۵۰۷} (3) (i) - «مجالسةُ أبناءِ الدُّنیا مُنْساءٌ لِإیمانِ قَائِدَةٍ إِلَى طاعةِ الشَّیطانِ»، (شرح غرر ۶ / ۱۴۷) E\.

^{۵۰۸} (4) (i) - «مُصاحبةُ الجاهلِ مِنْ أعْظَمِ البلاءِ»، (شرح غرر ۶ / ۱۲۹) E\.

^{۵۰۹} (5) (i) - «یا بنی! انظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا تراقبهم فی طریق...»، (کافی ۲ / ۳۷۶) E\.

بخش نسبت به زحمت ریاست بر شهر یا استان یا
کشوری قابل مقایسه نیست.

همچنین کسی که همتش رسیدن به مقام یقین و
سایر مقامات روحانی و همنشینی با آل محمد صلی
الله علیه و آله و سلم است، باید بداند که بدون
زحمت و رنج به دست نمی آید.

مقامات دنیوی ممکن است گاهی بدون رنج به
انسان برسد، اما مقامات آخرتی

(۱) - «شَرُّ أَخْوَانِكَ وَأَعَشَّهُمْ لَكَ مَنْ اغْرَاكَ بِالْعَاجِلَةِ
وَالْهَاكِ عَنِ الْآجِلَةِ»، (شرح غرر / ۴ / ۱۷۴).

(۲) - «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تُكْسِبُ الشَّرَّ كَالرِّيحِ إِذَا مَرَّتْ
بِالنَّيْنِ حَمَلَتْ نِتْنًا»، (شرح غرر / ۴ / ۲۰۵).

(۳) - «مُجَالَسَةُ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا مَنَسَاءٌ لِلْإِيمَانِ قَائِدَةٌ إِلَى
طَاعَةِ الشَّيْطَانِ»، (شرح غرر / ۶ / ۱۴۷).

(۴) - «مُصَاحِبَةُ الْجَاهِلِ مِنَ اعْظَمِ الْبَلَاءِ»، (شرح غرر
۱۲۹ / ۶).

(۵) - «يا بني! انظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تحادثهم
ولا ترافقهم في طريق...»، (کافی ۲ / ۳۷۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۷

این طور نیست و بدون سعی و کوشش، نصیب کسی
نمی‌شود (مگر خدا بخواهد) چنانچه فرموده:
«نیست برای انسان مگر آنچه را کوشیده و حتماً
کوششش را خواهد دید».^{۵۱۰}

و: «کسی که آخرت را بخواهد و برای آن بکوشد
در حالی که با ایمان باشد، پس ایشانند که
کوشش‌شان پاداش داده شده است».^{۵۱۱}

^{۵۱۰} i\ 1) - i\ ۱) وَأَنَّ لِيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى، (نجم / ۳۹ - ۴۰). E\
^{۵۱۱} i\ 2) - i\ ۲) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا، (اسراء / ۱۹). E\
www.i20.ir 776

و: «و کسانی که بکوشند در راه ما البته آنها را به راههای خودمان راهنمایی کنیم و خداوند با نیکوکاران است.»^{۵۱۲}

و آیات و روایات در اینکه بدون مجاهده کسی به درجات آخرتی نمی‌رسد، بسیار است.

پس باید با نفس جهاد کرد

بنابراین، باید خوشی و آسایش را برای عالم باقی گذارد و این مدّت اندکی را که در عالم فانی است بر رنج و محنت مخالفت نفس و هواهای آن بردباری کند و از شهوات حیوانی و لذتهای نفسانی باید دوری کند، بلکه از لذتهای مباح هم که بیش از مقدار لازم است، باید صرف نظر نمود؛ زیرا فرو رفتن در آنها موجب انس به دنیا و فراموشی آخرت است که در نتیجه از تدارک توشه سفر آخرت باز می‌ماند تا جایی که به دنیا دلخوش شده مانند کسی

^{۵۱۲} i(3) - وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لِنَهْدِيَهُمْ شُبُلًا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ، E\، (عنکبوت/ ۶۹). E\.

که مسافر نیست و عالم دیگری نداشته و آن را باور ندارد خواهد شد: «آیا به زندگی دنیا در عوض آخرت خشنود شدید؟...»^{۵۱۳}.

سخنانی از پیشوای مجاهدین

سرور مجاهدین و پیشوای متقین امیرالمؤمنین -
صلوات الله علیه - می فرماید:

(۱) - وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيَهُ سَوْفَ
يُرَى، (نجم / ۳۹ - ۴۰).

(۲) - وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَأُولَئِكَ كَانَتْ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا، (اسراء / ۱۹).

(۳) - وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ
الْمُحْسِنِينَ، (عنكبوت / ۶۹).

^{۵۱۳} i\۱(4) ... أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ... E\، (توبه / ۳۸). E\

(۴) - ... أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَوَةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَخْرَةِ ...، (توبه / ۳۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۸

«بهترین جهادها، جهاد با نفس است از میلهای آن و بازداشتن او است از خوشیهای دنیا».^{۵۱۴}

«اول حکمت، ترک خوشیهاست و آخر آن دشمن داشتن هر چه ازین رفتنی است».^{۵۱۵}

«بر هر دلی که به دنیا فریفته شده حرام است ملکه تقوا در آن جای گیرد».^{۵۱۶}

«اساس تمام آفتها (نکبتها و بلاها) فرو رفتن در خوشیهای دنیا است^{۵۱۷} (و دویدن برای رسیدن به آنها)».

^{۵۱۴} (1) - «أَفْضَلُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَى وَفِطَائِمِهَا عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا»، (شرح غرر ۲ / ۴۴۵). E\.

^{۵۱۵} (2) - «أَوَّلُ الْحِكْمَةِ تَرْكُ اللَّذَاتِ وَأَخْرَاجُ مَثُثِ الْفَانِيَاتِ» (شرح غرر ۲ / ۴۸۰). E\.

^{۵۱۶} (3) - «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَوَلِّئٍ بِالدُّنْيَا أَنْ يَسْكُنَهُ التَّقْوَى»، (غرر ۳ / ۴۰۵). E\.

^{۵۱۷} (4) - «رَأْسُ الْأَفَاتِ الْوَلُؤُ بِاللَّذَاتِ»، (غرر ۴ / ۵۱). E\.

«در شگفتم از کسی که بد عاقبتی خوشیهای دنیا را دانسته چگونه عفت نفس را پیشه نمی کند».^{۵۱۸}

و به راستی اگر عاقلی در عواقب و خیم خوشیهای دنیا تدبیر کند؛ یعنی در پرخوری خوراکهای لذیذ و افراط در امور جنسی و حرص در جمع مال و ریاست طلبی و شهرت جویی و در حالات کسانی که روش آنها چنین بود و به چه نکتهایی دچار شدند اگر راستی تدبیر شود از تمام اینها صرف نظر می کند.

پرده رنگین به یاد دنیا می اندازد

«پرده‌ای که بر آن نقشهایی بود بر در خانه پیغمبر آویزان بود، به یکی از همسرانش فرمود این را از نظر من پنهان کن؛ زیرا هرگاه به آن می نگریم به یاد دنیا و زینتهایش می افتیم».

^{۵۱۸} (۵۱) - «عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ سُوءَ عَوَاقِبِ اللَّذَاتِ كَيْفَ لَا يَعْفُ»، (غرر / ۴ / ۳۳۷). E\.

«آری، از دنیا به دلش رویگردان شد و یادش را از
نفس خود می‌رانید و دوست

(۱) - «أَفْضَلُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَىٰ وَفِطَامُهَا
عَنِ لَذَّاتِ الدُّنْيَا»، (شرح غرر ۲ / ۴۴۵).

(۲) - «أَوَّلُ الْحِكْمَةِ تَرْكُ اللَّذَّاتِ وَآخِرُهَا مَقْتُ
الْفَانِيَاتِ» (شرح غرر ۲ / ۴۸۰).

(۳) - «حَرَامٌ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَوَلِّهِ بِالدُّنْيَا أَنْ يَسْكُنَهُ
التَّقْوَىٰ»، (غرر ۳ / ۴۰۵).

(۴) - «رَأْسُ الْآفَاتِ الْوَلَّهُ بِاللَّذَّاتِ»، (غرر ۴ / ۵۱).

(۵) - «عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ سَوْءَ عَوَاقِبِ اللَّذَّاتِ كَيْفَ
لَا يَعْفُ»، (غرر ۴ / ۳۳۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۲۹۹

داشت زینت دنیا از نظرش پنهان شود تا از آن لباس و اثاث فاخر تهیه نکند و آن را قرارگاه خود نداند و امید ماندن در آن نداشته باشد...»^{۵۱۹}.

به دست خود عقل را خراب کردن

حضرت صادق علیه السلام فرمود^{۵۲۰}: «هر کس سه چیز را بر سه چیز دیگر چیره سازد، پس مانند این است که به دست خود عقلش را خراب کرده است. کسی که نور تفکر خود را خاموش و تاریک سازد، به سبب درازی آرزویش (یعنی درازی آرزو سبب تاریکی دل و محرومیت از نور تفکر است) و کسی که حکمت و دانایی خویش را به سبب سخنان بیهوده از بین ببرد (سخنان بیهوده سبب محرومیت از حکمت است) و کسی که خاموش کند نور عبرت خود را به سبب شهوات نفسانیه‌اش (پیروی از

^{۵۱۹} (۱) - نصح البلاغه/ در وصف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. E\

^{۵۲۰} (۲) - «مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ: مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ وَحَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ وَأَطْلَمَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ وَمَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ»، (کافی / ۱ / ۱۷ / کتاب عقل و جهل). E\

شهوات مانع از عبرت گرفتن است) پس مثل این است که عقل خود را ضایع ساخته و کسی که عقلش را ضایع ساخت، دین و دنیای خود را تباه کرده است.»^{۵۲۱}

خداپرستی با هواپرستی نمی‌شود

غرض تذکر، خواننده است که با هواپرستی و پیروی از خواهشهای نفس به مقصد نمی‌رسد و اگر خیال کند بدون جهاد با نفس و مخالفت هوا، به مقامات روحانی و درجات آخرت می‌رسد، خیالی واهی و آرزویی باطل و برخلاف نص^{۵۲۱}

(۱) - نهج البلاغه / در وصف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

(۲) - «مَنْ سَلَّطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَأَنَّمَا أُعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ: مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ وَمَحَا

^{۵۲۱} (۳\i) - بقیه آیات و روایات در بحث دوستی دنیا در بخش دوم این کتاب یادآوری می‌شود. E\

طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ وَأَطْفَاءَ نُورِ عِبْرَتِهِ
بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ وَمَنْ
هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ»، (کافی ۱ / ۱۷ /
کتاب عقل و جهل).

(۳) - بقیه آیات و روایات در بحث دوستی دنیا در
بخش دوم این کتاب یادآوری می‌شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰۰

قرآن مجید و حکم عقل است؛ زیرا خداپرستی و
هواپرستی ضد یکدیگرند و جمع نمی‌شوند.

اگر بنده بود رفتارش چنین نبود

در کتاب «مجالس المؤمنین» و غیر آن در حالات
«بشر حافی» نقل نموده‌اند که روزی حضرت موسی
بن جعفر علیه السلام در بغداد عبور می‌فرمود؛ چون
به در خانه بشر رسید، صدای طرب و آوازه خوانی
بلند بود. در آن حال کنیزی از خانه‌اش بیرون شد،

حضرت پرسیدند صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ عرض کرد آزاد است و دارای غلامان می‌باشد.

حضرت فرمود: «بلی آزاد است (یعنی از بندگی خدا) و اگر بنده بود، رفتارش چنین نبود».

کنیز چون به خانه برگشت، بشر از او پرسید با که سخن می‌گفتی، کنیز گفت شخصی چنین و چنان گفت.

بشر با پای برهنه دنبال آن حضرت دوید و به دست آن حضرت توبه کرد و «از بندگان خدا شد».

تنها با بندگی خشنودی خدا است

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای که قسمتی از آن قبلاً نقل شد، می‌فرمود:

«آیا با این بی‌بندوباری و بی‌ورعی و گنهکاری، می‌خواهید به جوار قدس خداوندی برسید و عزیزترین دوستانش گردید؟ نه، شما کجا و قرب او [کجا]! خداوند فریب داده نمی‌شود از بهشتش (تا حقیقت تقوا نباشد کسی به بهشت نرود) و به رضای او نتوان رسید مگر به وسیله اطاعت و بندگی کردن او.»^{۵۲۲}

(۱) - «... اَفْبِهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ وَتَكُونُوا اعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ؟ هَيْهَاتَ لَا يُخَدَعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ لَا تُنَالُ مَرْضَاتِهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ...»، (صبحی صالح / نهج البلاغه / خطبه ۱۲۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰۱

در بند هوای نفس و مرد آزاد

^{۵۲۲} (1) - «... اَفْبِهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ وَتَكُونُوا اعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ؟ هَيْهَاتَ لَا يُخَدَعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ لَا تُنَالُ مَرْضَاتِهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ...»، (صبحی صالح / نهج البلاغه / خطبه ۱۲۹). E\.

«آیا دیدی کسی که هوای نفسش را خدایش گرفته
[بود]». ۵۲۳

هواپرستی آن است که حرکت و سکون اعضا و
جوارح بر طبق میل نفس باشد؛ مثلاً تا میل به دیدن
صورتی کرد، فوراً چشم به آن اندازد هرچند حرام
باشد.

و تا میل به شنیدن سخنی نمود، فوراً گوش بگیرد
بدون اینکه حلال و حرام آن را در نظر بگیرد. و تا
چیزی را خواست، فوراً دست به آن دراز کند، یا
مقصدی را خواست به سوی آن برود، به طوری که
اگر کسی بگوید چرا چنین و چنان کردی،
می گوید «دلم خواست! میل بود!» یعنی مطیع و
برده هوا هستم، هرچه بخواهد همان را خواهانم.

[ولی] خداپرستی آن است که حاکم در وجودش
خدا باشد؛ به چیزی ننگرد مگر اینکه رضای خدا

۵۲۳ -\i (1) أَرَوَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْلَهُ...، E\...، (جائیه / ۲۳)، E\.

باشد. به سخنی گوش فراندهد، مگر اذن خدا باشد. دست به چیزی دراز نکند، مگر اینکه او خواهد. به جایی نرود مگر محلی که پسند او باشد به طوری که اگر از او پرسند چرا چنین و چنان کردی؟ بگوید «امر خدا بود» و اگر پرسند چرا چنین و چنان نکردی؟ بگوید «نهی خدا بود».

موانع تحصیل یقین

چنانچه گذشت، مقام یقین - که مقصد است - بسیار بزرگ و گرانبهاست، بنابراین، موانع رسیدن به آن هم سخت و زیاد است و بدون مجاهده در برطرف ساختن و از بین بردن آنها چگونه به مقصد می توان رسید، برای دانستن موانع این راه چند سطر شعری که گفته شده و در آنها به طور خلاصه و اجمال، موانع ذکر شده، نوشته می شود تا در ذهن خواننده جای گیرد.

موانع تا نگردانی ز درون خانه دل خود دور نایدت نور

(۱) - أَفْرَاءَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْلَهُ ... (جائیه / ۲۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰۲

موانع چون در این عالم چهار است	طهارت کردن از وی هم چهار است
نخستین از احداث ^{۵۲۴}	دور از معصیت ^{۵۲۶} وز شرّ و سواس ^{۵۲۷}
پاکی وانجاس ^{۵۲۵}	

^{۵۲۴} (i) 1 - حدث اصغر موجبات و نواقض وضو مانند بول و غائط، و حدث اکبر، موجبات غسل چون جنابت است. E\

^{۵۲۵} (i) 2 - انواع نجاسات: بول، غائط، منی، خون، مردار، سگ، خوک، مسکر مایع و کافر است. E\

^{۵۲۶} (i) 3 - «معصیت» به معنای ترک واجب یا فعل حرام است به تفصیلی که در کتاب «گناهان کبیره» ذکر شده است. E\

^{۵۲۷} (i) 4 - خاطره‌های ناروایی که شیطان بر دل آدمی می‌گذارد چه در اصول عقاید و چه در فروع عملی، مثل وسوسه در نماز که باید به آنها اعتنا نکند تا از شرش خلاص شود و اگر از آنها پیروی کند، هلاک خواهد شد. E\

سوم پاکی ز اخلاق
 ذمیمه^{۵۲۸} است
 که با وی آدمی
 همچون بهیمه است
 چهارم پاکی سر^{۵۲۹}
 است از غیر
 هر آنکو کرد حاصل
 این طهارت
 چو ذات گشت
 پاک از این همه
 شین
 که با وی آدمی
 همچون بهیمه است
 که اینجا منتهی
 می گرددت سیر
 شود بی شک سزاوار
 مناجات
 نمازت گردد آنگه
 قره العین^{۵۳۰}

خلاصه تمام این موانع، همان هواپرستی است و در
 بحث شرک در عبودیت به این مطلب اشاره شد و
 در اینجا به چند روایت دیگر اشاره می شود.

^{۵۲۸} (۱) 5 - به تفصیلی که در کتب اخلاقی مانند «معراج السعاده» ذکر شده و در بخش دوم این کتاب مهمات آن ذکر می شود. E\
^{۵۲۹} (۱) 6 - یعنی در دل جز حق تعالی نباشد و این در وقتی است که سزاوار علقه و محبت را تنها خدا داند و جز او را باطل شناخته باشد «کل شیء هالک الا وجهه» و از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که راست ترین شعر عرب در جاهلیت شعر لیبید است: E\
 «الا کل ثئی ما خلا الله باطل»
 وکل نعیم لا محالة زائل.»

^{۵۳۰} (۱) 7 - اشاره است به فرمایش نبوی صلی الله علیه و آله و سلم «قره عینی فی الصلوة» است. E\
www.i20.ir 790

دشمن ترین دشمنان، هوای نفس است

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «بترسید و پرهیز کنید هواهایتان را چنانکه از دشمنانتان می‌پرهیزید، هیچ چیز دشمن‌تر برای مردان از پیروی هواهایشان و نتیجه

(۱) - حدث اصغر موجبات و نواقض وضو مانند بول و غائط. و حدث اکبر، موجبات غسل چون جنابت است.

(۲) - انواع نجاسات: بول، غائط، منی، خون، مردار، سگ، خوک، مسکر مایع و کافر است.

(۳) - «معصیت» به معنای ترک واجب یا فعل حرام است به تفصیلی که در کتاب «گناهان کبیره» ذکر شده است.

(۴) - خاطره‌های ناروایی که شیطان بر دل آدمی می‌گذارد چه در اصول عقاید و چه در فروع عملی، مثل وسوسه در نماز که باید به آنها اعتنا نکند، تا از شرش خلاص شود و اگر از آنها پیروی کند، هلاک خواهد شد.

(۵) - به تفصیلی که در کتب اخلاقی مانند «معراج السعاده» ذکر شده و در بخش دوم این کتاب مهمات آن ذکر می‌شود.

(۶) - یعنی در دل جز حق تعالی نباشد و این در وقتی است که سزاوار علقه و محبت را تنها خدا داند و جز او را باطل شناخته باشد «کل شیء هالک الا وجهه» و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که راست‌ترین شعر عرب در جاهلیت شعر لبید است:

«الا كل شيء ما خلا
الله باطل
وكل نعيم لا محالة
زائل.»

(۷) - اشاره است به فرمایش نبوی صلی الله علیه و
آله و سلم «قرء عینی فی الصلوء» است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰۳

زبانهایشان نیست». ۵۳۱

«وامگذار نفس را با میلهایش؛ زیرا هواهایش در
هلاکتش می باشد و دردش، رها کردنش با
هواهایش و دارویش، باز داشتنش از میلهایش
می باشد». ۵۳۲

«دورترین حالات بنده از خداوند هنگامی است که
همتی جز شکم و فرجش نداشته باشد». ۵۳۳

۵۳۱ (۱) - «احذروا أهوانكم كما تحذرون أعدائكم فليس شيء أعدى للرجال من اتباع أهوائهم وخصايد ألسنتهم»، (کافی ۲ / ۳۳۵ / باب اتباع الهوى). E\.

۵۳۲ (۲) - «لا تدع النفس وهواها فإن هواها [في] زناها وترك النفس وما تهوى أذاها وكفت النفس عما تهوى ذواها»، (کافی ۲ / ۳۳۶ / باب اتباع الهوى). E\.

۵۳۳ (۳) - «أبعد ما يكون العبد من الله عز و حل إذا لم يهتد إلا بطنه و فرجه»، (کافی ۲ / ۳۱۹ / باب حب الدنيا والحرص عليها). E\.

سلطنت حقیقی، بندگی خداست

پس بر طالب سعادت حتم است که طوق بندگی پروردگارش را به گردن انداخته و خود را کنترل کند، یعنی تمام حرکات و سکونش را بر طبق خواست خدا قرار دهد تا بندگی خدا «مقام» او شود، وقتی که چنین شد به سلطنت حقیقی رسیده است؛ یعنی «هرچه اراده کند واقع می‌شود».^{۵۳۴}

و کسی که از بندگی خداوند فرار کرده به خیال واهی خود می‌خواهد آزاد زندگی کند و موافق میلش رفتار نماید، باید بداند اگر از بندگی خدا فرار کرد به بندگی نفس و شیطان گرفتار می‌شود، چنانچه در «بحث شرک» گذشت:

هر که گریزد ز بارکش غول بیابان
خراجات شاه شود

^{۵۳۴} i\ (4) - i\ i\ مُمَّ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا، E\...، (ق / ۳۵)، E\

سودا چنان خوش است که یکجا کند کسی

اینک بخش نخستین این کتاب را با جملاتی که
نتیجه نهایی این بحثهاست خاتمه می‌دهیم:

(۱) - «احذروا أهوائكم كما تحذرون أعدائكم فليس
شيءٌ أعدى للرجال من اتباع أهوائهم وحصائد
السنتهم»، (کافی ۲ / ۳۳۵ / باب اتباع الهوی).

(۲) - «لاتدع النفس وهواها فإن هواها [فی] رداها
وترك النفس وما تهوى أذاها وكف النفس عما
تهوى دواؤها»، (کافی ۲ / ۳۳۶ / باب اتباع الهوی).

(۳) - «أبعد ما يكون العبد من الله عزَّ وجلَّ إذا لم
يهمه إلا بطنه وفرجه»، (کافی ۲ / ۳۱۹ / باب حب
الدنيا والحرص عليها).

(۴) - **لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا ...** (ق / ۳۵).

باید در دل جز خدا نباشد؛ یعنی از هیچ موجودی نترسد و به هیچ کس امید نداشته باشد و از هر کم و زیادی پروایی نداشته باشد، بجز دوستی او به هیچ آفریده‌ای علاقه قلبی به طور استقلال نداشته باشد؛ یعنی اگر چیزی را هم دوست می‌دارد آن را هم برای دوستی با خدا دوستدار باشد و این مطلب یعنی از همه کس و همه چیز بریده شدن و تنها به پروردگار خود تعلق داشتن در چند جا از قرآن مجید تذکر داده شده است از آن جمله:

... **وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا**^{۵۳۵}؛ در تفسیر منهج گوید: یعنی و بریده شو از جمیع خلقان و توجه کن به سوی خداوند به طاعت و عبادت بریدنی کامل؛ یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی، مجرد ساز و بالکلیه روی دل خود را به او آور و از اینجاست که

حضرت فاطمه زهرا- سلام الله علیها- به اسم «بتول» نامیده شده چه او بالکلیه از ماسوی منقطع بود و در جمیع اوقات لیل و نهار به وظایف طاعات و عبادات اشتغال داشت.

مراد از «تبتیل» که به معنای انقطاع (بریدن) به طور کلی به سوی خداوند می‌باشد، آن است که انسانی از خودش و از همه کس و همه چیز و همه جا دل ببرد و تنها به آفریدگار جهان دل بندد؛ یعنی اولاً حظوظ (یعنی میلها و خواهشها و خواسته‌های) نفس خود را رها کند و به آنچه که پروردگارش داده و می‌دهد، دلشاد باشد.

ثانیاً: اگر هنوز اسیر نفس است و نتوانسته دست از حظوظ نفس بردارد پس در رسیدن به آرزوها امید و طمع به هیچ آفریده‌ای نداشته باشد و حالت اولیه همه را که مشتی خاک بوده و حالت آخر آنها که باز مشتی خاک خواهد بود، در نظر گیرد.

آنگاه این توانایی جزئی موقت را که در اشیا می‌بیند از ذات آنها نداند بلکه همه را از آفریننده آنها که اصل هستی آنها از او و وابسته به اوست شناسد. و خلاصه همه را بیکاره داند که استقلالی از خود ندارند پس به یقین بداند در رسیدن به هر آرزویی باید نظرش به حضرت آفریدگار باشد، اگر او بخواهد به آرزویش می‌رسد از همان سبب عادی یا بدون سبب و اگر او نخواهد به آرزویش رسیدنی نیست و به هر سببی که می‌پندارد مؤثر است هرچه خاشع شود نتیجه‌ای نخواهد گرفت.

پس در رسیدن به هر نفعی باید از هر سببی بریده شود و دل با پروردگار بندد و از

(۱) - مزمل / ۸.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰۵

او بخواهد. و همچنین در موقع هر ضرر و شری از هیچ صاحب شری بیم نداشته باشد و همه را مقهور رب الارباب- جل شأنه- شناسد به طوری که اگر او بخواهد آن شرّ و ضرر به شخص می‌رسد و اگر او نخواهد، نتواند کاری کرد و از اینجاست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «لا یرجونّ احد منکم الا ربّه ولا یخافنّ احد منکم الا ذنبه»^{۵۳۶}؛ نباید هیچ یک از شما امید به غیر خدا داشته باشد و تنها امیدتان به خدا باشد و نباید هیچ یک از شما ترسی داشته باشد جز از گناهِش یعنی از خلاف ادب و خلاف وظیفه بندگی با پروردگار که از شما صادر شده از آن بترسید که مبادا به سبب آن خدا شما را ادب کند و شری و ضرری به شما رسد. و خلاصه معنای «تبتیل» بریدن علاقه دل از غیر خدا و بستگی و خشوع آن تنها به حضرت آفریدگار است

^{۵۳۶} (۱) - فتح البلاغه صبحی صالح / قصار الحکم / ۸۲. E\

و اگر این حالت نصیب شود، دعا مستجاب خواهد بود و به قول شاعر:

ای یکدله صد دله مهر دگران را ز دل
دل یکدله کن خود یله کن
یک لحظه به گر کام تو بر نیامد
اخلاص بیا بر در ما آنگه گله کن

قال ابو عبد الله عليه السلام: «إذا اراد احدكم ان لا يسئل ربه شيئاً الا اعطاه فليأس من الناس كلهم ولا يكون له رجاء الا من عند الله فان عرف الله ذلك من قلبه لم يسئله شيئاً الا اعطاه فحاسبوا نفسكم قبل ان تحاسبوا». ۵۳۷

امام صادق عليه السلام فرمود: «هرگاه یکی از شما بخواهد که هرچه از خدا طلبد به او عطا فرماید، پس از تمام مردمان بریده و ناامید شود و در دلش

امیدی به هیچ آفریده‌ای نباشد جز به آفریدگار و هرگاه خداوند دل او را از همه خالی و به او امیدوار دید، هرچه از خدا خواهد عطا می‌فرماید پس حساب خود را بررسی کنید پیش از آنکه به حساب شما برسند».

این انقطاع الی الله همان اضطرار الی الله است که در قرآن مجید وعده اجابت بر آن داده و فرموده:

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ ...^{۵۳۸}

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / قصار الحكم / ۸۲.

(۲) - لئالی الاخبار / ۱۴۹.

(۳) - نمل / ۶۲.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰۶

«آن کیست که اجابت می کند بیچاره را گاهی که خواندش و می گشاید رنج و بدی را».

ناگفته نماند که این حالت انقطاع و اضطرار الی الله را مراتبی است به اعتبار درجات معرفت و مرتبه عالیه آن در معصوم است و از اینجا دانسته می شود جهت اینکه از القاب امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - «مضطرّ» است و در «دعای ندبه» است: «این المضطرّ الذی یُجاب اذا دعا؛ کجاست آن آقایی که از همه بریده و تنها مضطرّ به سوی خداست که هرگاه خدا را بخواند اجابتش می فرماید».

و امام سجاد علیه السلام عرض می کند: «نحن المضطرونّ الذین وعدت اجابتهم^{۵۳۹}؛ ما بیچارگانیم (دادرس و فریادرس و نجات بخشی جز تو نداریم) که اجابت دعایشان را واجب کرده ای».

^{۵۳۹} (۱) - صحیفه سجاده، دعاء ۱۰، ص ۶۲. E\

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل عرض می‌کند: «من لی غیرک اسئله کشف ضری والنظر فی امری؛ کیست جز تو برای من که از او بخواهم رفع درماندگی و گرفتاریم و اصلاح کارم را».

در «مناجات شعبانیه» عرض می‌کند:

«الهی! هب لی کمال الانقطاع الیک؛ خدایا! به من بخش کمال بریدگی از غیر تو و بستگی به خودت را».

پروردگارا! به مقام محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد علیهم السلام ما را از مقام انقطاع بهره‌ای عنایت فرما. و از اینجا دانسته می‌شود که امثال ما که از انقطاع الی الله بی‌بهره‌ایم و به حجابهای ظلمانی مبتلاییم پروردگار کریم پاره‌ای از دعاها را که مستجاب می‌فرماید و به آرزوها و خواسته‌هایمان می‌رساند، فضل بزرگی است که

به برکت توّسل به محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و آل محمد علیهم السلام به ما عنایت می شود و گرنه
دعای ما قابل اجابت نیست.

در کتاب «گلزار اکبری»^{۵۴۰} از کتاب «رونق
المجالس نیشابوری» نقل کرده است که: «مرد
بازرگانی در کوفه، دین بسیاری داشت و از ترس
مطالبه طلبکاران در خانه اش

(۱) - صحیفه سجادیّه، دعاء ۱۰، ص ۶۲.

(۲) - ص ۱۴۷.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰۷

پنهان شد و بیرون نیامد تا اینکه نیمه شبی از
خانه اش درآمد و به سمت مسجد در طرف کوفه
رفت و مشغول نماز و راز و نیاز به درگاه حضرت

بی‌نیاز شد و ادای دین خود را از پروردگار می‌طلبید، در همان وقت تاجر ثروتمندی که مال فراوانی داشت در خواب به او گفتند بیرون خانه‌ات مردی است که از دین خود به خداوند شکایت می‌کند، برخیز و دین او را ادا کن. بیدار شد، وضو گرفت، دو رکعت نماز خواند و خوابید. باز همان ندا را شنید تا در مرتبه سوم برخاست و هزار درهم با خود برداشت و سوار بر ناقه‌اش شد و مهار آن را رها کرد و گفت آن کسی که در خواب چنین امری به من فرمود، مرا به آن شخص خواهد رسانید، پس ناقه خودش در کوچه‌های کوفه می‌گذشت تا در آن مسجد رسید، توقف کرد، تاجر پیاده شد، در مسجد آمد صدای گریه و ناله شنید، داخل مسجد شد، آمد نزد آن شخص و گفت: دعایت مستجاب شد، سر بردار. پس هزار درهم را به او داد و گفت دین خود را به آن ادا کن و بر

عیال خود نفقه نما و هرگاه این وجه تمام شد و باز محتاج باشی، اسم من فلان، محل تجارتهم فلانجا، خانه ام فلان محل است، به من مراجعه کن تا باز به تو [دینار] بدهم.

آن مرد مسکین گفت این وجه را از تو می‌پذیرم چون می‌دانم عطای پروردگارم است لکن باز اگر محتاج شدم نزد تو نمی‌آیم. تاجر گفت: پس به که مراجعه می‌کنی؟ گفت به همان کسی که امشب به او عرض حاجت کردم و تو را او فرستاد تا کارم درست شد، باز هم اگر محتاج شوم از او می‌خواهم تا تو را یا مثل تو را بفرستد و کارم را اصلاح نماید.»

غرض از نقل این حکایت بیان حالت انقطاع الی الله است که در آن حال، حاجت روا می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ

تُوْعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي
لَاخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا
تَدْعُونَ * نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ.^{٥٤١}

(١) - فصلت / ٣٠ - ٣٢.

قلب سلیم، ج ١، ص: ٣٠٨

«به راستی آنان که گفتند رب ما خداوند است، پس بر این قول پایدار ماندند ملائکه بر ایشان نازل می شود (هنگام مرگ) و به ایشان می گوید نترسید و غصه دار نباشید (که آتیه شما روشن و بسی فرحبخش است) و شاد باشید به بهشتی که وعده داده شدید، ماییم یاران و یاوران شما در حیات دنیا و در سرای آخرت و در آخرت برای شماست آنچه نفسهای شما بدان میل داشته باشد و برای شماست

هرچه بخواهید، آنچه گفته شد انعام و پیش کشی است از طرف پروردگار آمرزنده مهربان».

قسمتی از این دو آیه در بحث شرک نقل گردید و غرض از تکرار آن در این مقام تذکر خواننده عزیز است به جمله: «ربنا الله ثم استقاموا» و اینکه تنها به زبان بگوید «ربنا الله» مراد نیست، بلکه مقصود تصدیق به حقیقت و معنای این کلام است. توضیح مطلب آنکه: «رب» به معنای پرورش دهنده و تربیت کننده است و اینکه فرمود «ربنا» یعنی نه من تنها بلکه تربیت و پرورش دهنده من و تمام اجزای جهان آفرینش، خداوند است.

و چون جمله اسمیه و تقدیم خبر بر مبدأ دلالت بر انحصار می کند، معنا چنین می شود: «تنها خداوند است که رب همه ما آفریده شده‌هاست که آفرینش ما و پرورش ما و همه چیز ما از اوست».

«ثم استقاموا» یعنی بر این حقیقتی که دانسته و یافته و بر آن تصدیق کرده، استوار و پایدار باشد؛ یعنی در همه وقت و همه جا و همه حال تا ساعت مرگ بر این عقیده قلبیه ثابت بماند و تنها برای رب تعالی، خاضع و خاشع و ذلیل باشد و در برابر هر کس و ناکسی به خاک ذلت نیفتد و برای رسیدن به نفعی یا نجات از ضرری دست نیاز جز به درگاه بی‌نیازی - جل جلاله - دراز نکند و از هیچ آفریده‌ای تملق نگوید و به راستی هر چیزی را که بهره‌ای از کمال و وجود دارد همه را از خداوند و به او نسبت دهد، خلقت عالم و روزی خوران و زنده کردن و میراندن آنان و شفای بیماران و ثروت و عزت و خلاصه، دادن و ندادن و همه چیز را از او شناسد و در نتیجه توکل (اعتماد و تکیه) او با رب تعالی باشد و خضوع و تذلل را به پروردگار خود انحصار دهد و جز برای او نسبت به

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۰۹

هیچ آفریده‌ای به هیچ وجه ذلیل نشود و امیدوار
جز به رحمت او و بیمناک جز از غضب او نباشد و
طمع جز به آنچه در نزد اوست نبندد و سر جز بر
آستان مقدس او نساید.

و خلاصه، هم در ناحیه علم و هم در ناحیه عمل،
خود را برای خدا خالص کند، این است معنای
آنچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «**أَوَّلُ
الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَكَمَالُ
التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ**
...»^{۵۴۲}.

«اولین قدم به سوی شناسایی دین، شناخت خداوند
است و کسی که خدای را نشناخته هنوز قدم در
ساحت دین نگذاشته و تمام و کمال شناخت
خداوند، ایمان به او و گرویدن به او و خشوع برای

^{۵۴۲} (۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه اول، ص ۲۳. E\.

اوست و کمال و تمامی ایمان به خدا، یکتا دانستن او و تنها پرستش او و طاعت از اوست و تمامی یکتا دانستن او خالص کردن خود است در علم از برای او (به تفصیلی که ذکر شد)».

«سید بن طاووس» در کتاب «فلاح السائل»^{۵۴۳} فرماید: «یک نفر اعرابی بر ناقه‌اش سوار بود و آمد در مسجد الحرام و پیاده شد و گفت خدایا! این ناقه و آنچه بر آن است در حفظ تو و امانت نزد تو باشد، پس داخل مسجد الحرام شد و طواف کرد و نماز خواند و بیرون شد از مسجد پس ناقه‌اش را ندید، ایستاد سر به آسمان بلند نمود و گفت: پروردگارا! ناقه را از من نذریدند بلکه از تو دزدیدند؛ چون اگر امیدم به حفظ و حراست تو نبود، ناقه‌ام را رها نمی‌کردم، من ناقه و توشه‌ام را از تو می‌خواهم، چون به تو سپرده بودم و مکرر مانند این کلمات

۵۴۳ (۲) - ص ۲۷۳ E

می‌گفت و مردم از حالش و سخنانش در تعجب بودند، ناگاه دیدند ناقه زمامش به دست یک نفر است و می‌آید، چون نزدیک شد دیدند دست دیگرش بریده شده، پس ناقه اعرابی را داد و گفت ناقه‌ات را بگیر که من خیری از آن ندیدم. گفت مگر چه شده؟ آن مرد گفت چون ناقه را دزدیدم و بر آن سوار شدم، پشت کوه (ابوقیس) که رسیدم ناگاه اسب سواری جلو من پیدا شد، ندانستم از زمین آمد یا از آسمان، پس مرا به فشار پیاده کرد و دستم را برید و فرمود باید ناقه را به صاحبش

(۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه اول، ص ۲۳.

(۲) - ص ۲۷۳.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۰

برسانی، به ناچار ناقه‌ات را آوردم.»

غرض از نقل این داستان بیان نمونه‌ای است از
معنای انقطاع الی الله و استقامت بر حقیقت «ربنا
الله» و اینکه باید در جمیع امور، امید و تکیه به
پروردگار باشد و همه چیزش را از او خواهان
باشد.^{۵۴۴}

ناگفته نماند که این استقامت در نهایت صعوبت
است مگر آن را پروردگار خودش عنایت فرماید،
بنابراین، باید آن را هم از خودش خواست و هرگاه
در اثر غفلت از صراط عبودیت منحرف شود به
وسیله توبه و انابه باز به صراط مستقیم توحید و
عبودیت قرار گیرد:

i(1)\E\ ۵۴۴

دست حاجت چو بری پیش خداوندی
بر

که کریمست و رحیمست و غفوراست و ودود

همه در ذکر مناجات و قیامت و قعود

از ثری تا به ثریا به عبودیت او

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ
السَّيِّئَاتِ....^{٥٤٥}

«خداست که می‌پذیرد توبه را از بندگان و
درمی‌گذرد از بدیها».

(۱)

دست حاجت چو	که کریمست و
بری پیش خداوندی	رحیمست
بر	و غفور است و ودود
از ثری تا به ثریا به	همه در ذکر مناجات
عبودیت او	و قیامت و قعود
کرمش نامتناهی	هیچ خواهند از
نعمش بی پایان	این در نرود
	بی مقصود

(۲) - شوری / ۲۵.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۱

[بخش اخلاق]

۱. قساوت

مقدمه

قلب سلیم هدف آفرینش

آیا انسان موجودی است مادی و به مرگ، نیست و نابود می‌شود، یا اینکه بشر را حیاتی است جاودانی؟

غرض از آفرینش انسان چیست و کمال و سعادت او در چیست و راه رسیدن به کمالش کدام است؟

اینها پرسشهایی است که جوابهایش از مطالب گذشته این کتاب دانسته شده است و به طور فشرده گوییم انسان در ابتدا مادی است و از خاک آفریده شده و نطفه و علقه و مضغه بوده لکن پس از تکمیل ساختمان بدن، روح، قلب، نفس در او پدید آمده و آنچه به مرگ دگرگون می‌شود تنها بدن خاکی اوست لکن روح و حقیقت او ابدی و باقی و فناپذیر است.

و اما غرض و هدف از آفرینش او، تکاملش می‌باشد که به بالاترین کمالات یعنی قرب حضرت آفریدگار جهان برسد و از برکات آن بهره‌مند گردد که از آن جمله حیات طیبه تامه انسانیت است که هیچ موتی نخواهد داشت و سلطنت و نفوذ مشیتی است که عزلی ندارد و دوام بهجت و سروری است که اندوهی در پی نخواهد داشت، دانش، ادراکی است که دیگر مجهولی ندارد ...

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۲

بنابراین، وظیفه آدمی آن است که در مدت عملیات مادی و تعلق روان به بدن، سعی کند هرگونه آلودگی و آلاچی که مناسب جوار حضرت آفریدگار نیست برطرف نماید و از هر شری برکنار و به هر خیری به مقدار طاقت مزین گردد تا به قرب خداوند جای گیرد.^{۵۴۶}

صراط توحید، راه قلب سلیم

خلاصه کسی که در این عالم قلب سلیم تدارک کرد، پس از مرگ جاذبه لطف او را به مقام قرب حضرت آفریدگار خواهد رسانید و کسی که با قلب سقیم برود، نهیب قهر الهی او را از مقام قرب دور کرده و به جایی که به حکم عدل مناسب اوست و برای خود آماده کرده قرار خواهد گرفت.

^{۵۴۶} i\ (1) -\i\ في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ، (عمر / ۵۵). E\

صراط مستقیم و راه راستی که از پیمودن آن قلب سلیم نصیب می‌شود و در نتیجه به مقام قرب می‌رسد صراط توحید است به طوری که اگر کسی در توحید صفاتی و افعالی به تفصیلی که گفته شد به حد یقین برسد و در مقام عبودیت استقامت ورزد از هر ذیله‌ای پاک و به هر فضیلتی مزین و لایق مقام قرب خواهد شد.

مثلاً کسی که یقین کرد عزت، مال خداست^{۵۴۷}، هیچ‌گاه از مخلوق، طلب عزت نخواهد کرد و از این رو برای طلب منزلت نزد خلق، ریا نمی‌کند و مشرک نمی‌شود از مخلوق تملق نمی‌گوید و به آفریده طمع نمی‌افکند.

و کسی که یقین کرد قدرت مال خداست^{۵۴۸}، دیگر هیچ سببی را مستقل نمی‌بیند، از این روی تکیه‌اش

^{۵۴۷} i(2) - \i من كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا ... E\... (فاطر/ ۱۰)، E\...

^{۵۴۸} i(3) - \i ... أَنَّ الشُّوْبَةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ... E\... (بقره/ ۱۶۵)، E\...

خداوند است، نمی‌ترسد جز از قهر او و امید ندارد
جز به لطف او.

کسی که دانست کبریایی و بزرگواری ویژه
خداست، دیگر عجب و کبر ندارد و کسی که تمام
امور را به تقدیر و تدبیر خدا شناخت، دیگر حسادت
نخواهد داشت، غلظت و

(۱) - فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ، (قمر / ۵۵).

(۲) - مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْغِزَّةَ فَلِلَّهِ الْغِزَّةُ جَمِيعًا ...، (فاطر /
۱۰).

(۳) - ... أَنْ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ...، (بقره / ۱۶۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۳

قساوت ندارد، خوشبین به خود و بدبین به دیگران
نیست، در انفاق آنچه خدا به او داده بخل
نمی‌ورزد.

تهذیب نفس را اهمیت دهید

خلاصه اگر آنچه در باب توحید و عبودیت گفته شد، کسی در نظر گیرد و راه و روش خود قرار دهد و به راستی و درستی در عبودیت استقامت داشته باشد «قلب سلیم» نصیبش خواهد شد و به مقصد اصلی که قرب حضرت آفریدگار است، نایل می‌شود.

بنابراین، دیگر لازم نیست سایر بیماریهای روانی و رذایل اخلاقی و درمان آنها شرح داده شود لکن به دو سبب پاره‌ای از مهمات آنها باید شرح داده شود. یکی آنکه آنها اموری هستند که خدا و رسول به آنها اهمیت داده‌اند و از آنها نهی فرموده‌اند و بر آنها وعده عذاب داده و مسلمانان را بر حذر داشته‌اند و وظیفه هر مسلمانی است که:

«آنان که بپوشند آنچه را فرستادیم از نشانه‌ها و راهنماییها پس از آنکه برای مردم در کتاب بیانش کردیم آنان را خدا و لعن کنندگان لعن کند».^{۵۴۹}

دوم آنکه: چون بیشتر مسلمانان این امور را تنها رذایل اخلاقی پنداشته و ازاله آنها را ممدوح عقلی و مستحسن عرفی دانسته‌اند و غافل از اینکه اینها علاوه بر حکم عقل مورد حکم شرعی است و موجب استحقاق ثواب و عقاب است و در هر کس باشد او را به درکات جحیم فرو می‌برد؛ چنانچه هر کس از آنها پاک شد و به ضد آنها که فضایل است متصف گردید به درجات عالیه جنان فائز خواهد شد.

آیا گناهانی که جایش دل است حرام نیست؟

^{۵۴۹} i\۱-1) إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْكِتَابِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ، (بقره/ ۱۵۹). E\

بعضی از اهل علم چون به آنها گفته می‌شود این
امور حرام شرعی و گناه و موجب

(۱) - **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَنْهَدُوا
مَنْ بَعْدَ مَا بَيَّنَّهٖ لِلنَّاسِ فِي الْكُتُبِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ
وَيَلْعَنُهُمُ الْعَالَمُونَ،** (بقره / ۱۵۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۴

عقاب است، گوید: گناه تا به مرحله عمل نیاید،
عقاب ندارد و تنها بودن این امور در دل تا وقتی
که به بدن و جوارح گناهی نکند چیزی بر او نیست،
غافل از اینکه گناهی که تا عمل خارجی نداشته
باشد، چیزی بر او نیست، مراد، خاطره گناهان
جارجهای است؛ مانند شرابخواری، قماربازی و زنا،
اما اموری که اصلاً جای آنها تنها درون آدمی است
مثل سوءظن یا عجب یا حقد همان بودنش در دل

و استمرار و بقای آن گناه است و در هر لحظه بر او واجب است آن را از دل دور سازد.

و تکرار این مطلب برای تأکید در اهمیت دادن به گناهان قلبی که همان رذایل اخلاقی است که عقلاً و شرعاً واجب است پاکی از آنها و این تزکیه و تهذیب غرض و نتیجه بعثت پیغمبران است چنانچه در سوره جمعه، آیه دوم می‌فرماید: «وَيُزَكِّهِمْ؛ یعنی و تا پاک سازد ایشان را».

در سوره والشمس پس از هشت مرتبه قسم یاد کردن، می‌فرماید حتماً رستگار شد کسی که نفس خود را از آلودگیها پاک ساخت و قطعاً نومید و بی‌بهره گشت، کسی که نفس خود را آلوده و گمراه ساخت.

قصد قربت از دل آلوده نمی‌شود

نیز گوییم تمام عبادات شرعی از واجب و مستحب، شرط صحت آنها قصد قربت است؛ یعنی آدمی آنها را برای رسیدن به قرب پروردگار به جای آورد و در سابق گفتیم این رذیله‌ها و آلودگی‌های درونی آدمی، مناسب قرب حضرت آفریدگار نیست؛ یعنی با آنها به قرب نخواهد رسید و آن عبادت، او را به جایی نمی‌رساند.

مثلاً کسی که به «بیماری عجب» مبتلا باشد، هر عبادتی که بجا آورد و به دل قربۀ الی‌الله بگذراند در حقیقت او را از خدا دور به خودش نزدیکش می‌کند؛ زیرا تا خودبین است محال است خدا بین شود، یا شخص ریاکار هرچند به خاطر بگذراند این عمل را برای قرب به خدا بجا می‌آورد، در حقیقت او را به خلق نزدیک می‌کند نه به خالق یا کسی که به واسطه ابتلا به آنچه خدا و رسول بیان فرموده‌اند به دیگران برساند چنانچه

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۵

در قرآن مجید می‌فرماید:

بیماری قساوت قلب، فرسنگها از پروردگارش دور است چه کند با این حال اگر عبادتی انجام دهد به خیال نزدیکی با خدا، اثر خواهد داشت؟ یا کسی که دلش آلوده به حقد یا حسد یا لبریز از دوستی دنیاست و خواسته‌اش در این حالات انتقامجویی یا ذلت محسود یا نزدیک شدن و رسیدن به هوسهای دنیوی است، پس اگر با این حالات به زبان یا خاطر بگذرانند که فلان عبادت را برای رسیدن به قرب خدا بجا می‌آورم آیا به قرب الهی رسیده در حالی که خواسته‌اش چیز دیگری است و نیت صادقانه ندارد و در بحث اخلاص این کتاب مفصلاً آمده است.

نتیجه: بنابراین بحثهایی که در این بخش اخلاق گفته می‌شود، با دقت خوانده شود و به آن عمل شود و این بحثها را از فقه جدا ندانند بلکه در مورد هر یک تکلیف شرعی و حکم الهی را بشناسند.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۶

لزوم علاج بیماری قساوت قلب

از جمله بیماریهای روانی و گناهان قلبی که عقلاً و شرعاً علاج آن واجب است «بیماری قساوت قلب (سنگدلی و سختی دل)» است. و علاوه بر اینکه خود قساوت بیماری و ناسالمی دل انسان است، سبب بیماریهای دیگری است که به آنها اشاره خواهد شد. و نیز سبب انحراف انسانی است از صراط مستقیم عبودیت در گفتار و کردارش و برای

دانستن سختی این بیماری و بزرگی این گناه روانی و آثار و خیمه آن، چند آیه از قرآن مجید یادآوری می‌شود: «آیا کسی که خداوند سینه‌اش را برای پذیرفتن اسلام باز و وسیع کرده پس با نور معرفتی که پروردگارش به او داده حق را می‌بیند و در دل خود جای می‌دهد مانند کسی است که دلش بسته و از پذیرش حق، سخت باشد، پس چاه‌ویل که در قعر جهنم است یا شدت و سختی عذاب برای جماعتی است که دل‌هایشان از پذیرش یاد خدا سخت است، این سنگدلان در گمراهی هویدا و آشکارند که گمراهی آنها پوشیده نیست».^{۵۵۰}

معنای شرح صدر در بخش عقاید گفته شد و با دقت در جمله «**فویل للقاسية قلوبهم**» بزرگی گناه قساوت به خوبی دانسته می‌شود.

۵۵۰ i(1)-\i(1) أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ E(22) ZM(22) E\.

(۱) - أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، (زمر / ۲۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۷

خارج شدن از دین به جهت قساوت قلب

«آیا نیامده وقت آن که ایمان آورندگان به زبان، دلهایشان نرم شود و بترسند برای یاد خدا و قرآن مجید که از طرف حق نازل شده و نبوده باشند مانند آنان که پیش از این کتاب آسمانی به آنها داده شد (یهود و نصارا) پس دراز شد برایشان زمان (یعنی عمر دراز یافته و آرزوهای دور پیش گرفته، یا دراز شد زمان فترت میان ایشان و پیغمبرانشان) پس سخت شد دلهایشان و در آن اثر خشوع نماند پس روی به گناه آوردند و دین و شریعت خود را رها کردند و بسیاری از ایشان از دین خود خارج اند

و تارك احكام كتاب، به جهت زيادتي قساوت
[قلب] ۵۰۱.

از دقت در اين آيه شريفه به خوبي دانسته مي شود
که واجب است بر هر مسلماني اينکه بيماري قساوت
و سختي دل خود را علاج کند و سعی کند در نرمي
و خشوع دلش و اسلامي را که پذيرفته (يعني بر
زبانش شهادتين و ساير عقايد حقه را اقرار کرده و
دستورات آن را مانند روزه، نماز و حج عمل کرده
و بدین وسيله بدنش طاهر و از ساير احكام وضعيه
اسلام مانند نکاح و ارث بهره مندي دارد) واجب
است به اين حد قانع نشود؛ يعني تنها اسلام بر زبان
و جوارح او نباشد بلکه بايد ياد خدا و خشوع و
ترس از او اميد به او و حقيقت قرآن و آنچه را خبر
داده از گزارشات جهان پس از مرگ اموري باشد
که در دلش جای گيرد تا از درجات و سعادتهاي

۵۰۱ - (1) i' أَمْ يَأْنٍ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ (E)، (حديث/ ۱۶)، E\.

دنیویّه و اخرویّه که برای اهل ایمان است بهره‌مند گردد.

باید ایمان در دل جا بگیرد

به عبارت دیگر: اگر عقاید اسلام و دستورات آن تنها بر ظاهر شخص یعنی بدن او باشد و بکلی دلش از خدا و آخرت بی‌خبر و بیم و امید به خدا و ترس از روز جزا در دلش

(۱) - أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ آيَاتِهِ لِحَقِّ مَا كَانُوا يُؤْتُونَ أَلَمْ يَكْتُبْ مِنْ قَبْلُ فَمَا لَظَالٍ عَلَيْهِمْ أَلَمْ يَأْمُرُوا بِقُلُوبِهِمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، (حدید / ۱۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۸

نباشد و جز حب دنیا و تعلق به اسباب و طلب شهوات چیز دیگر در دل او یافت نگردد، چنین

شخصی تنها از احکام وضعیه ظاهریه اسلام که گفته شد بهره‌مندی دارد و اگر با همین حالت بمیرد در جهان پس از مرگ، هیچ بهره‌مندی نخواهد داشت و در هلاکت ابدی است، پس واجب‌تر از هر چیز، سعی در اصلاح دل و علاج قساوت و غلظت و سختی آن است تا ایمان در آن جای گیرد و اگر ایمان در دل قرار گرفت به هر کمی که باشد و با آن بمیرد یقیناً اهل نجات و از درجات و مقامات اهل ایمان بهره‌مند خواهد بود و اگر کسی بخواهد بداند آیا ایمان در دلش جای گرفته یا نه نشانه‌ای برای اولین مرتبه آن از حضرت باقر علیه السلام رسیده است.

نشانه نخستین درجه ایمان

امام علیه السلام چنین فرمود: «کسی که اگر گناهی از او سر زد بدش آید و قلباً پشیمان گردد و خود را سرزنش کند و اگر عبادتی از او سر زد، دلشاد گردد

که با پروردگارش معامله‌ای کرده، پس چنین شخصی اهل ایمان است چون معلوم می‌شود خوف و رجا به خدا در دل او جا گرفته است».^{۵۵۲}

و از «ابن مسعود» نقل شده است که گفت فاصله بین مسلمانی ما یعنی پذیرفتن ما اسلام را و نزول این آیه شریفه (گذشته) چهار سال بود؛ یعنی پس از چهار سال از قبول ما اسلام را و عمل به دستورات آن، پروردگار به ما امر فرمود که باید دل‌های شما برای خدا و قرآن خاشع باشد، نه تنها بدن شما و از بیماری قساوت برحذر باشید.

و برای اینکه مسلمانان از علاج بیماری قساوت مأیوس نباشند و بدانند که خدا قادر است آنها را از این بیماری شفا دهد و دل‌های مرده را زنده کند و قساوت را به نرمی و رقت تبدیل سازد، در آیه بعد از آن می‌فرماید:

^{۵۵۲} (۱) «مَنْ سَاءَتْهُ سَيِّئَةٌ وَسَرَّهَ حَسَنَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»، (بخارالأنوار ۶۷ / ۳۰۳). E\.

«و بدانید که خداوند زنده می کند زمین را (یعنی در فصل بهار) بعد از آنکه مرده

(۱) - «مَنْ سَاءَتْهُ سَيِّئَةٌ وَسَرَّتْهُ حَسَنَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»،
(بحار الأنوار ۶۷ / ۳۰۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۱۹

بودند (در فصل زمستان) و زنده می کند زمین دلهای مرده را به نور معرفت. و نیز زمین را که از پر شدن ظلم و جور، اهل آن حیات حقیقی نداشتند زنده اش می کند به نور عدل به وسیله قائم آل محمد حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و ما نشانهایی از زنده کردن مردگان بیان کردیم تا مگر شما دریابید»^{۵۳} و در کتب تفاسیر داستانهایی از اشخاصی که از شنیدن این آیه

^{۵۳} E\1\i\ (1) اعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها قد بينا لكم الآية لعلكم تتقون E\، (حدید/ ۱۷). E\.

دل‌هایشان برای خدا خاشع گردیده و تائب شدند
نقل شده است.

مالک دینار توبه می‌کند

از آن جمله در «تفسیر روح‌البیان» است که از
«مالک بن دینار» پرسش شد از سبب توبه کردن و
رو به خدا آوردنش، در جواب گفت: من در اول
عمر، لشکری و شرابخوار بودم، کنیزی خریدم و
سخت مورد علاقه‌ام شد و خداوند از او به من
فرزندی داد و مهرش همه روزه در دلم افزوده
می‌شد و چون راه افتاد، سخت او را دوست‌دار
شدم و الفت و انس زیادی به من داشت و من هم
با او. و هرگاه ظرف شراب را به دست می‌گرفتم که
بیاشامم از دستم می‌گرفت و بر لباسم می‌ریخت
چون دو سال شد از دنیا رفت از مرگش سخت دلم
غصه‌دار و بی‌قرار شد، در شب جمعه شعبان شراب
خوردم و نماز عشا را نخوانده خوابیدم، پس دیدم

گویا اهل قبرستانها بیرون آمده و همه محشور شده‌اند و من با ایشانم پس از پشت، صدایی شنیدم چون نگاه کردم دیدم افعی سیاه بزرگی که بزرگتر از آن تصور نمی‌شود دهان باز کرده رو به من به سرعت می‌آید، پس با شدت هول و هراس از جلوش فرار می‌کردم و او هم به سرعت مرا دنبال می‌کرد. در راه پیر خوش‌روی خوش بویی را دیدم، سلام کردم، جوابم داد، گفتم به فریادم رس و مرا پناه ده. گفت در برابر این افعی ناتوانم، لکن به سرعت برو امیدست خداوند اسباب نجات تو

(۱) - اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتِنَا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، (حدید / ۱۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۲۰

را فراهم کند، پس به تندی فرار می‌کردم تا رسیدم به یک منزلی از منازل قیامت و از آنجا طبقات

جهنم و اهل آن را دیدم نزدیک بود که از ترس
افعی خود را در جهنم اندازم صدای زنده‌ای
گفت برگرد که تو اهل اینجا نیستی، پس از این
صدا دلم آرام شد و برگشتم، دیدم افعی هم
برگشت و مرا دنبال می‌نماید تا رسیدم به همان پیر،
گفتم ای پیر! از تو خواستم که مرا پناه دهی و تو
اعتنایی نکردی، پیر گریست و گفت من ناتوانم لکن
برو به سمت این کوه که در آن امانتهای مسلمانان
است، اگر تو هم امانتی داشته باشی تو را یاری
خواهد کرد؛ چون به آن کوه نظر کردم دیدم در
آن حجره‌ها و غرفه‌هاست که جلو آنها پرده‌هایی
افتاده و درهای آن خانه‌ها از طلای سرخ که با
یاقوت و درّ زینت داده شده، پس دویدم به سمت
آن کوه، و افعی هم مرا دنبال می‌کرد، چون
نزدیک شدم، ملکی فریاد زد پرده‌ها را عقب زنید،
درها را باز کنید و بیرون آیید، شاید این بیچاره در

بین شما امانتی داشته باشد که او را از شر دشمن
 پناه دهد، پس دویدم بچه‌هایی که صورتهایشان
 مانند ماه تابان بود بیرون آمدند و افعی هم نزدیک
 من رسید، حیران شدم بچه‌ای فریاد کرد همه بیاید
 که دشمن به او نزدیک شد، دسته دسته بیرون
 آمدند ناگاه دخترم که مرده بود دیدم چون مرا
 دید گریست و گفت به خدا این پدر من است، پس
 دست چپش را در دست راست من گذاشت و به
 دست راست به آن افعی اشاره کرد و افعی برگشت
 و فرار نمود پس مرا نشانید و در دامنم نشست و به
 دست راست بر ریشم زد و گفت ای پدر! **أَلَمْ يَأْنِ**
لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ... ^{۵۵۴}؛ پس
 گریستم و گفتم دخترم شما قرآن مجید را می‌دانید؟
 گفت ای پدر! ما بهتر از شما به قرآن داناییم.

گفتم مرا آگاهی ده از این افعی که چه بود. گفت کردار زشت تو بود که آن را تقویت کرده بودی و می خواست تو را به جهنم فرستد. گفتم آن پیر که بود؟ گفت کردارهای نیک تو بود که خودت آن را ناتوان کرده بودی (یعنی کردار زشت زیاد و کردار نیکت کم بود) به طوری که در برابر کردار زشت تو نتوانست تو را یاری کند. گفتم دخترم شما در این کوه چه می کنید؟ گفت ماها اطفال مسلمانانیم که در کودکی از دنیا به اینجا آمده ایم و

(۱) - حدید / ۱۶.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۲۱

خداوند ما را اینجا جای داده تا قیامت چشم به راه پدر و مادریم که بیایند نزد ما و از آنها شفاعت کنیم، پس با فزع بیدار شدم و شرب خمر و سایر گناهان

را بکلی ترک کردم و به سوی خداوند توبه نمودم،
این است سبب توبه من:

سر از جیب غفلت	که فردا نمانی به
برآور کنون	خجالت نگون
کنون باید ای خفته	چو مرگ اندر آرد
بیدار بود	ز خوابت چه سود
زهجران طفلی که	چه نالی که پاک
در خاک رفت	آمد و پاک رفت

تو پاک آمدی	که ننگ است ناپاک
بر حذر باش و پاک	رفتن به خاک

نکات جالبی از این داستان

از این داستان، سه مطلب دانسته می‌شود که روایات
و داستانهای بر صحت آنها گواهی می‌دهد.

اوّل: نفوس بشری که از دنیا می‌روند، اطلاعاتشان در برزخ قابل قیاس با دنیا نیست تا جایی که همه لغات را می‌دانند و قرآن مجید را بهتر می‌فهمند و بسیاری از امور که بر اهل دنیا نهان است، نزد آنها آشکار است: «چشم تو ای انسان امروز یعنی در قیامت تیزبین و تندبین است»^{۵۵۵}؛ یعنی آنچه را در دنیا نمی‌دید و نمی‌دانستی امروز بر تو آشکار است.

دوّم: مسأله تجسم اعمال یعنی کردارهای نیک و زشت انسانی پس از مرگ به صورتهای مناسبه، آن کردارها نزد انسان حاضر و به او متصل است:

«روزی که (قیامت) هر کس کارهای خوب و بد خود را حاضر شده نزد خود ببیند و آرزو کند کاش! میان او و کار بدش زمان زیادی جدایی بود و خداوند شما را از عذاب خود می‌ترساند و بر حذر

^{۵۵۵} i\ (1) ... فَبَصُرُكَ الْيَوْمَ خَدِيدًا، E\، (ق / ۲۲)، E\.

می‌دارد و خداوند در حق بندگان خود مهربان
است».^{۵۵۶}

(۱) - ... فَبَصَرُكَ أَئْيَوْمَ حَدِيدٌ، (ق / ۲۲).

(۲) - يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا
وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ، (آل عمران /
۳۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۲۲

و از مهر اوست که آنها را با خبر می‌کند و می‌ترساند
تا آلوده به کارهای زشت نشوند و در نتیجه به آنها
معذب نگردند.

سوم: مسأله شفاعت کردن بچه‌های مسلمانان که در
کودکی مرده‌اند از پدران و مادران خود و روایات

^{۵۵۶} E\۱۰-۱(2) یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ\، E، (ال عمران / ۳۰).

و پاره‌ای از داستانهای این مطلب در باب سوم از کتاب «لئالی الاخبار» نقل گردیده، به آنجا مراجعه شود.

خشوع چیست و چطور پیدا می‌شود؟

شاید خواننده عزیز از شنیدن و خواندن این آیه شریفه دوست دارد معنای خشوع دل برای خدا را بداند، پس حقیقت خشوع به طور اختصار ذکر می‌شود، وقتی که هر انسانی از دیگری دوچیز را می‌فهمد؛ یکی عظمت و قدرت و توانایی او را و دیگر انعامها و احسانهای پی در پی او را، درباره این شخص، پس از التفات به عظمت، هیبتی از آن بزرگ در دلش پدیدار می‌گردد چنانچه از التفات به احسانهای او محبتی از او در دلش پیدا می‌شود و از جمع هردو، حالتی در دل هویدا می‌گردد که آن را خشوع می‌گویند، پس خشوع، تذلل و کوچکی ممزوج با محبت است در برابر منعم

بزرگوار؛ مثلاً غلام سلطان مقتدری که تمام دستگاه و جلالش از اوست، هرگاه برابر سلطان قرار گیرد، از درک عظمت و قدرت او هیبتی و از درک انعامهایش محبتی در دلش پدید آمده، پس با دلی خاشع و بدنی خاضع با او مواجه می‌شود و چون این مطلب دانسته شد، گوییم صاحب معرفت؛ یعنی کسی که خود را به حقارت و نیستی و خدای را به عظمت و هستی مطلق شناخت، بلکه قدرت و عظمت را در جهان آفرینش منحصر به او دانست و جمیع اجزای عالم هستی را ناتوان و مقهور او دید، پس هیبت خدا در دلش ظاهر شود؛ چنانچه از دیدن نعمتهای بی‌شمار پروردگار درباره خودش و دیگران و اینکه جز او منعمی نیست، محبت پروردگار در دل او جای گرفته پس در آن حال برای اظهار عبودیت خود و ادای شکر انعامهای او برپا ایستاده و به نماز مشغول می‌شود و با منعم

عظیم‌الشان خود، مخاطبه و مناجات می‌کند و بدین وسیله خود را رستگار می‌نماید:

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۲۳

«رستگار شدند صاحبان ایمان که در نمازشان با خشوع هستند».^{۵۵۷}

از آنچه گفته شد، دانسته گردید کسی که هنوز برای خود یا مخلوقی دیگر بزرگی و توانایی و عظمت می‌پندارد یا نعمتهای بی‌شمار پروردگار را از خود یا از مخلوقی دیگر تصور می‌کند از رسیدن به مقام خشوع برای حضرت آفریدگار محروم است. و به عبارت دیگر: تا خود را می‌بیند و برای خود شانی و بزرگی و توانایی می‌پندارد و نعمتها را از خودش یا مخلوق دیگری به طور استقلال خیال می‌کند، از حقیقت ایمان و آثار آن بی‌نصیب است.

^{۵۵۷} E\۱- (1) قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خاشِعُونَ E\۱ (مؤمنون / ۱-۲).

دل‌هایی که از سنگ سخت‌تر است

«پس سخت‌گشت دل‌های شما ای یهود! بعد از این آیات الهی پس دل‌های شما مانند سنگ است در سختی و درشتی یا سخت‌تر است از سنگ. در قساوت جز این نیست که بعضی از سنگ‌ها روان می‌گردد از آن جویهای بزرگ و بعضی دیگر از سنگ‌ها که نهرها از آن نجوشد باز شکافته می‌شود و از خلال آن آب بیرون می‌آید و بعضی از سنگ‌ها (یعنی قطعه‌های سنگی که از قلّه کوهها در اثر زلزله یا آتش فشانها یا ریزش بارانها یا در اثر آب شدن یخ‌هایی که در زمستان در خلال آنها تولید شده پس از گرم شدن هوا و آب شدن یخ‌ها آن سنگ‌ها به پایین رانده می‌شود) از ترس و هیبت امر پروردگار به پایین می‌افتند (و اینکه فرمود از ترس و هیبت امر خدا می‌افتد برای آن است که تمام اسباب طبیعی منتهی به ذات آفریدگار جهان می‌گردد و

نیز ملکوت تمام اشیاء دارای شعور و ادراک است
و این مطلب در محل خود ثابت شده است) و
خداوند از کردارهای شما غافل نیست».^{۵۵۸}

(۱) - قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ
خَشِعُونَ، (مؤمنون / ۱ - ۲).

(۲) - ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ أَلْمَاءٌ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا
يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ، (بقره /
۷۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۲۴

بعض مفسرین در شرح این آیه شریفه چنین بیان
نموده‌اند: این دلها سخت‌تر از سنگ خارا است؛ نه

^{۵۵۸} ۱۸-۱ (2) i ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ أَلْمَاءٌ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ، (بقره / ۷۴)، E\.

پذیرای حق و نه دارای حیات معنوی و کمال
عقلی است، نه از درونش عواطف خیر می جوشد،
نه پند و حکمت و عبرت از راه گوش و چشم به
ضمیر و وجدان خشک و مرده اش راه می یابد، نه
در مقابل عظمت و قدرت و آیات محسوس سرفرود
می آورد با آنکه سنگهای سربرافراشته کوهستان در
برابر قدرت و قهر آیات خداوند فرو می ریزد،
خلاصه سبب سخت تر بودن دلهای قساوت دار از
سنگ سه چیز است.

چرا قساوت دلهایشان سخت تر از سنگ است؟

۱- از دل و باطن سنگها چه بسا آب می جوشد و
نهرها جاری می شود ولی این قلوب قاسیه، جوشش
درونی ندارد.

۲- سنگ از تأثیر عوامل خلقت، شکافته می شود و
از آن آب بیرون می آید ولی مواعظ و عبرتها به

دل‌های اینان راه نمی‌یابد و از آن خیری ترشح نمی‌کند.

۳- سنگها در برابر قهر خداوند، سر فرود می‌آورند ولی دل‌های اینان در برابر عظمت و آیات حق خضوع نمی‌کند، این سختی دل‌های مردمی تا این حدّ از جهت سرشت آنها نیست، بلکه آثار اعمال آنهاست که دل‌های قابل خود را از قابلیت انداخته و نتایج اعمال این سنگ دل‌ها آت‌ها خواهد بود و خداوند از کردار آنها غافل نخواهد بود.

چرا هنگام عذاب، تضرع نکردند؟

«و هر آینه فرستادیم پیغمبرانی به سوی امت‌هایی که قبل از تو می‌زیستند، پس به منظور اینکه شاید روی تضرع به درگاه ما آورند، آنان را به سختیها و گرفتاریهای گوناگون گرفتیم، پس چرا وقتی عذاب ما را دیدند، تضرع نکردند و لکن دل‌هایشان

سخت شد و شیطان عمل زشت‌شان را بر ایشان
زینت داد». ۵۵۹

(۱) - وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَهُمْ
بِالْبِئْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ* فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ
بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، (انعام / ۴۲ - ۴۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۲۵

قساوت قلب به معنای سنگدلی مقابل نرم دلی است؛
به اینکه آدمی چنان سخت دل شود که از مشاهده
مناظر رقت بار و از شنیدن سخنانی که معمولاً
شنونده را متأثر می‌کند، متأثر نشود، بنابراین معنای
این دو آیه شریفه چنین می‌شود که خداوند
پیغمبرانی را در امم سابقه فرستاد و آنها امت خود
را به توحید خداوند و تضرع به درگاه او و توبه به

۵۵۹ \i(1) - وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَهُمْ بِالْبِئْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ* فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (انعام / ۴۲ - ۴۳). E\.

سوی او متذکر می‌ساختند و خداوند آنها را به انواع شدت‌ها؛ مانند فقر و قحطی و انواع بدحالی‌ها مانند مرض و غلبه دشمن مبتلا کرد، باشد که با حُسن اختیار به درگاه خدا سر فرود آورند و دل‌هایشان نرم شده از خوردن فریب جلوه‌های شیطان و تکیه و میل به اسباب ظاهریّه روگردانند ولی زحمات انبیا به جایی نرسیده و آنها در برابر پروردگار سر فرود نیاوردند بلکه اشتغال به مال دنیا، دل‌هایشان را سنگین نمود و شیطان هم عمل زشت‌شان را در نظرشان جلوه داده یاد خدای را از دل‌هایشان ببرد.

به عبارت دیگر: در این دو آیه و دو آیه بعد، خداوند برای پیغمبرش رفتار خود را با امتیاهی که پیش از وی بوده‌اند ذکر نموده و می‌فرماید که پیغمبرانی برای آنها فرستادیم و برای نرم شدن دل‌های آنها و آماده شدنشان برای پذیرش دعوت

پیغمبران به توحید خداوند سبحان و تضرع و توبه به درگاه او، آنها را به انواع شدتها و محنتها و رنجها مبتلا کردیم لکن آنها در مواقع برخورد با ناملایمات و ناراحتی‌ها و بلیات هم به سوی پروردگار خود رجوع نکردند و در برابرش تذلل نمودند و دل‌هایشان تحت تأثیر قرار نگرفت و همچنان سرگرم عملیات شیطانی خود شدند یعنی کارهایی که آنها را از یاد خدا بازمی‌داشت به اسباب ظاهریه اعتماد نمودند خیال کردند که اصلاح امورشان همه بستگی به آن اسباب دارد.

وقتی کارشان به اینجا رسید، خداوند هم درهای همه نعمتها را برایشان گشود تا اینکه آنها به این نعمتها شاد شدند و دیگر خود را بی‌نیاز از خداوند دیدند، پس ناگاه از جایی که احتمالش را نمی‌دادند، عذاب بر آنها نازل کردیم پس آنگاه ایشان فرومانده

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۲۶

و خاموش شدند پس بریده شد دنباله گروهی که ظلم کردند و ستایش برای خداوند عالمیان است.

«به جهت شکستن بنی اسرائیل پیمانی را که از ایشان گرفته بودیم (به اینکه نماز را برپا دارند و زکات دهند و از پیغمبران اطاعت کنند) راندیم ایشان را از رحمت خود و گرداندیم دلهای ایشان را بسیار سخت بر سبیل عقوبت».^{۵۶۰}

یعنی الطافی که به وسیله آنها دلهایشان نرم می شد از آنها بازداشتیم و به خودشان وا گذاشتیم و توفیق و لطف خود را از ایشان سلب کردیم تا اینکه قلوبشان رسوخ تام در سختی یافته اصلاً متأثر نشدند از مشاهده آیات و استماع تخویفات.

سخت دلی و سهو، خاطره شیطان است

^{۵۶۰} ۱\۱-۱) فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَقَهُمْ لَعْنَهُمْ وَعَلَّلْنَا قُلُوبَهُمْ قَسِيَةً... E\...، (مانده/۱۳) E\.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «انسان را دو
خاطره در دل باشد؛ خاطره‌ای از طرف شیطان و
خاطره‌ای از طرف فرشتگان؛ خاطره فرشته، رقت و
فهم است (یعنی میل به کارهایی که سبب نرمی دل
و فهمیدن حق است) و خاطره شیطان، سخت دلی
و سهو است (یعنی میل به چیزهایی که موجب
سخت دلی و نفهمیدن حق و ترک آن است) پس
قساوت خوی شیطان است که باید آن را برطرف
ساخت». ۵۶۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند به موسی
علیه السلام فرمود: در دنیا آرزوی خود را دراز مکن
که دلت سخت خواهد شد و سخت دل از من دور
است» ۵۶۲؛ یعنی به رحمت خدا نمی‌رسد.

۵۶۱ (۲۱) - قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «لمن: لمة من الشيطان ولمة من الملك فلمنة الملك الرقة والفهم ولمة الشيطان السهو والقسوة»، (وسائل ج ۱۱ جهاد/ باب ۷۶/ تحريم

قسوة القلب/ ۳۳۷) E\.

۵۶۲ (۳۱) - قال: فيما ناجى الله به موسى عليه السلام يا موسى لا تطول في الدنيا املك فيقسو قلبك والقاسى القلب متى بعيد»، (وسائل جهاد/ ۱۱/ باب ۷۶/ تحريم قسوة

القلب/ ۳۳۶) E\.

(۱) - فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَقَهُمْ لَعْنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...،
(مائده / ۱۳).

(۲) - قال امير المؤمنين عليه السلام: «لمّتان: لمّة من الشيطان ولمّة من الملك فلمّة الملك الرقّة والفهم ولمّة الشيطان السهو والقسوة»، (وسائل ج ۱۱ جهاد / باب ۷۶ / تحريم قسوة القلب / ۳۳۷).

(۳) - «قال: فيما ناجى الله به موسى عليه السلام يا موسى لا تطول في الدنيا املك فيقسو قلبك والقاسي القلب منى بعيد»، (وسائل جهاد / ۱۱ / باب ۷۶ / تحريم قسوة القلب / ۳۳۶).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۲۷

رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: «از شقاوت است خشکی چشم (یعنی گریان نشدن از

آنچه سزاوار گریستن بر آن است) و سخت دلی و
حرص زیاد در طلب دنیا و اصرار بر گناه». ^{۵۶۳}

سخنانی از پیشوایان درباره قساوت

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند اجابت نکند
دعا را از روی دل سخت و با قساوت». ^{۵۶۴}

امام باقر علیه السلام فرمود: «مبتلا و گرفتار نشده
بنده به عقوبتی بزرگتر از سخت دلی؛ (یعنی بنده
در اثر گناه به بزرگترین عقاب الهی که سخت دلی
است مبتلا می شود)». ^{۵۶۵}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«دورترین مردمان از خداوند شخص سخت دل
است». ^{۵۶۶}

^{۵۶۳} (۱) (i) - قال: من الشقاء جمود العين، وقسوة القلب، وشدة الحرص في طلب الدنيا والاصرار على الذنب»، (وسائل ج ۱۱ / جهاد ۶ / باب ۷۶ / تحريم قسوة القلب / E\.(۳۳۷)

^{۵۶۴} (۲) (i) - « قال إنّ الله عزوجل لا يستجيب دعاء بظهر قلب قاس»، (کافی ۲ / ۴۷۴ / کتاب الدعاء). E\.

^{۵۶۵} (۳) (i) - عن الباقر عليه السلام قال: « ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب»، (مستدرک ۱۲ / ۹۳). E\.

^{۵۶۶} (۴) (i) - عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: « ان ابعث الناس من الله القاسي القلب»، (مستدرک ۱۲ / جهاد / باب ۷۶ / تحريم قسوة القلب / E\.(۹۳)

امام سجاد علیه السلام فرمود: «و از گناهانی که از ریزش باران مانع می شود سختی دلهاست».^{۵۶۷}

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند رحمت را در دل‌های رحیم دلان خلق خود قرار داده پس حاجت‌های خود را از رحیم دلان بطلبید و از سخت دلان نخواهید جز این نیست که

(۱) - «قال: من الشقاء جمود العين، وقسوة القلب، وشدّة الحرص فی طلب الدنیا والاصرار علی الذنب»، (وسائل ج ۱۱ / جهاد ۶ / باب ۷۶ / تحریم قسوة القلب / ۳۳۷).

(۲) - «قال إنّ الله عزّوجلّ لا یستجیب دعاء بظهر قلب قاس»، (کافی ۲ / ۴۷۴ / کتاب الدعاء).

^{۵۶۷} (۵ \ 1) - عن زين العابدين عليه السلام: «انه قال في حديث طويل والذنوب التي تحبس غيث السماء: جور الحكام في القضاء الى ان قال وقساوة القلوب على اهل الفقر والفاقة»، (مستدرک / ۱۲ / جهاد / باب ۷۶ تحريم قسوة القلب / ۹۶). E\.

(۳) - عن الباقر عليه السلام قال: «ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب»، (مستدرک / ۱۲ / ۹۳).

(۴) - عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «ان ابعد الناس من الله القاسي القلب»، (مستدرک / ۱۲ / جهاد / باب ۷۶ / تحريم قسوة القلب / ۹۳).

(۵) - عن زين العابدين عليه السلام: «انه قال في حديث طويل والذنوب التي تحبس غيث السماء: جور الحكام في القضاء الى ان قال وقساوة القلوب على اهل الفقر والفاقة»، (مستدرک / ۱۲ / جهاد / باب ۷۶ / تحريم قسوة القلب / ۹۶).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۲۸

خداوند آنها را مورد غضب خود قرار داده است». ۵۶۸

۵۶۸ (۱) - عن جعفر بن محمد عليه السلام: «ان الله تبارك وتعالى جعل الرحمة في قلوب رحماء خلقه فاطلبوا الحوائج منهم ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فان الله تبارك وتعالى احل غضبه بهم»، (مستدرک / ۱۲ / ۹۶) E\.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «از بزرگترین شقاوتها قساوت دل است».^{۵۶۹}

و در این موضوع روایت بسیار و آنچه نقل شد، کفایت است.

معنای قلب و قساوت آن

هرچند دانستن معنای قلب غیر ضروری است و آنچه لازم است دانستن صفات و انواع بیماریهای آن و سعی در علاج و اصلاح آن است لکن شاید خواننده عزیز دوست دارد آن را اجمالاً بشناسد، پس گوییم قلب بر دو معنا اطلاق می‌شود:

اول: قطعه گوشت صنوبری شکلی است که در وسط سینه، سمت چپ قرار دارد و در جوف آن چهار حجره است که دستگاه تصفیه خون را تشکیل می‌دهد و خون تصفیه شده از آن به تمام بدن

^{۵۶۹} (۲) (۱) - «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «من اعظم الشقاوة القساوة» (مستدرک ۱۲ / جهاد / باب ۷۶ / ۹۶). E\.

پخش می‌شود و نیز روح بخاری در آن تولید شده و از آن همراه خون به تمام بدن پخش می‌شود و بهائیم با انسان در داشتن آن شریکند.

دوم: از برای قلب معنای دیگری است و آن لطیفه ربانیّه و جوهر روحانیّه‌ای است که به این قلب جسمانی که در معنای اول گفته شد، تعلق دارد و این لطیفه را گاهی نفس و روح و انسان گویند و اوست دانا و شناسا و توانا و اوست مورد تکلیفهای الهی. و ثواب و عقاب برای اوست و در کیفیت تعلق او به این قلب جسمانی عقلاً حیرانند که آیا از قبیل تعلق شخص به مکانی است که در آن جای گرفته یا جور دیگر است. به هر حال آنچه در قرآن مجید و روایات نام «قلب» برده شده، همان معنای دوم مراد است. و بعضی از اهل معرفت فرموده‌اند که برای قلب معنای سومی است که در بسیاری از آیات و روایات مراد

(۱) - عن جعفر بن محمد عليه السلام: «ان الله تبارك وتعالى جعل الرحمة في قلوب رحماء خلقه فاطلبوا الحوائج منهم ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فان الله تبارك وتعالى احل غضبه بهم»، (مستدرک / ۹۶ / ۱۲).

(۲) - «قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «من اعظم الشقاوة القساوة»، (مستدرک ۱۲ / جهاد / باب ۷۶ / ۹۶).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۲۹

از قلب آن است و آن مرتبه‌ای است از مراتب روح انسانی که در وسط و برزخ روح و قلب جسمانی است؛ یعنی نه مانند روح مجرد و لطیف مطلق است و نه مانند قلب جسمانی مادی و کثیف است، بلکه صورت و شکلی است که باطن و غیب این قلب مادی است و امور معنوی مانند ایمان در آن داخل

یا از آن خارج می‌شود و همان است محل حالات نفسانی؛ مانند: خوف، رجا، حبّ، حیا، شرمساری، غم و شادی و آثار آن در این قلب جسمانی آشکار می‌گردد مانند حالت اضطراب و تپش قلب جسمانی هنگام پیدایش ترس شدید در قلب معنوی؛ زیرا بین قلب جسمانی و معنوی ارتباط و مناسبت تام است و ظاهراً همین معنای سومی اراده شد از قلب در این حدیث.

دلها چهار قسم است

امام باقر علیه السلام فرمود: دلها چهار قسم است:

۱- دلی که در آن نفاق و ایمان هردو است پس اگر هنگام مرگ، صاحب آن دل با نفاق باشد هلاک شده و اگر با ایمان باشد در نجات است.

۲- دلی که وارونه است و آن دل مشرک است.

۳- دلی که چرکین و زنگ زده و بسته است و آن دل منافق است.

۴- دلی که فروزنده و پاک است و آن دل مؤمنین است که مانند چراغی فروزان در آن است اگر خداوند به او نعمت دهد سپاسگزار است و اگر بر او بلا بفرستد صبر می نماید.^{۵۷۰}

مکتوبی از کتاب مکاتیب

در مکتوب ۲۶۳ از مکاتیب در معنای «قلب» گوید:
استفسار فرموده بودند که

(۱) - عن ابی جعفر علیه السلام: «قال ان القلوب اربعة: قلب فيه نفاق وايمان، و قلب منكوس، و قلب مطبوع، و قلب ازهر اجرد- / فقلت: ما الأزره؟ قال: فيه كهيئة مطبوع، و قلب ازهر اجرد- / فقلت: ما الأزره؟ قال: فيه كهيئة السراج- / فاما المطبوع فقلب المنافق واما الأزره فقلب المؤمن إن اعطاه شكر وان ابتلاه صبر واما المنكوس فقلب المشرك، ثم قرء هذه الآية: «امن يمشى مكبا...» فاما القلب الذى فيه ايمان و نفاق فهم قوم كانوا بالطائف فان ادرك احدهم اجله على نفاقه هلك وان ادركه على ايمانه نجى، (كافي ۲ / ۴۲۲ و ۴۲۳ / كتاب الايمان والكفر / باب فى ظلمة قلب المنافق). E\.

^{۵۷۰} (1) - عن ابی جعفر علیه السلام: «قال ان القلوب اربعة: قلب فيه نفاق وايمان، و قلب منكوس، و قلب مطبوع، و قلب ازهر اجرد- / فقلت: ما الأزره؟ قال: فيه كهيئة السراج- / فاما المطبوع فقلب المنافق واما الأزره فقلب المؤمن إن اعطاه شكر وان ابتلاه صبر واما المنكوس فقلب المشرك، ثم قرء هذه الآية: «امن يمشى مكبا...» فاما القلب الذى فيه ايمان و نفاق فهم قوم كانوا بالطائف فان ادرك احدهم اجله على نفاقه هلك وان ادركه على ايمانه نجى، (كافي ۲ / ۴۲۲ و ۴۲۳ / كتاب الايمان والكفر / باب فى ظلمة قلب المنافق). E\.

الأزهر فقلب المؤمن إن اعطاه شكر وان ابتلاه صبر
واما المنكوس فقلب المشرك، ثم قرء هذه الآية:
«افمن يمشى مكباً...» فاما القلب الذي فيه ايمان و
نفاق فهم قوم كانوا بالطائف فان ادرك احدهم
اجله على نفاقه هلك وان ادركه على ايمانه نجا،
(كافي ٢ / ٤٢٢ و ٤٢٣ / كتاب الايمان والكفر / باب في
ظلمة قلب المنافق).

قلب سليم، ج ١، ص: ٣٣٠

«روح» چیست و «قلب» چیست و چه نسبت است
میان اینها؟ جواب: ای روحم به تو امیدوار! ای دلم
مهتر را خریدار! به صفات دل و روح موصوف
شدن خوب است حکایت ایشان شنیدن چه سود
بلکه شاید مضرت دهد برای آنکه مبادا اندیشه سامع
به آن نرسد و تکذیب کند که **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ**
يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ آنگاه هرگز رستگار نشود.

مع ذلك از امثال احبه صدق چاره نیست. دو کلمه مختصر می‌نویسد گمان را در تصدیق آن نیکو دارند و آن، آن است که حقیقت انسان میان دو جهان واقع است؛ یکی جهان یگانگی که آنجا همه قرب است در قرب و نور در نور و وصل در وصل و آن را «عالم امر» گویند که **وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ** دیگر عالم به یگانگی که آنجا همه بُعد است در بُعد و ظلمت در ظلمت و هجران در هجران و آن را «عالم خلق» نامند **قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ** و روح ذکری است از عالم امر که با انسان همراه کرده‌اند. و «نفس» ذکری است از عالم خلق که قرین وی ساخته‌اند و هر دو راجعند با مرجعی الهی، یکی سرّ لطف اوست قائم به جمال او و دیگری سرّ قهر اوست قائم به جلال او و آنچه راجع به انسان است «قلب» است که میان اصبعین لطف و قهر جا دارد از این جهت خدای را عزوجل از قلب اسمی

نیست، اما از روح هست که **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** و از نفس هست که **وَيُحَذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ** و چون ترکیب انسان به موت از هم فرو ریزد هریک از روح و نفس به حکم **«كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ»** با جهان خویش رجوع کند و قلب که حقیقت انسان است مشایعت آن یک کند که در مدت مصاحبت الفت و انس با او داشته و اقبال به او کرده و رنگ او گرفته، اگر روحانی شده با روح به جهان وحدت رود و به نور قرب و سرور وصل فائز گردد و روح را به تبعیت او نیز لذتی باشد، اما با لذات نه برای آنکه لذت از لذت نیاید و اگر نفسانی گشته با نفس به عالم کثرت افتد و به ظلمت بُعد و غصه هجران مبتلا شود، نفس را به تبعیت اوالمی باشد اما با لذات نه برای آنکه الم از الم نیاید.

تا اینکه گوید: نفوس و ابدان آن کسان که ارواح و قلوب ایشان در جهان وحدت است با خویش همراه

برد برای ثبوت علاقه و ارواح و ابدان آن کسان که
نفوس و قلوب ایشان در جهان کثرت است به جهان
کثرت پیوندد برای ثبوت علاقه از

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳۱

موضع علاقه و آن روز عالم امر دارالسرور گردد و
جنات نعیم و عالم خلق، دار البوار و عذاب الیم.^{۵۷۱}

و حکیم سنائی چنین گفته است:

دل آن کس که	بود آسوده ملک از
گشت بر تن شاه	او و سپاه
بد بود تن چه دل	ظلم لشکر ز ضعف
تباه بود	شاه بود
این چنین پرخلل	دد و دیوند با توزین
دلی که تراست	دل راست

^{۵۷۱} (۱) - نقل از خزینة الجواهر محمندی. E\

پاره گوشت نام دل	دل تحقیق را بحل
کردی	کردی
اینکه دل نام	رو به پیش سگان
کرده‌ای به مجاز	کوی انداز
از تن و نفس و عقل	در ره او دلی به
و جان بگذر	دست آور
آن چنان دل که	اندر او جز خدا
وقت پچاپیچ	نیابی هیچ
دل یکی منظریست	خانه دیو را چه دل
ربّانی	خوانی
از در نفس تا به کعبه	عاشقان را هزار و
دل	یک منزل

دل‌های نرم و دل‌های آلوده به گناه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خدای را در زمین ظرفی است که محبوبتر آنها نزد خداوند آن است که صفا داشته باشد و کدر نباشد و رقیق یعنی نرم باشد^{۵۷۲} و آن طرف دلهاست». و ظاهر آن است که قلب در این حدیث که تعبیر از آن به «ظرف» شده، همان معنای سوّمی است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم می فرمود: چیزی مانند گناه، دل را خراب نکند جز این نیست که دل از گناه آلوده می شود و زیاد می شود تا اینکه تمام دل را می گیرد پس [دل] وارونه می شود».^{۵۷۳}

(۱) - نقل از خزینة الجواهر نهاوندی.

^{۵۷۲} (۲) ۱ - قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «ان لله آنية في الارض فاحبها الى الله ما صفا منها ورقا وصلب وهي القلوب...» (بخارالأنوار ۷۰ / ۶۰). E\.
^{۵۷۳} (۳) ۱ - وعن ابي عبد الله عليه السلام: «قال كان ابي عليه السلام يقول ماشيء افسد للقلب من خطيئة ان القلب ليواقع الخطيئة فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير اعلاه اسفله» (كافي ۲ / ۲۶۸ / باب الذنوب). E\.

(۲) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ان لله آنية في الارض فاحبها الى الله ما صفا منها ورق وصلب وهي القلوب...»، (بحار الأنوار ۷۰ / ۶۰).

(۳) - وعن ابي عبد الله عليه السلام: «قال كان ابي عليه السلام يقول ماشىء افسد للقلب من خطيئة ان القلب ليواقع الخطيئة فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير اعلاه اسفله»، (كافي ۲ / ۲۶۸ / باب الذنوب).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۳۲

قساوت چیست؟

«قساوت» به معنای سختی و سفتی است و آن یک نوع بیماری و انحراف از استقامت است که بر دل انسانی عارض می‌شود و در آن حال حق را نمی‌پذیرد و برای آن خاشع نمی‌شود؛ یعنی ذلیل و منقاد و تسلیم آن نمی‌گردد و خشوع برای حق که حقیقت ایمان است در آن یافت نمی‌شود و نیز

اندرز و انذار در آن اثری نمی‌بخشد و نیز مناظر رقت‌آور مانند آه مظلوم و ناله یتیم و بی‌درمانی دردمندان و درماندگی و پریشانی تهیدستان، هیچ اثری در او نمی‌گذارد و ترحمی نمی‌کند و آنها را نادیده و نشنیده گرفته و مانند حیوانی از آنها می‌گذرد و پس از دقت در آیات قرآن مجید و روایاتی که ذکر گردید، به خوبی دانسته می‌شود که بیماری قساوت، گناه بزرگی است برای دل انسانی و واجب فوری است توبه از آن و سعی در علاج آن به تفصیلی که ذکر می‌شود خصوصاً با ملاحظه آنکه قساوت قلب سبب بی‌ایمانی و محرومیت از آثار عظیمه خشوع برای حق است.

قساوت قلب منشأ گناهان بسیار

نیز [قساوت قلب] سبب بی‌باکی و بی‌پروایی از سفر آخرت و بی‌اعتنایی به گرفتاریهای موافق قیامت است. و نیز سبب گناهان کبیره بی‌شمار است؛ مانند

قطع رحم و درمانده و بیچاره را یاری نکردن و فقیر را محروم کردن و یتیم را سرپرستی نمودن و از قهر و عذاب الهی نترسیدن و از انتقامهای نهانی خداوند بی باک بودن. و در حقیقت تقوا (یعنی پروا داشتن و پرهیز از گناه نمودن و از هرچه خلاف بندگی است و موجب گرفتاری اخروی است ترسناک بودن به طوری که این پروا و پرهیز و ترس، خوی و عادت و زایل نشدنی باشد) با قساوت دل پیدا نمی شود پس برای تحصیل ملکه تقوا واجب است سعی در علاج آن. و نیز باید دانست که بیماری قساوت امر تکوینی نیست؛ یعنی انسان با بیماری قساوت خلق نمی شود بلکه امر کسبی است؛ یعنی در اثر گفتارها و

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳۳

کردارهای ناروایش به آن مبتلا می‌شود و پاره‌ای از اموری که موجب این بیماری است و در روایات به آنها اشاره شده، ذکر خواهد گردید.

قساوت قابل علاج و دارای مراتب است

نیز باید دانست که «بیماری قساوت»، قابل علاج است؛ چنانکه ذکر خواهد شد و پس از علاج و برطرف شدن آن، ممکن است باز عود کند و انسانی به آن مبتلا گردد و غرض از این تذکر آن است که خواننده عزیز مغرور نشود و خیال نکند که از این بیماری در امان است؛ زیرا **اولاً**: قساوت را مراتبی است و شاید الآن به بعضی از مراتب آن مبتلا باشد. و **ثانیاً**: باید خود را در معرض خطر ابتلای به آن بدانند؛ چون ممکن است در اثر بی‌پروایی و گرفتار شدن به بعضی از اسباب قساوت به آن مبتلا گردد و از اینجاست که امامان ما علیهم السلام به ما امر

فرموده‌اند که مراقب دل خود باشید و اگر در آن از قساوت چیزی دیدید، علاجش کنید.

حالات دلتان را مواظب باشید

شحّام (ابواسامه) گوید: من با امام صادق علیه السلام هم کجاوه بودم به من فرمود: «قرآن بخوان. من سوره‌ای از قرآن را آغاز نمودم و آن را خواندم. حضرت رقت کرد و گریست پس فرمود: ای ابا اسامه! دل‌های خود را رعایت کنید به یاد خدا (یعنی دل‌هایتان را با یاد خدا از وساوس شیطان حفظ کنید) و از دست برد شیطان بر حذر باشید؛ زیرا بر قلب، حالات و ساعت‌های تردید از بامداد رخ می‌دهد که در آن ساعتها نه ایمان در آن است و نه کفر و مانند پارچه کهنه یا استخوان پوسیده گردد (یعنی چنانکه پارچه کهنه یا استخوان پوسیده قیمتی ندارد و قابل انتفاع نیست، دل انسانی هم در آن ساعات، قیمتی ندارد یا اینکه چنانکه پارچه کهنه و استخوان

پوسیده به اندک اشاره‌ای پاره و متلاشی می‌گردد،
دل هم در آن ساعات به کوچکترین وسوسه و شبهه
شیطان از ایمان به کفر می‌گراید) ای اباسامه! نه
این است که بسا دلت را واری کردی و از خوب
و بدش چیزی نیافتی و

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳۴

ندانستی که دلت کجاست؟ من به آن حضرت
عرض کردم: آری من به این وضع دچار شده‌ام و
می‌دانم که مردم هم دچار می‌شوند. فرمود: آری
کسی از آن برکنار نیست.

پس فرمود: هرگاه چنین شد یاد خداوند عزوجل
کنید و از دستبرد شیطان برحذر باشید؛ زیرا چون
خداوند برای بنده‌ای خیر خواهد، ایمان به دلش
افکند و اگر جز آن خواهد، جز آن در دلش افتد.

گفتم قربانت! جز آنچه باشد؟ فرمود: هرگاه کفر او را خواهد، کفر در دلش افتد». ۵۷۴

فرمایش مجلسی و فیض در این حدیث

مرحوم مجلسی در معنای «نکت کفرا» گوید: یعنی چون سزاوار شد که خداوند لطف خود را از او دریغ داشت، شیطان بر دلش مسلط شود و هرچه خواهد در آن افکند و اسناد آن به خدا مجاز است؛ زیرا منع لطف خداوند سبب شد که در دام شیطان افتد. و مرحوم فیض گوید «نکت» در این حدیث به معنای شکستن پیمان ایمان به شک است و در بعض نسخه‌ها «نکت» است و آن به معنای چوب را محکم به زمین زدن است که اثرش آشکار شود و بنابراین، معنای «واحدروا النکت» چنین می‌شود و

۵۷۴ (1\ i) - «عن ابی اسامة قال: زاملت اباعبداللہ علیہ السلام قال: «فقال لی اقرأ» قال) فافتتحت سورة من القرآن فقرأتها فرق وبکی، ثم قال: یا ابا اسامة ارعوا قلوبکم بذكر اللہ عزوجل واحذروا النکت فانه یاتی علی القلب تارات او ساعات الشک من صباح لیس فیہ ایمان ولا کفر شبه الخرقۃ البالیة والعظم النخر. یا اباسامة! ألیس ربما تفقدت قلبک فلا تلکثر به خیراً ولا شرأً ولا تدری این هو؟ قال: قلت له بلی انه لیصیبنی وأراه یصیب الناس. قال: اجل لیس یعری منه أحد. قال: فاذا کان ذلك فاذکروا اللہ عزوجل واحذروا النکت فانه اذا اراد بعبد خیراً نکت ایماناً واذا اراد به غیر ذلك نکت غیر ذلك قال قلت ما غیر ذلك جعلت فداک (ما هو) قال اذا اراد کفراً نکت کفراً»، (روضه کافی / ۱۴۷ / حدیث

بترسید از اینکه بعد از این حالت اثر کفر در دل
شما جای گیرد و آشکار شود.

آنها که ایمانشان عاریت است

در کتاب «الایمان والکفر اصول کافی، باب سهو
القلب» چهار حدیث نقل شده

(۱) - «عن ابی اسامه قال: زاملت اباعبدالله علیه
السلام قال: «فقال لی اقرأ (قال) فافتحت سورة من
القرآن فقرأتها فرق وبکی، ثم قال: یا ابا اسامه ارعوا
قلوبکم بذکر الله عزوجل واحذروا النکت فانه یاتی
على القلب تارات او ساعات الشک من صباح لیس
فیه ایمان ولا کفر شبه الخرقه البالیة والعظم النخر.
یا اباسامه! ألیس ربما تفقدت قلبک فلا تذکر به خیرا
ولا شراً ولا تدری این هو؟ قال: قلت له بلی انه
لیصیبنی وأراه یصیب الناس. قال: اجل لیس یعری
منه أحد. قال: فاذا کان ذلک فاذکروا الله عزوجل

واحدروا النکت فانه اذا اراد بعد خيراً نکت ایماناً
واذا اراد به غیر ذلك نکت غیر ذلك قال قلت ما
غیر ذلك جعلت فداک (ما هو) قال اذا اراد کفرأً
نکت کفرأً»، (روضه کافی / ۱۴۷ / حدیث ۱۸۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳۵

که مضمون آنها همان است که در این حدیث ذکر
شد. و در «باب المعارین» از امام صادق علیه السلام
نقل کرده است^{۵۷۵} «یعنی راستی بنده بامداد مؤمن
باشد و شامگاه کافر و بامداد کافر و شام مؤمن باشد
و مردمی باشند که ایمان را به عاریت دارند و سپس
از آنها گرفته شود و آنها را **معارین** نامند، پس فرمود
فلانی از آنهاست (ظاهراً فلان، اشاره به ابوالخطاب
است که در آغاز کار به ظاهر از اصحاب امام صادق
علیه السلام بود و سپس برگشت و بدعتها آغاز نمود
و مورد لعن امام گردید)».

^{۵۷۵} (۱ \ i) - «إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِنًا وَيَمُوتُ كَافِرًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا وَيَمُوتُ مُؤْمِنًا وَقَوْمٌ يِعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يَسْلُبُونَهُ وَيَسْتَمُونَ الْمَعَارِينَ ثُمَّ قَالَ فَلَانٌ مِنْهُمْ»، (اصول کافی ۲ / ۴۱۸ / باب المعارین). E\.

در همین باب از امام صادق علیه السلام نقل کرده: «راستی خدا پیغمبران را به سرشت نبوت آفریده و هرگز برنمی‌گردند و اوصیا را به سرشت وصایت آفریده و هرگز برنمی‌گردند و برخی از مؤمنین را به سرشت ایمان آفریده و هرگز برنمی‌گردند و برخی باشند که ایمان به عاریت دارند و هرگاه دعا کند و در دعا اصرار ورزد با ایمان بمیرد».^{۵۷۶}

بودن و رفتن ایمان به سبب کار انسان است

مرحوم مجلسی در شرح «فاذا هو دعا...» گوید در این تعبیر تشویق به دعا است برای حسن عاقبت و کجرو نشدن، چنانچه شیوه مردمان خوب پیش از ما بوده است و این حدیث دلالت دارد که بقای ایمان و رفتن آن به سبب کار خود انسان است؛ زیرا او به سبب کارهای خود، سزاوار توفیق می‌شود و یا سزاوار خذلان و بی‌توفیقی می‌گردد. و خلاصه

^{۵۷۶} (2\1) - «إِنَّ اللَّهَ جَبَلُ النَّبِيِّينَ عَلَى نَبُوْتِهِمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا وَجَبَلُ الْأَوْصِيَاءِ عَلَى وَصَايَاهُمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا وَجَبَلُ بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْيَرَ الْإِيمَانَ عَارِيَةً فَاذَا هُوَ دَعَا وَالْحَقُّ فِي الدَّعَاءِ، مَاتَ عَلَى الْإِيمَانِ»، (اصول کافی ۲ / ۴۱۹ / باب المعارین). E\.

گفتار در اینجا این است که هر کدام از ایمان و کفر گاهی ثابت و تغییرناپذیر است و گاهی قابل زوال؛ زیرا بسا که دل به حد کامل روشن شود و رخنه بی‌ایمانی در آن

(۱) - «إِنَّ الْعَبْدَ يَصْبِحُ مُؤْمِنًا وَيَمْسِي كَافِرًا وَيَصْبِحُ كَافِرًا وَيَمْسِي مُؤْمِنًا وَقَوْمُ يِعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يَسْلُبُونَهُ وَيَسْمُونَ الْمَعَارِينَ ثُمَّ قَالَ فُلَانٌ مِنْهُمْ»، (اصول کافی ۴۱۸ / ۲ / باب المعارین).

(۲) - «إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ النَّبِيِّينَ عَلَى نُبُوَّتِهِمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا وَجَبَلَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى وَصَايَاهُمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا وَجَبَلَ بَعْضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْيَرَ الْإِيمَانَ عَارِيَةً فَإِذَا هُوَ دَعَا وَالْحَقُّ فِي الدُّعَاءِ، مَاتَ عَلَى الْإِيمَانِ»، (اصول کافی ۴۱۹ / ۲ / باب المعارین).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳۶

نماند و هر حقی در آن پابرجا گردد و اگر سخت تیره و تار گردد کفرش ثابت شود و هر چه باطل است در آن جای گیرد و اگر میانه حال باشد و تاریک و روشن، در حال لرزش میان ایمان و کفر است اگر تیرگی غالب آید به کفر گراید و اگر روشنی فزاید مؤمن بماند و چنین دلی از ایمان به کفر دست به دست می‌شود و باید روی به خدا آرد و به درگاه او زاری کند و دعا کند و بکوشد تا مبادا ایمانش از دست رود و بی‌ایمان بمیرد.

حالات قلب دگرگونی می‌پذیرد

«حمران بن اعین» خدمت امام باقر علیه السلام مشرف شد و چیزهایی از امام علیه السلام پرسید و چون خواست برخیزد به امام گفت: خدا عمر شما را دراز کند و ما را به وجود شما بهره‌مند سازد که ما خدمت شما می‌رسیم و از نزد شما بیرون نمی‌رویم تا دل ما نرم می‌شود و نفوس ما از دنیا

تسلی و آرامش می‌یابد و آنچه از مال و دارایی در دست مردم است، نزد ما خوار و آسان شود؛ یعنی تمام همّ ما سعادت باقی و سرای آخرت می‌شود، سپس از نزد شما که بیرون می‌رویم، پیش مردم و تجار، دنیا دوست می‌شویم.

پس امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «همانا دلهاست که گاهی سخت و سرکش باشد و گاهی هموار و راهوار».^{۵۷۷}

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: «اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند یا رسول الله! ما از نفاق بر خود ترس داریم. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا از آن ترس دارید؟ گفتند چون تا در خدمت شما هستیم و شما به ما یادآوری می‌کنید و ما را به آخرت تشویق می‌کنید از خدا می‌ترسیم و دنیا را فراموش می‌کنیم و در آن

^{۵۷۷} (۱) - فقال ابو جعفر علیه السلام: «انما هی القلوب مرة تعصب ومرة تسهل»، (اصول کافی ۲/ ۴۲۴ / باب فی تنقل احوال القلب). E\

بی رغبت می شویم تا آنجا که گویا آخرت را به چشم می نگریم و هم بهشت و دوزخ را تا نزد شما هستیم و چون از نزد شما بیرون می رویم و در خانه های خود درمی آییم و بوی فرزندان می شنویم و نانخواران و خانواده را می نگریم، نزدیک است از آن حالتی که در نزد شما داشتیم

(۱) - فقال ابو جعفر علیه السلام: «انما هی القلوب مره تعصب و مره تسهل»، (اصول کافی ۲ / ۴۲۴ / باب فی تنقل احوال القلب).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳۷

برگردیم تا آنجا که گویا هیچ عقیده و ایمانی نداریم، آیا شما هم از اینکه این تغییر وضع نفاق باشد بر ما ترس دارید؟».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ آنها فرمود: «این نفاق نیست این بددلیها نیرنگهای شیطان است که به وسیله آنها شما را به دنیا تشویق می کند. به خدا سوگند! اگر شما بر همان حالی که برای خود شرح دادید پیوسته می ماندید هرآینه فرشته ها با شما دست می دادند و به روی آب راه می رفتید و اگر نبود که شما گناه می کنید و از خدا آمرزش می خواهید هرآینه خداوند خلقی را می آفرید تا گناه کند و سپس از خدا آمرزش خواهند و خدا آنها را پیامزد (و بدین وسیله غفاریت پروردگار آشکار گردد) به راستی مؤمن فتنه پذیر و بسیار توبه کننده است آیا نشیدی قول خدای را که می فرماید: راستی خداوند دوست دارد بسیار توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزه

شوندگان را و فرموده است از پروردگار خود
آمرزش خواهید و به او بازگشت کنید».^{۵۷۸}

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

«مجلسی» در شرح این حدیث گوید از برای سیر
روح انسانی به سوی خدا منزلهاست:

۱- عالم محسوسات. ۲- عالم تخیلات. ۳- عالم
موهومات. ۴- عالم معقولات و در این منزل چهارم
است که از سایر حیوانات جدا می شود و امتیاز دارد
و در این منزل چیزها بیند که از عالم حس و خیال
و وهم بیرون است و در آنجا جان اشیا و حقایق آنها
را بیند و برای آن مراتب و زمینه پهناوری است که
آغازش عالم انسان و انجامش عالم فرشتگان است
بلکه بالاتر و برتر از آن و آن معراج بشر و اعلا علیین
اوست؛ چنانچه سه

^{۵۷۸} (۱\ i) - فقال لهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خَطَوَاتُ الشَّيْطَانِ فِيرَغَبِكُمْ فِي الدُّنْيَا وَاللَّهُ لَوَتَدُومُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لِصَافِحَتِكُمُ الْمَلَائِكَةَ وَمَشِيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ وَلَوْ لَا أَنْتُمْ تَذَنَّبُونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ، لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يَذَنَّبُوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ فَيَغْفِرُ [اللَّهُ] لَهُمْ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَفْتَنٌ تَوَّابٌ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» E وقال: «استغفروا ربكم ثم توبوا إليه»، (اصول کافی ۲ / ۴۲۴ / باب تنقل احوال القلب). E\.

(۱) - فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خَطَوَاتُ الشَّيْطَانِ فِيرَغَبْكُمْ فِي الدُّنْيَا وَاللَّهِ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتُمْ الْمَلَائِكَةَ وَمَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ وَلَوْلَا أَنْكُمْ تَذُنُّونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ، لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يَذُنُّوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ فَيَغْفِرُ [اللَّهُ] لَهُمْ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَفْتَنٌ تَوَّابٌ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** وَقَالَ: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ»، (اصول کافی ۲ / ۴۲۴ / باب تنقل احوال القلب).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳۸

منزل اول اسفل السافلین اوست و بزرگترین اسباب معراج او بریدن علاقه است از دنیا و اعراض از آن است به تمامی و پاییدن بر این حال است که سبب رسیدن به حالت شریفی است که مرتبه عین الیقین

است و برای او در این مرتبه توانایی بر کارهای غریب و عجیبی است به اذن خداوند مانند دست دادن با فرشته‌ها و راه رفتن روی آب و هوا و دیگر آنها و از اینجا دانسته شد که کرامت و کارهای برتر از عادت از اولیای خدا مورد انکار نیست؛ چنانچه برخی از علما پنداشته‌اند.

گفتار مازندرانی در شرح حدیث

محقق بزرگوار «ملاً محمد صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۱)» در شرح این حدیث مطالب با ارزشی بیان نموده و خلاصه‌اش نقل می‌شود: «حمران» چون حال خود را در خلوت مطابق حالش در حضور امام علیه السلام ندید، بر خود ترسید و خیال کرد این دلیل بر نفاق اوست و گمان کرد همان رقت و خشوع و ایمانی که در حضور امام علیه السلام دارد هنگام اندرز امام علیه السلام باید در همه جا و در تمام حالات داشته باشد تا اهل صدق باشد، پس امام

علیه السلام او را پاسخ داد به اینکه دلها گاهی سخت است از پذیرش حق و گاهی آسان است و همیشه یکنواخت نیست، پس هرگاه سخت شد از حق پشت کرده و به حالت پستی می‌رسد و چون سهل و نرم شود، رو به حق آورده و به حالت شریفه‌ای رومی آورد و سبب آن این است که طریق الهی در خلقت انسان آن است که کار او را در وسط عالم ملائکه و عالم شیاطین قرار داده به اینکه ملائکه را طوری آفریده که جز خیر از آنها صادر نمی‌شود و یک لحظه غفلت ندارد و دائماً به یاد خداوندند. و شیاطین را متمکن در شرّ قرار داده به طوری که یک لحظه به یاد خدا نمی‌افتند و آدمی را طوری آفریده که متمکن از خیر و شرّ هر دو است و گاهی غافل و گاهی ذاکر خداست بلی می‌تواند به وسیله کسب و مجاهده یک طرفی شود و مانند ملائکه غفلت هیچ نداشته باشد و این پرسش حمران دلیل

است بر اینکه مجالست و مصاحبت صاحبان یقین و نیکوکاران، غفلت را می‌برد و به یاد خدا و آخرت می‌اندازد و خطرات نفس و وساوس شیطان را ردّ می‌کند و

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۳۹

از اینجاست که در روایات تأکید شده به مصاحبت صادقین و صالحین خصوصاً امامان علیهم السلام (در بحث یقین به این مطلب اشاره شد) تا اینکه گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ اصحاب خود فرموده: نه چنین است که اختلاف حالات شما نفاق باشد؛ زیرا شما در یک وقت با ایمان متذکر هستید و در وقت دیگر به واسطه وسوسه شیطان غافل شده میل به دنیا پیدا می‌کنید. و اما منافق پس او در بی‌ایمانی و غفلت دائمی یکنواخت است و بسی آشکار است، تفاوت بین

کسی که ایمان دارد و در اثر وسوسه شیطان غافل شده و سپس غفلت خود را به ذکر خدا جبران می‌کند، با کسی که اصلاً از غفلت بیرون نمی‌آید.

و هرچند اگر کسی بتواند دوام حضور پیدا کند و قلبش با پروردگارش در تمام حالات یکنواخت باشد به مقامات عالی‌ای که در این روایت ذکر شده خواهد رسید، لکن کسانی که حال آنها مختلف است و غفلت خود را به ذکر و گناه را به توبه جبران می‌کنند آنها هم خوبند بلکه حکمت الهی مقتضی است که بیشتر خلق چنین باشند تا غفاریت و توابیت و لطف و رحمت و حکمت‌های دیگر الهی آشکار گردد و از اینجاست که در آخر حدیث برای تسلیت گنهکاران و بشارت توبه کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «گناه و توبه بعد از آن از شما صادر نشود خداوند خلقی را می‌آفریند که چنین باشند».

ناگفته نماند که گناه و غفلت مطلوب و پسند
خداوند نیست بلکه مطلوب و مقصود توبه و رجوع
پس از گناه است که در آن حکمت‌های بی‌پایان
است و اهمّ آنها قرب حضرت آفریدگار است؛ زیرا
قرب به خداوند میسر نخواهد شد جز به عجز و
انکسار و خشوع و احتقار بنابراین، اگر عبادتی برای
عابدی موجب خودپسندی و عجب و غرورش شود
آن عبادت او را از خدایش فرسنگها دور کرده و
اگر گناهی سبب شود که گنهکار شکسته و سر به زیر
و شرمسار و از روی زاری و نیاز به درگاه خدای
بی‌نیاز رو آورد آن گناه وسیله قرب او شود مانند
آدم ابوالبشر که پس از صدور ترک اولی چندین
سال گریان و نالان رو

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۴۰

به خدا آورد تا اینکه برگزیده درگاه الهی گردید و
به «مقام اجتبا» و نبوت رسید.

و خلاصه وظیفه آن است که بنده سعی کند گناه از او سر نزند و غفلت او را نگیرد و اگر مبتلا به گناه شود، بد دل نگردد و از راه توبه و انابه، در رحمت را بکوبد، تا ابواب خزائن الهی بر او گشوده گردد و در نتیجه محبوب خدا شود چنانچه فرمود: **انَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ.**

چیزهایی که سبب قساوت می شود و در روایات به آنها اشاره شده، به طور اختصار یادآوری می شود.

۱. گناه، بزرگترین سبب قساوت

هر گناهی که از انسانی سرزند قساوت و تیرگی دل او را خواهد افزود مگر اینکه زود از آن توبه کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دلها قساوت دار نشد مگر به سبب بسیاری گناهان».^{۵۷۹}

^{۵۷۹} (۱) - «وما قست القلوب الا لكثرة الذنوب»، (علل الشرایع، ۱ / ۸۱) .E\

امام باقر علیه السلام فرمود^{۵۸۰}: «هیچ بنده‌ای نیست جز آنکه در دلش نقطه سفیدی است و هرگاه گناهی کند در آن نقطه سیاهی پدیدار شود، اگر توبه کند آن سیاهی برود و اگر دنبال گناه رود، سیاهی بیفزاید تا آنجا که همه سفیدی دل را فروگیرد و چون این سفیدی از سیاهی گناهان پوشیده شود، دیگر صاحب آن دل سیاه هرگز به خوبی و صلاح برنگردد و این است فرموده خداوند: بلکه کردارهای ایشان چرکین و سیاه کرده است دل‌هایشان را (ظاهراً مراد از نقطه سفیدی که در دل هر بنده‌ای است پیش از آلودگی به گناه همان فطرت اولیه که همراه تکوین اوست که به مقتضای آن یاد پروردگار خود و یاد حیات

^{۵۸۰} (۲) i - عن ابی جعفر علیه السلام قال: [قال:] «ما من عبد الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنبا خرج في النكتة نكتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد وان تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فاذا تغطي البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدًا وهو قول الله عزوجل: \i كَلَّا بَلْ زَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ E\»، (کافی ۲/ ۲۷۳/ باب الذنوب/ ح ۲۰). E\.

(۱) - «وما قست القلوب الا لكثرة الذنوب»، (علل الشرايع، ۱ / ۸۱).

(۲) - عن ابي جعفر عليه السلام قال: [قال:] «ما من عبد الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنباً خرج في النكتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد وإن تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطى البياض فاذا تغطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابداً وهو قول الله عزوجل: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**»، (كافي ۲ / ۲۷۳ / باب الذنوب / ح ۲۰).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۴۱

جاودانی و جهان پس از مرگ است و در بخش عقاید این کتاب به این مطلب اشاره شد.»

۲. آرزوها هم قساوت می آورد

طول امل یعنی آرزوها و خواهشهای دنیوی و خواسته‌های نفسانی که برای رسیدن به آنها خواسته‌های بی‌نهایت پیدا می‌شود. و نیز زمان درازی لازم است که به آنها برسد و این خواسته‌ها حجابهای تاریکی است که روی دل انسانی را پوشانده به طوری که نه از خدای خود یادی می‌کند و نه قرب او را می‌خواهد و نه رضای او را می‌طلبد و نه جهان پس از مرگ خود را یاد می‌کند و نه برای آسایش ابدی و تأمین حیات جاودانی خود سعی و کوشش می‌کند، می‌دود و می‌کوشد و می‌خروشد لکن تنها برای رسیدن به خواسته نفسانی و تأمین حیات فانی و بی‌اساس و مشکوک دنیوی و اگر دقت شود دانسته می‌گردد که هیچ چیز مانند

آرزوهای شهوانی و خواهشهای شیطانی و هوسهای
نفسانی دل انسانی را سخت و تیره و تار نمی کند.^{۵۸۱}

و به راستی بین پروردگار و بندگانش حجابی جز
همان آرزوهای نفسانی نیست و شواهد این مطلب
بسیار است، تنها به یک حدیث قناعت می شود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «ترسناکتر چیزی
که بر شما می ترسم دو چیز است: یکی هواپرستی و
دیگر درازی آرزو؛ اما پیروی از هوای نفس پس
بازمی دارد از پیروی حق و اما درازی آرزو، پس
انسان را از آخرت به فراموشی می اندازد.»^{۵۸۲}

۳. پرخوری هم سنگدلی می آورد

«بخورید و بیاشامید لکن زیاده روی نکنید، به راستی
که خداوند اسراف کنندگان را

^{۵۸۱} (۱) «وَأَنَّكَ لَا تَخْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ يُخَيِّبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»، (دعای ابی حمزه ثمالی). E\.
^{۵۸۲} (۲) «قال اميرالمؤمنين عليه السلام: ... انَّ اِحْوَفَ مَا اِحْوَفَ عَلَيْكُمْ اِثْنَانِ اِتِّبَاعُ الْهُوَى وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اِتِّبَاعُ الْهُوَى فَيُبْصِدُ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُبْسِي الْأَجْرَةَ»،
صبحی صالح/ فحج البلاغه/ خطبه ۴۲. E\.

(۱) - «وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ
الْأَعْمَالُ دُونَكَ»، (دعای ابی حمزه ثمالی).

(۲) - «قال امير المؤمنين عليه السلام: ... انَّ اخوفَ ما
اخافُ عَلَيْكُمْ اِثْنانِ اتِّباعِ الْهَوَى وَطولُ أَلّا مَلْ فَأَمَّا
اتِّباعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي
الْآخِرَةَ»، (صبحی صالح / نهج البلاغه / خطبه ۴۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۴۲

دوست ندارد». ۵۸۳

در وسائل الشیعه^{۵۸۴}، ۲۲ حدیث در مذمت و نهی از
پرخوری نقل کرده. و در کتاب مستدرک الوسائل
۳۷ حدیث دیگر نقل نموده و برای رعایت اختصار
از نقل آنها خودداری و به نقل چند حدیث از آنها
قناعت می‌شود:

^{۵۸۳} E\۱-i (1) ... كَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ E\۱ (اعراف / ۳۱).

^{۵۸۴} E\۱-i (2) - (کتاب الاطعمه / ابواب آداب المائدة / باب اول و باب دوم).

امام صادق علیه السلام فرمود: «نزدیکترین حالات بنده از خداوند زمانی است که شکم او سبک باشد از طعام و مبعوض‌ترین حالات بنده نزد خداوند، وقتی است که شکمش از طعام پر شده باشد».^{۵۸۵}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نمی‌رانید دلها را به زیاد خوردن و آشامیدن؛ زیرا دلها می‌میرد مانند زراعتی که بیش از حد آبش دهند».^{۵۸۶}

در شب معراج خداوند به رسول خود فرمود: «دشمن دار دنیا و اهل دنیا را».

پرسید: اهل دنیا کیانند؟

فرمود: «هر که زیاد باشد خوراکش و خوابش و خنده‌اش».

^{۵۸۵} (۱) 3 - عن ابی‌عبدالله علیه السلام: «اقرب ما یكون العبد من الله اذا خف بطنه وابتغض ما یكون العبد الى الله اذا امتلا بطنه»، (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۰۵). E\.

^{۵۸۶} (۱) 4 - عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: «لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب فان القلوب تموت کالرؤوع اذا کثر علیها الماء»، (بخارالانوار، ج ۶۶، ص

E\.(۳۳۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«هرکس زیاد خوردن و آشامیدن خوی او شود،
دلش قساوت‌دار خواهد شد».^{۵۸۷}

حضرت علی علیه السلام فرمود: «پرهیزید از
پرخوری که آن سبب قساوت دل و کسل کننده از
نماز و خراب کننده بدن است».^{۵۸۸}

(۱) - ... **كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ**، (اعراف / ۳۱).

(۲) - (کتاب الاطعمه / ابواب آداب المائدة / باب اول
و باب دوم).

(۳) - عن ابی عبدالله علیه السلام: «اقرّب ما یكون
العبد من الله اذا خف بطنه وابتغى ما یكون العبد

^{۵۸۷} (۵\ 1) - عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: «مَنْ تَعَوَّدَ كَثْرَةَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ قَسِيَ قَلْبُهُ». (نخج الفصاحه، ص ۵۷۳، ش E\۰۲۷۷۶
^{۵۸۸} (۶\ 1) - وقال اميرالمؤمنين عليه السلام: «اِتَّكُمُ وَالْبُطْنَةُ فَأَمَّا مَسْأَلَةُ الْقَلْبِ مَكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ مُسْتَدَّةٌ لِلْحَسَدِ». (شرح غرر، ج ۲، ص E\۰۳۲۴)

الی الله اذا امتلا بطنه»، (وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۰۵).

(۴) - عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «لا تمیتوا القلوب بكثره الطعام والشراب فان القلوب تموت كالزروع اذا كثر عليها الماء»، (بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۱).

(۵) - عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: «مَنْ تَعَوَّدَ كَثْرَةَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ قَسَى قَلْبُهُ». (نهج الفصاحه، ص ۵۷۳، ش ۲۷۷۶).

(۶) - وقال امير المؤمنين عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَالْبُطْنَةَ فَإِنَّهَا مَقْسَاءٌ لِلْقَلْبِ مَكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ مَفْسَدَةٌ لِلْجَسَدِ». (شرح غرر، ج ۲، ص ۳۲۴).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۴۳

و باید دانست که پرخوری و چیز خوردن و آشامیدن هنگام سیری و سیرابی اگر زیان آور برای

بدن باشد، حرام و چنانچه زیانی نداشته باشد، مکروه است.

میزان پرخوری نسبی است

نیز پرخوری را میزان کلی نیست که گفته شود اگر فلان مقدار طعام خورده شود، پرخوری است بلکه تابع بدنها و مزاجها و حالات است؛ مثلاً فلان مقدار خوراکی برای شخصی پرخوری است در حالی که برای دیگری پرخوری نیست، بلکه متوسط. و نیز گوییم شاید جهت اینکه پرخوری موجب قساوت دل می‌شود آن است که اگر خوراک بیش از حد لازم وارد معده شود، دستگاه هاضمه در تعب قرار می‌گیرد و وظیفه هضم، درست انجام نمی‌گیرد و آن خوراکی فاسد یعنی جزء بدن نمی‌شود و موجب تقویت نمی‌گردد و خون که جوهره همان خوراک فاسد است با کثافت و غلظت در قلب جای گرفته و از آن بخار غلیظ (روح بخاری)

متصاعد شده و چون قلب معنوی و حقیقی انسان با این قلب صنوبری و جسمانی کمال رابطه و اتحاد دارد؛ چنانچه گفته شد قلب معنوی هم سخت و سفت و قساوت‌دار می‌شود و شاید به همین ملاحظه باشد حدیثی که از کتاب «علل الشرایع» در کیفیت ترکیب انسان نقل شده^{۵۸۹}؛ زیرا یبوست زیاد، سبب خرابی دستگاه هاضمه و آن موجب فساد و غلظت خون و آن موجب غلظت و قساوت قلب معنوی است.

و نیز شاید به همین جهت باشد حدیثی که از «دعوات راوندی» است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«طعامی که خوردید آن را هضم کنید به یاد خدا

^{۵۸۹} (۱) i - «فان مالت به الیبوسة کان عزمه القسوة»، (نوری/ دارالسلام ۳/ ۱۴۵). E\.

و نماز و بلافاصله پس از خوردن طعام نخواید که
دل‌های شما قساوت می‌گیرد».^{۵۹۰}

(۱) - «فان مالت به الیبوسه کان عزمه القسوه»،
(نوری / دارالسلام ۳ / ۱۴۵).

(۲) - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «اذیبوا
طعامکم بذكر الله والصلوة ولا تناموا علیها فتقسو
قلوبکم»، (بحار الانوار، ۶۲ / ۲۶۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۴۴

ناگفته نماند آنچه گفته شد از اینکه پرخوری
موجب قساوت است، پرخوری از حلال است و اما
طعام حرام، یک لقمه آن هم موجب قساوت است.

مژده: در وسائل الشیعه، کتاب الاطعمه، باب کراهه
الشیع^{۵۹۱} است که امیرالمؤمنین علیه السلام به

^{۵۹۰} (۱) 2 - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «اذیبوا طعامکم بذكر الله والصلوة ولا تناموا علیها فتقسو قلوبکم»، (بحار الانوار، ۶۲ / ۲۶۷). E\.
^{۵۹۱} (۱) 1 - قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «للحسن علیه السلام: لا تجلس علی الطعام الا وانت
جایع ولا تقم عن الطعام الا وانت تشتهیه وجؤد المضغ واذا نمت فاعرض نفسك علی الخلاء واذا استعملت هذه استغینت عن الطب». (بحار الانوار ۷۶ / ۱۸۷). E\.

فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: «چهار خصلت یادت می‌دهم که به وسیله آنها از طب بی‌نیاز می‌شوی: منشین برای چیز خوردن جز در حالی که گرسنه باشی. و بر مخیز از خوردن جز در حالی که هنوز میل به آن داشته باشی و طعام را در دهان، خوب و زیاد جویده آنگاه فرو برش و هنگام خواب، در بیت‌التخلیه خود را از فضولات خالی کن؛ چون به اینها عمل کنی، از طب بی‌نیاز شوی.»

۴. پرگویی اگر سخن حرام نباشد

سخن اگر حرام باشد؛ مانند دروغ، غیبت، تهمت، سخن چینی، آبروریزی و کشف سر مؤمن. هر سخنی که موجب فتنه و فساد باشد البته یک کلام آن هم موجب قساوت است و اما سخنی که حرام نباشد و نیز واجب و مستحب هم نباشد و هیچ نفعی نداشته باشد، پس آن مباح است لکن زیادی آن مکروه و موجب قساوت است.

امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی علیه السلام می فرمود: زیاد سخن نگویند در غیر ذکر خداوند به راستی آنانکه پرگویی می کنند در غیر ذکر خدا دلهایشان قساوت دار است لکن خودشان نمی دانند».^{۵۹۲}

امام صادق علیه السلام فرمود که: «شنیدم از پدرم می فرمود: از نیکی اسلام شخص، ترک

(۱) - قال امیر المؤمنین علیه السلام: «للحسن علیه السلام الا اعلمک اربع خصال تستغنی بها عن الطب؟ فقال: بلی یا امیر المؤمنین. قال: لا تجلس علی الطعام الا وانت جایع ولا تقم عن الطعام الا وانت تشتهیه وجود المضع واذا نمت فاعرض نفسك علی الخلاء واذا استعملت هذه استغینت عن الطب».

(بحار الانوار ۷۶ / ۱۸۷).

^{۵۹۲} (۲۸۱) - «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: كان المسيح علیه السلام يقول لا تكثروا الكلام فی غیر ذكر الله فان الذين يكثرون الكلام [فی غیر ذكر الله] قاسية قلوبهم ولكن لا يعلمون»، (دارالسلام ۳ / ۱۴۴). E\.

(۲) - «عن ابی عبدالله علیه السلام قال: کان المسیح علیه السلام یقول لا تکثروا الکلام فی غیر ذکر الله فان الذین یکثرون الکلام [فی غیر ذکر الله] قاسیه قلوبهم ولكن لا یعلمون»، (دارالسلام ۳ / ۱۴۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۴۵

کردنش سخنان بیهوده است و چیزی که نفعی
برایش ندارد».^{۵۹۳}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت بر
زنی که برای فرزندش می گریست و می گفت شکر
خدای را که شهید مرد (به درجه عالی و نجات کلی
رسید) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«ای زن! چگونه چنین می گویی شاید فرزندت
بخل می کرده در انفاق زیادی از دارایش در راه
خدا و سخن زیادی را نگاه نمی داشته»^{۵۹۴}؛ یعنی

^{۵۹۳} (۱) 1 - قال قال ابی: «من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه»، (بخارالانوار ۱ / ۱۵۰). E\.

^{۵۹۴} (۲) 2 - «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرّ علی امرأة وهی تبکی علی ولدها و تقول: الحمد لله مات شهیداً فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کفی ایتهما الامرأة فلعله کان یبخل بما لا یضره و یقول فیما لایعینه لم»، (مستدرک الوسائل / کتاب الزکاة / ۲۹). E\.

بخل از انفاق، زیادتى از دارايى و نگاه داشتن زبان را از سخن زياده و بيهوده دو چيزى است كه موجب نرسيدن انسان به درجه عاليه و نرسيدن به نجات كلى از ساعت مرگ مى شود.

رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: «راست و درست نمى شود ايمان بندهاى تا اينكه دلش راست و درست شود و دلش راست و درست نمى شود تا اينكه زبانش راست و درست شود».^{۵۹۵}

۵. پر خوابى

هر انسانى در شبانه روز بايد مقدارى خواب رود تا رفع خستگى از بدنش شود و آماده گردد براى ادامه فعاليت و چنانچه از مقدار لازم بيشتر بخوابد، بدنش فاسد و قلبش قساوت دار مى گردد (چنانچه در بحث پر خورى گفته شد).

^{۵۹۵} (۳) i - وفيه قال صلى الله عليه و آله و سلم: لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه. E\

از امام صادق علیه السلام روایت شده^{۵۹۶} است که:
«خواب زیاد از آب زیاد خوردن است و

(۱) - قال قال ابی: «من حسن اسلام المرء ترک ما لا
یعنیه»، (بحار الانوار ۱ / ۱۵۰).

(۲) - «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرَّ
على امرأة وهي تبکی علی ولدها و تقول: الحمد لله
مات شهيداً فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم كفی ايتها الامرأة فلعله كان يبخل بما لا يضره
و يقول فيما لا یعنیه لم»، (مستدرک الوسائل / کتاب
الزکاة / ۲۹).

(۳) - وفيه قال صلی الله علیه و آله و سلم: لا یستقیم
ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی
یستقیم لسانه».

^{۵۹۶} (۴ / ۱) - عن الصادق علیه السلام: «كثرة النوم يتولد من كثرة الشرب وكثرة الشرب يتولد من كثرة الشبع وهما يتقلان النفس عن الطاعة و يقسيان القلب عن التفكير والحشوع»،

بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۸۹. E\.

(۴) - عن الصادق عليه السلام: «وكثره النوم يتولد من كثرة الشرب وكثرة الشرب يتولد من كثرة الشبع وهما يثقلان النفس عن الطاعة و يقسيان القلب عن التفكير والخشوع»، (بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۸۹).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۴۶

آن از خوراک زیاد است و هر دو سنگین می کند نفس را از طاعت و عبادت و قساوت دار می کند دل را از تفکر (در معارف الهیه و امور اخروی)».

امام صادق علیه السلام فرمود: «خواب زیاد، دین و دنیای شخص را از بین می برد».^{۵۹۷}

و نیز فرمود: «خداوند دشمن دارد زیاد خواب رفتن و زیاد بی کار بودن را».^{۵۹۸}

^{۵۹۷} (۱) 1 - «عن ابي عبد الله عليه السلام قال: كثرة النوم مذهبة للدين والدنيا»، (بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۸۰). E\
^{۵۹۸} (۲) 2 - «عن الصادق عليه السلام قال: إنّ الله يبغض كثرة النوم وكثرة الفراغ»، (بحار الانوار ج ۷۶، ص ۱۸۰). E\
www.i20.ir 908

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بسیاری خور و خواب فاسد می‌گرداند نفس را و می‌کشد ضرر را». ۵۹۹

زیرا هردو موجب سستی و کسالت از طاعات و عبادات و نشاط در آنها است و موجب ضایع شدن اوقات و غفلت و بی‌خبری از سفر آخرتند و کافی است همینها در کشیدن آنها مضرت را با وجود مضرت‌های بدنی که در هریک از آنهاست.

و بزرگان علم طب گفته‌اند: خواب زیاد، سبب سستی و ضعف قوی و پرودت و رطوبت بدن و زیاد شدن بلغم و کم شدن حرارت غریزیه است و هریک از اینها موجب پیدایش چندین مرض است.

خواب لازم چه مقدار است؟

۵۹۹ (3) i - قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «كثُرُ الْأَكْلِ وَالنُّؤْمُ تُفْسِدَانِ النَّفْسَ وَتُجْلِبَانِ الْمَضْرَّةَ»، (غررالامدی ۴/ ش ۵۹۶). E\.

«محدث فیض» در کتاب «منهاج النجاة» نقل نموده که در شبانه روز باید ثلث آن که هشت ساعت است، خوابید. و بعضی اطبا گفته‌اند به مقدار ربع یعنی شش ساعت در اغلب طبایع کافی است و اگر سودا غالب باشد به کمتر از این هم اکتفا می‌شود و حق آن است که برای آن میزان کلی نیست و به اختلاف اشخاص از حیث سن و مقدار اشتغال و فعالیت و کار کردن تفاوت دارد. هرکس باید طیب خود باشد و به مقداری که رفع

(۱) - «عن ابی عبدالله علیہ السلام قال: کثرة النوم مذهبہ للدين والدنيا»، (بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۸۰).

(۲) - «عن الصادق علیہ السلام قال: إنَّ الله یبغض کثرة النوم و کثرة الفراغ»، (بحار الانوار ج ۷۶، ص ۱۸۰).

(۳) - قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «كَثْرَةُ الْأَكْلِ وَالنَّوْمِ تُفْسِدَانِ النَّفْسَ وَتَجْلِبَانِ الْمَضْرَّةَ»،
(غررالامدی ۴/ ش ۵۹۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۴۷

خستگی و ناراحتی بدن شود، استراحت کند و خواب رود و برای دانستن آداب خوابیدن و مطالب راجعه به آن به کتاب «دارالسلام نوری» مراجعه شود.

۶. ثروتمندی زیاد

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود^{۶۰۰}: «به راستی که مال زیاد، دین شخص را فاسد می کند (زیرا کسی که هم او جمع مال و حفظ و زیادتی آن شد، دیگر در مقام تحصیل ایمان و عمل صالح و زیاد کردن توشه سفر آخرت نخواهد بود و نیز ادای حقوق

^{۶۰۰} (۱\ i) - «عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: وان كثرة المال مفسدة للدين مقساة للقلوب»، (نوری، دارالسلام ۳/ ۱۴۵). E\.

خدا را از ثروت خود نمی‌کند، پس دین خود را خراب کرده است)».

و نیز زیادی مال، قساوت دهنده دلهاست (زیرا هنگامی که دل به مال علاقه‌مند شد و هم او زیادتی ثروت شد دلش سخت می‌شود به طوری که برای پروردگارش خاشع نمی‌شود؛ یعنی خود را بنده عاجز و محتاج به او نمی‌بیند. و نیز به یاد جهان پس از مرگش نمی‌افتد. و نیز به تهیدستان و گرفتاران ترحم و رقت نمی‌نماید).

و آیات و روایات در مذمت کسانی که همت آنها زیادتی ثروت است، بسیار و نقل آنها موجب طول کلام است و باید دانست زیادتی ثروت که مذمت شده و موجب قساوت و شقاوت است، ثروتمندی با بخل از انفاق است و اگر ثروت با سخاوت جمع شود؛ یعنی ثروت را احتکار نکند و روی هم نگذارد بلکه از یک دست بگیرد و با دست دیگر بدهد،

چنین ثروتی ممدوح و موجب زیادی رقت و
سعادت‌مندی شخص است.

مال را کز بهر دین نعم مال صالح^{۲۶} گفتش
باشی حمول رسول (ص)

۷. غفلت

امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود: «و پرهیز
کن از غفلت که در غفلت، قساوت قلب است».^{۶۰۱}

(۱) - «عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: وان كثرة
المال مفسدة للدين مقساء للقلوب»، (نوری،
دارالسلام ۳ / ۱۴۵).

(۲) - «واياك والغفلة ففيها يكون قساوة القلب»،
(نوری / دارالسلام ۳ / ۱۴۶).

^{۶۰۱} (۲) i - «واياك والغفلة ففيها يكون قساوة القلب»، (نوری / دارالسلام ۳ / ۱۴۶). E\.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۴۸

«ما برای دوزخ، خلق بسیاری از جن و انس آفریدیم ایشان را دلهایی است که با آن حق را نمی‌فهمند و چشمهایی است که حق را نمی‌بینند و گوشهایی است که حق را نمی‌شنوند، اینان مانند چهارپایانند بلکه گمراهتر از ستوران و ایشانند که از حق و راه حق ناآگاهند».^{۶۰۲}

در این آیه شریفه خداوند غفلت را سبب کوری و کوری و نافی و سقوط از مقام انسانیت و مانده به حدّ حیوانیت و در نتیجه هبوط در درکات دوزخ بیان فرموده است.

پس کی بار سفر می‌بندید؟

امیرالمؤمنین علیه السلام داخل بازار بصره شد، دید مردم سرگرم خرید و فروشند، پس امام سخت

^{۶۰۲} i(1)-\i(1) وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِمَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِمَا وَهُمْ أَأْدَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِمَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف/ ۱۷۹). E\.

گریست و فرمود: «ای بندگان دنیا! و ای کارگران اهل دنیا! هرگاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید و شبها در بسترهایتان خواب باشید و در بین معامله‌های دنیویّه و خوابتان از آخرت غافل باشید، پس چه زمان توشه برای سفر آخرت خود مهیا می‌کنید و به فکر معاد خود می‌افتید». ۶۰۳

خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود ۶۰۴: «شاد مشو به فراوانی مال و ترک مکن یاد مرا در هر حال به راستی مال فراوان به فراموشی می‌اندازد گناهان را و یاد من نکردن، دلها را قساوت‌دار می‌کند».

(۱) - وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ

۶۰۳ (۲) ۱- «فیکى بکاء شدیداً ثم قال: يا عبید الدنیا وعمال اهلها! اذا کتتم بالنهار تحلفون وباللیل فی فراشکم تنامون و فی خلال ذلك عن الاخرة تغفلون فمتی تجهزون الزاد

وتفکرون»، سفینة البحار ۱ / ۶۷۴. E\.

۶۰۴ (۳) ۱- «اوحی اللّٰه تبارک و تعالیٰ الی موسیٰ علیه السلام لا تفرح بکثرة المال ولا تدع ذکرى علی کل حال فان کثرة المال تنسی الذنوب وترک ذکرى یقسى القلوب...»، (نوری/

دارالسلام ۳ / ۱۴۶. E\.

قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ
أُذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف / ١٧٩).

(٢) - «فبکی بکاء شدیداً ثم قال: يا عبيد الدنيا
وعمال اهلها! اذا كنتم بالنهار تحلفون وبالليل
في فراشكم تنامون وفي خلال ذلك عن الاخرة
تغفلون فمتى تجهزون الزاد وتفكرون»،
(سفينة البحار / ١ / ٦٧٤).

(٣) - «اوحى الله تبارك وتعالى الى موسى عليه
السلام لا تفرح بكثرة المال ولا تدع ذكرى
على كل حال فان كثرة المال تنسى الذنوب وترك
ذكرى يقسى القلوب ...»، (نورى / دارالسلام / ٣ /
١٤٦).

قلب سليم، ج ١، ص: ٣٤٩

تا چه داری و چه	ای به غفلت
کردی عملت کو	گذرانیده همه عمر
و کدام	عزیز
که تو را موی سفید	توشه آخرت
از اجل آورد پیام	چیست در این راه
لیک از همتّ دون	دراز
ساخته‌ای باد دو دام	می‌توانی که فرشته
همه در آب و گیاه	شوی از علم و عمل
است نظر چون انعام	چون شوی همره
کار خود ساز که	حوران بهشتی که
اینجا دو سه روزی	تورا
است مقام	جهد آن کن که
	نمانی ز سعادت
	محروم

غفلت چیست؟

«غفلت» به معنای ناآگاهی و در یاد نبودن است؛ چنانچه «ذکر» به معنای آگاهی و در یاد بودن است و چون غفلت مقابل ذکر است، پس معنای ذکر خدا و آخرت گفته می‌شود تا معنای غفلت از خدا و آخرت که برابر آن است دانسته گردد. ذکر خدا یعنی انسانی به نور عقلش آگاه شده و بفهمد که آفریده شده خداوند عظیم‌الشانی است دانا و بینا و توانا و پرورش دهنده اوست و خودش و همه چیزش از اوست و همچنین تمام اجزای جهان آفرینش آفریده او و تربیت شده اوست و خلاصه هرچه هستی است از اوست و این آگاهی همان ایمان به خداست چنانچه غفلت و ناآگاهی از این معانی کفر حقیقی است^{۶۰۵} به طوری که اگر این غفلت مستمر شود و با آن حالت بمیرد با کفر مرده است.

^{۶۰۵} (۱) - مراد از «کفر» در این مقام کفر لغوی است که به معنای ستر یعنی پوشاندن است. و ظاهر است که دل غافل از پروردگار در آن حال از خدا مستور است و به یاد هرکه و هرچه هست او آشکار است و خدا نمان است لکن کفر ظاهری و اصطلاحی نیست یعنی مسلمان است و احکام اسلام بر او جاری است. E\.

(۱) - مراد از « کفر » در این مقام کفر لغوی است که به معنای ستر یعنی پوشاندن است. و ظاهر است که دل غافل از پروردگار در آن حال از خدا مستور است و به یاد هر که و هر چه هست او آشکار است و خدا نهان است لکن کفر ظاهری و اصطلاحی نیست یعنی مسلمان است و احکام اسلام بر او جاری است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۰

هر آنکو غافل از	در آن دم کافر است
حق یک زمان است	اما نهان است
اگر این غافلی	در اسلام بر وی بسته
پیوسته بودی	بودی

و نیز اگر این حالت کفر مستمر شود، دل را قساوت می‌گیرد و نافهم و کور و کر می‌گردد به طوری که

دیگر به یاد خدا نخواهد افتاد و برای اینکه این حالت کفر مستمر نشود، شبانه روز پنج مرتبه یاد خدا واجب شده که همان نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا است تا به برکت آگاهی از خداوند در این پنج وقت، غفلتهایی که در بین واقع شده، دل را قساوت‌دار نکند.

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم ...

لکن باید دانست که این نمازها هنگامی علاج غفلتها می‌شود و مانع از قساوت می‌گردد که با آگاهی (حضور قلب) انجام گیرد و این نمازهای با آگاهی تنها علاج ساعت‌های غفلت را می‌کند، ولی اگر آن ساعتها به سبب غفلت آلوده به گناه شد نماز تنها علاج آن آلودگی را نمی‌کند بلکه باید به وسیله توبه‌ای که پاک‌کننده آن گناه است دل را از آن آلودگی علاج کند پس برای آلوده نشدن و

قساوت دار نگر دیدن دل باید دائم الذکر شود و اگر
ساعتی غافل شود ساعت دیگر ذاکر شود.

باید همیشه به یاد خدا بود

و در اینجا برای دوام ذکر، شرح مختصری
یادآوری می‌شود اگر تنها نشسته است آگاه باشد که
خداوند حاضر است و با اوست یعنی آن کسی که
او را از مستی خاک آفریده و الآن بر بساط آماده
شده او (زمین) نشسته است، اگر راه می‌رود آگاه
باشد که با توانایی خدا داده بر بساط او راه می‌رود.
اگر با کسی سخن می‌گوید آگاه باشد که با زبان
آفریده شده خدا و با توانایی اوست که آنچه در
نهان دارد آشکار می‌سازد. و نیز آگاه باشد دو نفر
که خدا سومی آنهاست و اگر چهار نفرند، خداوند
پنجمی آنهاست و هكذا.^{۶۰۶}

۶۰۶ - (1) - i (1) - ألم تر أن الله يعلم ما في السموات وما في الأرض ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم... (مجادله / ۷). E\...

(۱) - أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَآبِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ... (مجادله / ۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۱

و نیز در سخن گفتن به جای خودستایی و ستایش از مخلوقی، آیات خداوند و شواهد حکمت او را گویا شود و به جای شکایت از نرسیدن به پاره‌ای از آرزوهای نفسانی از نعمتهای بی‌پایان خداوند درباره خویش و درباره خلق سخن گوید.^{۶۰۷}

اگر در خانه با زن و فرزند است خود و آنها را آفریده پروردگار داند و آنها را نعمت و وسیله انس

۶۰۷ (۱) - ابوهاشم جعفری گوید: تمیذست شدم و سخت در فشار بودم رفتم خدمت حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام تا از حالم شکایت کنم؛ چون نشستم امام علیه السلام فرمود ای ابهاشم! کدام نعمت خدا را می‌خواهی شکرگزاری کنی؟ پس در خود فرو رفتم و ندانستم چه بگویم. E
فقال علیه السلام: «رزقك الايمان فحرم به بدنك على النار ورزقك العافية فاعانتك على الطاعة ورزقك القنوع فصانك عن التبذل...؛ یعنی خدا ایمانت داد که با آن از آتش نجات یافتی و سلامتی به تو داد به سبب آن می‌توانی اطاعت و عبادت کنی و قناعت به تو داد پس از آبروریزی محفوظ شدی ای ابهاشم! من ابتدا به تو چنین گفتم چون دانستم می‌خواهی از خدای خود شکایت کنی». پس امام علیه السلام صد دینار به او دادند، (بحار الأنوار ۵۰ / ۱۲۹). خلاصه نباید به واسطه بعضی نامرادیها نعمتهای بی‌شمار پروردگار را نادیده گرفت.

و یار و معین از طرف خدا شناسد، اگر از خانه بیرون می‌رود و از پی کسب و کار و تحصیل و معاش سعی می‌کند آگاه باشد که با توانایی و مدد خداوندی و برای اطاعت از امر او تلاش می‌کند تا آن روزی را که خدایش مقدر و مقرر داشته به دستش برسد اگر نزد سفره طعام می‌نشیند، خوردنیها و آشامیدنیها و کیفیت آفریده شدن آنها و خواص و منافع آنها و لذات انسانی از آنها و بعد کیفیت هضم و جزء بدن و موجب قوت تن شدن آنها را آگاه باشد و همه را از پروردگار حکیم خود داند و هرگاه ساعتی بر او بگذرد و ناآگاهی فوراً به وسیله ذکر زبانی آگاهی دل را تجدید کند؛ یعنی استغفار کند از غفلت گذشته‌اش و شکر کند بر نعمتی که از آن ناآگاه بود.^{۶۰۸}

^{۶۰۸} (۲) (i) - « معاوية بن وهب » گوید: همراه امام صادق علیه السلام در مدینه می‌رفتیم تا نزدیک بازار رسیدم ناگاه امام علیه السلام پیاده شد و به سجده رفت و طول داد؛ چون سر از سجده برداشت گفتم قربانت! سبب سجده چه بود؟ فرمود: یاد کردم نعمت خدای را بر خودم پس سجده شکر کردم. گفتم: آقا! نزدیک بازار است و مردم درآمد و شد هستند. فرمود: کسی مرا ندید، (بحارالأنوار ۱۱ / ۸۲). E\.

(۱) - ابوهاشم جعفری گوید: تهیدست شدم و سخت در فشار بودم رفتم خدمت حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام تا از حال شکایت کنم؛ چون نشستیم امام علیه السلام فرمود ای ابوهاشم! کدام نعمت خدا را می خواهی شکرگزاری کنی؟ پس در خود فرو رفتم و ندانستم چه بگویم.

فقال علیه السلام: «رزقك الايمان فحرم به بدنك على النار ورزقك العافية فاعانتك على الطاعة ورزقك القنوع فصانك عن التبذل ...؛ یعنی خدا ایمانت داد که با آن از آتش نجات یافتی و سلامتی به تو داد به سبب آن می توانی اطاعت و عبادت کنی و قناعت به تو داد پس از آبروریزی محفوظ شدی ای ابوهاشم! من ابتدا به تو چنین گفتم چون دانستم می خواهی از خدای خود شکایت کنی.» پس امام علیه السلام صد دینار به او دادند،

(بحار الأنوار ۵۰ / ۱۲۹). خلاصه نباید به واسطه بعضی نامرادیها نعمتهای بی‌شمار پروردگار را نادیده گرفت.

(۲) - «معاویة بن وهب» گوید: همراه امام صادق علیه السلام در مدینه می‌رفتیم تا نزدیک بازار رسیدیم ناگاه امام علیه السلام پیاده شد و به سجده رفت و طول داد؛ چون سر از سجده برداشت گفتم قربانت! سبب سجده چه بود؟ فرمود: یاد کردم نعمت خدای را بر خودم پس سجده شکر کردم. گفتم: آقا! نزدیک بازار است و مردم درآمد و شد هستند. فرمود: کسی مرا ندید، (بحار الأنوار ۱۱ / ۸۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۲

مثلاً اگر از طعام خوردن ناآگاه بود و آخر کار آگاه شد بگوید: «الحمد لله من اوله الى آخره». و در خبر است هرگاه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

نعمتی را یاد می‌کرد، به سجده می‌رفت و شکر می‌نمود. و از دعای امام سجاد علیه السلام است: «آگاهی ده مرا برای یادت در ساعتهای ناآگاهی و قرار ده مرا از آنهایی که همیشه از تو آگاه و به یادت است و پیمان بندگی تو را نمی‌شکنند و ناآگاه از شکر تو نیست»^{۶۰۹} و غفلت از یاد مرگ نیز غفلت گفته خواهد شد.

۸. پنج چیز را باید ترک کرد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پنج چیز است که دلها را قساوت می‌دهد:

۱- گناه پشت سر گناه.

۲- همسایگی با احمق (نابخرد).

۳- زیاد هم نفسی با زنان.

^{۶۰۹} (۱) - «ونبهنی للذکرک فی اوقات الغفلة واجعلنی ممن یسم ذکرک ولا ینقض عهدک ولا یغفل عن شکرک»، (صحیفه سجادیه / ۹۸). E\.

۴- در مدت درازی تنها در خانه ماندن.

۵- نشستن با مردگان.

گفته شد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم!
مردگان کیانند؟

فرمود: «هربنده خوش گذران سرکشی پس او مرده
است و هرکس برای حیات پس از مرگش کار
نمی کند پس او مرده است». ۶۱۰

زنده دلا مرده ندانی آن که ندارد به خدا
که کیست اشتغال

(۱) - «ونبهنی لذكرک فی اوقات الغفلة واجعلنی

۶۱۰ (۲\۱) - عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «خمس تقسى القلوب قيل وما هن يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال ترادف الذنب على الذنب وبجارية الاحق
وكثر منافسة النساء وطول ملازمة المنزل على سبيل الانفراد والوحدة والجلوس مع الموتى قيل وما هي الموتى يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال كل عبد مترف فهو ميت
وكل من لا يعمل لآخرته فهو ميت»، (دارالسلام ج ۳، ص ۱۴۶). E\.

ممن یدیم ذکرک ولا ینقض عهدک ولا یغفل عن
شکرک»، (صحیفه سجادیه / ۹۸).

(۲) - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «خمس
تقسی القلوب قیل وما هن یا رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم قال ترادف الذنب علی الذنب
ومجاراه الاحمق و کثره منافسه النساء و طول ملازمه
المنزل علی سبیل الانفراد والوحدۀ والجلوس مع
الموتی قیل وما هی الموتی یا رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم قال کل عبد مترف فهو میت و کل
من لا یعمل لآخرته فهو میت»، (دارالسلام ج ۳، ص
۱۴۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۳

۹. سه چیز دیگر باید ترک شود

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سه چیز است که

دل را قساوت می دهد: گوش دادن به لهو و دنبال
صید رفتن و درب خانه سلطان رفتن».^{۶۱۱}

۱۰. راحت طلبی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سه
چیز قساوت می آورد: دوستی خواب و دوستی
راحتی و دوستی خوراک».^{۶۱۲}

۱۱. نظر به بخیل

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نگاه کردن به
شخص بخیل دل را قساوت می دهد».^{۶۱۳}

۱۲. جزاری

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که سر بریدن
حیوانات شغل او باشد رحمت از دلش می رود».^{۶۱۴}

^{۶۱۱} 1\ i) - فی الفقیه فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله و سلم؛ «ثلاثة یقسین القلب استماع اللهو وطلب الصيد واتیان باب السلطان» E\.

^{۶۱۲} 2\ i) - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم؛ «ثلاث تورث القسوة: حب النوم وحب الراحة وحب الاكل» (دارالسلام ۳/ ۱۴۷) E\.

^{۶۱۳} 3\ i) - عن امیرالمؤمنین علیه السلام؛ «النظر الی البخیل یقسی القلب» (دارالسلام ۳/ ۱۴۷) E\.

^{۶۱۴} 4\ i) - فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام؛ «ان الجزار تسلب منه الرحمة» E\.

قساوت تا به مرتبه حرمت نرسد مکروه است

ناگفته نماند آنچه گفته شد از اسباب قساوت قلب، بیشتر آنها مکروهات است و بر آنها عذاب آخرتی نیست، لکن تا جایی که موجب مرتبه شدید قساوت نشود.

توضیح مطلب آنکه برای قساوت دل، مراتب و انواعی است تا برسد به مرتبه

(۱) - فی الفقیه فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله و سلم؛ «ثلثة یقسین القلب استماع اللهو و طلب الصيد و اتیان باب السلطان».

(۲) - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «ثلاث تورث القسوة: حب النوم و حب الراحة و حب الاکل»، (دارالسلام ۳ / ۱۴۷).

(۳) - عن امیرالمؤمنین علیه السلام: «النظر الی البخیل یقسی القلب»، (دارالسلام ۳ / ۱۴۷).

(۴) - فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام: «ان الجزار تسلب منه الرحمة».

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۴

شدیده آن یعنی به قدری سخت شود که ایمان به خدا و روز جزا را نپذیرد و خاشع نگردد و به قدری حجابهای تاریک، دل را بپوشاند که حق را نبیند و هیچ اندرزی در او اثر نبخشد و سخت ترین مناظر رقت آور، دلش را تکان ندهد و ترحم و رقت ننماید و این مرتبه شدیده هم مراتبی دارد تا جایی که مانند دل‌های لشکر یزید از دیدن طفل عطشان شش ماهه و اضطرابش به روی دست پدر، رقت نکردند و آن همه اندرزهای آتشین حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اصحابش به دل‌هایشان

اثری نکرد و هنگامی که حمله به مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و خانه‌ها را غارت می‌کردند، بچه شیرخواری که در گهواره بود در حضور پدر و مادرش نیزه در او فرو کرده و بلندش کردند و به دیوارش کوفتند.

و نیز مانند قساوت «ابن زیاد و حجاج» و بسیاری از رؤسای بنی‌امیه - لعنهم الله - و خلاصه امور مذکوره هرچه موجب مرتبه‌ای از قساوت و افتادن پرده تاریکی بر روی دل است لکن تا جایی که موجب مرتبه شدید نشده حرام نیستند و عقابی بر آنها نیست و هرگاه موجب مرتبه شدید مزبور شدند حرام و ترک آنها واجب و نیز هر کسی که به مرتبه شدید قساوت مبتلا شد عقلاً و شرعاً بر او واجب است علاج آن و برطرف ساختن آن به تفصیلی که ذکر می‌شود.

بنابراین، کسی که درد دین دارد و تمام سعادت خود را در رقت قلب و در ایمان و خشوع برای خدا و روز جزا و تأمین حیات ابدی در جوار پروردگار و اولیای شریعتی حضرت محمد و آل محمد علیهم السلام دانست باید به مقدار توانایش از تمام امور مزبوره پرهیز نماید تا رقت و صفای دلش محفوظ ماند؛ زیرا اگر مسامحه کند و بگوید اینها که حرام نیست و بی‌باک در ارتکاب آنها گردد، رقت دلش تدریجاً کم شده و کم کم سخت و تاریک می‌شود تا نعوذبالله به مرتبه شدید شقاوت و قساوت که ذکر شد، مبتلا می‌گردد و علاج آن در نهایت سختی و اشکال است. خصوصاً اگر عمرش از چهل سال گذشته باشد و اگر مرگش در این حال برسد با بی‌ایمانی مرده و هیچ امید نجاتی برایش نیست.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۵

توضیح مطلب: اینکه آدمی از زمانی که به حد شعور و ادراک می‌رسد، فوری چهل سالگی به طوری که پس از سن چهل تغییر آن در نهایت سختی و اشکال است مانند درختی (نونهالی) که تا هنوز به مرور زمان کنده‌دار نشده هر نوع کجی اگر در آن پیدا شود به آسانی قابل اصلاح است و به وسیله تکیه مستقیم می‌شود لکن اگر به همان حالت کجی بزرگ شود و کنده‌دار گردد، سختی استقامت‌دار شدنش آشکار است و از اینجاست که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بنده در وسعت است تا چهل سالگی او و چون به سن چهل رسد خداوند به کرام‌الکاتبین که مأمور ثبت اعمال او شد، می‌فرماید من به بنده خود عمر دادم (یعنی مقداری که در آن به کمال برسد) از این به بعد بر او سخت‌گیری کنید و مواظب او باشید و کم و زیاد

عملش و کوچک و بزرگ کردارش را بر او
بنویسید».^{۶۱۵}

«سید نعمت الله جزائری» فرموده شاید مراد از این
سختگیری چنین باشد؛ چون پیش از چهل سالگی
اگر بنده گناهی کند تا هفت ساعت او را مهلت
می دهد و اگر توبه نکرد، آنگاه بر او می نویسند ولی
پس از سن چهل، این مهلت نخواهد بود.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی
است که ملکی هر شب ندا می کند ای چهل ساله ها
آنچه در این مدت برای آخرت خود کشت
کرده اید از کردارهایتان به تحقیق نزدیک شد
خرمن آنها و بهره برداری از حاصل آنها.^{۶۱۶}

^{۶۱۵} 1\ (1) - قال ابو عبد الله عليه السلام: «ان العبد لفي فسحة من امره ما بينه وبين اربعين سنة فاذا بلغ اربعين سنة اوحى الله عزوجل الى ملائكته ان قد عمرت عبدی عمراً وقد طال [فغلظا وشددا وتحفظا عليه واكتبا عليه قليل عمله وكثيره وصغيره وكبيره»، (صدوق/ حصال ۲ / ۵۴۵). E\.

^{۶۱۶} 2\ (1) - قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم: «ابناء الاربعين زرع قد دق حصاده. اقول وروی اذا بلغ الرجل اربعين سنة ولم يتب مسح ابليس وجهه وقال باي وجه لا يفلح»، (سفينة البحار ۱ / ۵۰۴). E\.

مزن دست و پاکآبت از سرگذشت

چو دوران عمر از چهل درگذشت

شبت روز شد دیده برکن زخواب

چو شبیت درآمد بر وی شباب

(۱) - قال ابو عبدالله عليه السلام: «ان العبد لفي فسحة من امره ما بينه وبين اربعين سنة فاذا بلغ اربعين سنة اوحى الله عزوجل الى ملائكته اني قد عمرت عبدى عمراً [وقد طال] فغلظا وشددا وتحفظا عليه واكتبا عليه قليل عمله وكثيره وصغيره وكبيره»،
(صدوق / خصال ۲ / ۵۴۵).

(۲) - قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «ابناء الاربعين زرع قد دنی حصاده. اقول وروی اذا بلغ الرجل اربعين سنة ولم يتب مسح ابليس وجهه وقال بابي وجه لا يفلح»، (سفينة البحار ۱ / ۵۰۴).

به لهو و لعب زندگانی گذشت

زحق دور ماندم و عاطل شدم

که کاری نکردی و شد روزگار

دریغا که فصل جوانی گذشت

دریغا که مشغول باطل شدم

چه خوش گفتم با کودک آموزگار

(سعدی)

چو دوران عمر از
چهل درگذشت
چو شبیت درآمد بر
وی شباب
دریغا که فصل
جوانی گذشت
دریغا که مشغول
باطل شدیم
چه خوش گفت با
کودک آموزگار
مزن دست و پا
کآبت از سرگذشت
شبت روز شد دیده
برکن زخواب
به لهو و لعب
زندگانی گذشت
زحق دور ماندیم و
عاطل شدیم
که کاری نکردی و
شد روزگار

(سعدی)

نیز مروی است کسی که عمرش به چهل رسد و اهل توبه نشود، شیطان صورتش را مسح کند و گوید پدرم فدای کسی که رستگاری ندارد.

در جلد سوم بحار الأنوار از خصال و امالی روایت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«روز قیامت بنده از جایش حرکت نکند تا از چهار پرسش جواب دهد: از عمرش که در چه تمامش کرده. از جوانیش که در چه به پیری رسانیده. و از دارایش که از کجا آورده و در چه خرج کرده. و از دوستی ما اهل بیت علیهم السلام.»^{۶۱۷}

این حدیث چنانچه ملاحظه می فرمایید خصوص نعمت جوانی مورد پرسش خواهد شد، پس ای جوان عزیز! قدر جوانی را بدان و چنانکه در عافیت

^{۶۱۷} (۱) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لا تزول قدما عبد يوم القيمة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه وشبابه فيما أبلاه وعن ماله من أين كسبه وفيما أنفقه وعن حبا أهل البيت»، (بحار الأنوار ۷۱ / ۱۸۰). E\.

و سلامتی بدن خود و حفظ آن ساعتی هستی و غفلت نمی‌کنی و پرهیزها داری همچنین در سلامتی روان خود باید سخت کوشا باشی و از درمان قساوت و سایر بیماریهایی که در این کتاب تذکر داده شده، سستی و مسامحه روا نداری و بدانی که پس از سن جوانی درمان آنها در نهایت سختی است؛ چنانکه گفته شد.

ناگفته نماند کسی که جوانی او با غفلت گذشته و بیماریهای روانش متراکم شده تا به سنّ چهل رسید، نباید از درمان خود مأیوس شود و از مجاهده و کوشش در درمان خود نباید دست بردارد؛ زیرا **اولاً:** اگر درمان بیماریهای روانی پس از چهل سالگی هرچه سخت و مشکل باشد لکن محال نیست بلکه ممکن است. **ثانیاً:** هر مشکلی و سختی‌ای در جنب توانایی خداوند، سهل و آسان است. اگر بنده، بیچاره‌وار به پروردگار خود پناهنده شود و

دردهایش را به او عرضه دارد و درمان خود را از او خواهد و در این طلب جدی و صادق و ثابت باشد شکی نیست که خداوند کریم او را محروم نخواهد فرمود:

(۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لا تزول قدما عبد يوم القيمة حتى يسأل عن اربع: عن عمره فيما افناه وشبابه فيما ابلاه وعن ماله من اين كسبه وفيما انفقه وعن حبا اهل البيت»، (بحار الأنوار ۷۱ / ۱۸۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۷

نیامد در این در که سیل ندامت
کسی عذرخواه شستن گناه

درمان قساوت

از آنچه گفته شد، بزرگانی گناه قساوت و سختی بیماری غلظت دل و لزوم سعی در درمان آن به خوبی دانسته شد. و نیز دانسته شد که بر هر انسان عاقلی لازم است سری به دل خود زند اگر در آن از این بیماری و انحراف از فطرت اولیه چیزی دید فوراً در مقام معالجه آن بر آید.

کیفیت درمان قساوت

اول باید سعی کند در ترک دوازده اموری که از روایات ذکر گردیده و بعد عمل کند به آنچه در روایات برای درمان قساوت ذکر شده است. اما ترک امور مذکوره:

پس با توجه به اثر سوء و آثار حسنه ترک آنها اگر همت کند می تواند با سهولت آنها را ترک کند جز حجاب آمال و آرزوهای نفسانی که نجات از آنها بسیار دشوار است؛ زیرا از اول شعورش خواسته های

مادی و آرزوهای نفسانی دلش را مشغول داشته و تمام همّ و سعی او در رسیدن به آنها بوده و روز به روز بر تعداد آنها افزوده می‌شود، حال چطور می‌شود آنها را از دل جدا کرد و به جایش خواسته‌های روحانی و آرزوهای اخروی جای داد. سالها جز تأمین حیات مادی و تحصیل عیش و نوش دنیوی و ثروتمندان و مقام و منزلت روی خاک آرزویی نداشته چگونه به آسانی می‌تواند تبدیل شود به طوری که جز تأمین حیات جاودانی و ثروتمندی معنوی و مقامات روحانی و عیش اخروی، آرزویی و خواسته‌ای نداشته باشد^{۶۱۸} و تنها راه خلاص و نجات از شر آنان، تفکر زیاد در فنا و

۶۱۸ \E\ 1) i

-چشمی بجو که هر سوی روی خدا
ببینی

زانرو که کور چشمی است روی خدا ندیدن

عمری چو پرده بستیم بر دیده خدا بین

عمر دیگر ببايد اين پرده‌ها دريدن

تحصيل معرفت کن تا بندگی بدانی

کاین بوده قصد خالق از بنده آفریدن

زوال دنیا یعنی حیات مادی است تا جایی که هر چه به چشم او خورد

(۱)

زانرو که کور	چشمی بجو که هر
چشمی است روی	سوی روی خدا
خدا ندیدن	بینی
عمر دیگر بیاید این	عمری چو پرده
پرده‌ها دریدن	بستیم بر دیده خدا
	بین
کاین بوده قصد	تحصیل معرفت کن
خالق از بنده	تا بندگی بدانی
آفریدن	

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۸

تا به گوش او رسید، فوراً زوال آن را متوجه شود.
و نیز مرگ خود را از هرچه نزدیکتر ببیند تا جایی
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«لقمه در دهن نمی‌گذارم که امید فرو بردنش
داشته باشم، چشم بر هم نمی‌گذارم که امید باز
شدنش داشته باشم».

یاد مرگ غفلت را می‌برد

امام محمد باقر علیه السلام فرمود^{۶۱۹}: «رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرگ! مرگ!
(یعنی بر حذر باشید یا اینکه یاد کنید مرگ را) و
چاره‌ای از مرگ نیست، مرگ آمد با آنچه در

^{۶۱۹} (۱ \ i) - عن أبي جعفر عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الموت! الموت! ألا ولا بدّ من الموت، جاء الموت بما فيه، جاء بالزّوج والزّاحة والكرّة المباركة الى جنة عالية لأهل دارالخلود، الدّين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم، وجاء الموت بما فيه بالشّقوة والندامة وبالكرّة الحاسرة الى نار حامية لاهل دارالغور، الذين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم قال: وقال: اذا استحقّت ولاية الله والاستعادة جاء الأجل بين العينين، وذهب الأمل وراء الظّهر، واذا استحقّت ولاية الشّيطان والشّقاوة جاء الأمل بين العينين، وذهب الاجل وراء الظّهر قال: وسئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أرى المؤمنین أكيس؟ فقال: أكثرهم ذكراً للموت وأشدهم له استعداداً»، (واف، ج ۱۳، ص ۱۹۴، باب ذکرالموت و أنّه لا بدّ منه، ح ۱۴). E\.

اوست، آمد با روح و راحت و رجوع با برکت به سوی بوستان بلندمرتبه از برای اهل آخرت، آنان که کوشش‌شان برای حیات ابدی و جهان پس از مرگ بوده و میل و آرزو و خواسته‌شان سرای آخرت بوده و آمد مرگ با آنچه در آن است با شقاوت و ندامت و حسرت و با رجوع زیان‌آور به سوی آتش سوزان برای اهل دنیا آنان که کوشش‌شان برای آن بود و میل و آرزویشان در همان بود».

و فرمود: «هرگاه لازم و ثابت شود ولایت خداوند و سعادت‌مندی برای کسی، مرگ جلوی دو چشم او و آرزوهای دنیویّه پشت سر او جای می‌گیرد (یعنی نشانه کسی که در ولایت خداوند و سعادت‌مند شده آن است که مرگ را فراموش نمی‌کند و بر عمرش تکیه ندارد و به شهوات نفسانیه التفات و رغبت ندارد) و هرگاه ولایت شیطان و شقاوت‌مندی برای

کسی لازم شود، آرزوهای دنیویّه جلوی چشمش و
مرگ پشت سرش جای می گیرد

(۱) - عن ابی جعفر علیه السلام: «قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم: الموت! الموت! ألا ولا بدّ
من الموت، جاء الموت بما فيه، جاء بالروح والراحه
والكره المباركه الى جنه عاليه لأهل دارالخلود،
الذين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم، وجاء الموت بما
فيه بالشقوه والندامة وبالكره الخاسره الى نار حامية
لاهل دارالغرور، الذين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم
قال: وقال: اذا استحققت ولاية الله والسعادة جاء
الأجل بين العينين، وذهب الأمل وراء الظهر، واذا
استحققت ولاية الشيطان والشقاوه جاء الأمل بين
العينين، وذهب الاجل وراء الظهر قال: وسئل رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم أى المؤمنين أكيس؟
فقال: أكثرهم ذكراً للموت وأشدّهم له استعداداً»،

(وافی، ج ۱۳، ص ۱۹۴، باب ذکرالموت و انه لا بدمنه، ح ۱۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۵۹

(یعنی مرگ را نمی بیند و یاد نمی کند و جز رسیدن به خواسته های نفسانی و اموری که راجع به حیات دنیوی است خواسته ای ندارد).

امام باقر علیه السلام فرمود: «و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسش شد کدام یک از مؤمنین زیرکتر و داناتر است؟ فرمود: آن که بیش از همه یاد مرگ می کند و بیش از همه تدارک سفر آخرت می نماید».

قسمتی از نامه علی (ع) به محمد بن ابی بکر

طیب روحانی و هادی آسمانی؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در مکتوب طولانی برای محمد ابن ابی بکر

نوشت^{۶۲۰} زمانی که از طرف آن حضرت استاندار مصر بود، امر فرمود که بر اهل مصر بخواند، می‌فرماید: «ای بندگان! بر حذر باشید از مرگ و از سختیهای آن و تهیه کنید وسایل راحتی و آسایش نزد آن را، به راستی ناگهان به شما می‌رسد با امر بزرگی، یا به خیری که دیگر شری با او نیست می‌آید و یا به شری که دیگر خیری با آن نیست (تا اینکه می‌فرماید:) پس هنگامی که نفسهای شما شهوات نفسانیه را از شما می‌خواهد، زیاد یاد مرگ کنید، مرگ در اندرز دادن کافی است».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب خود را زیاد سفارش می‌کرد به یاد مرگ کردن و می‌فرمود: «زیاد یاد مرگ کنید؛ زیرا یاد مرگ

۶۲۰ (۱) «وقی کتاب علی علیه السلام الی محمد بن ابی بکر: «یا عبادالله! الموت وسکرته واعدوا له عدته فانه یفجأکم بامر عظیم یخیر لایکون معه شر ابداً ویشر لا یکون معه خیر ابداً الی ان قال فاکثروا ذکر الموت عند ما تنازعکم الیه انفسکم من الشهوات وکفی بالموت واعظاً وکان رسول الله کثیراً ما یوصی اصحابه بالذکر الموت فیقول اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات حائل بینکم و بین الشهوات یا عبادالله ما بعد الموت لمن لا ینظر له اشد من الموت، القبر فاحذروا ضیقہ و ضنکہ وظلمته و غریبته ان القبر یقول کل یوم: انابیت الغریة، انابیت التراب، انابیت الوحشة ... والقبر روضة من ریاض الجنة وحفرة من حفر النار...» (بخارالأنوار ۶ / ۲۱۸). E\.

کردن شکننده لذات نفسانی و مانع از میلهای حیوانی است.»

(۱) - «وفی کتاب علی علیه السلام الی محمد بن ابی بکر: «یا عبادالله! الموت وسکرته واعدوا له عدته فانه یفجأکم بامر عظیم بخیر لایکون معه شر ابداً وبشر لا یکون معه خیر ابدا الی ان قال فاكثروا ذکر الموت عند ما تنازعکم الیه انفسکم من الشهوات وكفی بالموت واعظا وكان رسول الله كثيراً ما یوصی اصحابه بذكر الموت فیقول اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات حائل بینکم و بین الشهوات یا عبادالله ما بعد الموت لمن لا یغفر له اشد من الموت، القبر فاحذروا ضيقه و ضنکه و ظلمته و غربته ان القبر یقول کل یوم: انابیت الغربه، انابیت التراب، انابیت الوحشه ... والقبر روضه من ریاض الجنة و حفره من حفر النار ...»، (بحار الأنوار ۶ / ۲۱۸).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۰

«ای بندگان خدا! کسی که آمرزش به او نرسیده، حالت پس از مرگش بدتر است از حالت مرگش، در حذر باشید از قبر و تنگی و سختی و تاریکی و تنهایی آن به راستی قبر هر روز می گوید منم خانه غربت، منم خانه خاک، منم خانه وحشت؛ و قبر (یعنی جایگاه انسانی پس از مرگ) یا بوستانی است از بوستانهای بهشت و یا گودالی است از گودالهای آتش».

امام صادق علیه السلام فرمود: «یاد مرگ، شهوات را می میراند و ریشه های غفلت را می کند و دل را به وعده های خدا قوی می دارد و خوی را نرم می نماید».^{۶۲۱}

این همه سفارش درباره یاد مرگ

^{۶۲۱} (۱) - وقال الصادق عليه السلام: «ذكر الموت يميت الشهوات ويقلع منابت الغفلة ويقوى القلب بمواعد الله ويرق الطبع» (نوری/ دارالسلام ۳/ ۴۹). E\.

خواننده عزیز! اگر به خطبه‌ها و مکتوبهای امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه و غیر آن موجود است مراجعه کنی، می‌یابی که در بیشتر آنها سفارش فرموده به یاد مرگ و عقبه‌های جهان پس از مرگ و تدبیر در فنای دنیا و اگر بنا شود آیات قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام که در این موضوع است جمع‌آوری شود خود کتاب مستقل و بزرگی خواهد شد، لذا از نقل آنها صرف‌نظر نموده و تنها دعای چهلم از صحیفه سجادیه علیه السلام با ترجمه نقل می‌شود به امید اینکه خواننده عزیز مکرر آن را بخواند و در معنای آن دقت کند و راه و روش سعادت خود را بیابد و بدین وسیله از بیماری قساوت محفوظ بماند.

«وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نُعِيَ إِلَيْهِ مِيتٌ أَوْ ذَكَرَ الْمَوْتَ»:

«و از دعای امام سجاد علیه السلام است هنگامی که خبر مرگ کسی به او می‌رسید و یا یاد مرگ می‌کرد»:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ. وَأَكْفِنَا طُولَ الْأَمَلِ».

«بارخدا یا! بر محمد و آل او درود فرست. و ما را از آرزوی دراز بازدار».

(۱) - وقال الصادق عليه السلام: «ذكر الموت يميت الشهوات ويقلع منابت الغفلة ويقوى القلب بمواعد الله ويرق الطبع»، (نوری / دارالسلام ۳ / ۱۴۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۱

«وَقَصْرُهُ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ حَتَّى لَا نَوْمَلَّ».

«و با کردار راست و درست، آرزوی ما را کوتاه کن تا اینکه آرزو نکنیم».

«اسْتِمَامَ سَاعَةٍ بَعْدَ سَاعَةٍ وَلَا اسْتِيفَاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ».

«تمام کردن ساعتی را پس از ساعتی. و دریافتن روزی را پس از روزی».

«وَلَا اتِّصَالَ نَفْسٍ بِنَفْسٍ وَلَا لِحُوقِ قَدَمٍ بِقَدَمٍ».

«و نه پیوستگی نفسی را به نفسی. و نه در پی آمدن گامی در پی گامی».

«وَسَلَّمْنَا مِنْ غُرُورِهِ وَامِنَّا مِنْ شُرُورِهِ».

«و ما را از فریب آرزو سلامت و بی‌گزند دار و از بدیهایش ایمن فرما».

«وَأَنْصِبِ الْمَوْتَ بَيْنَ أَيْدِينَا نَصْبًا».

«و مرگ را در جلو ما برپا دار که یک لحظه از آن غافل نشویم».

«وَلَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ غِبًّا».

«و یاد کردن ما آن را روزی پس از غفلت از آن در روز یا روزهایی قرار مده».

«وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ عَمَلًا نَسْتَبِطِي مَعَهُ الْمَصِيرَ إِلَيْكَ وَنَحْرِصُ لَهُ عَلَى وَشِكِ اللَّحَاقِ بِكَ».

«و قرار ده از برای ما از اعمال شایسته عملی را که با آن بازگشت به سوی تو را دیر شماریم و بر زود رسیدن به رحمت تو حرص داشته باشیم».

«حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مَأْنَسًا الَّذِي نَأْسُ بِهِ».

«تا اینکه مرگ برای ما جای انس و آرامش باشد که با آن انس گیریم».

«وَمَا لَفْنَا الَّذِي نَشْتَاقُ إِلَيْهِ وَحَامَّتَنَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنْيَا مِنْهَا».

«و جای الفت و دوستی باشد که به سوی آن شوق داشته باشیم و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیک شدن به آن را دوست داریم».

«فَإِذَا أوردَتْهُ عَلَيْنَا وَأَنْزَلْتَهُ بِنَا فَاسْعِدْنَا بِهِ زَائِرًا».

«پس هرگاه آن را بر ما حاضر نمودی و بر ما واقع ساختی ما را به زیارت آن نیک‌بخت گردان».

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۲

«وَانِسْنَا بِهِ قَادِمًا وَلَا تُشَقْنَا بِضِيَاْفَتِهِ».

«و ما را به قدم آن انس ده و ما را به مهمانی آن بدبخت مکن».

«وَلَا تُخْزِنَا بِزِيَارَتِهِ وَاجْعَلْهُ بَابًا مِنْ أَبْوَابِ مَغْفِرَتِكَ».

«و از دیدارش خوار و ذلیل مفرما و آن را دری از درهای آمرزش خود قرار ده».

«وَمِفْتَاحاً مِنْ مَفَاتِيحِ رَحْمَتِكَ اٰمَنَّا مُهْتَدِيْنَ غَيْرَ ضَالِّيْنَ».

«و کلیدی از کلیدهای رحمت خویش گردان. بمیران ما را در حالی که هدایت شدگان باشیم [و از] گمراهان نباشیم».

«طَائِعِيْنَ غَيْرَ مُسْتَكْرِهِيْنَ تَائِبِيْنَ غَيْرَ عَاصِيْنَ وَلَا مُصْرِيْنَ».

«فرمانبرانی که کراهت نداشته باشیم، توبه کنندگانی که گناه نکنیم و اصرار و ایستادگی بر گناه نداشته باشیم».

«يَا ضَامِنَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِيْنَ وَمُسْتَصْلِحِ عَمَلِ الْمُفْسِدِيْنَ».

«ای ضامن پاداش نیکوکاران! و ای خواهان صلاح کار تبهکاران».

داروی دردتان را به کار برید

ناگفته نماند چنانکه شخص مریض از طیب جسمانی منت‌دار می‌شود و نسخه دارو از او می‌گیرد و آن داروی تلخ و ناگوار را با عجله می‌خورد بلکه تا جایی که حاضر می‌شود برای جراحی و قطع عضوی از بدنش رنجها را می‌کشد برای تحصیل سلامتی بدنش.

همچنین انسان عاقل باید منت‌دار بزرگان دین باشد و داروی یاد مرگ و فنای دنیا را که تعلیم فرموده‌اند بپذیرد و به کار ببندد، هرچند یاد مرگ تلخ و بر نفس گران و تا بتواند از آن گریزان است تا جایی که انواع سرگرمیها برای خود درست می‌کند که به یاد مرگ نیفتد، لکن چون سلامتی روان و دل و سعادت‌مندی او وابسته به آن است باید این دارو را به کار برد و اگر نفس با اغوای شیطان گوید: «بنابراین، باید انسان همیشه منتظر

ملک الموت باشد و به دنبال کسب و کار نرود و از نعمتها و خوشیهای عالم دنیا هیچ بهره نبرد و تنها گوشه‌ای بیفتد منتظر باشد الآن مرگش می‌رسد یا لحظه دیگر و این رویه برخلاف عقل و شرع است».

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۳

در جواب گوئیم حاشا و کلا که مؤمن به خدا و قرآن و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد علیهم السلام و به روز جزا حالش چنین باشد بلکه در حالی که مرگ و فنای دنیا همیشه جلو چشم اوست به دنبال کسب و کار و تلاش معاش خود و عایله‌اش می‌رود و یک لحظه به بیکاری، عمرش را تلف نمی‌کند، لکن تمام جنبش و کوششهایش از روی اطاعت امر مولای اوست نه از برای حظ نفس و رسیدن به آرزوهای نفسانی، مانند کسی که خیال می‌کند قرارگاهش دنیا است و برای حیات دیگری خلق نشده است و نیز از نعمتها و لذتهای این عالم

بهره می‌برد، لکن با التفات به اینکه این همه نمونه‌هایی است از اصل نعمت و کمال لذت که پروردگار کریم در جهان پس از مرگ برای اهل ایمان تدارک فرموده است.^{۶۲۲}

پاسخ حضرت باقر (ع) به ابن منکدر

«محمد بن منکدر» گوید: روز تابستانی در ساعت بسیار گرمی امام باقر علیه السلام را دیدم که نفس زنان، عرق ریزان، به همراه دو غلامش به سمت ناحیه‌ای بیرون مدینه می‌رفت.^{۶۲۳}

با خود گفتم او را اندرزی دهم پس آن نادان به امام علیه السلام عرض کرد: بزرگی از بزرگان قریش با چنین حالت و در چنین ساعت در طلب دنیا باشد؟ اگر مرگ شما در اینجا برسد چه کار می‌کنید!!؟

^{۶۲۲} E\۱-i\ (1) وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، (حجر/ ۲۱)، E\.

^{۶۲۳} E\۲-i\ (2) - شاید امام علیه السلام می‌رفتند برای اصلاح مزرعه‌ای که داشتند یا برای کاری دیگر که راجع به امر معیشت بوده است. E\.

امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! اگر مرگ من در این حال بیاید آمده است در حالی که من مشغول طاعتی از طاعت خدا بوده‌ام که بازداشته‌ام خود را از حاجت به تو و مردم و من وقتی از آمدن مرگ ترسانم که فرا رسد مرا در حالتی که در معصیت و نافرمانی خداوند بوده باشم».^{۶۲۴}

(۱) - **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، (حجر / ۲۱).**

(۲) - شاید امام علیه السلام می‌رفتند برای اصلاح مزرعه‌ای که داشتند یا برای کاری دیگر که راجع به امر معیشت بوده است.

(۳) - بحارالانوار ۴۶ / ۲۸۷ (باب مکارم اخلاقه و سیره‌ته).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۴

۶۲۴ (۳۱) - بحارالانوار ۴۶ / ۲۸۷ (باب مکارم اخلاقه و سیره‌ته). E\.

اسامه آرزویش دراز است

مروى است كه «اسامه بن زید» كنیزی خرید به مبلغ يك صد دینار كه پس از يك ماه ثمن او را پردازد و چون این معامله را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید، فرمود: «آیا از اسامه تعجب نمی کنید كه كنیزی خریده به مدت يك ماهه كه ثمن او را بدهد؟ به راستی اسامه طول امل دارد.»^{۶۲۵}

یعنی انسان عاقل نباید مطمئن باشد كه تا يك ماه دیگر حتماً در دنیاست و این مبلغ را خواهد پرداخت، پس تا بتواند معامله یا وعده‌ای كه مدت دارد انجام ندهد و اگر خواست انجام دهد، احتمال رسیدن مرگ را پیش از آن مدت بدهد، پس راه ادای دین را تعیین كند و وصیت به آن را فراموش ننماید.

۶۲۵ (۱) - سفينة البحار / ۱ / ۳۰. E\.

آیا تا فردا زنده‌ام؟

روزی طرف عصر به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند که مقداری مال رسیده است.

امام علیه السلام فرمود: «آن را بین فقرا تقسیم کنید. گفتند روز، گذشته است برای فردا تقسیم می‌کنیم.»

امام علیه السلام فرمود: «شما ضامن می‌شوید که من تا فردا زنده باشم.»

گفتند: یا امیرالمؤمنین! این امر به دست ما نیست.

فرمود: «پس تأخیر نیندازید و همین وقت تقسیم کنید»، پس چراغ افروختند و همان شب تقسیم کردند.

حیا از خداوند به چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اباذر فرمود^{۶۲۶}: «آیا دوست داری داخل بهشت شوی؟».

(۱) - سفینه البحار ۱ / ۳۰.

(۲) - قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «یا اباذر! أتحب أن تدخل الجنة؟ قلت: نعم فداک ابی وامی! قال: فأقصر من الأمل وأجعل الموت نصب عینک واستح من الله حقَّ الحياء...»، (عين الحیوة مجلسی / چاپ جدید ۲ / ۸۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۵

گفت: بلی پدر و مادرم به قربانت!

فرمود: «کم کن و کوتاه نما آرزوهای دنیوی و خواسته‌های نفسانی را و مرگ را جلو چشمانت قرار

^{۶۲۶} (۲) - قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «یا اباذر! أتحب أن تدخل الجنة؟ قلت: نعم فداک ابی وامی! قال: فأقصر من الأمل وأجعل الموت نصب عینک واستح من الله حقَّ الحياء...»، (عين الحیوة مجلسی / چاپ جدید ۲ / ۸۲). E\.

ده که پیوسته به یاد مرگ باشی و از خداوند حیا کن چنانکه سزاوار حیا داشتن است».

ابوذر گفت: یا رسول الله! همه ما از خدا حیا داریم.

فرمود: «حیا داشتن چنین نیست و لکن حیا از خداوند آن است که فراموش نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف و آنچه در جوف است (یعنی شکم و فرج را از حرام و شبهه نگاه داری) و فراموش نکنی آنچه در سر است (چشم و گوش و زبان و خیال خود را از معصیت باز داری و به طاعت مصروف گردانی) و کسی که کرامت و بزرگی آخرت را خواهد، باید که زینت دنیا را ترک نماید، پس هرگاه چنین باشی ای ابوذر! به درجه ولایت الهی می‌رسی و دوست خدا می‌گرددی».

اندرزهای سودمند پیغمبر (ص)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوذر! اگر بینی مرگ خود و به تندی آمدنش را رو به تو، دشمن خواهی داشت آرزوهای دور و دراز خود را و فریب آن را نخواهی خورد. ای اباذر! در دنیا مانند غریبی باش که به غربت گرفتار است و وطن یعنی ایستگاه و آرامگاه ابدی، جهان پس از مرگ تو است یا بوده باش مانند مسافری که در منزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور شمار و قبر را منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن همت بگمار. ای اباذر! چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی، خیال صبح و اندیشه آن را در خاطر مگذران و از صحت خود پیش از بیماری توشه بگیر و از زندگی پیش از مردن، بهره بردار». ۶۲۷

۶۲۷ (1\1) - قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «یا اباذر! لو نظرت الی الاجل و مسیرة لا بغضت الامل و غروره. یا اباذر! کن کانک فی الدنیا غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور یا اباذر! اذا اصیحت فلا تحدت نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدت نفسک بالصباح وخذ من صحتک قبل سقمک و من حیاتک قبل موتک»، (بخاراانوار/ ۷۴ / ۷۵). E\.

(۱) - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا اباذر! لو نظرت الى الاجل ومسيره لا بغضت الامل وغروره. يا اباذر! كن كانك في الدنيا غريب او كعابر سبيل وعد نفسك من اصحاب القبور يا اباذر! اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء واذا امسيت فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حياتك قبل موتك»، (بحار الانوار / ۷۴ / ۷۵).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۶۶

حزقیل راه عبرت را به حضرت داوود (ع) نشان می دهد

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که چون از حضرت داوود علیه السلام ترک اولی صادر شد، چهل روز در سجده ماند و سر از سجده بر نمی داشت، مگر وقت نماز تا آنکه پیشانی اش شکافته

شد و خون از چشمانش جاری گردید. بعد از چهل روز ندا به او رسید ای داوود! چه می خواهی؟ آیا گرسنه ای تا تو را سیر کنیم؟ آیا تشنه ای تا تو را آب دهیم؟ یا عریانی تا تو را بپوشانیم؟ یا ترسانی تا تو را ایمن گردانیم؟

گفت پروردگارا! چگونه ترسان نباشم و حال آنکه می دانم تو خداوند عادل و ظلم ظالمان از تو نمی گذرد.

خداوند به او وحی فرمود: ای داوود! توبه کن.

پس روزی داوود به جانب صحرا رفت و «زبور» می خواند و هرگاه آن حضرت زبور می خواند، هیچ سنگی و درختی و کوهی و پرنده ای نمی ماند مگر اینکه با داوود در فغان و ناله همراهی می کرد تا اینکه به کوهی رسید و بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی به نام «حزقیل» جای داشت.

حزقیل چون صدای کوهها و حیوانات را شنید، دانست حضرت داوود است. پس داوود گفت: ای حزقیل! رخصت می‌دهی بالا بیایم؟

گفت نه تو گناهکاری. داوود گریست. به حزقیل وحی رسید که داوود را سرزنش نکن بر ترک اولای او و از من طلب کن عافیت را که هر کس را من به خودش واگذارم، البته به خطایی مبتلا می‌شود. پس حزقیل دست داوود را گرفت و به نزد خود برد.

داوود گفت: ای حزقیل! هرگز اراده گناهی کرده‌ای؟

گفت: نه.

گفت: هرگز عجب در تو پیدا شده؟

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۷

گفت: نه.

گفت: هرگز میل به دنیا و شهوات آن در خاطرت گذشته؟

گفت: بلی.

پرسید آن را به چه علاج می کنی؟

گفت: به اندرون این شکاف داخل می شوم و از آنچه در آنجاست عبرت می گیرم.

داوود با او داخل آن شکاف شد دید که تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن استخوانهای پوسیده است و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته است. داوود لوح را خواند نوشته بود من «اروای بن شلم» هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا نمودم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک، فرش من و سنگ، بالش

و تکیه‌گاه من و مار و مور، همسایگان من است، پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد.^{۶۲۸}

غرض از نقل این حدیث آن است که مؤمن عاقل هنگام هیجان شهوات و میلهای نفسانی، زود به وسیله یاد مرگ جلو آنها را بگیرد.

گزارشی از دوزخ، درمان قساوت

در «منازل الآخرة» به سند صحیح از ابوبصیر منقول است که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت به هم رسانیده است. امام فرمود: «ای ابومحمد! آماده باش برای زندگی دور و دراز که زندگی آخرت است و آن را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آن را درست بنما به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول صلی الله

۶۲۸ (۱) - مجلسی / عین الحیوة / ۱۵۳ E

علیه و آله و سلم آمد که روترش کرده و آثار اندوه در چهره‌اش ظاهر بود و پیش از آن هرگاه می‌آمد متبسم و خندان بود. رسول خدا فرمود: ای جبرئیل! چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده‌ای؟ جبرئیل گفت: امروز دمهایی را که بر آتش جهنم می‌دمیدند از دست گذاشتند.

رسول خدا فرمود: دمه‌های آتش جهنم چیست؟ گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! خداوند امر

(۱) - مجلسی / عین الحیوة / ۱۵۳.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۸

فرمود: هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، اکنون سیاه است و

تاریک و اگر قطره‌ای از ضریع (عرق اهل جهنم که از چرک فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و به جای آب به اهل جهنم می‌خورانند) در آبهای دنیا بریزند، جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم می‌گذارند بر دنیا بگذارند، از گرمی آن تمام دنیا بگدازند و اگر پیراهنی از پیراهنهای جهنمیان در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی گند آن هلاک شوند؛ چون جبرئیل اینها را بیان کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جبرئیل هر دو به گریه آمدند، پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که پروردگارتان شما را سلام می‌رساند و می‌فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید تا مستوجب عذاب من شوید، بعد از آن هرگاه

جبرئیل به خدمت آن حضرت می‌رسید، متبسم بود.»

پس امام صادق علیه السلام فرمود: «در آن روز اهل آتش، بزرگی و سختی عذاب را می‌فهمند و اهل بهشت، بزرگی و راحتی بهشت و نعمتهای آن را می‌دانند و چون اهل جهنم داخل جهنم می‌شوند، هفتاد سال سعی می‌کنند تا خود را به بالای جهنم می‌رسانند؛ چون به کنار جهنم می‌رسند، خزانه جهنم گرزهای آهن بر کله ایشان می‌کوبند تا به قعر جهنم برمی‌گردند و چون پوستهای ایشان به آتش سوخته گردد، پوست تازه به بدنشان پیوشانند تا عذاب در ایشان بیشتر اثر کند، پس امام علیه السلام به ابوبصیر فرمود: آنچه تو را گفتم کافی است؟ (یعنی قساوت دلت کم شد؟) گفت مرا بس است و کافی است.»

غرض از نقل این حدیث آن است که خواننده عزیز! مراقب دل خود باشد چنانچه قساوتی دید رجوع کند به طیب روحانی و چون در این اوان که زمان غیبت کبراست امام ما از نظرها غایب و دسترسی به آن حضرت نیست و نیز مؤمن کاملی که بتواند مرض قلب را تشخیص دهد و از عهده درمان آن برآید مانند کبریت احمر است، پس باید به قرآن مجید و کلمات اهل بیت وحی علیهم السلام که به حمدالله در دسترس همه است، رجوع کرد و شفای دل را از آنها طلبید.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۶۹

مهربانی با یتیم، دل را نرم می کند

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود^{۶۲۹}:
«هرکدام از شما که از قساوت دلش ناراضی و

^{۶۲۹} (۱) i - «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من انكر منكم قساوة قلبه فليدن يتيماً فيلاطفه ولمسح رأسه يلين قلبه باذن الله عزوجل فان لليتيم حقاً»، (نوری دارالسلام ۳/ ۱۴۹) E\.

«وروی انه قال: يقعدہ علی خوانہ ویمسح رأسه یلین قلبه»، (همان مدرک).

ناراحت شد، باید یتیمی را نزدیک شده و با او مهربانی کند و دست بر سرش کشد که دل او به اذن خدا نرم می‌شود؛ زیرا برای یتیم حقی است. و در روایت دیگر است که هر که یتیم را بر سفره طعام خود نشاند و دست مهر بر سرش کشد دل او نرم می‌شود. و نیز مروی است که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قساوت دلش شکایت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه بخواهی دلت نرم شود، پس اطعام کن مسکین را و دست بر سر یتیم بکش».

حبوبات و میوه‌هایی که دل را نرم می‌کند

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است^{۶۳۰} که پیغمبری از پیغمبران به خداوند از

« وفي مشكاة الانوار للطبرسي روى ان رجلاً شكى الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم قساوة قلبه فقال: اذا اردت أن يلين قلبك فاطعم المسكين وامسح رأس اليتيم»، (نوری دارالسلام ۳ / ۱۴۹).

۶۳۰ (۲۸ / ۱) - « في مكارم الاخلاق للطبرسي عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم شكى نبي من الأنبياء الى الله عزوجل قساوة قلوب قومه فاحسب الله اليه وهو في مصلاه أن تُرتومك ان يأكلوا العنيس فانه يرق القلب ويدمع العين»، (نوری، دارالسلام ۳ / ۱۴۹). E\.

قساوت دلهای قومش شکایت کرد، پس در حالی که در محل نمازش بود، خداوند به او وحی فرمود که وادار قومت را به خوردن عدس که آن دل را نرم و اشک چشم را زیاد می کند».

و روایات در اینکه «عدس» موجب رقت قلب است، بسیار می باشد و از بعض آنها فهمیده می شود که مراد از عدس، «نخود» است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود: «هر که دوست دارد دلش نرم شود پس ادامه دهد خوردن انجیر را».^{۶۳۱}

(۱) - «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من انکر منکم قساوة قلبه فلیدن یتیماً فیلاطفه ولیمسح رأسه یلین قلبه باذن الله عزوجل فان للیتیم حقاً»، (نوری دارالسلام ۳ / ۱۴۹).

^{۶۳۱} (3\ i) - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «من احب ان یرق قلبه فلیدن من اکل البلس یعنی التین»، (سفینة البحار ۲ / ۴۴۲). E\.

«وروی انه قال: يقعدہ علی خوانہ ویمسح رأسہ یلین قلبہ»، (همان مدرک).

«وفي مشكاة الانوار للطبرسي روى ان رجلاً شكى الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم قساوة قلبه فقال: اذا اردت أن يلين قلبك فاطعم المسكين وامسح رأس اليتيم»، (نوری دارالسلام ۳ / ۱۴۹).

(۲) - «في مكارم الاخلاق للطبرسي عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم شكى نبي من الأنبياء الى الله عزوجل قساوة قلوب قومه فاوحى الله اليه وهو في مصلاه ان مرقومك ان يأكلوا العدس فانه يرق القلب ويدمع العين»، (نوری، دارالسلام ۳ / ۱۴۹).

(۳) - عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «من احب ان يرق قلبه فليدمن اكل البلس يعني التين»، (سفينة البحار ۲ / ۴۴۲).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۷۰

و در روایات از خوردن نان جو و سرکه و انگور سیاه و زیتون و انار مدح فراوانی شده و اینکه خوردن آنها موجب نورانیت دل است چنانچه از زیاد خوردن گوشت مذمت شده است و برای مزید اطلاع به کتاب الاطعمه والاشربة از وسائل الشیعه مراجعه شود.

امام باقر علیه السلام در وصیتی که به جابر نمود، فرمود^{۶۳۲}: «طلب کن رقت دل را به زیاد یاد خدا کردن در خلوتها».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است^{۶۳۳} که: «سفیدی و روشنایی دل در چهار خصلت است: عیادت کردن از مریض و تشییع جنازه کردن و کفن برای مردگان خریدن و بدهی مسلمانی را پرداختن».

^{۶۳۲} (۱) i - «قال ابو جعفر علیه السلام فی وصیة لجابر: ... وتعرض لرتقة القلب بكثرة الذكر فی الخلوات»، (سفینة البحار ۲ / ۴۴۱). تمام حدیث و شرح آن در آخر بخش عقاید نوشته شد. E\

^{۶۳۳} (۲) i - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «بیاض القلب فی اربع خصال: فی عیادة المریض و اتباع الجنائز و شراء اکفان الموتی و دفع القرض»، (سفینة البحار ۲ / ۴۴۲). E\

در خاتمه مثلی را که بعضی حکما بیان کرده‌اند یادآوری می‌شود تا خواننده عزیز در آن خوب دقت کند و در خاطر خود بسپارد.

مثلی از زندگی آدمی و مصیبت‌هایش

«بلوهر» گفت: شنیده‌ام مردی را فیل مستی در قفا بود و او می‌گریخت و فیل از پی او می‌شتافت تا آنکه به او رسید، آن مرد بیچاره شد و چاهی دید که دو شاخه در کنار آن روئیده بود، خود را در آن چاه انداخت و آن دو چوب به دست گرفت که در قعر چاه نیفتد، ناگاه دید در بیخ آن دو شاخه دو موش بزرگ یکی سفید و دیگری سیاه مشغول به جویدن ریشه‌های آن دو شاخه هستند، نظر در قعر چاه کرد دید اژدهایی دهان گشوده است که هرگاه بیفتد او را فرو برد و در نزدیک خود چهار افعی دید که از سوراخ‌های خود سر درآورده و

آماده نیش زدن به او هستند؛ چون سر بالا کرد، دید
سر آن دو شاخه

(۱) - «قال ابو جعفر عليه السلام في وصية لجابر: ...
وتعرض لرقّة القلب بكثرة الذكر في الخلوات»،
(سفينة البحار ۲ / ۴۴۱). تمام حدیث و شرح آن در
آخر بخش عقاید نوشته شد.

(۲) - عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «بياض
القلب في اربع خصال: في عيادة المريض واتباع
الجنائز و شراء اكفان الموتى و دفع القرض»،
(سفينة البحار ۲ / ۴۴۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۷۱

اندکی از عسل آلوده است پس به لیسیدن آن عسل
مشغول شد و لذت شیرینی آن، او را از آن افعیها و
از افتادن در دهان آن اژدها غافل ساخت.

ای عزیز! آن چاه، دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها. و آن دو شاخ، عمر آدمی است و آن دو موش روز و شب است که عمر آدمی را پیوسته قطع می‌کند و آن چهار افعی، اخلاط^{۶۳۴} چهارگانه‌اند که به منزله زهرهای کشنده می‌باشند (صفرا، سودا، بلغم و خون) که آدمی نمی‌داند چه وقت به هیجان می‌آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها مرگ است که در راه انسان و منتظر اوست. و آن عسل که فریفته آن شده بود و با همه آلودگیش او را از همه آنچه ذکر شد غافل ساخته بود، لذتها، خواهشها، نعمتها و عیشهای دنیا است.

گفتگوی ذوالقرنین با قومی شگفت

۶۳۴ \E\ (1) i'

چند روزی شوند با هم خوش

چهار طبع مخالف سرکش

جان شیرین برآید از قالب

چون یکی زین چهار شد غالب

در بعضی آثار نقل کرده‌اند که «ذوالقرنین» پس از گشودن شهرها در خاور و باختر همچنان روی در شهرها نهاد و همی گشت و گروه گروه را دعوت همی کرد تا به قومی رسید که همه هم‌رنگ و همسان بودند در سیرت و طریقت پسندیده و در اخلاق و اعمال شایسته، بر یکدیگر مهربان و کلمه ایشان یکسان، نه قاضی شان به کار بود و نه داور و همه بر یکدیگر مشفق چون پدر و برادر، نه یکی درویش و یکی توانگر یا یکی شریف و یکی وضع، بلکه همه یکسان بودند و برابر، در طبعشان جنگ نه و در گفتارشان فحش نه در کردارشان زشت نه و در میانشان بدخوی و جلف و جفاکار نه؛ عمرشان دراز ولی آرزوهایشان کوتاه بود و بر در خانه گورها کنده بودند تا پیوسته در آن نگرند و ساز رفتن سازند و سراهای ایشان را در نبود، ذوالقرنین چون آنان را بدید در کار ایشان خیره بماند و

گفت: ای قوم! شما چه قومید که در شرق و غرب
بگشتم مانند شما گروه ندیدم و چون

(۱) -

چهار طبع مخالف چند روزی شوند با
سرکش هم خوش
چون یکی زین جان شیرین برآید از
چهار شد غالب قالب

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۷۲

سیرت و اخلاق شما هیچ سیرت و اخلاق نپسندیدم،
مرا از کار و حال خویش خبر کنید و هرچه پرسم

مرا جواب دهید: نخست آنکه چرا نزدیک سراهای
خویش گورها کنده‌اید؟

گفتند: تا پیوسته مرگ به یاد داریم و چون ما را
بازگشت آنجا خواهد بود دل بر آن نهیم.

پرسید: چون است که بر سرای شما در نیست و
حجاب و قفل و بست نه؟

گفتند: چون در میان ما جز امین و مؤمن نیست و
هیچ کس را از کس ترس و بیم نه.

پرسید: چون است که در میان شما امیر و قاضی
نیست؟

گفتند: از بهر آنکه در طبع ما جنگ و ستم نیست تا
به پاسبان و امیر و قاضی نیاز داشته باشیم.

پرسید: این موافقت شما به ظاهر و نزدیکی دل‌های
شما به باطن از کجا خواسته؟

گفتند: کینه و حسد و خشم و دشمنی از دل بیرون کردیم تا موافق یکدیگر گشتیم و دوست یکدیگر شدیم.

پرسید: چون است عمرهای شما دراز دادند و عمر دیگران را کوتاه؟

گفتند: از آنکه به حق کوشیم و حق گوئیم و از حق درنگ داریم و به عدل و راستی زندگی کنیم.

پرسید: چون است که شما را به روزگار آفت نرسد چنانکه به دیگر مردم می‌رسد؟

گفتند: از اینکه هرچه پیش آید جز خدای را به پستی نگیریم.^{۶۳۵}

غرض از نقل این داستان آنکه این قوم سعادت‌مند چگونه قبرهای بستگان را در خانه‌هایشان قرار داده بودند تا هنگام از خانه درآمدن و برگشتن از یاد

۶۳۵ (۱) - کشف الاسرار، سوره کهف، E۸.

مرگ غافل نشوند و بدین وسیله دلهایشان نرم و
آمال آنها کم و توفیق هر خیری بهره‌شان شود:

خاک من و تو است می بردش سوی
که باد شمال یمین و شمال
مالک فی الخیمه قد نهض القوم
مستلقياً وشدوا الرحال

(۱) - کشف الاسرار، سوره کهف.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۷۳

عمر به افسوس برفت دیگرش از دست
آنچه رفت مده بر محال
قد وعرا المسلك یا افلح من هیأ
ذاالفتی زادالمآل

بر من و تو روز و	بس که در آغوش
شب و ماه و سال	لحد بگذرد
يعقبها الهدم	لا تک تغترُّ بمعموره
او الانتقال	
سنگ اجل بشکندش	گر به مثل جام جم
چون سفال	است آدمی
لم تر اّلا کد قیق	لو کشف التربه عن
الهلال	بدرهم
صورت خوبان بدیع	بس که در این
الجمال	خاک ممزق شده
وانتخر العظم به	اندرس الرسم به
طول الليال	طول الزمان
ترسمت آئینه نگیرد	ای که درونت به
صقال	گنه تیره شد
من قبل الحقّ ینادی	مالک تعصی و منادی
تعال	القبول

زنده دل مرده آنکه ندارد به خدا
ندانی که کیست اشتغال
عزّ کریم احد لا جلّ قدیم صمد
یزول لایزال

در پایان بحث قساوت، برای تکمیل بحث، سایر اموری که در روایات از اسباب قساوت شمرده شده به طور اختصار یادآوری می‌شود:

۱- همّ دنیا

«کسی که از رسیدن به سختیها و ناملایمات و از نرسیدن به آرزوی دنیویه غصّه دارد، اندوهناک شود و بر این اندوه ثابت بماند، مبتلا به «قساوت» می‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «تا می‌توانید دل خود را از غصّه‌های دنیا خالی کنید؛

زیرا کسی که دنیا مورد همّ او شود، دلش قساوت‌دار می‌شود و فقر بین دو چشم اوست؛ یعنی همیشه خودش را نیازمند می‌بیند.^{۶۳۶} (تفصیل مطلب در بحث حب دنیا گفته خواهد شد).

(۱) - «تفرغوا من هموم الدنيا ما استطعتم فانه من كانت الدنيا همته قسى قلبه و كان فقره بين عينيه»، (لئالی الاخبار ۱ / ۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۷۴

۲- امیدوار بودن به وعده الهی

زیاد غصّه روزی خوردن و برای وسایل زندگی دنیوی زیاد اندوهناک شدن، قساوت‌آور است؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود^{۶۳۷} و حضرت صادق

^{۶۳۶} (۱) 1 - «تفرغوا من هموم الدنيا ما استطعتم فانه من كانت الدنيا همته قسى قلبه و كان فقره بين عينيه»، (لئالی الاخبار ۱ / ۵). E\.

^{۶۳۷} (۱) 1 - لئالی الاخبار. E\.

علیه السلام فرمود: «کسی که بر روزی غصّه دار شود، گناه بر او نوشته می‌شود»^{۶۳۸}؛ زیرا غصّه او گواه بر این است که وعده الهی را در رسانیدن رزق به تمام آفریده شدگان نپذیرفته است.

۳- خفق النعال (صدای کفشها)

کسی که اتباع و پیروانی به دست آورد و آنها را به دنبال خود اندازد و جلو آنها راه رود، به «قساوت» مبتلا خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چیزی ضرر زننده‌تر به دل‌های مردان مانند صدای کفشها به دنبال ایشان نیست»^{۶۳۹}.

حضرت صادق علیه السلام فرموده: «به خدا سوگند! که صدای (تق و تق) کفشهای دنبال مردی بلند نشود جز اینکه خود هلاک شود و دیگران را هم هلاک کند»^{۶۴۰}.

^{۶۳۸} (۲) ۱ - قال الصادق علیه السلام: «من اهتم لرزقه كتب عليه خطيئة»، (سفينة البحار ۱ / ۵۱۹). E\.

^{۶۳۹} (۳) ۱ - قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «ما ارى شيئاً اضر بقلوب الرجال من خفق النعال...»، (لئالی الاخبار ۱ / ۶). E\.

^{۶۴۰} (۴) ۱ - قال الصادق علیه السلام: «فوالله ما خفقت النعال خلف الرجل الا هلك واهلك»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۷) باب طلب الرئاسة. E\.

۴- خنده

زیاد خندیدن قساوت می آورد؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابی ذر فرموده. و در حدیث دیگر فرموده: «میراننده دل است».

و در حدیث دیگر فرموده: «محو کننده ایمان است».

و حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پس از قهقهه (خنده صدا دار) بگو اللهم لا تمقتنی». ۶۴۱

(۱) - لئالی الاخبار.

(۲) - قال الصادق علیه السلام: «من اهتم لرزقه كتب عليه خطيئة»، (سفينة البحار ۱ / ۵۱۹).

۶۴۱ (۵۸۱) - قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «كثرة الضحك يقسي القلب. وقال صلى الله عليه وآله وسلم اياك وكثرة الضحك فانه يميت القلب. وقال الصادق عليه السلام وكثرة الضحك يحو الايمان محواً»، (وسائل الشيعة/ باب ۸۱/ كتاب الحج. مستدرک الوسائل / ۲ / باب ۶۹). E\.

(۳) - قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «ما ارى شيئاً اضر بقلوب الرجال من خفق النعال...»،
(لئالی الاخبار ۱ / ۶).

(۴) - قال الصادق عليه السلام: «فوالله ما خفقت النعال خلف الرجل الا هلك واهلك»، (اصول كافي ۲ / ۲۹۷ / باب طلب الرئاسة).

(۵) - قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «كثرة الضحك يقسى القلب. وقال صلى الله عليه و آله و سلم اياك وكثرة الضحك فانه يميت القلب. وقال الصادق عليه السلام وكثرة الضحك يمحو الايمان محواً»، (وسائل الشيعة / باب ۸۱ / كتاب الحج. مستدرک الوسائل / ۲ / باب ۶۹).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۷۵

۵- خاک ریختن در قبر خویشاوندان

در کافی و تهذیب از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمود:

«نهی می‌کنم شما را از اینکه خاک بر خویشاوندان خودتان بریزید؛ زیرا موجب قساوت در قلب می‌شود و هر که دلش قساوت‌دار شد، از پروردگارش دور است (یعنی هنگامی که خویشاوند را در قبر گذاردند برای خاک ریختن و پر کردن قبر، شرکت نکنند)».^{۶۴۲}

۶- ترک نشستن با علما

کسی که در مجلس عالم ربانی که دیدنش او را به یاد خدا و آخرت اندازد و از گفتارش بر ایمان و دانش او افزوده شود و از کردارش شوق عمل صالح در او پدیدار گردد، حاضر نشود، قهراً جهالت

^{۶۴۲} (۱) عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال: «انما كم ان تطرحوا التراب على ذوى ارحام فان ذلك يورث القسوة فى القلب ومن قسا قلبه بعد من ربه»، (تهذيب / ۳۱۹ / كتاب الطهارة / ش ۹۲۸). E\.

و غفلت، قلب او را قساوت‌دار نموده و مورد خذلان الهی واقع می‌شود.^{۶۴۳} از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: «اگر چهل روز بر مؤمن بگذرد و همنشین با علما نشود، دلش قساوت‌دار گردد و بر گناهان کبیره جرئت پیدا می‌کند».^{۶۴۴}

برای درمان قساوت به این چند داستان کوتاه [ذیل] دقت فرمایید.

با بیماری و مرگ، خود را اندرز می‌دادند

الف- در حالات یکی از اهل مراقبه نوشته‌اند: همه روزه اول وقت پیش از رفتن دنبال کار، از سه محل بازدید می‌کرد:

۱- از بیماری عیادت می‌کرده یا به بیمارستان می‌رفته و به نفس خود خطاب

^{۶۴۳} (۱) 2 - «... أو لعلك فقدتني من مجالس العلماء فخذلتني...» (دعای ابو حمزه شمالی). E\.

^{۶۴۴} (۱) 3 - «قال صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي! إذا أتى على المؤمن أربعون صباحاً ولم يجلس العلماء قسي قلبه وجره على الكبائر»، (لئالی الاخبار ۱ / ۶). E\.

(۱) - عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال: «انها كم ان تطرحوا التراب على ذوى ارحام فان ذلك يورث القسوة فى القلب ومن قسا قلبه بعد من ربه»، (تهذيب ۱ / ۳۱۹ / كتاب الطهارة / ش ۹۲۸).

(۲) - «... او لعلك فقدتني من مجالس العلماء فخذتني...»، (دعاى ابو حمزه شمالى).

(۳) - «قال صلى الله عليه و آله و سلم: يا على! اذا اتى على المؤمن اربعون صباحاً ولم يجلس العلماء قسى قلبه وجرء على الكبائر»، (لئالى الاخبار ۱ / ۶).

قلب سليم، ج ۱، ص: ۳۷۶

می کرده که پیش از آنکه مانند او اسیر بستر بیماری شوی و از کار بیفتی سعی کن کار خیری از تو سرزند.

۲- قبرستان می‌رفته یا تشییع جنازه‌ای می‌کرده یا زیارت قبر مؤمنی می‌رفته و به خود می‌گفته تا که دستت می‌رسد کاری بکن، پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار.

۳- محلی که خیانتکاران و جنایتکاران را سیاست می‌کردند یا به زندان جای می‌دادند، دیدن می‌کرده و به خود می‌گفته به تو هم اگر خدا عفت نفس ندهد و به یاری او ترک گناه نکنی به چنین بلایی مبتلا خواهی شد.

از آتش دنیا خود را به یاد دوزخ می‌انداخت

ب- در حالات مرحوم «ملا مهدی مازندرانی» نوشته‌اند: هرگاه در خود قساوت قلب حس می‌نمود، فرزند و خادمش را همراه می‌برد تا در صحرائی که کسی نباشد، پس هیزم و خار فراوانی جمع نموده آتش می‌زد و سرش را برهنه می‌نمود

و به فرزندش می فرمود نباید هیچ ملاحظه پدری کنی، بلکه نصف ریش مرا تو بگیر و نصف دیگر را خادم و مرا به مانند جنایتکاری که مستحق آتش است رو به این آتش بکشانید تا حرارت آتش به من رسد و از موقف حساب در قیامت و راندن و کشاندن گناهکاران را به دوزخ یاد کنم و به من چنین و چنان گوید و به من بگوید: این آتشی است که خودت به دست خود افروخته‌ای.

قبر کردن برای خود

ج- در حالات «خواجه ربیع بن خثیم» و غیر او نوشته‌اند: در خانه قبری درست کرده بود، هرگاه در خود قساوت حسّ می کرده، داخل آن قبر شده و در آن می خوابید و مکرر می گفت: **رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا** و گریه می کرد سپس به خود می گفت ای ربیع! به تو «**کَلَّا**» نگفته برخیز و بار سفر آخرت ببند.

غلتیدن در برابر آفتاب سوزان

د- در «امالی صدوق» است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سایه درختی نشسته بودند و هوا بسیار گرم بود ناگاه شخصی آمد و جامه‌های خود را کند و در آن زمین برابر آفتاب سوزان می‌غلتید؛ گاهی پشت، گاهی شکم، گاهی پیشانی خود را بر زمین می‌مالید و می‌گفت ای نفس! بچش که عذاب الهی از این عظیم‌تر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او نظر می‌فرمود و چون جامه‌های خود را پوشید و خواست مراجعت کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را طلبید و فرمود: «چه چیز تو را بر این کار [وا] داشت».

عرض کرد: خوف خداوند و به نفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند عذاب الهی که از این سخت تر است تاب آن را ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از خدا ترسیده‌ای آنچه سزاوار ترسیدن است و پروردگار به تو با ملائکه مباحثات فرمود».

پس به اصحاب فرمود: «نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند». و چون از او طلب دعا کردند، گفت: خداوندا! جمع فرما امر همه را به هدایت و تقوا را توشه ما گردان و بازگشت ما را بهشت گردان.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۷۸

۲. ریا

از جمله بیماریهای روانی و گناهان قلبی «ریاء» است که توبه از آن و پاک کردن آلودگی دل از آن واجب است و تا قلب انسانی از این بیماری سالم نشود در دارالسلام (بهشت) راهی ندارد پس باید معنای ریا و حقیقت آن و راه درمان را دانست.

در بحث شرک گناهان کبیره معنای ریا و حرام بودن عمل ریایی و گناه کبیره و باطل کننده عمل بودنش ذکر گردید و در این مقام باید دانست ریا به تنهایی بیماری روان و گناه قلبی است و چون ریای قلبی حرام است، عمل ریایی هم حرام می‌باشد. و به عبارت دیگر حرام بودن عمل ریایی به سبب حرام بودن ریای قلبی است بنابراین، باید حقیقت ریا، بیان شود و بعد بیماری قلبی و حرام بودنش روشن گردد.

حقیقت ریا

اگر خواسته درونی کسی این باشد که به وسیله انجام دادن عبادتی از واجبات و مستحبات بدنی یا مالی (مانند نماز، روزه، حج و مانند زکات، خمس، انفاقهای مستحب) نزد مردم آبرومند شود و اعتبار پیدا کند و مردم او را آدم درست و دینداری بشناسند و بدین وسیله به مقاصد شوم دنیوی خود از زیادتی ثروت و مقام و منصب برسد این خواسته و میل قلبی و اراده، ریاست.

هرچند این بیان برای روشن شدن مطلب کافی است، لکن چون دانستن آن بسیار

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۷۹

ضروری است، برای روشنتر شدن، چند مثال بیان می‌شود:

کسی که خواسته درونیش ثروتمندی و منصب و ریاست و شهوات دنیوی است و انجام دادن عملیات و کارهای خیر را در آشکار وسیله به آن آرزوها می بیند، همین شخص ریای قلبی دارد و هر عبادتی که انجام می دهد چون محرک و داعی او همان غرض نفسانی است؛ آن عبادت، عمل ریایی و حرام و باطل است هر چند به زبان بگوید یا به خاطر بگذراند که این عبادت را قربهٔ الی الله انجام می دهیم.

ابن زیاد و حجاج هم نماز می خواندند

مثلاً «ابن زیاد» ملعون که خواسته‌ای جز شهوت و ریاست و تقرب به یزید برای رسیدن به این خواسته‌ها منظوری نداشت تا جایی که زیر بار بزرگترین جنایت یعنی کشتن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسارت ذریه آن سرور رفت، در همین مسجد جامع کوفه نماز جماعت می خواند و

روزهای جمعه به منبر می‌رفت و مردم را اندرز می‌داد و نماز جمعه می‌خواند. شکی نیست که این کارهایش برای اظهار مسلمانی و تثبیت حکومت بر مسلمانان بوده است.

بدتر از او «حجاج» ملعون در همین مسجد نمازها می‌خواند، جمعه‌ها منبر می‌رفت و خطابه‌های آتشین ایراد می‌کرد و مردم را از عذاب الهی می‌ترساند در حالی که سی‌هزار بی‌گناه با چه شکنجه‌هایی در زندانش بودند که بیشتر جرمشان دوستی علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده است.

چنین ملعونی که می‌گفته هیچ لذتی برای من مانند کشتن انسانی در برابرم و دست پا زدنش نیست، در این ظاهر سازیهایش دارای ریای قلبی است و تمام عباداتش جز ریاکاری نبوده هرچند به زبان یا دلش می‌گذرانده «قربةً الی الله» لکن در حقیقت تقرب

به همان خواسته‌های نفسانی و آرزوهای شیطانیش
بوده است.

شهرت طلبی انگیزه ریا

نیز کسی که خواسته درونیش شهرت باشد؛ یعنی
می‌خواهد نامش بر زبانها و قلمها

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۰

به مدح و ثنا برده شود و با این خواسته، مالی را در
آشکار به مصرف واجب یا مستحب از امور خیریه
می‌رساند.

چنین شخصی اهل ریا و انفاقهایش هراندازه باشد،
حرام و باطل و ریاکاری است هرچند به زبان یا
خاطر بگذراند «قربۀ الی الله»، این انفاقش وسیله
تقرب به خواسته نفسش که همان شهرت است
می‌باشد نه تقرب به خدا؛ یعنی پیش خدا این کارش
ارزشی ندارد.

انگیزه شهرت در نفس انسان که به وسیله آن عبادات و کارهای نیک را وسیله رسیدن به آن می‌کنند، به قدری در انسان زیاد است که حتی شهرت پس از مرگش را می‌خواهد و برای رسیدن به این هدف شیطانی، بنای خیری، بنیاد و نامش را بر آن نقش می‌کند یا کتابی می‌نویسد و اسمش را می‌نگارد، غافل از آنکه پس از مرگش، شهرت داشتن و نامش را به مدح و ثنا بردن برای او هیچ نفعی ندارد؛ نه دنیوی و نه اخروی.

اما مدح دنیوی که ندارد چون خودش در این عالم ماده نیست و بدن هم که مرکب او بود خاک شده است و نفع اخروی هم ندارد؛ چون تعارفات و مدح و ثنای یکدیگر جز دل خوشی موقت از موهومات هیچ اثری در عالم معنا و حقیقت ندارد.

اگر قصد قربت باشد

بلی اگر کسی به آخرت یقین دارد و از عقبه‌های پس از مرگ، سخت دلهره دارد و اساس خیری بنا می‌کند و نامش را بر آن نقش می‌کند یا کتابی می‌نگارد و اسمش را می‌نویسد، به آرزوی اینکه شاید پس از مرگش صاحب‌دلی بیاید و از این اساس بهره‌ای برد پس صاحب آن نام را یاد کند و نجاتش را از روی صدق و جدّ از خدا بخواهد، بسیار خوب است لکن این طور بودن بسیار مشکل است و غالباً مشتبه می‌شود؛ یعنی خواسته حقیقی شهرت است و آنچه گفته شد هوس است و چیزی است که برای آرامش وجدان خود به خاطر می‌گذراند.

از اینجاست که حضرت صادق علیه السلام فرمود:
«شُرک (یعنی ریا) از حرکت کردن و

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۱

راه رفتن مورچه پنهانتر است».^{۶۴۵}

چه بسیار افرادی که اهل ریا و ریاکارند و خود نمی‌دانند.

مسجد هارونی یا بنای شهرت

گویند وقتی «هارون الرشید» در بغداد مسجدی ساخته بود و نامش را بر آن نقش کرده بودند، روزی برای بررسی به آن مسجد آمده بود. بهلول رسید و گفت: چه ساخته‌ای؟ خلیفه گفت: خانه خدا بنا کرده‌ام. بهلول گفت: امر کن نامت را پاک کنند و به جایش نام مرا بنویسند. خلیفه غضبناک شد و گفت: من ساخته‌ام نام تو را بنویسم؟

بهلول گفت: پس چرا می‌گویی خانه خدا؟ خلیفه گفت: پس چه بگویم؟ گفت:

بگو خانه خودم.

^{۶۴۵} (1) (i) - «ان الشرك اخفى من دبيب النمل»، (سفينة البحار ۱ / ۶۹۷). E\.

یعنی بنایی که برای شهرت شخصی است نام آن را خانه خدا گذاشتن غلط است؛ چون برای خدا نیست.

منبر و تدریس هم به نیت است

نیز کسی که خواسته درونیش جلوه دادن نفس خود و کمال فروشی و خودنمایی و زیاد شدن اتباع و پیروان است و با همین خواسته‌ها تدریس علوم دینی کند یا منبر رود و تحقیقات دینی کند یا کتاب بنویسد یا امر به معروف و نهی از منکر نماید هرچند پیش از شروع به این کارها بر زبان یا دل بگذراند که این کار را برای خدا و تقرب به او و تحصیل رضای او انجام می‌دهم، اهل ریا و ریاکار است و معذب خواهد بود؛ زیرا تمام این اعمالش که به ظاهر عبادت و اطاعت امر خداست؛ چون به منظور رسیدن به خواسته‌های نفسانی است، تقرب به شیطان است نه خدا، به دست آوردن خشنودی

خلق است نه خالق و عجب تر آنکه به این ریاکاری
و گناه بزرگ خود هم خرسند است.

«زیانکارترین مردمان کسانی هستند که کوشش و
رنج آنها در این جهان باطل و تباه

(۱) - «ان الشرك اخفى من ديب النمل»،
(سفينة البحار ۱ / ۶۹۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۲

گشت و آنها می‌پندارند که کار نیکو می‌کنند».^{۶۴۶}
و نشانه ریاکار بودن چنین شخصی حالت اوست
وقتی که پیروانش کم شوند یا مرید دیگری شوند،
به درس دیگری روند و پای منبر دیگری بنشینند،
مدح دیگری کنند، جزء جلسه دیگری شوند، پس
اگر ناراحت شود بداند به واسطه آن است که به

۶۴۶ -\i(1) فل هل ننبئكم بالأخسرين أعمالاً* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا\E، (كهف/ ۱۰۳-۱۰۴).E\.

خواسته نفسانیش نرسیده و از ریاکاری نتیجه‌ای که می‌خواسته محروم شده و لذا ناراحت گردیده است.

از آنچه گفته شد دانسته شد که حقیقت ریا همان خواستن منزلت و اعتبار و آبرومندی نزد مردم است به وسیله انجام دادن عبادت. و به عبارت دیگر: ریا تقرب جویی به خلق است از عمل عبادی چنانکه خلوص، خواستن تقرب به خالق است و بس.

مقدمات، اختیاری نیست

نیز دانسته شد که نیت در عبادت نه آن است که به زبان بگوید یا به خاطر بگذراند که این عمل را تنها برای خدا بجا می‌آورم، بلکه نیت در عبادت آن است که برای تقرب به خدا عبادت را انجام دهد.

توضیح مطلب آنکه: هر فعل اختیاری که از انسان سر می‌زند، نخست میل و رغبت و خواستن آن چیز

به اعتبار نفعی که دارد در دلش جای می‌گیرد،
آنگاه برای رسیدن به آن منفعت اراده می‌کند که
آن کار را انجام دهد؛ مثلاً کسی که تشنه است میل
به آب خوردن در دلش جای می‌گیرد؛ چون به آن
تشنگی برطرف می‌شود و چون میل به آب در دلش
جای گرفت، فوراً اراده می‌کند که ظرف آب را
بردارد و آن را بیاشامد و بلافاصله می‌آشامد.

در این مثال، رفع تشنگی غرض و داعی و محرک
اراده است. و به عبارت دیگر:

(۱) - قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ
سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا، (کهف / ۱۰۳ - ۱۰۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۳

صدور فعل اختیاری بدون میل و اراده آن محال است؛ یعنی حرکت کردن بدن را بخواهد تا بدن حرکت کند و کاری انجام گیرد و پیدا شدن اراده کاری بدون میل و خواست آن محال است؛ یعنی باید خواستن آن کار در دلش پیدا شود تا انجام آن را اراده کند و پیدا شدن اراده و خواست بدون خواست نفع آن محال است؛ یعنی نفع چیزی را می‌خواهد پس انجام دادن آن را می‌خواهد سپس اراده می‌کند و انجامش می‌دهد این است حقیقت نیت.

تصور فایده و میل به آن، اراده و انجام

حال گوییم هرگاه مؤمن در دلش میل قرب به حضرت آفریدگار یا رسیدن به ثوابها یا نجات از عذابهای آخرتی یا تحصیل رضایت پروردگار یا اطاعت امر او پیدا شود (مثلاً در بذل فلان مقدار از مالش در مصرفی که امر فرموده) سپس اراده کرد

و آن عبادت را انجام داد، این عبادت با مقصد قربت و اخلاص است و اگر در دلش میل شهرت و مدح خلق پیدا شد به طوری که آن را خواست و رسیدن به این غرض را در بذل فلان مقدار از مالش در فلان مصرف خیر تصور کرد و سپس اراده کرد و انفاق نمود، این عمل ریایی و شیطانی است هرچند هنگام انفاق به دلش بگذراند که انفاق می‌کنم برای رضای خدا.

نماز سی ساله را دوباره خواند

یکی از عباد، سی سال نمازش را در صف اول به جماعت خوانده بود، روزی نتوانست اول وقت حاضر شود، وقتی رسید که جایش دیگری نماز می‌خواند، به ناچار در صف آخر نماز خواند؛ چون مردم از نماز فارغ شدند او را دیدند خجل و ناراحت شد که مردم او را در آخر صف دیدند.

پس متوجه شد که تمام نمازهای سی ساله‌اش
آلوده به ریا بوده و در باطنش منظورش این بوده
که مردم او را همیشه در صف اول ببینند تا بدین
وسیله او را ستایش کنند پس نمازهای سی ساله‌اش
را قضا نمود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۴

و به راستی لطف خدا شامل حالش شده که پیش از
مرگ خرابی عمل خود را فهمیده است.

نیت، ساختگی نیست

ناگفته نماند تفصیلی که ذکر شد، بیان واقعیت نیت
بود و پیدایش آن و باید دانست که نیت به تصنع و
ساختگی درست نمی‌شود تا مقداری از زمان لازم
داشته باشد بلکه آنی است و در کمتر از چشم به هم
گذاشتن ممکن است میل و اراده حاصل شود و آن
میل اگر رحمانی باشد عبادت کرده و اگر شیطانی

باشد معصیت نموده است علت اینکه بعضی از مردم به وسوسه در نیت مبتلا می‌شوند برای آن است که نیت را به صنع یعنی گذراندن بخاطر دانسته‌اند و از مطالب گذشته دانسته شد که گذراندن بخاطر نیت نیست و هیچ اثری در درستی و نادرستی عمل ندارد تا جایی که اگر کسی با داعی الهی سرگرم عمل شود و در اثنای خاطره شیطانی برایش پیدا شود مثل اینکه مردم مرا می‌بینند و مدح می‌کنند این خاطره اگر در دل اثر نکند؛ یعنی داعی و محرک نشود و زود بگذرد هیچ ضرری ندارد خصوصاً اگر از این خاطره بدش بیاید و بفهمد شیطان است لکن اگر خدای نکرده داعی شد، عمل را باطل می‌کند.

پس باید نیت را درست کرد

اینک که دانسته شد درستی و نادرستی و زیبایی و زشتی عمل وابستگی تام به نیت دارد، پس اهم

واجبات تصحیح نیت است به اینکه بکوشد میل و خواسته‌های دلش رحمانی باشد و راه آن هم تقویت ایمان است و اگر خواسته شیطانی در دلش پیدا شود آن را پیروی نکند و به نیروی ایمان از آن بگذرد و اراده عمل برای رسیدن به آن ننماید.

از اینجاست که در قرآن مجید می‌فرماید: «... تا آزمایش کند شما را خداوند که کدامتان کردارش نیکوتر است»^{۶۴۷} و نمی‌فرماید کدامیک کردارش بیشتر است؛ زیرا

(۱) - ... لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ... (ملک / ۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۵

میزان ثواب و درجات، حسن عمل است از حیث دارا بودن شرایط صحت و قبول، نه فراوانی تنها هرچند فاسد باشد.

۶۴۷ - (۱) ... لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ... (ملک / ۲).

ریا، بیماری دل است

در مقدمه کتاب گفته شد که بیماری تن آن است که عضوی از بدن که برای خاصیتی آفریده شده، طوری شود که آن خاصیت از آن عضو برود مثلاً سلامتی چشم در دیدن شکلها و رنگها و تشخیص آنهاست تا اندازه معینی و بیماری آن در ندیدن آنهاست تا مراتب نابینایی، همچنین دل انسانی را که خدا آفرید از جمله خاصیت‌های آن دیدن واقعیات و حقایق اشیا و تمیز بین حق و باطل و گرویدن به حق است؛ مثلاً چشم ظاهری (حیوانی) ظواهر حیات مادی و زرق و برق آن را می‌بیند و چشم دل انسانی، زود گذشت آن و بی‌ثباتی و ناپایداری حالات آن و ناراحتیها و رنجهایی که از لوازم آن است می‌بیند و نیز بطلان حیات مادی و حقیقت و ثبات حیات روحانی و جهان پس از مرگ انسانی را می‌فهمد و همچنین حق بودن آفریدگار

و اینکه تمام اجزای جهان آفرینش وابسته به اوست تا جایی که یقین پیدا می کند که برگگی از درختی بدون اذن و خواست او نمی افتد و بطلان آفریده شده ها برایش ثابت می شود که هیچ استقلالی از خود ندارند تا جایی که به خودی خود نتوانند قدمی بردارند، سخنی گویند، چشمی برهم گذارند.

از آنچه گفته شد بیماری دل ریاکار به خوبی آشکار می شود؛ زیرا کسی که خواسته دلش شهرت نزد مردمان و مدح و ثنای آنها و آبرومندی نزد آنهاست معلوم می شود چشم دلش کور است و بی اعتباری و بی ارزشی آنها را ندیده و آن را خواسته و نیز ثبات و بزرگی و پرارزشی حیات آخرتی را ندانسته و از این روی میل و آرزو خواسته اخروی در دلش ناپدید گشته و نیز چشم دلش ندیده که مخلوقی از او کاری ساخته نیست تا جایی که تمام بشر اگر

جمع شوند و بخواهند کسی را عزیز کنند یا از سختی نجاتش دهند تا خدا نخواهد محال است و اگر بخواهد کسی را ذلیل و گرفتار کند تا خدا نخواهد نتوانند، هنوز چشم دلش ندیده.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۶

او هم مثل تو، بیچاره و ناتوان است

این بشری که برای قرب به او عبادتی انجام می دهد و زحمت و مشقت تحمل می کند، همان مشت خاکی است که دست قدرت الهی آن را دانا و توانا و بینا فرموده البته به طور عاریه و موقت و پس از اندک زمانی به حال نخستین برمی گردد.

آیا دل سالم انسانی سزاوار می بیند که در برابر بشر عاجز ذلیلی مانند خودش خاشع و ذلیل شود و برای جلب رضایت او و رسیدن به غرض شیطانی و منفعت موهوم دنیوی، عبادتی انجام دهد و آن

معامله‌ای که باید با پروردگارش کند با مخلوق
عاجزی انجام دهد؟

البته چنین شخصی به بیماری دل و کوری چشم
بصیرت و انحراف از فطرت نخستین مبتلاست.

کسی که خدای را که همه جا حاضر و بر همه
محیط و چیره و سلطان مطلق است، نبیند و تنها بشر
مخلوق و مقهوری را که چشم ظاهرش دیده ببیند
همان کوردل است که در قرآن مجید می‌فرماید:
«آیا آنان در زمین نگشتند (تا از دین نشانه‌های
قدرت و حکمت خدای را بشناسند و از فنا و زوال
دنیا عبرت گیرند و دل به آن نبندند و از حالات
گذشتگان، ذلت و مقهوریت بشر را برای خداوند
بدانند پس تنها از خدا ترسند و به او بگروند) تا
دل‌هایی داشته باشند که به آن هشیاری دریابند یا
گوشه‌هایی که سخنان راست و درست را بشنوند؛ جز

این نیست که چشمهای سرشان نابینا نیست بلکه دلها که در سینه دارند کور و نابیناست».^{۶۴۸}

یعنی اگر آیات خدا را نمی‌بینند و از حالات گذشتگان عبرت نمی‌گیرند نه از کوری چشم سرایشان است بلکه از کوری چشم دلهایشان می‌باشد.

حرام بودن ریا

در کتاب «گناهان کبیره»، پاره‌ای از آیات و روایات بر کبیره بودن گناه ریا ذکر شد

(۱) - أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يُعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ، (حج / ۴۶).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۷

^{۶۴۸} (1) - أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يُعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ، (حج / ۴۶). E\.

و در اینجا به پاره‌های دیگر از آنها اشاره می‌شود. در سوره بقره می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید صدقات (بذل مال در راه خیر) خود را با منت گذاشتن و آزار رسانیدن به گیرنده، باطل نکنید مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز واپسین ایمان ندارد و مثل آن ریاکار مثل سنگ صافی است که بر آن خاکی بوده و باران سختی بدان رسیده، آن را صاف به جای گذاشته، اینان توانایی بهره‌برداری از آنچه فراهم آورده‌اند ندارند و خداوند گروه کافران را رهبری نمی‌فرماید».^{۶۴۹}

قابلیت محل، شرط اثر است

خلاصه معنای مثل آنکه حال ریاکار در عمل ریایی و پاداش آن مانند حال سنگ صافی است که خاک روی آن را پوشانیده باشد و باران فراوانی بر آن

^{۶۴۹} i(1) - یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم باليمن والأذى کالذی کالذی یفوق ماله رزاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فممنله کمثل صموان علیہ ثراب فأصابه وابل فترکه صلدًا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله لا ینهدی القوم الکفرین E\ (بقره/ ۲۶۴). E\

ریزش کند، همان بارانی که سبب روئیده شدن گیاه است، ولی خاک هنگام ریزش باران شسته می‌شود و سنگ هم آب را جذب نمی‌کند و نمی‌تواند تخم گیاه را پرورش دهد، پس باران و همچنین خاک گرچه از اسباب نمو گیاه است ولی چون روی سنگ صاف قرار گرفته و محل قابلیت ندارد، نتیجه‌ای نمی‌بخشد.

حال ریاکار نیز چنین است و انفاق هم گرچه از اسباب اجر و ثواب می‌باشد، ولی در صورتی که انفاق کننده منظورش خدا نباشد، ثوابی بر عملش نخواهد بود چون استعداد آن را ندارد و دلش قابل رحمت و کرامت نیست و به عبارت دیگر کاری برای خدا نکرده تا توقع ثواب از او را داشته باشد. پس از دقت در این آیه شریفه به خوبی دانسته می‌شود که عمل ریایی مبنغوض خدا و حرام و فاسد

و باطل است و اگر عمل واجبی بود مانند نماز و روزه و حج و صدقات، اعاده آن واجب است.

(۱) - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، (بقره / ۲۶۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۸

نیز آیه شریفه صریح است که ریاکار ایمان به خدا و روز جزا ندارد؛ زیرا اگر خدای را حاضر و ناظر می دانست و وعده های او را به پادشاهای بزرگ در دنیا و آخرت در برابر انفاق باور می داشت، البته برای خدا انفاق می کرد و ثواب اخروی را اختیار می نمود و در انفاق، ریا و سالوس و خودنمایی نمی کرد.

و شاید مراد از جمله **وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** این باشد که ریاکار در حالی که ریا در دلش می‌باشد، ایمان به خدا و روز جزا در دلش نیست، بنابراین، ممکن است موقع عمل دیگر مانند نماز، اخلاص در دلش باشد و در آن حال ایمان به خدا و روز جزا هم یقیناً هست و خلاصه شکی نیست که ریا، شرک خفی و کفر حقیقی است.

مزد نزد کسی است که برایش کار کرده

امام صادق علیه السلام به «عباد بن کثیر» فرمود: «وای بر تو ای عباد! مبادا خودنمایی کنی؛ زیرا هر که برای جز خدا کار کند خدایش به کسی واگذارد که برای او کار کرده است.»^{۶۵۰}

نیز فرمود: «هر ریایی شرک است جز این نیست هر که برای مردم کار کند، ثوابش به عهده مردم

۶۵۰ (۱) - «وَيْلَكَ يَا عَبَّادُ! إِنَّكَ وَالرِّبَاءَ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِعَبْرِ اللَّهِ وَكَلَّمَ اللَّهُ أَلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۳ / باب الریاء). E\.

است و هر که برای خدا کار کند، ثوابش بر خداست». ۶۵۱

نیز فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستی فرشته کردار بنده را در حالی که شاد به آن است بالا می‌برد و چون حسناش را بالا برد، خدای عزوجل می‌فرماید: آنها را در دفتر بدکرداران ثبت کنید برای اینکه در این اعمال، قصد رضای مرا نداشته». ۶۵۲

نشانه‌های ریاکار

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که:
«ریاکار و خودنما را سه نشانه است:

(۱) - «وَيْلَكَ يَا عَبَّادُ! إِيَّاكَ وَالرِّيَاءَ فَإِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ لَغَيْرِ

۶۵۱ (۲) ۱- «كُلُّ رِيَاءٍ يَبْرُكُ إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ»، (اصول کافی ۲/ ۲۹۳ / باب الریاء). E\

۶۵۲ (۳) ۱- «إِنَّ الْمَلِكَ لَيَضَعُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجاً بِهِ فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: اجْعَلُوهَا فِي سِجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِتَائِي، ارَادَ بَهَا»، (اصول کافی ۲/ ۲۹۵ / باب الریاء). E\

اللَّهُ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۳ / باب الرياء).

(۲) - «كُلُّ رِيَاءٍ شَرِكٌ إِنَّهُ مِنْ عَمَلِ النَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۳ / باب الرياء).

(۳) - «إِنَّ الْمَلِكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجاً بِهِ فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: اجْعَلُوهَا فِي سَجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِيَّايَ، ارَادَبَهَا»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ / باب الرياء).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۸۹

هنگامی که در برابر مردم باشد، نشاط به عبادت دارد و چون تنها باشد کسل و تنبل است و دوست دارد در تمام کارهایش او را ستایش کنند و به او آفرین گویند». ۶۵۳

۶۵۳ (۱) - «ثلاث علامات للمرائي: يشبط إذا رأى الناس ويكتمل إذا كان وحده و يحب أن يحمده في جميع اموره»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ / باب الرياء). E\

باید دانست که این سه نشانه بنا بر غالب است؛ یعنی بیشتر این نشانه‌ها در ریاکاران است و گاه می‌شود یکی از این نشانه‌ها باشد لکن ریاکار نباشد؛ مانند اینکه کسی در تنهایی رغبت به عبادت در او نیست؛ چون در اجتماعی وارد شد و دید همه مشغول عبادت و مناجات هستند، میل و رغبت در او پیدا می‌شود و در عبادت شرکت می‌کند یا دید همه در خیری شرکت کردند او هم شرکت می‌کند به شرطی که دیدن و ندیدن مردم برایش یکسان باشد و نخواهد که مردم او را بر آن عبادت ستایش کنند، اگر چنین شد ریاکار نیست.

تنها عمل خالص پذیرفته است

نیز از همان حضرت مروی است که خداوند عزوجل می‌فرماید: «من بهتر شریکم،

هر که با من دیگری را شریک کند در کاری که می‌کند از او نپذیرم (و همه را به آن شریک واگذارم) جز همانچه خالص برای من باشد». ^{۶۵۴}

همچنین می‌فرماید: «هر که به مردم وانماید آنچه را خدا دوست می‌دارد و در نهانی بدانچه خدا بد می‌دارد با خدا مبارزه کند خدای را ملاقات کند در حالی که او را دشمن دارد» ^{۶۵۵}؛ یعنی کسی که خود را به مردم اهل عبادت نشان دهد و در نهانی اهل معصیت باشد خدا او را دشمن می‌دارد.

نیز از آن حضرت رسیده: «چه می‌کند آنکه از شما کار خوبش را فاش می‌کند و کردار بدش را نهان می‌سازد، آیا به خود بر نمی‌گردد و حساب خود را نمی‌کند تا بداند که

(۱) - «ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْشَطُ إِذَا أَرَأَى النَّاسَ

^{۶۵۴} (۲) (۱) - «يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا خَيَّرُ شَرِيكَ مَنْ اشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ / باب الریاء). E\

^{۶۵۵} (۳) (۱) - «مَنْ أَظْهَرَ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَبَارَزَ اللَّهُ بِمَا كَرِهَهُ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ مَائِثٌ لَهُ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ / باب الریاء). E\

وَيَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ
أُمُورِهِ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ / باب الرياء).

(۲) - «يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكَ مَنْ
اشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ
لِي خَالِصاً»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ / باب الرياء).

(۳) - «مَنْ أَظْهَرَ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَبَارَزَ اللَّهَ بِمَا
كَرِهَهُ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ مَاقِتٌ لَهُ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ /
باب الرياء).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹۰

نباید چنین باشد با اینکه خدا می فرماید بلکه انسان
به خود بیناست به راستی هرگاه نهان انسان درست
شد آشکار و عیان او نیرومند خواهد شد.^{۶۵۶}

خلاصه معنای حدیث این است که چکار می کند
یکی از شما گاهی که به ظاهر عبادتی انجام

^{۶۵۶} (1) «ما يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُظْهِرَ حَسَنًا وَيُسْرَ شَيْئًا أَلَيْسَ يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ فَيَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ إِنَّا السَّرِيرَةُ إِذَا صَحَّتْ قَوَّيْتُ الْعَلَانِيَةَ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ / باب الرياء). E\.

می‌دهد و نیت زشت و ریا در نهان اوست و آن را پنهان می‌دارد؟ آیا به خودش یعنی وجدانش رجوع نمی‌کند که بداند این کارش عبادت خدا نیست؟ خدا می‌فرماید انسان بر خودش بیناست، به راستی اگر نیت درست شد؛ یعنی خدایی شد ظاهر هم در خوبی نیرومند خواهد شد، دیگر نیازی به تظاهر و خودنمایی نیست بلکه ظاهر هم در کمال خوبی می‌شود و مورد پسند دلها می‌گردد.

شیوع ریا در آخرالزمان

نیز از آن حضرت مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «زود است که زمانی برای مردم بیاید که باطنشان بد گردد و ظاهرشان خوب شود برای طمع در دنیا آنچه را نزد پروردگارشان است به کار خود بجویند (ثواب خدا را نخواهند و برای آن کار نکنند، دینداریشان خودنمایی باشد و از روی ترس از خدا نباشد)

خداوند همه را به کیفر کردارشان بگیرد و چون غرقی او را بخواند و برای آنها اجابت نکند».^{۶۵۷}

مجلسی رحمه الله گوید: دور نیست که مراد به عقاب در این حدیث غایب شدن امام زمان - عجل الله فرجه - باشد و به راستی هرچه بر سر شیعه بلکه عموم مسلمین بیاید از نبودن آن حضرت است در بین مردم.

(۱) - «ما یصنع احدکم ان یشهر حسناً و یسر شیئاً اَیْسَ یَرْجَعُ اِلی نَفْسِهِ فِیَعْلَمُ اَنَّ ذَلِکَ لَیْسَ کَذَلِکَ وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ: **بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهِ بَصِیْرَةٌ اِنَّ السَّرِیْرَةَ اِذَا صَحَّتْ قَوِیَتْ الْعَلَانِیَّةُ**»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۵ / باب الریاء).

(۲) - «قال علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: سیأتی علی الناس زمانٌ تحبُّتُ فیهِ و آله و سلم: سیأتی علی الناس زمانٌ تحبُّتُ فیهِ سرّائهم و تحسُنُ فیهِ علانیتهم طمَعاً فی الدُّنْیا لا یریدونَ بِه ما عندَ رَبِّهم ینکونَ دینهم ریاء لا یخالطهم خوفٌ یعمهم الله بعقابٍ فیدعونَهُ دعاءَ الغریقِ فلا یشحِبُ لهم»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۶ / باب الریاء). E\

^{۶۵۷} (۲\ 1) - «قال علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: سیأتی علی الناس زمانٌ تحبُّتُ فیهِ سرّائهم و تحسُنُ فیهِ علانیتهم طمَعاً فی الدُّنْیا لا یریدونَ بِه ما عندَ رَبِّهم ینکونَ دینهم ریاء لا یخالطهم خوفٌ یعمهم الله بعقابٍ فیدعونَهُ دعاءَ الغریقِ فلا یشحِبُ لهم»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۶ / باب الریاء). E\

سَرَائِرُهُمْ وَتَحْسُنُ فِيهِ عِلَانِيَتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوْنَهُ دَعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۶ / باب الرياء).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹۱

۳. سمعه

در پاره‌ای از روایات و همچنین کلمات فقها، «سمعه» با ریا ذکر شده و مراد از «سمعه» آن است که شخصی عملی بجا آورد به این نیت که خلق بشنوند و بدین وسیله نزد آنها آبرومند شود و این از انواع ریاست؛ زیرا کسی که قصدش تقرب به خلق و رضایتمندی آنها باشد و با این نیت، عملی انجام دهد، ریاکار است؛ خواه آن عمل را در حضور

خلق بجا آورد تا اینکه ببینند یا اینکه بشنوند و یا اینکه خودش عملش را برای مردم بگوید یا به وسیله کسی که آن عمل را دیده به گوش مردم برساند.

در قرآن مجید می‌فرماید: «تذکیر نفس نکنید (یعنی خودستایی ننمایید و نگوئید من پاکم از هر گناهی و آلودگی، من صاحب فضیلت و تقوایم، من اهل عبادتم، چنین و چنان کردم، کسی را مانند خود ندیدم، من کار بزرگی انجام دادم، من حسد و بخل و کبر ندارم، من دارای سخاوت، شجاعت، اخلاص و غیره هستم و مانند این رجز خوانیها و دروغ گوییهای نفس) خدا بهتر از همه صاحب تقوا (و مخلص) را می‌شناسد».^{۶۵۸}

که همچون صدف سر به خود در بری

در «تفسیر صافی» از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خودستایی و ثناخوانی نکند

۶۵۸ - (۱) ... فَلَا تُكْفِرُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى، (نجم / ۳۲)، E\.

کسی از شما به زیادتى نماز و روزه و زکات و کارهایش؛ زیرا خدا داناتر

(۱) - ... فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى، (نجم / ۳۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹۲

است به کسی که تقوا ورزد و مخلص باشد»^{۶۵۹}:

همان به گر آبستن	که همچون صدف
گوهری	سر به خود در بری
اگر مشک خالص	وگر هست خود
نداری مگوی	فاش گردد به بوی
منه آب زرجان من	که صراف دانا نگیرد
در پیشیز	به چیز

^{۶۵۹} (1) (i) - « لا یتفخر احدکم بکثرة صلوته وصيامه و زکاته و نسکه لان الله عزوجل اعلم بمن اتقى منکم»، (تفسیر صافی ۵ / ۹۴). E\.

نیز روایت کرده است که معنای این آیه از امام صادق علیه السلام پرسیده شد، امام فرمود:

«گفتن انسان است که دیشب نماز خواندم، دیروز روزه گرفتم و مانند اینها».

سپس فرمود: «گروهی بودند روز که می‌شد می‌گفتند شب گذشته نماز خواندیم».

روز گذشته روزه بودیم، پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من در شب و روز می‌خوابم و اگر در بین این دو بتوانم باز می‌خوابم».

شاید مراد از اینکه شب و روز در خوابم این باشد که آن حضرت عبادتهای خود را در شبانه روز در برابر عظمت خداوند و استحقاق او آن طوری که سزاوار است هیچ و ناچیز و به منزله خواب دانسته است.

در ضرورت، ذکر نعمت خدا تزکیه نیست

ناگفته نماند بعضی از صفات خوبی که در انسان است یا کار خوبی که انجام داده، نقل کردن آنها هنگام ضرورت، گناهی ندارد؛ زیرا در نقل آنها از روی ناچاری تزکیه نفس نیست بلکه بیان واقعیات است که ضرورت او را وادار کرده که آنها را ذکر نماید؛ مانند حضرت یوسف علیه السلام که فرمود: «**اِنِّی حَفِیْظٌ عَلِیْمٌ**؛ من بسیار نگهدارنده و دانا هستم».

و حضرت صالح علیه السلام فرمود: «**وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِینٌ**؛ من برای شما اندرز دهنده امانتدار هستم».

و مانند کسی که تهمت خیانت بر او بسته‌اند و او در پاسخ و دفاع از خود، امانتداریهایش را نقل کند.

(۱) - «لَا یَفْتَخِرُ أَحَدٌ كُمْ بِكَثْرَةِ صَلَوَاتِهِ وَصِيَامِهِ وَزَكَاتِهِ وَنَسْكَهٍ لَّانَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ اَعْلَمُ بِمَنْ اَتَقٰی مِنْكُمْ»، (تفسیر صافی ۵ / ۹۴).

نیز اگر کسی راستی برای شکرگزاری صفت خوبی که خدا به او داده یا توفیقی که بهره‌اش فرموده، خوب است بیان کند و بگوید خدا مرا حلم داده، توفیق روزه داده به شرطی که قصدش تزکیه نفس نباشد، مانعی ندارد؛ زیرا گاه می‌شود نیت، خودستایی است و چون نزد عقلا زشت است آن را به طرز خوبی ادا می‌کند مثلاً می‌خواهد خود را مستجاب‌الدعوه معرفی کند و به آن فخر نماید می‌گوید من هرگاه از خدا چیزی خواستم فوراً انجام گرفته است.

بلی اگر واقعاً قصدش بیان نعمت و فضل خدا باشد و بگوید هرگاه از خدا چیزی خواستم بر من منت گذاشته و بدون استحقاق مرحمت فرموده، خوب است.

عابدی که سمعه می کرد

مروى است در بنى اسرائيل عابدى بود از خداوند مسئلت نمود و گفت پروردگارا! حاله نزد تو چگونه است؟ آيا خير است تا زياد كنم در خير خود، يا شرّ است تا اينكه پيش از رسيدن مرگ، توبه كنم و خود را اصلاح نمايم؟

پس، از طرف خداوند، خبر دهنده‌اى به او گفت تو را نزد خدا خيى نىست. گفت پروردگارا! عمل من چه شد؟ به او گفت چون هرگاه عمل خيى مى‌كردى مردم را از آن باخبر مى‌ساختى پس نىست براى تو از خيى جز همان دلخوشى‌ات از باخبر شدن مردم از كار نىكت.^{۶۶۰}

سمعه هم از شرك است

۶۶۰ (۱) - سفينة البحار / ۴۵۵. E

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «هر که امیدوار لقای پروردگارش باشد، پس باید کار خوب کند و شریک نکند در عبادت پروردگارش، کسی را»^{۶۶۱}، فرمود: «مردی

(۱) - سفینه البحار / ۴۵۵.

(۲) - ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، (کهف / ۱۱۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹۴

کار ثوابی می کند ولی مقصودش خشنودی خدا نیست بلکه می خواهد نزد مردم خوب شمرده شود و ثنایش کنند، دوست دارد که مردم آن را بشنوند این کسی است که در عبادت پروردگارش شریک گرفته، سپس فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که نهانی کار خیری کند (یا نیت حسنه خالصانه‌اش را نگوید)

۶۶۱ - (۲) - i ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، (کهف / ۱۱۰). E\.

و روزگار بگذرد تا اینکه خدا کار خیرش را آشکار سازد (و آنچه در قصدش از ثنای خلق نبود بهره‌اش شود) و هیچ بنده‌ای نیست که کار بدی در نهان کند (یا نیت ریایی داشته باشد و توبه نکند و مصرّ باشد) و روزگار بگذرد تا آنکه خدا کار بدش را آشکار سازد.»^{۶۶۲}

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «کار کنید نه برای خودنمایی و شهرت؛ زیرا هر که برای جز خدا کاری کند، خدایش بدان کسی واگذارد که برای او کار کرده است، هیچ کس کاری نکند جز آنکه خدا عوض کارش را به او برگرداند اگر خوب باشد خوب و اگر بد باشد، بد.»^{۶۶۳}

کمتر از آنچه خواهد جلوه کند

^{۶۶۲} (۱) i- «الرَّحْمَلُ يُعْمَلُ شَيْعًا مِنَ الْقَوَابِ لَا يُطْلَبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يُطْلَبُ تَرْكِيبةَ النَّاسِ يَشْتَهِي أَنْ يُسْمَعَ بِهِ النَّاسَ فِهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ...» (اصول کافی ۲/ ۲۹۴) E\.

^{۶۶۳} (۲) i- «اعْمَلُوا لِعَیْرِ رَبَائِهِ وَلَا سَمْعَةَ قَائِمُهُ مَنْ عَمِلَ لِعَیْرِ اللَّهِ وَكَلَّمَ اللَّهُ إِلَى مَا عَمِلَ وَبِحَاك! مَا عَمِلَ أَحَدٌ عَمَلًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ أَنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَأَنْ شَرًّا فَشَرٌّ...» (اصول کافی ۲/ ۲۹۴) E\.

باب الریاء) E\.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر که در کار اندکی از خود رضای خدا را جوید خداوند آن را بیش از آنچه خواهد بسیار کند و هر که به خاطر رضای مردم کار بسیاری کند و خود را به رنج اندازد و بی خوابی کشد، خدا نخواهد جز آنکه آن را در چشم هر کس شنود، کم جلوه دهد.»^{۶۶۴}

(۱) - «الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ تَزَكِيَةَ النَّاسِ يَشْتَهِي أَنْ يُسْمَعَ بِهِ النَّاسَ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ...»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۴).

(۲) - «اعْمَلُوا لغير رِيَاءٍ وَلَا سَمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لغيرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى مَا عَمِلَ وَيَحْكُ! مَا عَمِلَ أَحَدٌ عَمَلًا إِلَّا رَدَّاهُ اللَّهُ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۴ / باب الرياء).

^{۶۶۴} (3۸) (۱) - «من اراد الله عزوجل بالقليل من عمله اظهر الله له اكثر مما اراد ومن اراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنيه وسهر من ليله ابي الله عزوجل الا ان يقلله في عين من نيقه»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۶ / باب الرياء). E\

(۳) - «مَنْ ارَادَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِالْقَلِيلِ مِنْ عَمَلِهِ اَظْهَرَ اللّٰهَ لَهُ اَكْثَرَ مِمَّا ارَادَ وَمَنْ ارَادَ النَّاسَ بِالْكَثِيرِ مِنْ عَمَلِهِ فِي تَعَبٍ مِنْ بَدَنِهِ وَسَهْرٍ مِنْ لَيْلِهِ اَبَى اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَلَّا اَنْ يَقْلَلَهُ فِي عَيْنٍ مَنْ سَمِعَهُ»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۶ / باب الرياء).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹۵

نگهداری از اصل عمل سخت تر است

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «نگهداری کار خیر از خود کار خیر سخت تر است، راوی پرسید نگهداری از کار خیر چیست؟ امام علیه السلام فرمود: مرد صله‌ای می‌کند و خرجی در راه خدای یگانه و بی‌شریک می‌نماید و ثواب کار خیری در نهانی (که زیاد است) برای او نوشته می‌شود، سپس آن را برای مردم یادآوری می‌کند و اظهار می‌نماید، پس از دفتر کار خیر نهانی محو می‌شود

و در دفتر کار خیر آشکار ثبت می گردد، مجدداً آن را اظهار می کند از آن دفتر هم محو می شود (هیچ ثوابی ندارد) و یک عمل ریایی و خودنمایی برای او نوشته می شود».^{۶۶۵}

ریا پس از عمل، مبطل نیست

از آنچه گفته شد، دانسته گردید که اگر ریا و سمعه از اول یا در بین عمل باشد به طوری که شروع یا تمام عمل با نیت ریایی باشد، بر چنین عملی ثوابی نیست بلکه حرام و موجب عقاب است و نیز باطل است؛ یعنی اگر عمل واجبی بود اعاده آن با نیت تقرب به خدا واجب است و هرگاه هنگام عمل با نیت خدایی بود و هیچ نظری به خلق نداشت لکن پس از فراغت برای خودنمایی و طلب منزلت نزد خلق، آن را برای مردم یادآوری کرد ثواب آن عمل کم می شود و اگر این یادآوری را تکرار کرد،

۶۶۵ (1) - «الإنشاء على العمل أشد من العمل. قال: وما الإنشاء على العمل؟ قال: يعيّل الرجل بصلته ويُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَخَدَهُ لِشَرِيكَ لَهُ فُكِّبَ لَهُ سِرّاً ثُمَّ يُدَكِّرُهَا فَيُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً، ثُمَّ يُدَكِّرُهَا فَيُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً»، (اصول کافی ۲/۲۹۶/باب الریاء)، E\.

ثواب آن عمل بکلی از بین می‌رود و آن عمل،
ریایی ثبت می‌شود یعنی سزاوار عقاب می‌شود.

و آیا این ریای پس از عمل خالص، موجب بطلان
آن می‌شود، تا اگر واجب بود، اعاده‌اش واجب
باشد؟ بنابر اقوا اعاده واجب نیست و البته شکی
نیست که احتیاط به اعاده کردن خوب است.

(۱) - «الْأَبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ. قَالَ: وَمَا
الْأَبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ: يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَيُنْفِقُ
نَفَقَةً لِلَّهِ وَحَدَهُ لِالشَّرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا
فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً، ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمْحَى وَتُكْتَبُ لَهُ
رِيَاءً»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۶ / باب الرياء).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹۶

ثوابش را کم یا از بین می‌برد

می‌شود روایت مزبور را حمل بر احباط (یعنی از بین بردن ثواب) کرد خصوصاً به شهادت فرمایش حضرت باقر علیه السلام که می‌فرماید: «**فتمحی**؛ یعنی محو می‌شود» که ظاهر است در محو شدن پس از اثبات که با معنای احباط مطابق می‌شود. و شاید مراد از فرمایش امام علیه السلام «**فتکتب له علانیة**» این باشد که پس از اینکه صدقه پنهانش را ذکر کرد، از ارزش صدقه پنهانی (که خیلی زیادتر از صدقه آشکار است) آن را محو کرده و برایش ثواب صدقه آشکار که کمتر است نوشته می‌شود، سپس دوبرتبه که یادآوری کرد ثواب صدقه آشکار هم از نامه عملش محو می‌شود، ولی «**فتکتب له ریاء**» دلالت نمی‌کند که آن عمل باطل است یعنی اگر واجب بود باید دوباره انجام دهد بلکه به از بین رفتن ثواب، معنای این جمله نزدیکتر است».^{۶۶۶}

۶۶۶ (۱) - ترجمه مصباح الهدی ۳ / ۴۷۶ - ۴۷۷. E\.

خوش آمدن تنها، سمعه و ریا نیست

زراره گوید به امام باقر علیه السلام گفتم مردی کار خیری می کند و دیگری او را می بیند و این صاحب کار از اینکه آن شخص او را دید، شاد می شود، فرمود: «عیبی ندارد و باکی نیست، کسی نیست مگر اینکه دوست دارد که میان مردم برای او کار خوبی ظاهر شود به شرط اینکه قصد او در این کار خیر، خودنمایی و جلب توجه و رضایت مردم نباشد؛ یعنی سبب اقدام او به آن کار، قرب به مردم نباشد.»^{۶۶۷}

بنابراین حدیث، اگر کسی کار خیری برای خدا انجام داد و بدون یادآوری خودش، مردم از آن با خبر شدند و چون دانست که مردم باخبر شده و مدحش می کنند شاد شود این شادی ضرری ندارد.

^{۶۶۷} (۲\۱) - « قَالَ سَمِعْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَعْمَلُ الشَّيْءَ مِنَ الْحَيْرِ فَيَرَاهُ انْسَانٌ فَيُبَيِّرُهُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْحَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ»، (اصول کافی ۲/۲۹۷ / باب الرياء). E\

(۱) - ترجمه مصباح الهدی ۳ / ۴۷۶ - ۴۷۷.

(۲) - «قال سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير فإراه انسان فيسره ذلك؟ فقال: لا بأس ما من احد الا وهو يحب ان يظهر له في الناس الخير اذا لم يكن صنع ذلك لذلك»، (اصول کافی ۲ / ۲۹۷ / باب الرياء).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹۷

حقیقت اخلاص بالاتر از اینهاست

لکن روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که: «بنده به حقیقت اخلاص نمی رسد تا گاهی که ستایش کردن مردم را دوست نداشته باشد بر کاری که برای خدا انجام داده است».^{۶۶۸}

۶۶۸ (۱) - «ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمل الله»، (عدةالداعي / ۲۲۳). E\.

در «تفسیر مجمع البیان» نقل کرده: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: من صدقه می‌دهم و صله رحم می‌کنم و آنها را تنها برای خدا انجام می‌دهم پس از آن مردم باخبر می‌شوند و مرا یاد می‌کنند و از من ستایش می‌نمایند و مرا خوش می‌کند و دلشاد می‌نماید و خودبینی مرا می‌گیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ساکت شد و چیزی نفرمود. پس این آیه نازل شد: «و شرک نیاورد به پرستش پروردگارش احدی را».^{۶۶۹}

یعنی این سرور به مدح خلق نسبت به کاری که برای خدا انجام داده شرک در عبادت است و مورد نهی خداست.

از اینجاست که مستحب است بر کسی که می‌خواهد صدقه‌ای در راه خدا بدهد خودش

۶۶۹ -\i (2) ... وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أُخَذَ\E.(کهف/ ۱۱۰).\E

ندهد بلکه به یک نفر امینی بدهد که او به مستحق برساند؛ چون اگر خودش بدهد، شاید گیرنده او را تعظیم کند و مدح نماید و ثناخوانش شود و او دلشاد گردد و آن خوش شدن به ثنای خلق با اخلاص منافی است.

جمع بین این روایات

صاحب «عدة الداعی» در جمع این دو روایت و روایت زراره فرموده: شاد شدن از باخبر شدن مردم از کار نیک شخص دو نوع است: گاهی سرورش برای ستر جمیل الهی

(۱) - «ما بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْاِخْلَاصِ حَتَّى لَا يَحِبُّ أَنْ يَحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلِ اللَّهِ»، (عدة الداعی / ۲۲۳).

(۲) - ... وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، (کهف / ۱۱۰).

است که زشتیهایش را پنهان داشته و نیکیهایش را آشکار فرموده و از اینکه در دنیا نیکیهایش را فاش فرموده، امیدوار می‌شود که در آخرت هم چنین باشد. یا اینکه شاد می‌شود از اینکه کسانی که از کار نیکش باخبر شدند آنها هم در این کار خیر شرکت خواهند کرد و بدین وسیله موفقیت نصیبشان می‌شود یا اینکه شادیش برای آن است که آنهایی که با خبر شدند دیگر به سوء ظنّ درباره او مبتلا نمی‌شوند پس شادی در این موارد خوب است و سمعه نیست.

و گاهی شادیش برای آن است که چون مردم از نیکوکاریش باخبر شدند او را می‌ستایند و انتظار تعظیم و تکریم را از آنها دارد که او را به پاکی بستانند، این شادی، ریا و سمعه است و همان است

که در روایت شریفه شرک و منافی به اخلاص یاد شده است.

ریا مطلقا مبطل عمل و حرام است

از آنچه گفته شد حکم ریا پس از عمل دانسته شد و اما ریا از اول عمل یا در بین آن، چنانچه گفته شد عمل باطل است و اگر [آن فعل] واجب بود، اعاده آن لازم است خواه ریا تمام داعی باشد مثل اینکه از اول عمل، تنها تقرب به خلق او را وادار به عمل نموده باشد یا اینکه در اثنای عمل شخصی رسید و برای نمایش و تقرب به او آن عمل را به پایان رساند و خواه ریا جزء داعی باشد مثل اینکه تقرب به خدا و خلق هر دو را خواهان باشد و برای رسیدن به هر دو، آن عمل را انجام دهد؛ خواه ریا جزء استقلالی باشد یا تبعی که در هر دو صورت عمل باطل است (استقلالی آن است که اگر جهت ریایی نباشد آن عمل را بجا نمی‌آورد و تبعی آن است که

اگر جهت ریایی نبود آن عمل را برای خدا انجام می‌داد) و اگر ریا به جزئی از اجزای واجب نمود هر چند بنا بر اقوی اصل عمل باطل می‌شود اگر مانند نماز باشد لکن احتیاط در آن است که آن جزء را برای خدا اعاده کند و بعد اصل نماز را هم اعاده کند و اگر مانند قرائت و اذان و اقامه باشد باید همان آیه یا بندی که ریا نموده اعاده کند.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۳۹۹

و اگر اصل نماز را برای خدا می‌خواند لکن از جهت مکان و زمان ریا می‌کند مثل اینکه نماز را در مسجد یا اول وقت از روی ریا بخواند آن هم باطل و اعاده اصل نماز واجب است و همچنین است اگر در اوصاف عمل، ریا کند مثل اینکه اصل نماز را برای خدا می‌خواند لکن آن را به جماعت از روی ریا می‌خواند و مثل اینکه قرائت و ذکر در نماز را

با تائی و خشوع از روی ریا بخواند در این مورد هم نماز باطل و اعاده آن واجب است.

درمان ریا

به طور کلی درمان ریا مانند دیگر بیماریهای قلبی، تقویت ایمان و کوشش در رسیدن به درجه یقین است؛ چنانچه در بحث یقین دانسته شد که اگر کسی به درجه یقین رسید، همان نور یقین، تاریکیها و آلودگیها و ناسالمیهای قلب او را اصلاح و از هر جهت سلامتی دلش تأمین خواهد شد. و در این مقام خصوص این مطلب یادآوری می‌شود:

کسی که نور یقین به حضور خداوند، در دلش روشن شود، پس خدا را در همه جا و در همه حال، حاضر و ناظر دید به طوری که ظاهر و باطن بنده نزد او آشکار است چگونه در حضور او عبادت او را به منظور مخلوقی انجام می‌دهد؟ مثلاً اگر سلطان با

غلامش وارد شود و شخصی به منظور تکریم غلام و تقرب به او جلو سلطان برخیزد و ادب کند لکن رویش به غلام باشد آیا چنین کاری از عاقل سرمی زند؟ مگر اینکه واقعاً سلطان را نبیند پس به غلام تقرب جوید.

همچنین محال است کسی خدا را حاضر بیند پس در حضورش برای تقرب به مخلوقی، عبادتی انجام دهد و جز در حال غفلت و نبودن یقین به حضور خداوند چنین گناهی نخواهد کرد.

نیز کسی که نور یقین به توحید صفاتی و افعالی - به تفصیلی که ذکر شد - دلش را روشن ساخت و به یقین دانست که هیچ آفریده‌ای استقلالی ندارد و هر کاری از هر آفریده‌ای بدون اذن و خواست خداوند محال است به طوری که اگر تمام بشر به کمک

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۰

هم بخواهند کاری انجام دهند تا آن کار مطابق اذن و صلاحدید خداوند نباشد، انجام نخواهد گرفت؛ چنانکه اگر خداوند انجام کاری را بخواهد تمام بشر با هم شوند نتوانند مانع شد و چنین خدای را توانای مطلق و مخلوق را عاجز مطلق دید چگونه برای تقرّب و جلب رضایت مخلوقی عبادتی انجام می‌دهد؟

یک شب عبادت برای یک سگ

گویند شبی نادانی به مسجدی رفت که در مکان خلوت آن شب را تا بامداد به عبادت و مناجات با پروردگارش به پایان برساند، نیمه شب صدایی شنید به نظرش رسید که آدمی است مانند او برای عبادت به مسجد آمده و چون تاریک بود او را ندید پس از این احساس بر تظاهر به خشوع در عبادت و گریه

در مناجات افزود و در دلش شاد بود که این شخص
حالاتش را در آن شب برای مردم گزارش خواهد
داد و بدین وسیله آبرومند می‌شود.

چون بامداد شده و هوا روشن گردید، دید صاحب
صدا سگی بوده که چون در مسجد باز بوده وارد
شده و در گوشه‌ای خزیده است، پس آه حسرت از
سینه کشید و بر خود ملامت کرد ای بدبخت!
چگونه برای حیوان بی‌شعوری خود را در رنج
بی‌خوابی و مشقت عبادت انداختی! ای کاش! در
خانه‌ات خوابیده و به مسجد نیامده بودی.

پشیمانی هنگام مرگ

خواننده عزیز! بداند که حال ریاکاران پس از
مرگ مانند حال حسرت بامداد این بدبخت است؛
یعنی هنگامی که تاریکیهای عالم طبیعت به وسیله
مرگ تن از روی ادراک انسانی برداشته شد و

آفتاب حقیقت طلوع کرد و دانست که توانای به
حقّ خداست و ناتوان مطلق آفریده شدگانند، پس
در آن حال زیانکاریهای خود را می‌فهمد که
چگونه برای ناتوانها خاشع و ذلیل می‌شد و از آن
کسی که همه تواناییها از آن اوست و همه خلق در
تمام حالات و تمام عوالم به او نیازمندند چگونه
رویگردان بود:

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۱

کلید در دوزخ است	که در چشم مردم
آن نماز	گذاری دراز
اگر جز به حق	در آتش فشانند
می‌رود جاده‌ات	سجّاده‌ات

آرزو می‌کند زودتر به دوزخ رود

در روایت است که در قیامت هنگام کشف حقیقت، گناهکاران از شدت حسرت و سختی ندامت، آرزو می‌کنند زودتر به دوزخ روند و بیش از آنچه چشیده‌اند از آتش شرمساری در موقف بررسی اعمال، نمانند.

و چون اهل یقین پیش از مرگ، پرده‌های تاریک جهالت و غفلت از روی چشم دل آنها برداشته شده و تمام آفریده شدگان را عاجز و ناتوان دیدند، هیچ‌گاه برای آفریده شده‌ای خاشع و ذلیل نمی‌شوند.

اهل یقین مقرب را مبعّد نمی‌کند

نیز چون اهل یقین بطلان دنیا و حق بودن آخرت را دانستند، در گذرا بودن حیات مادی و بی‌پایانی و بزرگی زندگی پس از مرگ را شناختند و دانستند که «آخرت هر آینه بهتر است»^{۶۷۰}، هیچ‌گاه به غرض

۶۷۰ - (۱) - i و لأجره حیّز وأبقی E\، (اعلی / ۱۷) .E\

مادی یعنی رسیدن به مال و جاه و شهرت و سایر شهوات، عبادتی انجام نخواهند داد؛ زیرا عبادتی را که وسیله رسیدن به سعادت ابدی و بهره‌های روحانی شناخته‌اند، چگونه وسیله رسیدن به خوشیهای زودگذر نفسانی که جز وهم و خیال چیزی نیست قرار می‌دهند و در نتیجه به هلاکت و عقوبت بی‌نهایت مبتلا گردند؟

تابش یقین، درمان قطعی

از آنچه گفته شد، دانسته گردید که تنها درمان قطعی ریا، **تابش نور یقین در دل است** و تا به آن نرسد، در خطر ریا است هر چند خود نداند؛ چنانچه اگر اهل یقین شد،

(۱) - **وَ لَأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى**، (اعلی / ۱۷).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۲

ریاکاری از شرابخواری و از هرگناه کبیره‌ای زشت‌تر و عقوبتش را سخت‌تر می‌بیند و اگر بخواهد بداند آیا به مقام یقین رسیده تا از ریا محفوظ باشد یا نه، پس اگر حالش طوری است که بشر و شتر نزدش برابر است؛ یعنی چه صدها بشر عملش را ببیند یا صدها شتر، هیچ تفاوتی برایش نداشته باشد، معلوم است که به مقام یقین رسیده؛ زیرا همانطوری که اگر شترها عملش را ببینند شادی ندارد همچنین از دیدن بشرها هم شادی ندارد؛ چون به یقین دانسته که بشر هم مانند شتر، استقلالی ندارد و از خودش به تنهایی کاری ساخته نیست تا خواست الهی چه باشد، دلها و اراده‌ها مانند همه اجزای آفرینش، مسخر اویند.

در «بحث نفاق» این کتاب، حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شد که فرمود: «فقیه (دانا) کسی است که بشر و شتر برایش تفاوتی نداشته

باشد؛ یعنی دیدن بشر در عملش اثری نکند چنانی که دیدن شتر برایش اثری ندارد نه اینکه خود را بزرگ و مردم را کوچکتر از خود پندارد». و در آخر روایت است که: «خود را از همه ذلیل تر و پست تر داند».

عبادت پنهانی، محفوظتر است

کسی که هنوز به «مقام یقین» نرسیده تا مدح و ذمّ خلق برایش اثری نداشته باشد و بشر و شتر در دیدن اعمالش برایش برابر باشد وظیفه‌اش آن است که جز عباداتی که دستور رسیده آنها را در آشکار انجام دهند مانند نماز جماعت، حجّ، زکات واجب و عباداتی که قهراً در آشکار انجام می‌گیرد؛ مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و تجهیز میّت، باید سایر عباداتش را از واجبات و مستحبات، در نهانی انجام دهد به طوری که جز خدا کسی نبیند و بعد از عمل آن را برای کسی نگوید تا گاهی که به

برکت اخلاصهایش خداوند به او نور یقین عنایت فرماید که پس از آن هر عملی را در آشکار انجام دهد از ریا محفوظ است و در بحث نفاق این کتاب اهمیت و فضیلت عبادت نهانی از خلق ذکر شد.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۳

باید برای اخلاص کوشید

از احکام ضروری اسلام که اجماع جمیع علما بر آن است «لزوم اخلاص در عبادت است» به طوری که شرط صحت و قبولی هر عبادتی اخلاص در نیت آن است بلکه تحقق عبادت وابسته به «اخلاص» در نیت است به طوری که عبادت بی اخلاص مانند کالبد بی جان است که خاصیتی جز کثافت و عفونت ندارد، عبادت بی اخلاص هم جز بار سنگینی و رنج و عقوبت صاحبش خاصیتی ندارد و آیات و

روایات در لزوم اخلاص در عبادات فراوان است، تنها به نقل چند آیه و روایت شریفه قناعت می‌شود.

مأموریت برای اخلاص

«بگو به درستی که نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن پروردگار جهانیان است، شریکی ندارد و من بدین کار مأمورم و نخستین مسلم می‌باشم».^{۶۷۱}

در این آیه شریفه خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «به مردم بگو که من نماز و تمامی عبادات و زندگی و تمام شؤون آن که به من مربوط است (از اعمال، اوصاف، افعال و ترکها) و همچنین مرگم را با هرچه از آن که به من مربوط است (و آن اموری است که پس از مرگ از زندگی دنیا سرچشمه می‌گیرد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

^{۶۷۱} E\1\i\1) فل إن صلاتی ونسکی ومحبتی لله رب العالمین* لا شریک له وبذالك أمرت وأنا أول المسلمين\ E\ (انعام/ ۱۶۲-۱۶۳).

آنچنان که زندگی می‌کنید، می‌میرید) همه را برای خدا قرار دادم بدون اینکه کسی را در آنها شریک او بدانم. و خلاصه من در جمیع شؤون خود در زندگی و مرگم، بنده‌ای هستم تنها برای خدا و روی خود را تنها به سوی او متوجه نمودم هیچ چیزی را دنبال نمی‌کنم و از چیزی روی بر نمی‌گردانم مگر برای او، در مسیر زندگی قدمی بر نمی‌دارم و به سوی مرگ قدمی نمی‌گذارم جز برای او، چه پروردگار همه عالمیان است و مالک همه و مدبر همه است. من بدین گونه پرستش مأمور شده‌ام و نخستین کسی که تسلیم خواسته او شود و آن عبودیت به تمام معنا را از هر باب و جهتی که از او خواسته، قبول نماید، خودم هستم».

(۱) - قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ

۱ لَعَلِّمِينَ * لِشَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ
لِمُسْلِمِينَ، (انعام / ۱۶۲ - ۱۶۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۴

پس مراد از جمله **انَّ صَلَوَتِي وَنُسْكَی وَمَحْيَايَ
وَمَمَاتِي لِلَّهِ** این است که آن حضرت اخلاص
بندگی خود را در نماز و عبادات دیگر و زندگی و
مرگ اظهار کند. و یا این است که در همه این
چهار چیز انشاء (عقد قلب) نماید.^{۶۷۲}

احکامی که از این آیه استفاده می شود

در «کنزالعرفان» است که این آیه شریفه دلیل بر
چند حکم است:

۱- وجوب اخلاص در عبادت خداوند و جایز
نبودن شریک قرار دادن با خدا در عبادت به طور
کلی؛ خواه شرک آشکار باشد مانند پرستش بتها و

۶۷۲ (۱\ i) - نقل از تفسیر المیزان. E\

ستاره‌ها و نظیر آنها، یا شرک نهانی باشد مانند ریا بلکه بالاتر از این، قصد ثواب هم با اخلاص منافات دارد. ۶۷۳

۲- اخلاص در عبادت از احکام مسلم اسلام است که بر عهده هر مسلمانی است و هر مسلمانی مأمور به اخلاص است؛ چون فرموده: «وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ».

۳- صحت نماز و هر عبادتی موقوف بر شناخت خدا و یگانه دانستن او و پروردگار همه عالم بودن او و اینکه ایجاد و تربیت همه موجودات با اوست و لازمه این معرفت، قادر و عالم و حکیم دانستن اوست و از اینجاست که عبادت کافر باطل است بلکه عبادت کسی که ایمان قلبی به آنچه گفته شد ندارد، باطل است هر چند به ظاهر مسلمان باشد.

۶۷۳ (۲) i - ان شاء الله به زودی خواهیم گفت که قصد ثواب با اخلاص منافاتی ندارد. E\

۴- در این آیه اشاره است به اینکه عبادت باید برای شکر نعمت ایجاد و تربیت باشد چون فرموده: «ربّ العالمین».

۵- جایز نیست هیچیک از این چهار چیز که در این آیه ذکر شده به غیر خدا نسبت داده شود نه به طور استقلال و نه به طور شرکت؛ یعنی نماز و عبادات تنها برای خدا باشد؛ چنانچه حیات و ممات را هم تنها از خدا باید دانست و دلیل این حکم جمله «لا شریک له» می باشد.

۶- در این آیه آگاهی است به عظمت و بزرگواری خداوند و اینکه خدا است که

(۱) - نقل از تفسیر المیزان.

(۲) - ان شاء الله به زودی خواهیم گفت که قصد ثواب با اخلاص منافاتی ندارد.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۵

سزاوار پرستش است و اهلّیت آن را دارد.

قصد قربت یعنی اخلاص در عبادت

«و امر کرده نشده‌اند از طرف خداوند مگر برای اینکه پرستش کنند خداوند را در حالی که خالص کننده باشد برای خدا دین خود را».^{۶۷۴}

در «کنزالعرفان» گوید: «اخلاص» در این آیه همان «قصد قربت» است که شرط صحّت هر عبادتی است.

و به صریح آیه شریفه امر خدا به عبادت با اخلاص است به طور حصر پس عبادت بی اخلاص مورد امر نیست پس باطل است.

^{۶۷۴} i\1-i\1) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ... E\... (بینه / ۵) E\.

«پس خداوند را پرستش کن در حالی که با اخلاص باشی».^{۶۷۵}

در این آیه هم «عبادت» با «اخلاص» مورد امر است.

«و پروردگارت امر فرموده به امر حتمی و حکم فرموده به اینکه پرستش نکنید مگر او را».^{۶۷۶}

یعنی واجب فرموده که تنها او را پرستید و غیر او را پرستش نکنید پس عبادت خدا به تنهایی واجب است.

و کافی است در اثبات لزوم اخلاص در قبولی و صحت عمل، دقت در آخرین آیه سوره کهف: «چون خداوند شما یگانه و بی‌شریک است پس هر کس رسیدن به ثواب و کرامتهای پروردگارش

^{۶۷۵} E\۱\ (2) - i ... فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا ... (زمر / ۲). E\۰

^{۶۷۶} E\۱\ (3) - i وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تُعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ. (اسراء / ۲۳). E\۰

را خواهان است، باید کار نیک انجام دهد و نباید
در پرستش پروردگارش کسی را شریک کند». ۶۷۷

(۱) - وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ...،
(بینه / ۵).

(۲) - ... فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا ...، (زمر / ۲).

(۳) - وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، (اسراء / ۲۳).

(۴) - ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا
صَلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، (كهف / ۱۱۰).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۶

و ظاهر است که خدا را یگانه و بی نیاز دانستن با پرستش غیر او منافی است؛ زیرا اگر خدا یگانه است پس معبود هم یگانه است.

اخلاص در عمل مشکل تر از خود عمل است

اما روایاتی که از آنها وجوب اخلاص دانسته می شود و اینکه شرط پذیرفته شدن بلکه صحت هر عبادتی اخلاص می باشد از تواتر بالاتر و از شماره فزون است. پاره‌ای از آنها در کتاب «گناهان کبیره» نقل شد و در این مقام به نقل یک روایت اکتفا می شود.

امام صادق علیه السلام در معنای آیه شریفه: «تا خداوند شما را بیازماید که کدامیک کردار بهتری دارید»^{۶۷۸} فرمود: «مقصود از کردار بهتر کردار بیشتر نیست ولی کردار درست تر است، درستی

۶۷۸ - (۱) i ... لِيَلْزَمَكُمْ أَنْتُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا... E\... (ملك / ۲). E\

کردار ترس از خداست و درستی نیک و کردار نیک است.»

سپس فرمود: «کرداری را تا به آخر پاک و با اخلاص نگه داشتن از خود آن کردار سخت‌تر است. کردار پاک آن است که مقصودت از آن ستایش احدی جز خداوند عزوجل نباشد، نیت، بهتر است از کردار بلکه همین نیت عمل است.»

بعد از آن این آیه را خواند: «بگو هر کس عمل می‌کند بر شاکله خود یعنی بر نیت خود عمل می‌کند.»^{۶۷۹}

و خلاصه این روایت آنکه میزان بهره‌مندی از عمل، درستی نیت آن عمل است و میزان درستی نیت، اخلاص است که واقعاً منظوری جز خدا نداشته باشد، بنابراین «نیت»، جان عمل است.

^{۶۷۹} (۲) (۱) - قال: ليس يعني أكثر عملاً ولكن أصوبكم عملاً وإنما الإصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَالتَّيْبَةُ الصَّادِقَةُ وَالْحَسَنَةُ. ثُمَّ قَالَ: الْإِتْقَانُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالتَّيْبَةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَالتَّيْبَةُ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنْ كُنَّ تَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء / ۸۴) يعني على تَيْبِهِ»، (اصول کافی ۲ / ۱۶ / باب الاخلاص). E\

(۱) - ... لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ...، (ملک / ۲).

(۲) - «قال: لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَلَكِنْ أَصُوبَكُمْ عَمَلًا وَإِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَالْحَسَنَةُ. ثُمَّ قَالَ: الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمِدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا وَالنِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ، (اسراء / ۸۴) يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ»، (اصول کافی ۲ / ۱۶ / باب الاخلاص).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۷

اخلاص در نیت چیست؟

آنچه در معنای «ریا» گفته شد اگر خواننده عزیز دقت کند، حقیقت نیت و اخلاص در آن بر او

روشن خواهد شد و برای اینکه مطلب روشنتر شود،
خلاصه آن تکرار می‌شود:

نیت همان عزم و اراده و قصد انجام کار است؛ مثلاً
به قصد بازار حرکت می‌کند، به قصد مسجد رو به
آن می‌رود، به قصد وضو آب به صورت می‌ریزد، به
قصد نماز، رو به قبله می‌ایستد، به قصد روزه، سحری
می‌خورد و هکذا.

و از آنجایی که انسان عاقل هشیار باید غرض و نفعی
را از کاری بخواهد تا قصد انجام آن کار را برای
رسیدن به آن غرض بنماید. و به عبارت دیگر: بدون
غرض قصد کاری نخواهد کرد مگر اینکه سفیه و
بیهوده کار باشد؛ مثلاً شخص عاقل تا نفعی در رفتن
به بازار نبیند و آن را نخواهد، قصد بازار نخواهد
کرد، تا نفعی در خوردن چیزی نبیند و نخواهد،
قصد خوردن آن را نمی‌کند.

از این بیان دانسته شد که غرض، سبب نیت است به طوری که بدون آن نیت پیدا نمی‌شود و بنابراین، می‌توان گفت حقیقت «نیت» همان «غرض» است که شخص را به اراده انجام کار و^{۶۸۰} می‌دارد و اینکه در روایات وارد شده نیت باید صادق و خالص باشد مراد همان غرض است؛ یعنی غرض و نفعی که خواسته دل است و انسانی را به عمل وامی‌دارد باید درست شود؛ یعنی حقیقتاً خواسته دل باشد و خالص از غیر خدا باشد؛ یعنی منظور و خواسته دلش از آن عمل تنها خدا باشد.

و نیز اینکه فرموده‌اند: «**انما الاعمال بالنیات**^{۶۸۱}؛ یعنی کردارها تابع قصدهاست»،

(۱) - و این از باب تسمیه مسبب است به اسم سبب و

^{۶۸۰} (۱) i - و این از باب تسمیه مسبب است به اسم سبب و در علم معقول ثابت شده که حقیقت هر شیء همان علت اوست و چون داعی و غرض سبب، برانگیخته شدن نیت و اراده فعل است، پس همان غرض را می‌توان حقیقت نیت دانست و بر آن اطلاق کرد؛ یعنی «نیت» گفته شود و از آن داعی و غرض اراده شود چنانچه در روایات شده است. E\.

^{۶۸۱} (۲) i - این چند روایت در کتاب الطهارة - وسائل الشیعه، باب ۵ و ۶ موجود است. E\.

در علم معقول ثابت شده که حقیقت هر شیء همان علت اوست و چون داعی و غرض سبب، برانگیخته شدن نیت و اراده فعل است، پس همان غرض را می‌توان حقیقت نیت دانست و بر آن اطلاق کرد؛ یعنی «نیت» گفته شود و از آن داعی و غرض اراده شود چنانچه در روایات شده است.

(۲) - این چند روایت در کتاب الطهارة - وسائل الشیعه، باب ۵ و ۶ موجود است.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۸

منظور این است که اگر غرض از کردار، خدا باشد، خوب و گرنه بد است.

نیز فرموده‌اند: «**لکل امری مانوی**؛ برای هر شخص همان نیت اوست»؛ یعنی همان غرض، خواسته اوست، اگر واقعاً قرب به خدا خواسته او بود از آن عمل، به خدا نزدیک می‌شود و اگر خواسته درونش

قرب به خلق بود از آن عمل، به خلق نزدیک می‌شود و اگر خواسته‌های دیگر نفسانی یا شیطانی بود، به همانها نزدیک می‌شود.

نیز فرموده‌اند: «**لا عمل الا بالنیة**^{۶۸۲}؛ نیست عمل جز به نیت»؛ یعنی عمل صحیح و مقبول، بستگی به غرض از آن عمل دارد اگر به غرض خدایی انجام داده صحیح و پذیرفته است و گرنه باطل و هیچ است.

نیز فرموده‌اند: «**نیة المؤمن خیر من عمله**^{۶۸۳}؛ نیت مؤمن از کارش بهتر است».

می‌توان گفت مراد از نیت در این حدیث مانند آنچه نقل شد، همان غرض است و چون غرض مؤمن از عبادتی که انجام می‌دهد قرب پروردگار و رسیدن به رضای اوست و البته عبادتی که انجام

۶۸۲ (۱) - فقه الرضاء، ص ۳۷۸. E\

۶۸۳ (۲) - علامه مجلسی در مرآت العقول ده وجه در معنای این حدیث از علما نقل کرده است. E\

داده ثواب و اجر دارد لکن آنچه در برابر غرض که حقیقت نیت اوست به آن می‌رسد، یعنی قرب و رضای خداوند قطعاً بهتر و بالاتر است از آنچه در برابر عملش به او می‌دهند؛ چنانچه فرموده: «و خشنودی خداوند از مؤمنین از بهشت و نعمتهایش بزرگتر و ارزنده‌تر است (که به وصف نمی‌آید) و این رضایت خدا همان رستگاری بزرگ است»^{۶۸۴} که از رستگاری بهشت رفتن بزرگتر می‌باشد.

نعمتهای روحانی بهشت

روایت شده است که در بهشت سه نعمت روحانی است که بالاتر و بزرگتر از تمام نعمتهای بهشت است؛ یکی نعمت «خلود» و دیگر «همسایگی با محمد و آل

(۱) - فقه الرضاء، ص ۳۷۸.

^{۶۸۴} i\۱\۳-۱ (3) ورضوان من الله أكبر ذالك هو الفوز العظيم، E\، (توبه/ ۷۲)، E\.

(۲) - علامه مجلسی در مرآت العقول ده وجه در معنای این حدیث از علما نقل کرده است.

(۳) - **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،**
(توبه / ۷۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۰۹

محمد صلی الله علیه و آله و سلم» و سوم «رضوان خدا». و به راستی آن ساعتی که روح پاک مؤمن با قلب سلیم وارد بهشت می‌شود در حالی که به پروردگارش دلخوش است و می‌فهمد که خدا هم از او راضی است، آن حظّ و لذت به وصف نمی‌گنجد «رضی الله عنهم ورضوا عنه».

از آنچه گفته شد دانسته گردید که مراد از اخلاص در نیت، اخلاص در غرض است؛ یعنی خواسته دل و غرض و داعی و سبب اراده کردن انسانی به عمل، تنها خدا باشد، پس اگر جز غرض الهی، غرض

دیگری هم باشد که سبب حرکت انسانی شده برای عبادت خالص نیست و باطل و مردود است.

برای توضیح مطلب، چند مثال ذکر می‌شود.

غرضهای فاسد، عمل را باطل می‌کند

اگر کسی «جنب» شده باشد و هوا هم سرد است و دوست دارد گرم شود پس به غرض رفع جنابت و گرم شدن بدن، آب گرم بر بدن بریزد، این غسل باطل است ولی اگر نخست آب بر بدن بریزد و پس از گرم شدن بدن فقط برای غسل شستشو کند، صحیح است یا اینکه تکبیر یا ذکر دیگری را در نماز راستی به غرض امر به آن می‌گوید لکن آن را بلند می‌گوید برای اعلام غیر؛ مثلاً در جماعت است و امام در رکوع منتظر رسیدن اوست پس برای اینکه امام بداند که او به جماعت تکبیر را بلند بگوید یا اینکه برای التفات امام به سهوی که کرده یا

فهماندن مطلبی را به دیگری. و در تمام موارد اگر اصل ذکر برای اطاعت امر باشد و بلند گفتن آن برای غرض صحیحی باشد، ضرری ندارد.

اگر کسی اعمال حج را که انجام می‌دهد غرضش هم ادای واجب الهی و هم سیاحت و تفریح و تفرج باشد، حش باطل است.

اگر کسی زکات، خمس، کفاره، صدقه مستحبه انفاق کند و غرض (یعنی وادار کننده او بر این انفاق) دو چیز باشد یکی ادای تکلیف و امثال امر خدا و دیگر ستایش کردن گیرنده یا مردم از او و تعظیم و تکریم آنها؛ یا اینکه کاری دارد که باید گیرنده یا دیگران آن را انجام دهند و این انفاق را وسیله آن کار قرار می‌دهد، این انفاق باطل و مردود است.

نیز هرگاه متاع خرابی دارد و می‌خواهد از شر آن خلاص شود آن را در راه خدا

انفاق می کند، شکی در بطلان عملش نیست و آنچه گفته شد ضامم مباح است و اگر ضمیمه داعی امر حرامی باشد؛ مانند ریا- به تفصیلی که گذشت- پس علاوه بر بطلان عمل، حرام و سزاوار عقوبت است.

ضمیمه مباح تبعی، مفسد نیست

ناگفته نماند ضمیمه‌های مباحی که گفته شد، در صورتی موجب بطلان عمل است که به راستی جزء داعی باشد ولی اگر جزء داعی به هیچ وجه نباشد و تنها جنباننده به عمل همان غرض خدایی است و ضمیمه یک امر تبعی محض باشد ضرری ندارد و برای توضیح چند مثال ذکر می‌شود.

شما می‌خواهید وضو بگیرید و همان غرض خدایی شما را به وضو گرفتن وامی‌دارد ضمناً به فرزند خود می‌گویید یا وضو گرفتن را یاد بگیر. یا اینکه

می‌خواهید نماز بخوانید و همان امر الهی شما را به نماز واداشته ضمناً به کسی که نمی‌تواند نماز بخواند و نزد شماست می‌خواهید یاد دهید یا اینکه واقعاً در مسجد می‌خواهید نماز بخوانید ضمناً فلان شخص را هم ببینید چون با او کار دارید. و خلاصه به طور کلی باید جنباننده شخص برای عبادت تنها غرض خدایی باشد و اگر غرض دیگری او را حرکت دهد، باطل است تا جایی که شیخ بهائی فرموده اگر عادت، کسی را به عبادت واداشت آن هم باطل است؛ یعنی اگر اطاعت امر خدا او را نجنباند و تنها چیزی را که عادت به آن کرده از روی همان عادت انجام دهد باطل است.

برای دانستن عمل خالص از غیرخالص و اثر آن به این داستان از «احیاء العلوم» دقت نمایید.

بت شکنی برای نفس یا خدا

در بنی اسرائیل عابدی بود که تمام وقت عمرش
صرف عبادت می‌شد، او را گفتند که در فلان محل
درختی است که گروهی از مردم آن را می‌پرستند،
عابد برای خدا غیرت

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱۱

کرده و تبر را برداشت و قصد آن درخت کرد که
آن را از ریشه بکند، شیطان به صورت مرد پیری به
نزدش آمد و گفت چه قصد داری؟ عابد گفت
می‌خواهم درخت را از ریشه قطع کنم تا پرستش
غیر خدا نشود، شیطان گفت اگر خدا این درخت را
بریده خواستی پیغمبرش را فرستادی تا آن را ببرد،
تو را به این چه کار است؟

عابد سخن او را نشنید پس شیطان به او درآویخت
و پس از زد و خورد عابد ابلیس را بر زمین کوفت.

ابلیس گفت: مرا رها کن تا با تو سخنی گویم که تو را نفع بخشد. از کندن این درخت دست بردار چه معلوم نیست که در کندن آن تو را ثوابی باشد و اگر از این کار برگردی من هرشب دو درهم به تو می‌رسانم و تو آن را به فقرا برسان تا ثواب یقینی برایت باشد و نفعی به مردم از تو رسیده است.

عابد گفت: چون صلاح من و نفع فقرا در این است از تو می‌پذیرم.

پس به خانه‌اش برگشت، آن شب ابلیس دو درهم به او رساند و عابد خوشحال شد و آن را به فقرا رساند، شب دیگر هرچه انتظار کشید از درهم خبری نشد، روز دیگر با حالت غضب بر آن پیرمرد که او را فریب داده تبر برداشت و پای آن درخت آمد ابلیس به همان صورت دو روز پیش نزدش حاضر شد و گفت می‌خواهم درخت را ریشه کن کنم. ابلیس گفت: تو را چنین توانایی نیست.

بالأخره با هم گلاویز شدند در این دفعه شیطان عابد را بر زمین کوفت، عابد سخت در شگفت شد به ناچار از خود ابلیس پرسش کرد که چه شد آن روز تو در دست من به مانند گنجشکی بودی و تو را بر زمین زدم و امروز به عکس شده؟

ابلیس گفت: جهت غالب شدن در آن روز این بود که تو در آن روز برای خدا غیرت کردی و غضبناک شدی و خواستی درخت را ریشه کن کنی تا کسی آن را نپرستد ولی امروز برای نرسیدن دو درهم غضبناک شدی و به این غرض می خواهی درخت را بکنی و البته نتوانی چون آن روز برای خدا خالص بودی و خدا هم یار و یاور تو بود، امروز برای هوای نفس است از این روی خوار و ذلیلی.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱۲

یک ضربت بهتر از عبادت جن و انس

در این روایت دقت کنید: «محدث جزائری» در «انوار نعمانیة» گوید حدیث روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: «ضربت زدن علی علیه السلام در روز جنگ خندق به عمرو بن عبدود و کشتن او به آن ضربت، بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت».^{۶۸۵}

این حدیث مستفیض بلکه نزدیک به تواتر است و بعضی گفته‌اند چگونه می‌شود یک ضربت بهتر باشد از عبادت‌های جن و انس تا روز قیامت؟ علمای شیعه در جواب گفته‌اند که چون آن حضرت در کشتن آن ملعون مخلص بود و هیچ منظوری نداشت جز رضای خداوند و نخواست شجاعت خود را ظاهر سازد (چون عمرو، شجاع روزگار بود و به راستی نبرد با او و غالب شدن بر او فخری بود که نظیر

۶۸۵ (۱) (i) - «ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الفلین»، (حاکم، مستدرک، ج ۲، ص ۳۲). E\.

نداشت؛ زیرا آن ملعون با هزارشجاع برابر می شد و بر آنها غالب می گردید) و چون آن حضرت نظری به این جهت نداشت و تنها خدا در نظرش بود، اخلاص آن حضرت در این ضربت سبب این فضیلت گردید.

از علی آموز اخلاص عمل

مؤید این مطلب یعنی اخلاص آن حضرت آن است که چون عمرو را بر زمین انداخت و بر سینه اش نشست، قدری تأمل کرد، مسلمانان فریاد کردند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام بفرما در کشتن عمرو شتاب کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کار به علی علیه السلام نداشته باشید او در کار خود داناتر است و چون سر عمرو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد، رسول خدا صلی

الله عليه و آله و سلم فرمود: يا علي عليه السلام! در
کشتن عمرو مسامحه کردی و شتاب نمودی؟
گفت يا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! چون
او را بر زمین انداختم به من ناسزا گفت

(۱) - «ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة
الثقلين»، (حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۳۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱۳

و من خشناک شدم، ترسیدم اگر او را در آن حال
بکشم برای ناسزایی که به من گفته کشته باشم لذا
توقف کردم تا غیظم فرو نشست آنگاه او را برای
خدا کشتم.

بعضی از علمای عامه در بیان حدیث مزبور گفته‌اند
چون اسلام در آن روز تنها در مدینه بود و اگر
عمرو در آن روز غالب می‌شد اساس اسلام از بین

می‌رفت و بدیهی است عبادت جن و انس تا قیامت
فرع، بر بقای اسلام است و چون امیرالمؤمنین علیه
السلام سبب بقای اصل اسلام شد پس عمل آن
حضرت اصل است و عبادتها تا قیامت فرع و شرافت
اصل بر فرع بدیهی است.^{۶۸۶}

۱. مراتب اخلاص

نخستین مرتبه اخلاص آن است که غرض از
اطاعت، امر الهی واجب یا مستحب، رسیدن به

i(1)\E\ ۶۸۶

شیر حق را دان منزه از دغل	-از علی آموز اخلاص عمل
زود شمشیری برآورد و شتافت	در غزا بر پهلوانی دست یافت
افتخار هر نبی و هر ولی...	او خدو انداخت بر روی علی علیه السلام
کرد او اندر غزایش کاهلی...	در زمان انداخت شمشیر آن علی علیه السلام
از چه افکندی مرا بگذاشتی...	گفت بر من تیغ تیز افراشتی
که به هنگام نبرد ای پهلوان	گفت امیرالمؤمنین با آن جوان
نفس جنبید و تبه شد خوی من	چون خدو انداختی بر روی من
شرکت اندر کار حق نبود روا	نیم بمر حق شد و نیمی هوا

مولوی

ثوابهایی باشد که خداوند برای اطاعت کنندگان وعده داده است. و به عبارت دیگر: خدایش را می‌پرستد و به اطاعت امر او به امید آنکه خداوند وعده‌هایی که به مطیعین داده به او مرحمت فرماید؛ خواه ثواب اخروی را از خداوند امید داشته باشد مانند بهشت یا ثواب دنیوی مانند طلب توسعه رزق از نماز شب یا آمدن باران از نماز باران یا رسیدن به حاجت دنیوی از خواندن نماز حاجت که در تمام این موارد، هرگاه نماز بخواند برای اطاعت امر خداوند که معصوم فرموده این نماز را

(۱)

-از علی آموز شیر حق را دان منزه
اخلاص عمل از دغل

زود شمشیری	در غزا بر پهلوانی
بر آورد و شتافت	دست یافت
افتخار هر نبی و هر	او خدو انداخت بر
ولی...	روی علی علیه
	السلام
کرد او اندر غزایش	در زمان انداخت
کاهلی...	شمشیر آن علی علیه
	السلام
از چه افکندی مرا	گفت بر من تیغ تیز
بگذاشتی...	افراشتی
که به هنگام نبرد ای	گفت امیرالمؤمنین
پهلوان	با آن جوان
نفس جنید و تبه شد	چون خدو انداختی
خوی من	بر روی من
شرکت اندر کار	نیم بهر حق شد و
حق نبود روا	نیمی هوا

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱۴

بخوان که چنین اجر و ثوابها دارد، البته صحیح است هر چند غرض و داعی بر اطاعت امر خدا شوق رسیدن به ثوابی است که بر این عمل داده شده یا پرهیز از عذابی است که بر ترک آن می باشد. خلاصه شوق ثواب یا ترس از عقاب اگر سبب شود که انسان چیزی را که خداوند به آن امر فرموده اطاعت کند و بجا آورد صحیح و منافی با اخلاص نیست.

اگر غرض، تنها اطاعت امر باشد

صحت هر عبادتی چه واجب و چه مستحب وقتی است که جنباننده انسانی برای انجام آن تنها اطاعت امر باشد؛ یعنی چون خداوند به آن امر فرموده بجا آورد و اگر جنباننده انسانی به سوی عمل، امر دنیوی و نفسانی مانند ریا و ضمیمه‌هایی که ذکر شده باشد، باطل است.

پس اگر تنها اطاعت امر داعی بر عمل شد صحیح است و چون اطاعت امر خدا را خاصیتها و منافی است که در شرع خبر داده شده پس هر یک از آن خاصیتها اگر سبب شود که انسان برای اطاعت خدا حاضر شود تا به آن خاصیت برسد صحیح است و به همان اثر خواهد رسید؛ مثلاً شخص فقیری که طالب توسعه رزق است می‌شنود که در شرع امر فرموده به خواندن یازده رکعت نماز در نصف آخر شب تا طلوع فجر و فرموده این عمل موجب توسعه

رزق است به شوق رسیدن به توسعه رزق
وضومی گیرد و آن نماز را می خواند و پرستش
می کند پروردگارش را البته صحیح و به آنچه از
خدا امید داشته خواهد رسید.

دیگری سختی عقبه ها و منزلهای برزخ و قیامت و
شدت عذاب دوزخ و تفکر در این حالات او را
سخت ترسناک ساخته و دلهره پیدا کرده و
وحشت زده شده و شنیده که امام علیه السلام
فرمود: «نماز شب نوری است در قبر و برزخ و
قیامت و صراط و سپری است از آتش»، پس
برمی خیزد در آن وقت شب و نماز می خواند به
امید آنکه خدا او را نجات بخشد، البته نمازش
عبادت خداست؛ چون به قصد اطاعت امر و نماز
خوانده و به آن امیدی که به خدا داشته از این
اطاعت یعنی نجات از سختیها خواهد رسید.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱۵

دیگری به یاد بهشت و ثوابهای آخرتی و بخششهای الهی می‌افتد و سخت مشتاق آنها می‌گردد و چون شنیده که اگر کسی اطاعت امر خدا کند و نماز شب بخواند به چنین و چنان از ثوابهای الهی می‌رسد. به امید رسیدن به آن ثوابها حاضر به اطاعت آن امر و پرستیدن خدا به چیزی که امر فرموده است می‌شود.

غرضها در اطاعت، گوناگون است

از این بیان دانسته شد که حالات اشخاص در غرض آنها از اطاعت امر پروردگار مختلف است بلکه یک نفر هم به حسب اوقات، حالات گوناگون پیدا می‌کند چنانکه شوق به ثواب و ترس از عقاب هم مراتبی دارد؛ مثلاً گاهی شوق به بهشت دارد از جهت نعمتهای عجیبی که خدا وعده داده از خوردنیها، آشامیدنیها، دیدنیها، شنیدنیها، کاخها، حورها و ...

و گاهی شوق پیدا می‌کند از جهت اینکه مهمان‌خانه خداست که با قدرت و کرامت بی‌پایانش از بهشتیان پذیرایی می‌فرماید و گاهی شوق پیدا می‌کند از جهت اینکه آنجا مجمع اخیار و ابرار و پیغمبران و تمام خوبان است که در رأس همه محمد و آل اویند.

نسبت به دوزخ نیز گاهی از انواع شکنجه‌ها و رنجها و بلاهای آنها ترسناک و وحشتناک می‌شود و گاهی از جهت اینکه آنجا محلّ غضب و سخط آفریدگار است دلهره پیدا می‌کند و گاهی از جهت اینکه مجمع کفار و فجّار و اشرار و اشقیاست که در رأس آنها شیاطین و دشمنان آل محمدند و گاهی از جهت محرومیت از کرامتها و لطفهای الهی است که از آن جمله ملاقات خوبان است حسرت‌زده می‌شود چنانچه در دعای کمیل، امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می‌کند:

«اگر مرا به دوزخ فرستی گیرم بتوانم بر عذاب تو شکیبایی کنم لکن چگونه می‌توانم بر فراق و دوری از دوستان شکیبایی کنم و گیرم بتوانم بر سوزش آتش قهرت صبر کنم لکن چگونه می‌توانم بر محرومیت از کرامتها و لطفهایت درباره بهشتیان صبر نمایم.»^{۶۸۷}

(۱) - «فَهَبْنِي ... صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كَرَامَتِكَ ...»، (دعای کمیل).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱۶

رسیدن به ثواب و ترس از عقاب، غرض صحیحی است

غرض از طول کلام در این مقام پاسخ کسانی است که گمان کرده‌اند که اگر عبادت به غرض ثواب یا

۶۸۷ (۱) - «فَهَبْنِي ... صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كَرَامَتِكَ ...»، (دعای کمیل). E\

ترس از عقاب باشد صحیح نیست و از آنچه گفته شد به خوبی دانسته شد که مناط صحت عبادت، اطاعت امر پروردگار است به غرض رسیدن به نفعی که بر آن وعده داده شده است.^{۶۸۸}

ناگفته نماند هرگاه میل به ثواب داعی بر اطاعت امر خدا نشود بلکه داعی بر نفس عمل شود البتّه باطل است و به آن ثواب و غرض که بر اطاعت امر است نخواهد رسید؛ مثلاً هرگاه کسی میل به توسعه رزق داعی او شود بر خواندن نماز شب نه بر اطاعت امر خدا به نماز شب؛ یعنی نمازی می خواند که در برابرش به توسعه رزق برسد و نماز را از قبیل معاوضه و معامله های دنیویش قرار دهد البتّه باطل و بی نتیجه خواهد بود؛ زیرا اطاعت امر خدا را نکرده بلکه اطاعت نفس خود کرده و عبادت خدا را نکرده بلکه نفسش را پرستیده و رضایت خدا را نطلبیده

^{۶۸۸} (۱) - و می توان گفت که این مسأله از باب داعی بر داعی است یعنی در انسانی خواسته بجهت یا فرار از دوزخ پیدا می شود و چون آن را در اطاعت امر خدا می بیند خواسته اطاعت در او پیدا می شود پس عبادت را انجام می دهد. خلاصه، کافی است در صحت عبادت که به داعی اطاعت امر مولا بجا آورده شود هرچند آن داعی با اطاعت هم از میل به ثواب یا خوف از عقاب پیدا شده باشد. E\

بلکه رضایت نفس خود را خواسته است و فهم این مطلب، دقت زیادی لازم دارد.

اگر قصد اطاعت نباشد باطل است

آنچه از شهید اول و علامه حلی و ابن طاووس و جمعی دیگر از فقها نقل شده که فرموده‌اند اگر عبادت تنها از روی رسیدن به ثواب یا فرار از عقاب باشد باطل است، ظاهراً مقصودشان صورتی است که گفته شد مثلاً ترس از عذاب، او را وامی‌دارد که مبلغی به فقرا بدهد یا شوق بهشت او را وامی‌دارد مبلغی به سادات بدهد مانند معامله؛ یعنی

(۱) - و می‌توان گفت که این مسأله از باب داعی بر داعی است یعنی در انسانی خواسته بهشت یا فرار از دوزخ پیدا می‌شود و چون آن را در اطاعت امر خدا می‌بیند خواسته اطاعت در او پیدا می‌شود پس عبادت را انجام می‌دهد. خلاصه، کافی است در

صحت عبادت که به داعی اطاعت امر مولا بجا آورده شود هرچند آن داعی با اطاعت هم از میل به ثواب یا خوف از عقاب پیدا شده باشد.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱۷

بهشت را به این مبلغ می خرد، البته باطل است؛ زیرا بهشت برای عبادت کنندگان و فرمانبرداران امر پروردگار است و این شخص به میل خودش کاری انجام داده و اطاعت امر دلش را کرده است.

بلی اگر شوق به بهشت او را وادارد که از امر پروردگارش به زکات و خمس اطاعت کند پس، از مالش آن مقداری که خدا حکم فرموده به مواردی که امر فرموده بدون ریا و سمعه و غرض شیطانی و مرض نفسانی برساند، البته صحیح است و عبادتی انجام داده و به همان امیدی که از پروردگارش در این اطاعت داشته، خواهد رسید.

خلاصه، اگر داعی و غرض، ثوابی باشد که بر اطاعت خداست به طوری که آن غرض او را به اطاعت وادارد به همان نحوی که امر شده، درست و مأجور است و اگر داعی بر نفس عمل شود از پیش خود باطل و همان است که فقهای بزرگ به بطلان آن فتوا داده‌اند.

۲. عبادت به داعی شکرگزاری

مرتبه اول که عبادت کردن از روی شوق به ثواب یا فرار از عقاب است هر چند صحیح و مأجور است - به شرحی که گذشت - لکن سزاوار است انسانی از خودخواهی و خودبینی بیرون آید و از حظوظ نفسانی دست بردارد و تفکری در نعمتهای بی پایان پروردگار خود کند، تأملی در اجزای بدن و قوای ادراکی و بالاتر از همه نعمت عقلی که به او مرحمت فرموده است، بنماید. چه خوب گفته سعدی شیرازی؛ هر نفسی که فرومی‌رود ممد حیات

است و چون برمی‌گردد مفرح ذات، پس در هر
نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم:

از دست و زبان که کز عهده شکرش به
برآید درآید

بنده همان به که عذر به درگاه خدا
ز تقصیر خویش آورد
ورنه سزاوار کس نتواند که بجا
خداوندیش آورد^{۶۸۹}

نیز ملاحظه کند روزی مستمری که به او می‌رساند
و دستگাহایی که مسخر اویند:

(۱) - سعدی، گلستان.

ابر و باد و مه تا تو نانی به کف
خورشید و فلک در آری و به غفلت
کارند نخوری
همه از بهر تو شرط انصاف نباشد
سرگشته و فرمانبردار که تو فرمان نبری^{۶۹۰}

نیز قدری در نعمتهای معنوی تدبّر کند چگونه او را
حیران و سرگردان نگذاشت بلکه او را هدایت
فرموده، پیغمبر فرستاد، امام را به او شناسانید و
دستوراتی که سعادت ابدی او را تأمین کند برایش
فرستاد.

نیز ملاحظه کند توفیقات و تأییدات افزون از شمار
او را و نیز دقت کند در پوششها و عفوها و مهلتهای

۶۹۰ (۱) - سعدی، گلستان، E\

الهی از گناهان بی اندازه او و به راستی «هر فردی اگر بخواهد نعمتهای او را بشمارد از عهده اش بیرون است». ۶۹۱

شکر نعمت به حکم عقل

سپس به عقل و وجدان خود رجوع کند ببیند آیا سزاوار است این همه نعمتهای افزون از شمار را کوچک و نادیده گیرد و منعم خود را فراموش نماید و او را نپرستد و برایش خاضع و خاشع نگردد؟ در حالی که تمام فرمانهایش برای بهره‌مندی و سعادت‌مندی خود بنده است اگر یک هزارم بلکه یک میلیونیم نعمتهایی که خدا به او عطا فرموده بشری مانند خودش به او احسان کند آیا معامله اش با او چگونه است در حالی که هر احسانی به وسیله هر کس به انسان رسد آن هم از خداست و در بحث توحید افعالی به این مطلب اشاره شد.

۶۹۱ - (2) i' ... وَإِنْ تَعْلَمُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا... (ابراهیم / ۳۴) E\.

و به راستی اگر ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ هم نبود عقلاً پرستش چنین منعمی واجب بود که از او فرمانبرداری کنند در مقابل احسانها و انعامهای بی‌پایانش و عذرخواهی و پوزش طلبی از ناسپاسیها و کفرانهایی که از روی تقصیر یا قصور نموده‌است. از اینجاست که در قرآن مجید این حکم عقلی را مکرر یادآوری فرموده است:

(۱) - سعدی، گلستان.

(۲) - ... وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا ... (ابراهیم / ۳۴).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۱۹

«پس مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم و مرا سپاس
دارید و در (باره) من ناسپاس نباشید و کفران نعمت
نکنید». ۶۹۲

«پس نعمتهای خدا را یاد آورید و در زمین به فساد
و تباهی نروید». ۶۹۳

و بیش از هفتاد آیه از قرآن مجید درباره
شکرگزاری از پروردگار یادآوری شده و به راستی
اگر سعادت شکرگزاری طریقه کسی شد و اساس
عبادت و اطاعت از خدا را بر پایه سپاسگزاری و به
آن غرض انجام دهد از مقامات عالی قرب به خدا
و دوستی او و اخلاص و تسلیم و رضا بهره‌های
بزرگ نصیب خواهد شد و نیز او را از هر گناهی
نگهدارنده خواهد بود: «و به زودی سپاسگزاران را
پاداش دهیم». ۶۹۴

۶۹۲ -\i(1) فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ، E\ (بقره/ ۱۵۲)، E\.

۶۹۳ -\i(2) ... فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللّٰهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُشْتَرِكِينَ، E\ (اعراف/ ۷۴)، E\.

۶۹۴ -\i(3) ... وَسَخَّرَ الشَّيْءَ لِمَنْ يَشَاءُ، E\ (آل عمران/ ۱۴۵)، E\.

و کسی که خواسته درونی و میل نهانی و آرزوی قلبی او سپاسگزاری از پروردگارش باشد به طوری که داعی او به عبادت شود؛ یعنی آن میل قلبی او را به عبادت و اطاعت وادارد، پس علاوه بر ثوابی که در برابر عمل اوست که به طور احسن به او خواهند داد از درجه و مقامی که خداوند برای شاکرین مقرر فرموده بهره‌مند خواهد بود.

۳. عبادت به داعی قرب به خدا

هرگاه بنده حقارت و ناتوانی و بی‌همه چیزی و نیازمندی خود را ببیند و در برابر، عظمت و توانایی بی‌نهایت و بی‌نیازی و بزرگواری و کرامت پروردگار را بفهمد، در دلش آرزوی قرب به او پیدا می‌شود که به برکت قرب او، عجزها و نقصها و نیازمندیهایش برطرف شود؛ یعنی همه آنها به توانایی و کاملی و بی‌نیازی بدل شود پس خواسته قلبیش که قرب به خداست او را به عبادت و اطاعت

و ا دارد چون تنها وسیله قرب به خدا همان عبادت و اطاعت است و کسی که داعی او به عبادت، قرب به خدا شود، پس علاوه بر ثواب و مزدی که برای آن عبادت است و به او خواهند داد از برکات قرب آفریدگار که به وصف در نمی‌گنجد بهره‌های بزرگ نصیبش می‌شود.

(۱) - فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَا تَكْفُرُونِ،
(بقره / ۱۵۲).

(۲) - ... فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللّٰهِ وَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ
مُفْسِدِينَ، (اعراف / ۷۴).

(۳) - ... وَسَنَجْزِي الشَّكْرِيْنَ، (آل عمران / ۱۴۵).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۰

قرب به حسب مرتبه و کمال

برای دانستن معنای قرب خداوند آنچه را علامه مجلسی رحمه الله در «عین الحیات» نقل نموده بیان می‌شود:

قرب به خدا نزدیکی زمانی و مکانی نیست؛ زیرا خداوند از زمان و مکان منزّه است و قرب الهی را معانی بسیار است به بیان دو معنا در این رساله قناعت می‌شود یکی قرب به حسب مرتبه و کمال است؛ یعنی چون حضرت واجب‌الوجود کامل من جمیع الجهات است و نقص در ذات و صفات او نیست و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامی است از این جهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب و ممکن حاصل است و هرگاه یک نقص از نقایص ممکن الوجودی ازاله گردد و از فیاض مطلق کمالی از کمالات بر او افزوده شود او را نزدیکی فی الجمله به هم می‌رساند چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند می‌گویند این دو

نفر از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند می‌گویند که او پاره‌ای به آن دیگری نزدیک شد اگرچه صفات واجب و ممکن را به یکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن به صدهزار نقص آمیخته است اما بلا تشبیه یک نوع آشنایی و ارتباط به هم می‌رساند که از آن به قرب تعبیر می‌شود؛ چون عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه و هر عبادتی موجب کمالی است در نفس، پس ممکن است که در عبادت منظور آدمی تحصیل این امر باشد و درجات مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل این معنا ان شاء الله در مقام دیگر بیان می‌شود.

قرب به حسب یاد و دوستی

معنای دیگر قرب به حسب تذکر و محبت و مصاحبت معنوی است؛ چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این

دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او
محو نشود و به زبان نشر کمالات او نماید و به اعضا
و جوارح مشغول کارهای او باشد به حسب قرب
معنوی به او نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۱

در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت
عبادت و ذکر این معنا حاصل می‌شود:

«گر در یمنی چو با منی پیش منی.»

۴. عبادت از روی حیا

هر گاه بنده‌ای دلش به نور ایمان روشن شده باشد
و خوبی عبادت و طاعت و زشتی نافرمانی و معصیت
را فهمیده باشد و در مقام معرفت به درجه کمال
رسیده و همیشه در همه جا و همه حال خدا را
حاضر و بر خود ناظر بیند به طوری که بداند
نهانیهای درونش بر پروردگارش آشکار است،

عظمت و جلال الهی بر دلش جلوه نموده پس همیشه از پروردگارش در حیاست این حیا از حضور حق تعالی از هر گناهی او را مانع است و او را به هر اطاعتی داعی است به طوری که اگر بر فرض به او گفته شود و بداند که اهل عذاب نیست و قطعاً بهشتی است باز همان حیا مانع اوست از نافرمانی و زشت کاری و این مطلب بسی آشکار است.

هر گاه انسان با حضور بنده عاجزی مانند خودش از کارهای زشت و ناروا خودداری می کند چگونه با حضور آفریدگار از کارهای زشت و نافرمانی حیا نمی کند؟! بلی در حال غفلت از حضور حق بسی نافرمانی و زشت کاری و بی حیایی که از انسان سرمی زند اینجاست که باید بر غفلتهای خود گریست و از بی حیایی ها ناله کرد و از خداوند غفار و ستار پوزشها طلبید.

ه. عبادت از روی محبت

هرگاه بنده‌ای به وسیله مجاهدات نفسانی و تفکر زیاد در فنای دنیا، دوستی شهوات حیوانی و آرزوهای نفسانی از دل بیرون شود و از بیماری خودخواهی و خودپرستی خلاص شود و نیز به برکت کثرت عبادت با سعی در اخلاص مورد لطف و محبت حضرت آفریدگار شود پس خداوند دلش را محل تابش نور محبت خود قرار دهد تا محب و محبوب او گردد و «خدا ایشان را دوست دارد و ایشان هم خدای را دوست

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۲

دارند»^{۶۹۵} و مقام محبت، اعلی درجه مقامات انسانی و نهایت آرزوی عارفان است.

و چون دل، سلطان بدن است و تمام حرکات اختیاری تن به امر و خواسته اوست پس دلی که جز دوستی خدا حب دیگری و خواسته چیزی در

۶۹۵ - (۱) ... یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (مانده/ ۵۴). E\...

آن نیست، جنبشهای چشم و گوش و زبان و دست و پای او همه از روی دوستی خواهد بود خصوصاً حرکات عبادتش، یعنی کسی که دوست‌دار خدا شد پرستش او، خضوع و خشوع برای او و فرمانبرداری از او را با لذات دوست دارد تا جایی که یاد خدا به عبادت و فرمانبرداری، در کام او از عسل شیرینتر است و لذت و سرور و آرامش و آسایش دلش، در یاد خداست و حال او هنگام یاد خدا حال ماهی در آب است چنانچه گاه غفلتش مانند حال ماهی بیرون از آب است: «ای آقای من! به یاد تو دل من زنده است و به راز گفتن با تو آتش ترس خود را خنک ساخته‌ام».^{۶۹۶}

آرامش دل، عشق به عبادت

«آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش یافته، همانا به یاد خدا دل‌ها آرام

^{۶۹۶} (۲) (i) - «... یا مولای! بِذِکْرِكَ عَاشَ قَلْبِي وَبِمُحَاجَاتِكَ بَرَزْتُ الْمَ الْخَوْفَ عَنِّي...» (دعای ابی حمزه ثمالی). E\

می‌گیرد»^{۶۹۷} و خلاصه هر کس خدای را دوست دارد شد دوست دارد که زبانش جز به یاد او سخنی نگوید و به گوشش جز صحبت او چیزی نرسد و به چشمش جز آیات او نخورد و دست و پایش جز برای فرمانبرداری او نجند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت است (دوستی بی‌نهایت به عبادت دارد) و آن را در آغوش کشد و از دل دوست دارد و با تن به آن درآمیزد و خود را برای انجام آن فارغ سازد، اوست که باک ندارد در دنیا سختی کشد یا در رفاه و آسایش باشد».^{۶۹۸}

(۱) - ... **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** ... (مائده / ۵۴).

^{۶۹۷} i\ 3) - ... الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ E\ (رعد / ۲۸). E\ ^{۶۹۸} i\ 4) - «افضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها واحبها بقلبه وباشرها بجسده وتفرغ لها فهو لايبالي على ما اصبح من الدنيا على عسرام على يسر»، (اصول کافی ۲ / ۸۳ / باب العبادۃ). E\

(۲) - «... یا مَولای! بِذِکْرِکَ عاشَ قَلْبی وَبِمُنَاجاتِکَ
بَرَدْتُ اَلْمَ اَلْخَوْفِ عَنّی ...»، (دعای ابی حمزه
ثمالی).

(۳) - ... اَلَّذینَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِکْرِ اَللّهِ اَلَا
بِذِکْرِ اَللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، (رعد / ۲۸).

(۴) - «افضل الناس من عشق العبادۀ فعانقها واحبها
بقلبه وباشرها بجسده و تفرغ لها فهو لایبالی علی ما
اصبح من الدنيا علی عسرام علی یسر»، (اصول کافی
۲ / ۸۳ / باب العبادۀ).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۳

عاشق خدا نظری به ثواب ندارد

کسی که دوستی خدا در دلش جای گرفت و
بندگی کردن را عاشق شد دیگر نظری به ثواب و
پاداش عمل ندارد تا جایی که بر فرض اگر یقین
کند او را به بهشت نمی‌برند و پاداشی بر عمل ندارد

دست از عبادت و طاعت بر نمی‌دارد بلکه اگر او را به دوزخ برند باز حبّ خدا که جزء ذات و حقیقت او شده با اوست چنانچه امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«ای خدای من! اگر مرا در غلها و زنجیرها ببندی و پیش دیده مردمان مرا از عطایت محروم داری و دیده بندگانت را متوجه رسواییهای من گردانی و بفرمایی مرا به آتش برند و میان من و نیکان جدایی اندازی، امیدم را از تو نمی‌برم و دیده امیدم را به عفو تو بر نمی‌گردانم و دوستی تو از دلم بیرون نخواهد شد، من نعمتهای تو را فراموش نمی‌کنم و پوششهای تو را (از زشتیهایم) در دنیا از یاد نمی‌برم.»^{۶۹۹}

^{۶۹۹} (1) «ای خدای من! تو فرشتی بالاصفاد و منعتی سبک من باین اشهاد و دللت علی فضاخی عبودّ العباد و امرت بی الی النار و خلّت بینی و بین الأبرار ما قطعك رجائی منك وما صرّفت تأملی للعفو عنك و لا خرج حبك من قلبی انا لا انسى اباديك عندى و سترتك علی فی دار الدنیا...» (دعای ابی حمزه ثمالی)، E\.

«ای خدایی که چشاندی دوستان خود را شیرینی
انس گرفتن با تو، پس برپا ایستادند نزد تو در حالی
که تملق گویان از تو هستند».^{۲۰۰}

باز سلطان کی نظر بر لاشه مردار دارد؟

نیز دوست خدا چنانی که عبادت و طاعت را
دوستدار است از غفلت و معصیت سخت بیزار است
و گناه را دشمن دارد و در کامش از حنظل تلختر
است به طوری که اگر بر فرض یقین کند که بر
گناه عذابش نمی‌کنند باز خود را آلوده نمی‌کند،
چون زشتی و پستی آن را فهمیده است.

(۱) - «الهی! لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَتَنِي سَيْبِكَ مِنْ
بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَدَلَلْتَ عَلَيَّ فَضَاحِي عِيُونِ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَ
بِي إِلَى النَّارِ وَحُلْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ
رَجَائِي مِنْكَ وَمَا صَرَفْتُ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَلا خَرَجَ

^{۲۰۰} (۲) (i) - «یا من اذاق احبائه حلاوة الموانسة فقاموا بين يديه متملقين»، (دعای عرفه). E\

حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي اَنَا لَا اَنْسِي اِيَادِيكَ عِنْدِي وَسَتَرَكَ
عَلَيَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا...»، (دعای ابی حمزه ثمالی).

(۲) - «يا من اذاق احبائه حلاوة المؤمنة فقاموا بين
يديه متملقين»، (دعای عرفه).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۴

در حقیقت دوست خدا قلبش از هر بیماری شفا یافته
و کاملاً سالم شده است خصوصاً از جهت ذایقه یعنی
شیرینی یاد خدا و عبادت را چشیده و تلخی گناه را
درک کرده است برعکس دوستداران دنیا که ذایقه
دلشان از فطرت انسانی منحرف شده و جز لذات
خسیسه حیوانی لذتی درک نکرده‌اند و کام خود
را به ذکر دنیا و شهوات آن شیرین می‌کنند و از
مشارکت با حیوانات افتخار می‌نمایند و از یاد خدا
و سرای آخرت گریزانند و خود را به سرگرمیهای
دنیا سرگرم و غافل می‌سازند: «و گاهی که نام خدا

به تنهایی برده شود دل‌های آنان که به آخرت ایمان
نیاورده‌اند برنجد و هرگاه یاد شود آنانکه جز اویند
ناگاه ایشان شادمان شوند». ۲۰۱

به این نشانه‌ها شناخته می‌شوند

آنچه ذکر شد که دوستان خدا عبادت را دوست و
گناه را دشمن می‌دارند و ترک می‌کنند، خود
نشانه‌ای برای آنهاست که به آن شناخته می‌شوند.
روایت شده ۲۰۲ که حضرت موسی علیه السلام گفت:
«پروردگارا! چگونه بتوانم آن را که دوست داری
از آنکه دشمن داری بشناسم؟».

خداوند فرمود: «هرگاه بنده‌ای را دوست دارم دو
نشانه در او قرار می‌دهم».

۲۰۱ - (1) وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخُذَهُ انْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. E\ (45) زمر / ۴۵.
۲۰۲ - (2) « روی ان موسی علیه السلام قال: یا رب! کیف یمكنی ان اعرف من احببت ممن ابغضت؟ قال تعالی: یا موسی علیه السلام! اذا احببت عبداً جعلت فیہ علامتین. قال موسی: یا رب! وما هما؟ قال یا موسی! اذا احببت عبداً الهمنه ذکری لکی اذکره فی ملکوت السماء وعصمته بحارمی لللائجل علیه عقابی وسخطی»، (لوامع البینات). E\

موسی گفت: «پروردگارا! آن دو نشانه کدام است؟».

خداوند فرمود: «یکی آنکه یاد خودم را به او الهام می‌نمایم تا یاد من کند و من هم در برابرش در ملکوت آسمان او را یاد می‌کنم. دیگر آنکه او را از گناه بازمی‌دارم تا عذاب و سخط من به او نرسد.»^{۲۰۳}

(۱) - وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، (زمر / ۴۵).

(۲) - «روی ان موسی علیه السلام قال: یا رب! کیف یمكنی ان اعرف من احببت ممن ابغضت؟ قال تعالی: یا موسی علیه السلام! اذا احببت عبداً جعلت فيه علامتین. قال موسی: یا رب! وما هما؟ قال یا

^{۲۰۳} (3\i) - برای دانستن بزرگی مقام محبت و نشانه‌ها و آثار آن به کتاب معراج السعاده مراجعه شود. E\

موسی! اذا احببت عبداً الهتمه ذکری لکی اذکره
فی ملکوت السماء وعصمته محارمی لئلا یحل علیه
عقابی وسخطی»، (لوامع البینات).

(۳) - برای دانستن بزرگی مقام محبت و نشانه‌ها و
آثار آن به کتاب معراج السعاده مراجعه شود.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۵

پرستش آزاد مردان

عبادت از روی محبت حضرت آفریدگار اگر نصیب
شود، شریف‌ترین مراتب اخلاص است؛ چنانچه از
حضرت صادق علیه السلام رسیده: «عبادت
کنندگان سه گروهند؛ گروهی خدا را از ترس
می‌پرستند، این عبادت بنده‌هاست (که از ترس
بازخواست، فرمان می‌برند) و گروهی خدا را به
طمع ثواب می‌پرستند، پس این عبادت مزدوران
است (که برای مزد، کار می‌کنند) و گروهی خدا

را برای دوستی او می‌پرستند، پس این عبادت
آزاده‌هاست و بهترین عبادت است».^{۷۰۴}

بهشت و دوزخ را کوچک نمی‌شمارند

ناگفته نماند آنچه گفته شد از حال دوستان خدا که
عبادت و اطاعتشان برای رسیدن به بهشت و فرار از
دوزخ نیست خیال نشود که آنها بهشت را کوچک
می‌شمارند و دوزخ را ناچیز می‌پندارند. بهشتی که
خدا آفریده و آن را بزرگ نامیده: «و هرگاه بینی
بهشت را بینی نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ
را».^{۷۰۵}

آیا می‌شود دوستان خدا آن را کوچک بدانند
بهشتی را که خداوند بندگانش را به آن دعوت
فرموده که پیشی گیرید به سوی آن: «و بشتاید به
سوی آمرزش از پروردگار خود و بهشتی که پهنای

^{۷۰۴} (i) 1 - «الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا، فَعَلَّكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَقَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَعَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ. وَقَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَعَلَّكَ

عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَهِيَ الْفَضْلُ الْعِبَادَةُ»، (اصول کافی ۲ / ۸۴ / باب العبادة) E\.

^{۷۰۵} (i) 2 - «وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» E\، (دهر / ۲۰) E\.

آن آسمانها و زمینهاست آماده شده است برای
پرهیزگاران».^{۲۰۶}

آیا دوستان خدا به آن شایق نمی‌باشند و آن را
نمی‌خواهند؟ علاوه بر اینکه بهشت محلّ کرامت و
تجلیات انوار جمال الهی است و همچنین دوزخی
را که زندانخانه و محلّ قهر خود قرار داده و
بندگان را از آن برحذر داشته: «این دوزخ است
که خداوند بندگان

(۱) - «الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا،
فَتَلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَقَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
طَلَبَ الثَّوَابِ فَتَلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ. وَقَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ
عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتَلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ
الْعِبَادَةِ»، (اصول کافی ۲ / ۸۴ / باب العبادۃ).

^{۲۰۶} i\۳- (3) وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، (آل عمران / ۱۳۳). E\.

(۲) - وَإِذَا رَأَيْتَ تَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا، (دهر / ۲۰).

(۳) - وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، (آل عمران / ۱۳۳).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۶

خود را از آن می ترساند ای بندگان من! پس
بترسید». ۲۰۷

شوق بهشت و ترس از دوزخ است که ناله دوستان
خدا را بلند کرده و اشکهایشان را ریزان و دل‌هایشان
را بریان ساخته است: «اگر نبود اجلی که خدا بر
ایشان مقرر داشته و تا آن نرسد باید در دنیا باشند،
یک چشم برهم زدن جان‌هایشان در کالبد‌هایشان

قرار نمی‌گرفت به سبب شوق به ثواب و ترس از عقاب».^{۲۰۸}

چیزی که هست صاحب معرفت و محبت که شوق به بهشت او از دیگران بیشتر است نه از جهت بهره‌ها و لذت‌های نفسانی است بلکه چون بهشت محلّ کرامتها و الطاف حضرت ربّ العالمین و مقام قرب و مخاطبه با اوست. و نیز ترس شدیدشان از دوزخ که از دیگران بیشتر است نه تنها از شکنجه‌های آن است بلکه از جهت اینکه محلّ قهر خدا و دوری از او و هجران از اولیای اوست.

مثالی جالب برای تقریب مطلب

برای روشن شدن مطلب مثالی ذکر می‌شود: هرگاه سلطان جماعتی را بر خوان احسان خود دعوت کند و آنها با شوق حرکت کنند و بر خوان سلطان

^{۲۰۸} (۲۸) ۱- «وَلَوْ لَا الْآخِلَ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي إِحْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ...» (نسخ البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۴، ص ۶۱۲. صبحی صالح، خطبه ۱۹۳ (خطبه همام) E\.

حاضر شوند، آنها بر سه گروهند: دسته‌ای گدا صفت و شکم پرست که شوقشان به این است که از خوان فراوان، شکمی پر کنند. دسته دیگر به شوق اینکه در خوان سلطان نعمتهایی است که جای دیگر نیست و در خانه او پذیرایی شاهانه است. گروه دیگر صاحبان خرد و همت بلندند که شوقشان تنها نسبت آن خوان به سلطان است که آنجا از لذت قرب به سلطان و مصاحبت و ملاطفت و مکالمه با او بهره‌مند می‌شوند.^{۲۰۹}

(۱) - ... ذَالِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِيَ عِبَادَهُ يُعْبَادِ فَاتَّقُونَ،
(زمر / ۱۶).

(۲) - «وَلَوْ لَا أَلْجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ
أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ
وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ ...»، (نهج البلاغه فیض الاسلام،

^{۲۰۹} (۳) - از این مثال به خوبی دانسته می‌شود تفاوت لذات بھشتیان به اعتبار مراتب محبت و معرفت آنھاست. E\

خطبه ۱۸۴، ص ۶۱۲. صبحی صالح، خطبه ۱۹۳
(خطبه همام).

(۳) - از این مثال به خوبی دانسته می‌شود تفاوت
لذات بهشتیان به اعتبار مراتب محبت و معرفت
آنهاست.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۷

و همچنین اگر سلطان یک نفر عادی را زندان کند
آن شخص تنها از سختی زندان در رنج است و
هرگاه یک نفر صاحب خرد و مقام مانند وزیرش را
غضب کند و به زندان فرستد، آن بیچاره رنجی را
که از سخط سلطان و دوری از او و تنزل مقامش
می‌برد قابل قیاس با سختی خود زندان نیست بلکه
تمام ناراحتی او در زندان همان خشم سلطان بر او
ست.

هوای سلطنتم بود بندگی تو کردم

پس از دانستن این مثال گویم اهل معرفت و محبت با اینکه شوقشان به بهشت و ترسشان از دوزخ زیاد است لکن داعی آنها بر عبادت و اطاعت خداوند همان محبت است به تفصیلی که گذشت و خدا را چنان شناخته‌اند که غلام او شدن و فرمانبرداری او به طوری که مورد قبول حضرتش گردد بر سلطنت عالم ترجیح دارد و بدان فخر می‌کنند و عزت خود را در آن می‌بینند چنانچه سرور اولیا علی مرتضی علیه السلام عرض می‌کند: «خداوندا! بس است در عزت من که بنده تو باشم و بس است در فخرم که تو پروردگارم باشی. تو آن طوری که من دوست دارم هستی پس مرا آن طوری که دوست می‌داری قرار ده.»^{۲۱۰}

۶. عبادت کاملین در محبت و معرفت

^{۲۱۰} (1) «الهی کفی بی عزاً ان اُکُونَ لَکَ عَبْداً وَکفی بی فخرًا ان تَکُونَ لِي رَئاً اِنَّتَ کَمَا اَحِبُّ فَاَجْعَلْنِي کَمَا تُحِبُّ»، (مفاتیح الجنان/ ثلاث کلمات من مولانا علی علیه السلام

فی المناجات/ ۲۸۱ چاپ نشر محمد). E\.

هرگاه بنده در معرفت پروردگار عالم از علم‌الیقین گذشت و به حق‌الیقین رسید و اسما و صفات جمال و جلال او را آن طوری که سزاوار است شناخت و در جهت محبت و علاقه‌مندی به خدا به درجه‌اعلی که از آن به «عشق» تعبیر می‌شود، رسید، آنگاه است که خدا را سزاوار پرستیدن و فرمانبرداری از او می‌داند و از این رو همیشه آماده پرستش و فرمانبرداری است و این مقامی است بس بلند که

عقول جزئی

(۱) - «الهی کفی بی عزاً ان اكون لك عبداً و کفی بی فخراً ان تكون لی رباً انت کما احب فاجعلنی کما تُحبُّ»، (مفاتیح الجنان / ثلاث کلمات من مولانا علی علیه السلام فی المناجات / ۲۸۱ چاپ نشر محمد).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۸

از درك آن ناتوان و زبان و قلم از شرح آن عاجز است و جز صاحب عقل كلی مانند سرور عارفین امیرالمؤمنین علیه السلام که خود صاحب این مقام است، دیگران را از آن مقام خبری نیست و تنها علی علیه السلام است که می تواند بگوید: «خدا یا! تو را پرستش نکردم از ترس آتش دوزخ تو و نه از روی طمع در بهشت تو بلکه تو را سزاوار پرستیدن یافتم پس تو را پرستیدم».

و از آنجا که هر یک از این شش درجه اخلاص را که گفته شد، مراتب بی شماری است، ممکن است بعضی از صدیقین به مرتبه ای از مراتب درجه آخر نیز برسند.

اندرزی لازم

از آنچه در بحث نیت و اخلاص گفته شد، به خوبی دانسته گردید که سعادهای حیات آخرت همه

راجع به صدق و اخلاص نیت است تا جایی که حشر خلائق در قیامت بر طبق نیت‌های آنهاست و دخول در بهشت و درجات بی‌نهایت آن به اعتبار مراتب بی‌شمار نیت‌هاست چنانچه سبب خلود در بهشت هم نیت است، بنابراین، خواننده عزیز! باید این بحث را مکرر با دقت بخواند تا بداند و بعد به دانستن تنها قانع نشود، بلکه سعی در تصحیح نیت خود کند و بدان اهمیت دهد.

صحت و حسن و صدق و کمال اخلاص نیت گاهی است که تمام روی دل با خدا باشد چنانچه می‌فرماید: «هرکسی رویش را به خدا آورد و نیکوکار باشد پس برای اوست اجرش نزد پروردگارش و ترسی برایشان نیست و اندوهگین نشوند». ۲۱۱

۲۱۱ - (1) بلی من أسلم وجهه لله وهو محسن فله أجره عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون، E\، (بقره/ ۱۱۲). E\

و نیز می فرماید: «و آنکه تسلیم کند روی خود را به سوی خدا و نیکوکار باشد همانا چسبید و پناه جست به دستاویزی محکم و استوار و به سوی خداست

(۱) - بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، (بقره/ ۱۱۲).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۲۹

فرجام کارها». ۷۱۲

و نیز می فرماید (ابراهیم گفت) «متوجه ساختم روی دلم را (من رو آوردم) به کسی که آسمانها و زمین را آفریده در حالی که میانه رو هستم و از شرک آورندگان نیستم». ۷۱۳

۷۱۲ - i\ 1) - i\ ۱) وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ، (لقمان/ ۲۲). E\.

۷۱۳ - i\ 2) - i\ ۲) اِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ، (انعام/ ۷۹). E\.

و آیات قرآن مجید در اینکه باید روی دل به خدا باشد، فراوان و در آنچه نقل شد، کفایت است.

توجه به خدا چگونه است؟

چیزی که مهم است دانستن معنا و حقیقت روی دل به خدا بودن است، پس گوییم دل انسانی مانند آینه یک روست که در آن نقشا و شکلا و صورتها دیده می‌شود و در پشت آن هیچ نمایی نیست پس اگر تمام روی دل انسان به دنیا شد، در آن جز وساوس شیطانی و هوسها و خواسته‌های نفسانی و شهوات حیوانی، بهره‌های دنیوی چیزی دیگر پیدا نخواهد شد و تمام جنبشها و کارهایش برای رسیدن به همان است که در دلش بوده و اگر تمام روی به خدا باشد در آن جز خواسته‌های خدایی چیز دیگر نیست یعنی تمام آرزویش تحصیل رضای خدا و قرب به او و بندگی و تأمین حیات ابدی است به تفصیلی که در بیان مراتب اخلاص گفته شد. و خلاصه

همین روی دل به خدا شدن معنای دوستی و راستی و خلوص نیت است و البته روی دل به خدا بودن هم مراتب بی شماری دارد بالاترین مرتبه اش آن است که تمام روی دل در تمام حالات رو به خدا باشد و این مقام معصومین علیهم السلام است و مراتب دیگر به مقدار مواجه بودن دل و زمان مواجهه است تا جایی که گاه می شود یک صدم دل با خداست و بقیه رو به دنیاست چنانچه گاه می شود شبانه روز می گذرد چند لحظه دل مواجه خدا بوده و بقیه رو به دنیاست.

(۱) - وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عِاقِبَةُ الْأُمُورِ،
(لقمان / ۲۲).

(۲) - أَنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، (انعام / ۷۹).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۰

خواسته‌های دل میزان است

میزان برای شناختن اینکه چه مقدار روی دل به خداست همان خواسته‌های دل است، اگر خواسته‌های رحمانی و آرزوهای آخرتی در آن بیشتر است، پس صاحب آن دل از اصحاب یمین و امید خیر در او بسیار است و اگر وسوسه‌های شیطانی و هوسهای نفسانی بیشتر است پس از اصحاب شمال و کارش دشوار است و باید به آنچه در بحث قساوت گفته شد با کم کردن آمال و آرزوهای دنیوی انحرافهای دلش را اصلاح کند تا هنگامی که مستقیم گردد و با حق مواجه شود و به راستی سر در کار خود درآوردن و وضع حال خود را دیدن بسیار خفی و مشکل است؛ زیرا نفس و شیطان نمی‌خواهند که انسان بیچاره عیب خود را بفهمد و در مقام اصلاح خود برآید و به همین جهت

است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دشمن ترین دشمنانت نفس تو است» مگر اینکه انسانی بکوشد و بخروشد و با خدای خود بنالد و از او بصیرت و هدایت خواهد تا به نور هدایتش در ظلمتکده دلش انحرافهای خود را از صراط مستقیم ببیند پس در مقام علاج آن برآید.

آن را که خدا خیرش را می خواهد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه خداوند به بندهای اراده خیر فرماید نیکباهش را از نظرش دور کند تا مغرور نشود و زشتیهایش را جلوش قرار دهد (تا فراموشش نکند و آنها را اصلاح نماید) و از همنشینی با کسانی که از یاد خدا روگردانند بد دل کند تا با آنها ننشیند»^{۲۱۴}.

ناگفته نماند که این نور توفیق گاهی می رسد که انسان مغرور به خود نباشد و به آن نقصی که دارد

^{۲۱۴} (۱ \ i) - «إذا أراد الله بعبده خيراً لها عن محاسنه و جعل مساویه بین عینیه و کتفه مجالسة المعرضین عن ذکر الله»، (سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۶۱). E\.

راضی نباشد؛ یعنی در هر مرتبه‌ای از اخلاص است
نظر به مراتب بالاتر کند تا خود را اهل اخلاص
ندانند و مخلص نخوانند و همچنانکه دوستداران دنیا
همیشه به بالاتر از خود می‌نگرند و ثروت خود را
هیچ می‌پندارند و دائماً تلاش می‌کنند که ثروت

(۱) - «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعِبْدٍ خَيْرًا لَهَا عَنِ مَحَاسِنِهِ وَ جَعَلَ
مَسَاوِيهَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ كَرَّهَهُ مُجَالَسَةَ الْمُعْرِضِينَ عَنِ ذِكْرِ
اللَّهِ»، (سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۶۱).

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۱

را زیاد کرده و به بالاتر از خود رسند و به هیچ
حدی قانع و واقف و راضی نمی‌شوند، همچنین
دوستان خدا هم همیشه به مراتب عالی‌تر اخلاص در
عبادت و طاعت می‌نگرند و خود را در اخلاص و
محبت‌ورزی مقصر می‌بینند و خود را به درگاه الهی

شرمسار و سر به زیر و گنهگار و دست خالی
می‌دانند:

چگونه سر ز خجالت که خدمتی بسزا
بر آورم بر دوست بر نیامد از دستم
فدای دوست که کار عشق زما
نکردیم عمر و مال اینقدر نمی‌آید
دریغ

و در حقیقت هر که خود را مخلص دید، پس عمل
خود را بزرگ دیده و هر که عمل خود را بزرگ
دید، دانسته می‌شود که اهل اخلاص نیست - و
چنانچه گفته شد و در «بحث عُجَب» هم گفته
خواهد شد - ارزش اعمال به مقدار مراتب اخلاص
در نیت و صدق و محبت است.

مسائلی درباره اخلاص

چند مسأله درباره «اخلاص» است که دانستن آنها
ضروری است:

مسأله ۱- احراز اخلاص از اول عمل واجب است

چون شرط شرعی صحت و قبولی هر عبادتی
واجب یا مستحب، اخلاص در نیت آن است- به
تفصیلی که گذشت- پس واجب است پیش از
شروع به عمل، یقین به اخلاص نیت خود در بجا
آوردن آن عمل داشته باشد.

مانند اینکه شرط صحت نماز، طهارت است، پس باید
پیش از شروع به نماز، یقین به طهارت داشته و با آن
یقین نماز بخواند و چنانکه اگر در طهارت خود
شک دارد (بدون یقین به طهارت سابق) و با آن
حال شک نماز بخواند، نمازش باطل است،
همچنین اگر در اخلاص خود شک دارد و با آن
شک نماز یا عبادت دیگری انجام دهد، باطل است.

مثلاً اگر پیش از شروع به نماز، روزه، حج، انفاق یا عبادت دیگر، یقین دارد که

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۲

جنباننده او برای این عبادت، تنها خداست و دیدن و ندیدن خلق برایش یکسان است و دوستی مدح و ثنای خلق بر آن عمل هیچ در دلش نیست پس آن عبادت را انجام دهد که صحیح و قبول است و اگر پس از رجوع به خود دانست که علاوه بر اطاعت امر خدا دیدن خلق هم جزء خواسته درونی او بر آن عمل است پس انجام آن عبادت با آن حال حرام است هرچند آن کار مستحب باشد و اگر حیران شد و در خواسته درونی خود به شک افتاد که آیا جز اطاعت امر، نفسش دیدن مردم این عمل را هم می‌خواهد یا نه؟ پس بر او واجب است که آن عمل را در نهانی از خلق انجام دهد یا اینکه

صبر کند تا شکش از بین برود و یقین به اخلاص خود کند.

همچنین در ضمیمه‌های دیگر غیر از ریا هم واجب است یقین به اخلاص نیت از آنها؛ مثلاً اگر هنگام وضو یا غسل با آب گرم یقین دارد که منظوری جز اطاعت امر ندارد و اینکه با آب گرم وضو می‌گیرد برای این است که با آب سرد ناراحت می‌شود یا جز آن آبی نیست، پس عملش صحیح است و اگر یقین دارد که علاوه بر اطاعت امر، گرم شدن بدن هم به وسیله آن وضو یا غسل جزء خواسته اوست، عملش باطل است چنانکه گذشت و اگر شک کند، باید با آب سرد وضو بگیرد یا اول بدن را گرم کند و بعد وضو بگیرد.

باید به وسوسه اعتنا نکرد

ناگفته نماند آنچه گفته شد از اینکه باید عمل را ترک کند، اگر در «اخلاص» خود شک دارد، در صورتی است که واقعاً در نیت حقیقی و خواسته درونی خود شک داشته باشد، ولی اگر از قبیل وسوسه شیطانی و خاطره‌های نفسانی باشد نباید به آن اعتنایی کرد.

توضیح مطلب آنکه: گاه می‌شود انسانی به راستی میل می‌کند که برای اطاعت امر خدا فلان عبادت را انجام دهد و هیچ منظور درونی واقعاً ندارد، لکن شیطان برای جلوگیری از آن عمل و محروم شدن از ثواب آن به خاطرش می‌گذراند، شاید منظور تو دیدن خلق و مدح آنهاست یا منظورت دیدن ضمیمه است، پس در این صورت نباید عمل را ترک کند بلکه باید به درون خود رجوع کند و اطمینان پیدا کند که خواسته‌ای جز خدا

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۳

ندارد و بودن یا نبودن ضمیمه برایش برابر است و دیدن یا ندیدن مردم برایش یکسان است و باید استعاذه کند یعنی از شرّ شیطان به خدا پناه برد و از خدا حفظ اخلاص و زیادتى آن را بخواهد و با توکل به او عمل را انجام دهد.

خلاصه، نباید به واسطه وسوسه در اخلاص از اطاعت امر خدا روگرداند و شیطان را بر خود مسلّط کند و به فرمانبرداری از او شادش سازد و بداند که ترک عمل به وسوسه شیطانی در اخلاص، خود از کیدهای آن ملعون است مانند اینکه به خاطر انسان می‌گذراند اگر این عبادت را انجام دادی، مردم در غیبت کردن تو می‌افتند و می‌گویند فلانی ریاکار است، پس عمل را به این قصد که او را ریاکار نخوانند ترک می‌کند.

نیز مانند اینکه به خاطر می‌گذرانند اگر این عمل را
بجا آوری مشهور به خوبی می‌شوی و این خود
نقص درجه تو نزد خداست و در تمام این موارد
نظر شیطان محرومیت از عمل خیر است و انسان
عاقلی که نیت خود را درست کرده و مدح و ذمّ
خلق نزدش مساوی شده نباید به این وسوسه‌ها
اعتنایی کند و اینکه پیش از شروع به هر کار خیری،
امر به استعاذه شدن برای جلوگیری از وساوس
شیطانی است.

بلی اگر به راستی در اصل نیت خود شک داشته
باشد و نداند که جز داعی الهی غرض نفسانی
دیگری هم در کار است در آن حال باید عمل را
ترک کند و در اخلاص نیت بکوشد آنگاه عمل را
انجام دهد مانند این داستان.

حکایت شیخ بهائی و ملا عبدالله شوشتری

در کتاب «مستدرک الوسائل» نقل نموده، روزی محقق متقی آخوند «ملا عبدالله شوشتری» به خانه شیخ بهائی برای زیارتش رفتند و پس از گذشتن ساعتی، صدای اذان نماز بلند شد، شیخ بهائی به آخوند گفت همینجا نماز بخوانید تا به شما اقتدا کنیم و از فضیلت جماعت با شما بهره ببریم.

آخوند جواب نداد و قدری تأمل کرد. بعد، خواندن نماز جماعت را نپذیرفت و به خانه‌اش برگشت. یکی از دوستان آخوند به او گفت با اینکه شما نماز اول وقت را همیشه اهمیت می‌دهید چه شد که آن را در خانه شیخ ترک کردید؟ آخوند در جوابش

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۴

فرمود: به خود رجوع کردم دیدم اقتدا کردن شیخ بهائی به من در من اثر می‌گذارد و مرا خوش

می‌آید و طوری نیستم که برایم تفاوتی نداشته باشد.

نمونه‌ای از اخلاص مقدس اردبیلی

این سعی در اخلاص که در آخوند مزبور بود، از برکات استادش «محقق اردبیلی» است؛ چنانچه در کتاب «قصص العلماء»، تنکابنی گوید: آخوند ملا عبدالله چون از مقدس اردبیلی مسأله سؤال می‌کرد که در آن مباحثه می‌خواند، اردبیلی ساکت می‌شد، می‌فرمود باشد تا مراجعه کنم، سپس دست آخوند را می‌گرفت و از نجف خارج شده به سمت «وادی‌السلام» می‌رفت چون تنها می‌شدند، اردبیلی می‌گفت آن مسأله را بیاور، پس اردبیلی در اطراف آن، بحث و تحقیق می‌کرد و جواب می‌گفت.

ملا عبدالله می گفت چرا شما در همانجا این تحقیق را بیان نمودید؟ اردیلی گفت چون آنجا جماعتی بودند که گفتگوی ما را می شنیدند و شاید که سبب نقصان من و یا شما می شد و من یا شما برای نمایش علم خود به آنها طالب غلبه ای بر دیگری می شدیم و این خود منافی با اخلاص است و در اینجا جز خدا کسی با ما نیست و از ریاکاری در امانیم.

شک در اخلاص نباید موجب ترک عمل شود

از آنچه گفته شد به خوبی دانسته گردید که با شک در اخلاص (نه وسوسه) نباید شروع به عمل و عبادت کرد بلکه باید آن عبادت را در نهانی که اطمینان به اخلاص دارد، انجام دهد یا اگر در آشکارا می خواهد انجام دهد یا اینکه عبادتی است که جز در آشکار انجام نمی گیرد مانند «امر به معروف و نهی از منکر کردن»، جاهل به دین را راهنمایی کردن، منبر رفتن، موعظه نمودن، نماز جماعت

خواندن و مانند اینها، پس باید پیش از شروع به عمل در اخلاص نیت خود بکوشد- به تفصیلی که در بحث درمان ریا ذکر شد- و پس از اطمینان به اینکه داعی او تنها رحمانی است نه شیطانی، به آن عبادت شروع نماید.

خلاصه، شک در اخلاص نباید وسیله ترک عمل گردد خصوصاً در واجبات که ترک آنها حرام است بلکه در آنها سعی در اخلاص نیت به مقدار استطاعت واجب است یعنی اگر پیش از عمل واجب مانند امر به معروف به اندازه توانایی، سعی در اخلاص

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۵

نیت کرد باز حیران است و نمی‌داند آیا جز داعی رحمانی، نفسانی هم هست یا نه؟ در این صورت باید واجب را بجا آورد و صحیح است خصوصاً اگر واقعاً

از ریاکاری بدش بیاید که در این حال خود
شاهدی است که جز وسوسه چیزی نیست و گفته
شد که به وسوسه نباید اعتنایی کرد.

مسأله ۲- در کتمان معصیت هم نباید ریا کرد

در کتمان معصیت مانند اظهار طاعت نباید ریا کرد،
توضیح مسأله آنکه: اگر کسی در نهانی عبادتی یا کار
خیری انجام داده پس اگر به قصد طلب منزلت و
آبرومندی پیش مردم آن را اظهار کند؛ مثلاً بگوید
فلان مبلغ را به فلان فقیر دادم، شب گذشته مشغول
نماز و مناجات بودم و غیره حرام است - به تفصیلی
که گذشت - بلی اگر واقعاً غرض از نقل و اظهار
عمل تنها شکر خدا بر توفیقی که به او مرحمت
فرموده باشد یا تشویق دیگری باشد که او هم در
آن کار خیر شرکت کند ضرری ندارد، همچنین
اگر کسی گناه خود را از مردمان پنهان بدارد برای
اینکه از اعتبار و منزلتش نزد مردم کم نشود و مدح

و ثنای خلق از او بازداشته نگردد، ریاکار خواهد بود؛ زیرا طلب منزلت پیش مردم کرده به پنهان داشتن گناهش و به عبارت دیگر، خود را اهل ورع و تقوا و ترسناک از خدا جلوه داده به پنهان داشتن گناهش.

و هرگاه پنهان داشتن گناه برای جلوه دادن پاکی و تقوای خود نباشد، ریا حرام نیست بلکه اگر به غرضهای صحیحی که گفته می‌شود گناه خود را از خلق پنهان دارد، خوب و در پاره‌ای موارد واجب است.

اغراض خوب برای پنهان داشتن گناه

۱- چون دانسته که خداوند ستارالعیوب است و دوست دارد که گناه کسی آشکار نشود، از این روی گناه خود را پنهان می‌دارد و شاهد صدق این حال وقتی است که این شخص دوست ندارد گناه هیچ

مسلمانی آشکار شود مانند خودش که برای خدا دوست ندارد گناهِش آشکار شود و به این جهت آن را نهان داشته است.

۲- چون دانسته که اگر گناه خود را آشکار کند، مردم در غیبت و بدگویی از او

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۶

می‌افتند و علاوه موجب تفرقه و پراکندگی حواسش می‌شود به طوری که دیگر موفق به حضور قلب در عبادت نمی‌شود یا اینکه به سبب کشف آن گناه از پاره‌ای خیرات محروم می‌گردد یا اینکه اگر مردمان از گناهِش باخبر شوند اذیتش می‌کنند از این روی گناه خود را آشکار نمی‌کند.

۳- چون صاحب صفت کریمه حیاست از کشف شدن گناهِش شرمنده می‌گردد و برای جلوگیری

از شرمساری نزد مردمان، گناه خود را نهان می‌سازد
و البته صفت حیا عقلاً و شرعاً پسندیده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی
است که «حیا» شعبه‌ای از ایمان است و خدا
صاحب حیا را دوست می‌دارد. لیکن چنین شخصی
از رسوایی نزد خدا باید شرمسارتر باشد و اصلاً گناه
نکند.

بالجمله، کسانی که گناه خود را روی حیا از مردم
نهان می‌کنند یقیناً از آن بی‌حیای بی‌باکی که گناه
خود را آشکار می‌کند، بهتر است.

۴- چون دانسته اگر دیگری از گناهش باخبر شود،
بزرگی گناه از نظرش می‌رود و آن را کوچک
می‌بیند و مانند او به آن گناه آلوده می‌شود؛ مثلاً
هرگاه اهل خانه خبر شوند که پدر یا بزرگ و
سرپرست آنها نماز نمی‌خواند یا ماه رمضان عمداً

روزه نمی‌گیرد یا شراب می‌خورد، در اهل خانه اثر می‌گذارد و شاید آنها هم به این گناه آلوده شوند و همچنین هر بزرگتری نسبت به زیردستش باید اگر گناهی دارد از او پنهان کند به همین قصد، تا سبب جرأت او بر آن گناه نشود.

مسأله ۳- تنها ریا در عبادات حرام است

آنچه گفته شد از بزرگی گناه ریا، مراد ریای در عبادات است که شخص به وسیله عمل عبادتی واجبی یا مستحبی، منزلت نزد خلق را بخواهد و اگر عمل غیرعبادتی را وسیله تقرّب به خلق قرار دهد هرچند حرمت شرعی آن ثابت نیست لکن پوشیده نیست که اگر کسی راه و روش خود را ریاکاری قرار دهد برخلاف صراط مستقیم عبودیت و توحید روش خود را قرار داده و اگر مستمر شود از رسیدن به مقام یقین بازمی‌ماند.

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۷

نیز کسی که طریقه ریاکاری را در پیش گرفته در عبادت‌هایش هم ریاکاری خواهد نمود بنابراین، راه احتیاط آن است که از هر نوع ریاکاری پرهیز نماید.

در کتاب «گناهان کبیره» انواع ریاکاری ذکر شد و چون دانستن آنها ضروری است و شاید خواننده عزیز آن کتاب را نداشته باشد، در اینجا برای تکمیل بحث ریا، به آنها اشاره می‌شود.

اموری که به آن ریا می‌شود

بعضی از اهل تحقیق برای تعیین چیزهایی که به آنها ممکن است ریاکاری شود، چنین بیان نموده‌اند:

اموری که به آنها ریا می‌شود پنج چیز است: «بدن، زیّ (پوشش و شکل)، قول (گفتار)، عمل (کردار)،

اتباع و سایر امور خارجی و هریک از آنها یا به وجهه دنیوی است یا به وجهه اخروی (یعنی جهت عبادت است).

۱- ریا به بدن به وجهه دینی

[ریا به بدن به وجهه دینی] به این است که بدن خود را ضعیف و نحیف نشان مردم بدهد تا گمان کنند ناتوانی و زردی رخسار و خشکی لبهایش به سبب خوف از خدا و زیادی روزه و بیداری شب به عبادت و اندوه آخرت است و چون وقتش مستغرق امر آخرت است دیگر به اصلاح موهای بدن و نظافت تن نمی‌رسد و چنین دوست دارد که مردم او را به صفت زهد و دینداری و ترس از خدا بشناسند و به آنها ستایش شود تا خوش شود، بدن خود را چنین نمایش می‌دهد.

و ریا به بدن به جهت دنیوی، پس به جلوه دادن
فربهی و زیبایی و خوشگلی و نظافت و قوّت اعضای
بدن است برای اهل دنیا تا به وسیله این نمایش او
را ستایش کنند و بر او آفرین گویند.

۲- ریا به هیئت و شکل به جهت دینی

[ریا به هیئت و شکل به جهت دینی] به این است که
شارب را بتراشد و ریش را

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۸

رها کند که دانسته شود به آداب و سنن شرع مقید
است، هنگام راه رفتن سر به زیر اندازد، آهسته
حرکت کند، آثار سجده در پیشانی ظاهر سازد،
لباس زبر و کهنه و پاره پوشد و لباس خود را نشوید
و این کارها را بکند برای اینکه خود را زاهد و عابد
نمایش دهد یا عبا و عمامه پوشد تا خود را جزء اهل
علم جلوه دهد و مورد ستایش و احترام خلق شود

یا اینکه عمامه را بزرگتر کند تا مورد نظرها گردد در حالی که از علم دین بهره ندارد و در این ریاکاری چنان راسخ شده که اگر بخواهند زیّ او را تغییر دهند، مانند این است که می‌خواهند او را بکشند چون می‌ترسد که مردم بگویند اهل دنیا شده از طریقه اهل علم برگشته.

و ریای به زیّ به جهت دنیوی به این است که لباسهای نفیس و پر قیمت که جلب نظر خلق می‌کند بپوشد، اتومبیل آخرین سیستم سوار شود، ساختمان منزل و اثاثیه خانه‌اش را طوری بنماید که مورد نظرها واقع شود و این نمایشها برای این باشد که نزد مردم بزرگ شمرده شود و او را ستایش کنند.

۳- ریا به قول به جهت دینی

[ریا به قول به جهت دینی] به این است که مردم را اندرز دهد و از سختی امر آخرت بترساند و به

بهشت شایقشان کند در حالی که در دلش نه از ترس خدا و آخرت خبری است و نه از شوق به ثواب و بهشت اثری. و نیز آیات و روایات را بخواند و معانی آنها را حفظ کند تا هنگام سخن گفتن، فضیلت خود را نمایش دهد یا اینکه امر به معروف و نهی از منکر کند در حالی که خودش تارک معروف و فاعل منکر است. و در حضور مخلوق، زبانش را به ذکر خدا مشغول می‌سازد در حالی که دلش از یاد خدا غافل است. قرآن را با حزن می‌خواند تا شناخته شود که اهل خوف و حزن است برای منکرات اظهار خشم می‌کند تا به تعصّب در دین شناخته شود، اظهار غصّه و حسرت می‌نماید بر این که: مردم بد شدند، گنهکار شدند، کسی به فکر آخرت خود نیست و مانند اینها.

با این که اموری که به آنها ممکن است مورد نظر و توجه و احترام خلق شود برای خود ادّعا می‌نماید،

می‌گوید فلان مقدار از قرآن و حدیث از حفظ
دارم و معانی مشکل

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۳۹

آنها را می‌دانم، فلان عالم و فلان استاد مشهور را
خدمت کرده‌ام و از علومشان بهره‌ها گرفتم، فلان
عالم فلان مسأله را نفهمید و من دانستم. در بحث،
مجادله می‌کند تا زیادتی علم و اطلاع خود را
نمایش دهد و ریای به قول به جهت دین بی‌شمار
است و آنچه گفته شد برای نمونه بود.

و اما ریای به قول به جهت دنیوی از تاریخ و
جغرافیای کشورها و حالات مردمان و گذشتگان
زیاد در نظر می‌گیرد تا هنگام سخن، مجلس آرای
و خودنمایی کند. و نیز از اشعار و امثال حفظ کند
و آنها را بگوید، در عبارت پردازی کوشا باشد تا
بدین وسیله دلها را تسخیر کند و احسنت و آفرین

خلق را بخرد یا اینکه در مقام مدح کسی برآید به قصد اینکه او هم از او ستایش کند و به راستی ریای به قول هم در امور دنیوی بسیار است.

۴- ریای به عمل به جهت دینی

[ریای به عمل به جهت دینی] مانند اینکه رکوع و سجود نمازش را برای نمایش به خلق طول بدهد، در حال قیام طوری بایستد که بفهماند با حضور قلب و خشوع دل است و به روزه گرفتن و رفتن به حج و انفاقهای واجب یا مستحب، خود را اهل تقوا جلوه دهد، در نشستن و برخاستن، راه رفتن و نظر کردن طوری رفتار می کند که خود را اهل صلاح و سداد نمایش دهد.

و اما ریای اهل دنیا به «عمل» مانند اینکه متکبرانه راه رود تا خلق او را به بزرگی شناسند یا اینکه با مردم احترام کند و کوچکی نماید تا او را به تواضع

ستایش کنند یا اینکه مال فراوانی در میهمانها و مواردی که نظرهای خلق را جلب می کند صرف می نماید تا اینکه خلق او را به ثروتمندی و سخاوت بشناسند یا اینکه نمایش دهد از دیگران ثروتمندتر است.

۵- ریا به اتباع و سایر امور خارجی به جهت دینی

[ریا به اتباع و سایر امور خارجی به جهت دینی] مانند اینکه سعی کند شاگردانی و مریدانی داشته باشد تا خود را به وسیله آنها به خلق جلوه دهد و خود را بزرگ و پناهگاه دینی نمایش دهد یا اینکه به مجلس علما و زهاد آمد و شد کند تا آنها هم با او رفت و

قلب سلیم، ج ۱، ص: ۴۴۰

آمد نمایند و بدین وسیله خود را مورد اعتماد دینی علما و تبرک زهاد جلوه دهد که من کسی هستم

که فلان عالم یا فلان زاهد با من رفیق است و به خانه من می آیند.

و این ریای به اتباع را حدی نیست تا جایی که به شهر خودش هم قانع نمی شود بلکه می خواهد مورد توجه مردمان شهرها بلکه کشورهای دیگر نیز بشود. و اما ریای به اتباع و اصحاب دنیوی مانند اینکه نوکرها و خدمتگذارانی برای خود قرار می دهد و آنها را در دنبال خود می اندازد تا خلق او را به بزرگی بشناسند یا دسته و حزبی تشکیل می دهد و جمعی را پیرو خود می سازد یا با صاحبان مناصب حکومتی، رفاقت و آمد و رفت می کند تا مردم او را صاحب نفوذ دانسته در مشکلات خود به او مراجعه کنند و از او تملق بگویند.

اگر نیت درست شد عبادت است

ناگفته نماند آنچه از ریا‌های دنیوی گفته شد هر گاه شخص با ایمان، آنها را به مقداری که در شرع تعیین شده و به غرض امر خدا انجام دهد، «عبادت» است و از آخرت خواهد بود؛ مثلاً اگر منظورش اطاعت امر شارع به نظافت بدن و لباس باشد و به همان نظر خود را نظیف کند نه به منظور نمایش به خلق، عبادتی انجام داده یا به منظور امر شارع به اظهار نعمت خدا داده و حفظ آبرومندی، خانه و اثاثیه‌ای که مناسب شأن اوست تهیه می‌کند نه برای خودنمایی به خلق، آن هم عبادتی است که انجام داده و همچنین موارد دیگر.

«پایان» جلد اول